بسم الله الرحمن الرحيم

کس نامهٔ انوار جلی ننویسد ⁂ تا بر سر او هو العلی ننویسد
کس [illegible] ⁂ تا نام علی سر تجلی ننویسد

طلیعهٔ صباح [illegible] الابش پرتو انگیز فضای یکتایی احدی
یکتا و واحدی [illegible] چون به قلم قدرت رقم سموات
السموات و الارض و ما بینهما اوراق مختلفة الکیفیة
نکاشتهٔ معانی مخفیهٔ کنت کنزا مخفیا گردانید اولین حرفی
که عنوان صفحهٔ امکان و دیباچهٔ صحیفهٔ کون و مکان [illegible]

یافته

یافته سر ورق لطائف ازل و فهرست صحائف اول الفکر آخر العمل
ست نسخهٔ مفتتح ابداع مصطفوی و صحیفهٔ کاملهٔ انشاء مرتضوی است
تا به تشعشع آفتاب عالمتاب اول ما خلق الله نوری که از شرق
اتحاد یا علی انا و انت من نور واحد طلوع نموده مشارق
و مغارب کرهٔ ارضیه از او استشراق یافته سر کریمهٔ و اشرقت
الارض بنور ربها درجهٔ ظهور پذیرد و بارقهٔ اشراقات
لمعات بروق جلالت صلوات زاکیات روشنی بخش ساحت
فیض آیت قدسی مقام نبوی انتظام ذات احدی صفاتیست که فاتحهٔ
جامعهٔ کتب منزله مودعه در مخازن اسرار یحبهم و یحبونه را
بسمله بیان و تبیان و خاتمهٔ مجموعهٔ و لکن رسول الله و خاتم
النبیین را خاتمه کاشف از حقیقت ایمان و ایقان است صلوات الله
و سلامه علیه و آله الطاهرین و اهل بیته المعصومین خصوصا علی ابن عمه
و اخیه و خلیفته من بعده علی امیر المؤمنین و امام المتقین بواضح الدلیل

بسم الله الرحمن الرحیم

کس نامهٔ انوار جلی ننویسد ٭ تا بر سرِ او وهو العلی ننویسد
کی دست [illegible] ٭ تا نام علی بسر جلی ننویسد

طلیعهٔ صباحِ [illegible] پرتو اکسیر [illegible] یکتائی احدی
یکتا و واحدی بیهمتاست که چون بر قلم قدرت رقم [illegible]
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا اوراقِ مختلفهٔ [illegible]
نکاشتهٔ معانی مخفیهٔ کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًّا گردانید اوّلین حرفی
که عنوانِ صفحهٔ امکان و دیباچهٔ صحیفهٔ کون و مکان [illegible]

یافته

یافته سرورقِ لطائفِ ازل و فهرستِ صحایفِ اَوَّلُ الْفِکْرِ آخِرُ الْعَمَلِ
ست نسخهٔ مصحح ابداع مصطفوی و صحیفهٔ کاملهٔ انشاء مرتضوی است
تابشِ تشعشع آفتاب عالمتاب اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِی که از شرق
اتحاد یا عَلِیُّ اَنَا وَ اَنْتَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ طلوع نموده مشارق
و مغارب کرهٔ ارضیه از و استشراق یافته سرِ کریمهٔ وَاَشْرَقَتِ
الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا درجهٔ ظهور پذیرد و بارقهٔ اشراقاتِ
لمعاتِ بروقِ جلالِ صلواتِ زاکیات روشنی بخشِ ساحتِ
فیض آیتِ قدسی مقامِ نبوی انتظام ذاتِ احدسی صفاتیست که فاتحهٔ
جامعهٔ کتبِ منزلهٔ مودعه در مخازنِ اسرارِ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ را
بسملهٔ بیان و تبیان و خاتمهٔ مجموعهٔ وَلٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ
النَّبِیِّینَ را فاتحهٔ کاشف از حقیقت ایمان و ایقان است صَلَوَاتُ اللّٰهِ
وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الْمَعْصُومِینَ خُصُوصًا عَلِیِّ ابْنِ عَمِّهِ
وَاَخِیهِ وَخَلِیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ عَلِیٍّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِینَ بِوَاضِحِ الدَّلِیلِ

و قاطع البرهان و لله الحمد که چون نوبت نیابت و تخت سلطنت بذریت طاهره
آنحضرت منتهی گشت و سهام مرتبه از پنجه خصم افکن منزویان زوایای
صدق و یقین و معتکفان تکایای الم محبت اهل بیت طاهرین که بکمال تمنا
انا عند المنکسرة قلوبهم بهدف اجابت ادعونی استجب
لکم اتصال پیوست کارگر آمده و دیده یعقوب روزگار که از فرقت تسلط
اشرار مشمول صدق مدلول وابیضت عیناه من الحزن
شده بود ناگهان به بشارت غیبی شارت فلما ان جاء البشیر
القاه علی وجهه فارتد بصیرا مستبشر گردیده و بکمال ...
انی لاجد ریح یوسف غشاوه غبار ظلمت آثار ظلم و طغیان
ازاله یافته بر طبق کلام مسرت انضمام بوی پیراهن یوسف زلیخا گم شده بود
عاقبت سر از گریبان تو بیرون آورد عرصه ... بختیاری بنور ظهور یوسف
کنعان شهریاری و عزیز مصر جهانداری مستنیر گشته و ندای بهجت افزای ان
الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها

بگوش

بگوش هوش مقیمان ملأ اعلی و ساکنان کره غبرا رسیده و دبیر فیض پذیر
السلطان العادل خیر من مطر وابل بصریر خامه مشکین شمامه
انا جعلناک خلیفة فی الارض آوازه اختصاص شهریاری تحت
قبه افلاک بنام نامی و القاب سامی گیتی ستانی بسامع ساکنان صوامع آسمانی
رسانیده و منشیان دیوان ازلی نشان عالیشان کامکاری و ... بلند
بختیاری که بتوقیع رفیع لیستخلفنکم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم موقع گشته ثبت دفاتر کتاب کتاب یشهده
المقربون گردانیده بمهر مهر آثار و لیبدلنکم من بعد
خوفکم امنا مزین ساخته تا از آثار تجلیات اسمائی و صفاتی که از
مبدأ فیاض صاحب قابلیت سلسله علیه نبوت و ولایت اختصاص پذیرفت
عرصه استعدادات شاهانه استفاضه یافته بمهر منیر فلک اقبال بدر مستنیر
آسمان جلال و جمال قطب سپهر سلطنت و جهانبانی دیباجه رساله سلطنت
کشورستانی و ثمره طیبه ذریة بعضها من بعض حبذا ای انا

جعلناک خلیفة فی الارض (نظم) چه گویم در اوصاف این سرفراز
که هست آفتاب از صفت بی‌نیاز · نمک سیرتی صورتش ز آب و گل
پر از هوش مغز و پر از رای دل · بغرّهٔ جبین کشورگشای آیت رحمت
کبریائی (بیت) جهانگیر و جهاندار و جهان‌بخش · چو آب زندگی لطفش روان‌بخش
همه لطف و همه عدل و همه داد · گرفته در دل خلق جهان جای (نظم) برافرازندهٔ
رایات مناهی · چو اختر روشن از نور الهی · خلاصهٔ کارخانهٔ خلق و تکوین
صورت رافت رب العالمین · قوام ملک و ملت مروج احکام شریعت
بقیهٔ خاندان نبوی خلف دودمان مرتضوی (بیت) حجت مملکت به قوت و قهر
آیتی در خدایگانی دهر · بحر و بر هر دو زیر فرمانش · بحر و بر آفرین خوانش
سربلندی جهان بلند سریر · کز بزرگیش خرد گشت ضمیر · همه از نورش
خجسته باد بفال · پادشاهیش را مباد زوال · المختص بنص ان
الله یأمر بالعدل والاحسان والمنصور علی الاعداء
بقاطع البرهان ابو المظفر شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی
که

که اختصاص ذات متعالی سماتش باین اسم سامی کاشف رموز
آسمانی و فاتح کنوز لامکانی گشته و جوهری خزاین مناسبات خفیه
که یواقیت ثمینهٔ لحمهٔ نسبی بین الآباء والاولاد در رشتهٔ قویهٔ
معنویة الانسلاک داده درین مقام قفل خفا از حقهٔ مختومه بخاتم ارتباط
اولادنا اکبادنا برداشته و گوهر گران‌بهای دریای
توافق اسم ارفع اقدس اشرف با کلمهٔ طیبهٔ شاه نجف در سلک ظهور
منسلک گردانیده و غلغله‌انگیز نغمه‌های سبوحیان صوامع قدس
و طرب‌فزای زمزمهٔ قدوسیان جوامع انس گردیده که (نظم)

شاه عباس چو با شاه نجف · در عدد جملی کرده قران
خوش دلیلیست که خواهد بودن · پرتو شاه نجفش فیض‌رسان
در نجف نیز بنامش بادا · خطبهٔ پادشهی جاویدان
تا اگر شاه نجف خوانندش · عفو باشند ز گستاخی آن
باشد او را بسمت شاه نجف · بدو معنی چه هویدا چه نهان

و چون بسیطِ زمین و زمان به بساطِ امن و امان مزیّن گشته مشکوةِ
حاجاتِ کاینات از پرتوِ مصباحِ لازم النّجاحِ عدالتِ خسروانه تنویر
یافته و اقاصی و ادانی رُوی امال و امانی به بارگاهِ جلال و
درگاهِ سعادت و اقبال آورده هر یک باندازهٔ قابلیّت و
فیضِ آستان آسمان زینت پیمانهٔ مامول از مُدامهٔ حسنِ
قبول لب ریز گردانیدند ازان میان ساحتِ اهلیّت قاضی زادهٔ
ماوراء النّهر که بشرفِ مجالستِ مجلسِ بهشت آیین و محفلِ فلک تزیین
تشرّف یافته بود از تاثیرِ بوارقِ تفقّداتِ خسروانه سعز گشته
و از نسایمِ لطیفهٔ اصطناعاتِ شاهانه غنچهٔ گلبنِ اعزاز و
احترامش شگفتن آغاز نموده بنوعی منظورِ نظرِ حسنِ رعایتِ
جهانبانی شده بود که شمعِ سراچهٔ غرورش از زوایدِ اضاءت
و انارت مشکوةِ التفاتاتِ شاهانه استنارة پذیرفته
و نایرهٔ عناد و بارقهٔ عقیدهٔ ظاهر الفسادش زبانه کشیده

بر طبقِ قولِ مولوی معنوی که شب چراغ او یمی کردند و ورند اوبریز لب
حیکر دگند و ولند زاویهٔ ظلمانیه اوهام باطله آتش اتشکده غیظ و غلظت
گشته و زبانِ طغیانش به بیانِ کلماتِ ناقصاتِ مخالفینِ لمعتِ
سید کاینات سخن گزار شده بود ازینجهت امرِ مطاع و فرمانِ لازم
الاتباع باحضارِ این دعاگوی دولتِ پاینده یعنی بنده صادق الارادة
قاضی عبد الخالق الشریف المشتهر بقاضی زاده ۷ شرف اختصاص یافته
و بعد از اضمحلالِ معاقدِ عقایدِ فاسدهٔ آن سرگشتهٔ بیدای عصیان
و گم شدهٔ فیفای طغیان باناملِ نُصرت شمایلِ دلالاتِ آیاتِ
بیّناتِ قرآنی و روایاتِ متواتراتِ نبوی و ظهورِ بطلانِ طُرُقِ معوّجهٔ
مخالفینِ خاندانِ صدق و یقین اشارهٔ علیّهٔ شاهانه بر صفحهٔ صحیفهٔ
مشافهة ارتسام یافت که رسالهٔ مشتمله بر ابحاثِ واقعه دران
مجلس بانضمامِ بعضی از امورِ متعلّقهٔ آن و توضیحِ خلافتِ حضراتِ
طاهرین و ابطالِ شکوک و شبهاتِ دشمنانِ دین بر وجهِ ایجاز

۷ شرف ورود و عز یافته
بوصول درگاه عالیه
و دخول بارگاه متعالیه
صح

واختصار بعبارت فارسی معرّا از تکلفات لازمهٔ تالیفات و
مبرّا از الفاظ بیگانهٔ غیر مانوسه بطباع اهل روزگار مرتب کرد امتثالاً
لامره العالی بتسطیر این سطور تبادر نموده بر قضیهٔ الاُمورُ مَعدُودٌ
کلمهٔ چند شکسته بسته بر وجهی که عامهٔ سامعین ازان انتفاع یابند مقرون
باستعجال و مکتوب در اوان حل و ترحال در جریدهٔ تقریر اندراج داد
تا ذخیرهٔ یوم المعاد بوده تحفهٔ حاکم صحرای محشر یعنی امیر المومنین حیدر
و توشهٔ آن سفر کثیر الخطر گردد اَللّهُ الهادی الی السّداد والیه المرجع
وَالمَعاد و این رساله مرتب شده بر مقدمه و قاعده و خاتمه

مقدمه

در بیان معنی و مقصود از لفظ امام و بیان احتیاج بوجود وی اما بیان
معنی بر وجهی که موافق وضع لغویست عبارت از پیشوا و سردار و مقدم
در امری از امور است و ازینجاست که پیش نماز جماعت را امام گویند
و آنچه اصطلاح فرقهٔ ناجیه و علمای امامیه بران قرار یافته عبارتست از
شخصی که من جانب الله بلا واسطه در نیابت رسول الله متعین شده و ازین جهت

سردار و صاحب اختیار امور دین و دنیای کافهٔ عباد باشد زیرا که خلافة
رسول الله صلعم فی الحقیقة نیابت حق سبحانه و تعالی است در روی زمین
پس ناچار است که هر که بر مسند خلافت نبی متمکن گردد باشارهٔ ربانی
و تعیین نبوی متعیَّن شده متصدّی امر مذکور گردد و الفاظ جاریه درین
باب بر زبان علما و غیرهم مثل خلیفه و امام و وصی و نائب و ولی تمامی
در معنی مذکور مستعمل بوده تفاوتی من حیث المعنی منظور نیست و آنچه
در قرآن عزیز از لفظ خلیفه و امام که بر بعض ازان اطلاق شده مثل انا جعلناک
خلیفةً فی الارض که بحضرت داود خطاب فرموده و مثل انّی جاعلک
للنّاس اِماماً که حضرت خلیل بآن اختصاص یافته تواند بود که بموافقت
وضع لغوی استعمال یافته باشد یا آنکه مراد از خلیفه و امام شخص منصوب
من عند الله است جهة انتظام امور دین و دنیای بندگان خدای تعالی اعم
ازانکه در ضمن نبی تحقق یابد یا در مادهٔ خلیفهٔ رسول متعین گردد و بعضی
از اصحاب ذوق را عقیده آنست که تصریح الهی در قرآن مجید باسم خلیفه

و امام در مادّهٔ انبیا جهتِ تعظیم آنست که عند الله تعالی میانهٔ خلیفه و
نائب رسول و میانهٔ سلسلهٔ انبیا در حقیقت تفاوتی و مغایرتی نبوده
و بمجرّدِ نبوّتِ محضه از یکدیگر امتیاز یافته فایدهٔ مرتّبه بر وجودِ وصی
مثل فایدهٔ حاصله بر ارسالِ رسول است والله اعلم و امّا بیان احتیاج
بوجود امام در جمیع اجزاء زمان بسبب آنست که بعد از آنکه رحمتِ کاملهٔ
متعالیهٔ ربانیّه مقتضی خلق و ایجاد بنی نوعِ انسان شده بر طبق خلق
الانسان من صلصال کالفخّار این نوعِ عظیم المرتبه را از
قبضهٔ خاکی که تخمیر آن بزلالِ عنایاتِ الٰهیّه شده از کتم عدم بفضای دلگشای
وجود آورده خواست که ابوابِ علم و عرفان و حالات و کمالات و ادراک
درجاتِ عظیم و وصول بمنازلِ رفیعه و اقامت در مقام محبّتِ طرفین
و فوز بنعیم جاودانی و نزول در مساکن ابدی بر روی جمیع افراد و
اشخاصِ مندرجه در تحتِ این نوعِ گرامی مفتوح گرداند و فیضانِ عطایای
مذکوره از فیاضِ بی‌منّت و کریمِ بی‌ضنّت وقتی بر وجهِ کمال حصول

توانند

توانند یافت که بعضی از ذواتِ نفیسه از افرادِ بشریّه ممتاز از ما عدا گشته
و بنا بر مناسبتِ تامّه در بارگاه الٰهیّت بر مقاصد ربّانی اطّلاع یافته و چراغِ
دانش و بینشِ وی از زیتِ صافی ارادتِ سبحانی روشن و نورانی شده از
مخالفتِ اوامر و نواهی الٰهی مصون و محروس بوده آنچه غرض و مقصدِ حق
سبحانه باشد بی شایبهٔ زیاده و نقصان ببندگان تواند رسانید و بنا برین
زمرهٔ رفیعهٔ انبیا صلوات الله علیهم اجمعین جهت تبیین اشارات آسمانی
و تبلیغ احکام ربّانی مبعوث شده به پیغام گزاری میانهٔ خدا و خلق اختصاص
یافته باسم رسالت و نبوّت مسمّی گردیده و جهت تصدیق دعوای نبوّت
حق تعالی بر دست ایشان مقرون بآن دعوی اظهار معجزه نمود تا دلیل ثبوت
مدّعای ایشان بوده خلق را در امر پیغمبری ایشان شبهه نماند و چون این
فهمیده شد باید دانست که بعد از رحلت رسول صلعم باید که او را نائبی و خلیفهٔ
و جانشینی باشد که آثار نبوّت و احکام شریعت از زیاده و نقصان مصون
بوده بندگان خدا را آنچه محتاج الیه ایشانست از مصالح و مفاسد و منافع

و مضار دنیوی و آخروی آن شخص رجوع نمایند و بر جادهٔ ملت مطهره
به ثبات قدم موصوف بوده از دزدان راه که در کمین گاه نشسته
مخرب بنای ایمان و ایقان اند مصون و محفوظ باشند و معلوم است
که همچنانکه عباد الله در زمان نبوت احتیاج به پیغمبری معصوم مطهر از
جمیع آلایش ظاهری و باطنی و صوری و معنوی دارند که به برکت اطاعت
او از مهلکات دینی نجات یافته در دنیا و آخرت رستگار باشند
همچنانکه بعد از انقراض زمان نبوت و رسالت احتیاج مذکور باقی
بوده مصالح و مفاسد دینی و دنیوی و رتق و فتق مواد انتظام امور
ظاهری و باطنی کافهٔ عباد موقوف بر وجود شخصی باشد که به اوصاف
معینه و نعوت مستحسنه موصوف بوده بر مسند خلافت و نیابت رسول
متمکن گردد و چون ناچارست که نبی موصوف بعصمت و طهارت
بوده عالم بجمیع امور دینیه باشد و بر تمامی مقاصد و ارادت الهیه
اطلاع داشته اقوال و افعال او مطابق امر و اشارهٔ ربانیه باشد

تا وثوق

تا وثوق بر کلام او حاصل شده آنچه فرماید و اراده کند در موافقت آن
بغرض بوده و ارادهٔ الهیه و غیره ناشئ از نیت واجب الاطاعه باشد بنابرین
هر که بخلافت رسول الله ص اختصاص یافته قائم مقام آنحضرت تواند بود لازم
آنست که باوصاف پیغمبری الا النبوة متصف اتصاف داشته او نیز معصوم
و مطهر و واقف اوامر و نواهی الهی و عالم بجمیع احکام و ارادات پروردگار
بوده مستقیم مقام نبوة و رسالت باشد تا آثار مترتبه بر وجود نبی مترتب
بر وجود خلیفه و قائم مقام وی نیز بوده فواید حاصلهٔ ایام نبوة در روزگار
نائب و امام زمان حصول یافته شریعت مطهره از نقص نقصان
و عیب مبرا باشد بیت رهبری جو که درین بادیهٔ پر شور و هیبت
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت • و رومی درین باب جوهر معنی
را در رشتهٔ نظم انسلاک داده جائیکه گفته نظم چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ
چاره نبود بر مقام او چراغ • چونکه گل رفت و گلستان شد خراب • بوی
گل را از که جوییم از گلاب • چونکه شد از پیش دیده وصل یار • نایبی باید ازو مان

یاد کارش نه غلط کردم که نائب یا منوب کرد و پنداری قبیح آمد نه خوب
واین کلام از مولوی اشاره بآنست که می باید که نائب باداب وقوانین
واوصاف منوب اتصاف داشته تفاوت در حالات وکمالات وعلم
وعمل وعصمت وطهارت وجمیع امور لازمهٔ این منصب عالی عین
منوب نموده در ترتب امور دینیه بر وجود ایشان بی تفاوت باشند
وشیخ محی الدین اعرابی که از بزرگان اصحاب کشف وتاثیرست واقوال
واعمالش موافق قانون شریعة بوده پیش او نزد علماء اعلام خصوصا
زمرهٔ اهل سنت محمود ومشکورست درین امر یعنی حکایة نیابت رسول ص
در متن فصوص آورده که فلا صحة للخلافة الا للانسان الکامل ودر موضع دیگر
در کتاب مذکور میگوید که الخلیفة یجب ان یظهر بما اراد المستخلف وینفذ
امره فلو لم یعرفه بجمیع صفاته لم یمکنه انفاذ امره وان لم یکن فیه
جمیع ما فی العالم من الاسماء والصفات وما تطلبه الرعایا التی استخلف
علیها لم یکن خلیفة علیهم ومقصود شیخ مذکور ازین عبارة آنست که خلیفه را

ناچارست

ناچارست از علم کامل بوجهی که آنچه مطلوب رعیت باشد
علم بآن حاصل نموده بر مقاصد مستخلف مطلع گردد تا موافق
امر وارادهٔ او مهمات عباد را فیصل دهد واگر آنچه از اسما وصفات
الهی که مدار انتظام امور دینی ودنیوی برانست در خلیفه نباشد سزاوار
خلافة نبوده اجرای احکام نتواند نمود واز شیخ مقتول در حکمت
اشراق منقولست که حق تعالی را ناچارست از نایبی که فیض الهی
بتوسط وی بخلایق عاید گردد وعبارت وی در کتاب مذکور اینست
که لا یخلو العالم عنه وهو الذی سماه کانه القطب فله الریاسة وان
کان فی غایة الخمول وان کانت السیاسة بیده کان الزمان نورانیا
واذا خلا الزمان عن تدبیر الهی کانت الظلمات غالبة ودرین عبارت
اشارة بحقیقت مذهب اثنی عشری نموده میفرماید که عالم کون وفساد
خالی از امام وخلیفه وقائم مقام نتواند بود وارباب مکاشفه شخص متصف
بصفت خلافة را قطب نام نهاده اند وسرداری واختیار دین ودنیای

کافهٔ عباد نیز و ایشان نیز مخصوص است بتدبیر الهی و اگرچه آن
شخص موصوف بامامت کنج نشین بوده ظاهرا ممنوع التصرف باشد
و میگوید که اگر سیاست عباد یعنی امر و نهی ایشان و صلاح و فساد
و بدی و نیکی و غیرها من الامور در ید تصرف امام باشد زمانه نورانی
گردد یعنی مشتمل باشد بر عدل و انصاف و احقاق حقوق و اجرای احکام
و امر معروف و نهی از منکر و وضع اشیا در مواضع حقه و امثال آن
از امور متعلقه بخلیفه و اگر سیاست در دست دیگری باشد ظلمات
غالب بوده روی زمین تاریک و بی نور باشد و در موضع دیگر از
کتاب مذکور چنین افاده نموده که بانّ العالم ما خلا فیه عن الحکمة
و عن شخص قائم بها و هو خلیفة الله فی ارضه و هذا یکون ما دامت
السموات و الارض و در شرح فصوص مذکور است که فلا یزال العالم
ما دام فیه هذا الانسان الکامل لان خلیفة ظاهر بصورة مستخلفه
فی حفظ خزائنه و الله یحفظ صور خلقه فی العالم بصورته فانها الختم

الحفظ

الحفظ من حیث مظهریته لاسمائه و واسطة تدخره لظهور تاثیرات اسمائه فیها
و مثل این عبارات در کتب اصحاب تحقیق و ارباب تدقیق بیش از آنست که این
رساله محل ذکر آن تواند شد و بر اندکی از آن اقتصار افتاد تا وقت حاجت
حجت تواند بود و در قرآن عزیز نیز اشارات صریحه واقع است بآنکه زمانه از وجود
امام معصوم خالی نتواند بود چه میفرماید که وَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ
کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ و مراد از اهل ذکر که امر الهی بسؤال از ایشان تعلق یافته
جماعتی اند که علم بمدلولات کلمات قرآنی داشته حکم ایشان موافق ارادهٔ الهیه
باشد زیرا که احکام شخصی جائز الخطا که از ارادات حق تعالی خبر نداشته باشد
و به ظن فاسد خود عمل نماید حق تعالی امر باطاعت آن شخص نمینماید و در بعضی روایات
ذکر رفته که مراد از کلمهٔ ذکر در آیهٔ واسئلوا اهل الذکر حضرت رسالت است صلعم
و بنابرین مقصود از اهل ذکر اهل بیت رسول الله است صلعم و دیگر میفرماید که آمِنُوا
بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنَا بقول کثیری از مفسرین مراد
از نور مذکور امام زمانست و همچنین کلمهٔ طیبهٔ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا

وَالْأَئِمَّةُ يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ صریحست در وجود امام در هر زمان و حصول
مراتب خلق ببرکت او و این حالت مخصوص امام معصوم است و اکر درین مقام
بزیادتی توضیح احتیاج باشد بروایة محمد بن فضیل از حضرت امام موسی کاظم ع
رجوع نمودن اولیست حاصل روایة آنکه محمد مذکور میکوید که حضرت کاظم را پرسیدم
از مضمون این آیه که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
قال یریدون لیطفئوا ولایة امیر المؤمنین ع بافواههم حاصل آنکه مدلول آیه تعریف حال
حال منافقین و منکرین ولایة حضرت امیر المؤمنین است که حق تعالی اشاره بآن نموده
فرموده بآنکه اراده مینمایند که فرونشانند نور خدا را بانفاس خود و حضرت کاظم ع
فرموده که مراد از نور خدا ولایت آنحضرت است راوی کوید که پرسیدم که وَاللَّهُ
مُتِمُّ نُورِهِ چه معنی دارد حضرت فرمود که حق تعالی متم امامتست و مراد از
نور امامتست و حضرت کاظم ع برین مدعا از کلام الهی استدلال نموده که بقوله
یعنی الله تعالی آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلناه پس معلوم شد که حق سبحانه و تعالی
کافه عباد را باطاعت امام زمان امر فرموده که در جزو زمان یکی از حضرات

ائمه

ائمه اثنی عشر است چنانچه بعد ازین ذکر خواهد رفت و کلمه والله متم نوره صریحست
در مدعا و چون مراد از نور امام زمانست والله تعالی متم آن نور است بنابرین
باید که زمانه از امام معصوم خالی نبوده و انقراض وی منوط بانقراض عالم
والا لم یکن الله متما لنوره **تتمه** اکر کوئی که بعد از رحلت حضرت رسالت ص
قرآن در میان مردم کفایت نموده قائم مقام خلیفه و امامست و
اهل علم چون بمدلولات وی رجوع نمایند اشراع احکام حکم الهی نموده از جهة
بوجود امام احتیاج نباشد کوئیم که این باطلست از وجوه **اول** آنکه از جمله
فواید حاصله بر وجود امام آنست که اختلافات واقعه در میان امت بر طرف
شده یکی را براه راست هدایت نماید و اکر قرآن بانفراده درین امر کفایت
نمودی بایستی که مخالفت میان طوائف اسلام مرتفع کشته تمامی بر یک ملت و طریقه
می بودند **دیگر** آنکه هفتاد و سه ملت که امت نبوی بآن انقسام یافته تمامی
زعم دارند که موافق مدلول آیات بینات قرآن عمل نموده مذهب ایشان
مطابق اشارات قرآنیه است و بنابرین اکر قرآن وحده موجب حیرت

نشده مادهٔ اختلاف نباشد سبب اتفاق و اجتماع نبوده بتنهائی بی وجود
امام معصوم اصلا انتفاع پذیر نتوانند بود زیراکه عجائب اسرار قرآنی بعضی از آنست
که بدستیاری عقول بشری پی بسرا پردهٔ مخدرات تتق ارادات الهیه بُرده
دست آلود افکار انظار افراد انسانی گردد دیگر آنکه اگر بیعت و اختیار بعضی
از امت فایده مند بوده خلاف خدا و رسول نظر بوقوع آن صحیح تواند بود
لازم آید که امیر المومنین ع و معاویه غاویه در یک زمان هردو خلیفه باشند
زیراکه سعد وقاص و اسامه زید و حسان بن ثابت و عبد الرحمن عوف
و دیگر مردم ترک بیعت آنحضرت نموده با معاویه بیعت نمودند و بنابر
قاعدهٔ مدسوسه اهل خلاف می باید که هرکدام از بیعتین مذکورتین صحیح بوده
اطاعت هردو واجب باشد و این صورت صریح مخالف ملت مطهره است
دیگر آنکه صحابه اختیار خلافة عثمن نمودند و در ثانی الحال زیاده از وقت
بیعت خلافة اتفاق بر قتل وی نمودند و باید که اختیار این هردو صحیح بوده
عثمن مذکور هم واجب الاطاعة نظر به بیعت اول و هم واجب القتل باشد نظر باجماع ثانی

ششم چون حق سبحانه و تعالی در کتاب کریم تصریح نموده که هر رطب و یابس یعنی انچه در نظر عقلا
سهلترین اشیا نماید دران کتاب کریم مذکورست که چون ذکر آن محتاج الیه نبوده چندان
فایده بران مترتب نیست با آنکه متممات و مستحسنات دین و شریعت باشد حال آنکه
انچه محتاج الیه بنی آدم تواند بود جزوی و کلی دینی و دنیوی صوری و معنوی تمامی
در قرآن عزیز زیراکه کلام ربانی خزینهٔ معمورهٔ جواهر نفیسهٔ الهیه و غیرها است
تا هرکس باندازهٔ معرفت و شناسائی از و نصیبی یابند و اگر امر امامت امت باختیار
و بیعت شخصی لشخصی بوده داخل رطب و یابس قرانی نباشد ارتکاب آن اختراع
در دین بوده مرتکب این امر از جملهٔ مستوجب خطاب و عقاب الهی بوده در
زمرهٔ اهل بدعت و ضلالت داخل باشد هفتم میفرماید که الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و چون امر امامت از متممات شریعت
نبوت است بر وجهی که اصحاب تعجیل دران نموده و مقدم بر غسل و کفن و دفن
نبوی گردانیده به تشخیص آن تبادر نمودند پس باید که الله تعالی تعیین آن نموده
به تشخیص آن تصریح شده باشد و الا اکمال دین نموده ذکر آن فرموده باشد

واگر از مُحکمات و محتاج الیه مهمّات دین نبوی بوده خارج از آن باشد در صورت
اتیان بآن نمودن و خارج شریعه را داخل ملّت دانستن در کفر و زندقه و
الحاد بر روی خود گشوده است و از تقریرات مذکوره مبیّن گشت که
زمانه از امام منصوب من الله خالی نمیبود از حجة که منصوب از جانب الله است
واجب الاطاعة نخواهد بود و در کتاب احتجاج بعد از ذکر حضرات ائمه علیهم السلام
چنین افاده نموده که و الّذی یدلّ علی انّ المعرفة بامامة من ذکرناه علیهم السلام
من جملة الایمان و انّ الاخلال بها کفر و رجوع عن الایمان اجماع الشیعة الامامیة
علی ذلک فانّهم لا یختلفون فیه و اجماعهم حجّة لدخول المعصوم فیه فایده که چون
اکثر امّت از جاده اطاعت اهل بیت رسالت منحرف شده سالک طریق
عناد گردیده بودند و در احکام شریعت مطهّره اعتماد بر آراء فاسده نموده بمقتضای آن
عمل نمودند از نتیجه افکار و انظار غیر صحیحه ایشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیمه
شده آنچه نه شایسته نابکاری اهل بیت توانند بود و آنچه نه مناسب مرتبه نبوت
و رسالت توان شد با ظهار آن اختلال کثیر از بندگان خدا نموده فمال در مضیق

گردیده

گردیده و از آنجمله است آنچه از بعضی حنابله ذکر شده که حق تعالی نزد ایشان جسمی از اجسام است
و بعضی از بندگان مخلص او را می بینند و او نیز ایشان را میبیند و ذکر اوصاف آن بر نحوی نموده اند
که از سر تا سینه مجوّف است و از سینه تا پایین گرفته مصمت است و موهای سیاه
مجعّد دارد و وقتی جبینش بدرد دی طاری شد ملائکه بعیادت او رفته بودند و درد
چشم از بسیار گریه است که در طوفان نوح از او واقع شده بود و علامه حلّی ره در بعضی
تصانیف خود ذکر نموده که اعتقاد بعضی از اهل خلاف آنست که حق تعالی در شب
جمعه بر درازگوشی سوار و بر هیئت جوانی امرد حسن الوجه رشیق القامه نزول
مینماید و از نتیجه بعضی از جماعه مذکوره هر شب جمعه بر پشت بام خود معلّفی
ترتیب داده علیق الاغ بر روده کردی و در آنجا حاضر ساختی و مذکور است
که وقتی نفط فروشی باتفاق پسر خود که بغایت شکیل و نیکو منظر بود بر یکی
از مشایخ حشویه گذر کرد شیخ مذکور متوجه مکالمه پسر شده درین امر زیاده
از اندازه غور نمود بر وجهی که پدر پسر را گمان شد که مگر شیخ را میل نفسانی
حاصل شده از جهت غلبه شهوات انسانی اینقدر مکالمه مینماید شیخ که

پسرِ خود را بر داشته متوجه سرای شیخ شد و التماس نمود که اگر شیخ را آرزوی کسی
از پسر در خاطر گذشته مطیع و فرمان بردار است شیخ مذکور در جواب
گفت که مبالغهٔ من در مکالمهٔ پسر از آن جهت بود که مذهب من آنست
که حق سبحانه و تعالی بر شکل و شمائلِ جوانانِ وجیهِ خوش قیافه نزول
مینماید و گمان این بود که پسر تو حق تعالی است که بدین هیئت نزول نموده
بارک الله شیخ طایفه همین باشد دیگر از قواعد مذمومهٔ مخالفین که بتوسط
مخالفت که با اهل بیت رسول الله صلعم و اعتماد بر عقلِ ناقص معمولِ ایشان شده
آنست که هر فعلِ قبیح مِنَ الاَزَلِ اِلَی الاَبَد در اطرافِ زمین روی نموده و
مینماید تمامی را فعل الله تعالی دانند و افعالِ صادره از حق سبحانه را بی آنکه فایده
بران مترتب شود عبث و بی ثمره دانند و عدمِ ایمانِ کفره و عناد ابو جهل
مثلا با حضرت پیغمبر صلعم تمامی را برضای حق تعالی دانند و اگر در روز قیامت زمره
پیغمبران را معذب ساخته اصناف کفره را به بهشت اشاره فرمایند
تمامی نیکو و بمقصود است و بنابرین بود که در زمان ابو العباس خلیفه زندیقی

بود دعوی تعدد اِله مینمود میگفت که چون جمیع افعال از الله تعالی باشد
و در آنِ واحد خیر کثیر و شر بسیار نیز واقع است و ممکن نتواند بود که در
حالتِ واحده فاعلِ فعلینِ متضادین باشد بنابرین باید که خالقِ اشیا
متعدد بوده یکی فاعلِ خیر و یکی فاعلِ شر باشد و ایضا خیرِ کثیر قرینهٔ آنست که فاعل
آن خیر بالذات است و شر کثیر نتیجهٔ آنست که فاعلش شریر بالذات و شخص واحد
نتواند بود که خیر بالذات و شریر بالذات تواند بود تنبیه قواعد مذمومهٔ مخالفین
از آن جهت میانهٔ ایشان استمرار و استقرار یافته که امر امامت را که خلافت
خدا و نیابتِ رسول الله صلعم است سهل و بی اعتبار انگاشته تکیه بر جمعی جابر ظلمه نموده اند
که اکثر عمرِ ایشان صرفِ بت پرستی شده بود و پوست و گوشتِ ایشان از
شراب و گوشتِ خوک پرورش یافته خود را مقتدای زمان و امامِ آدمیان
نام نهادند و بنابرین رجوع بزمانِ بت پرستی و قواعدِ جاهلیت نمودند
زیرا که از روایاتِ مشهوره از حضرت رسالت که فریقین بصحتِ آن
قائل شده اند اینست که مَن لَم یَعرِف اِمامَ زَمانِه مات

مِیتَةً جاهِلِیَّةً و در روایتی دیگر مات میتة کفرٍ و نفاقٍ یعنی هر که
امام زمان خود را نشناسد و نداند که در روزگار او امام زمان کیست
و بر همین منوال بمیرد حکم کسی دارد که در زمانِ جاهلیت و بت پرستی مرده صح
باشد یعنی بر کیشِ بت پرستان مرده باشد و در روایتی دیگر است که
حکم کسی دارد که بر کفر و نفاق در دینِ اسلام مرده باشد و حاصلِ هر دو یکیست
و از قرائنِ حالاتِ ایشان که دلالت بر طریقِ جاهلیت مینماید آنست
که اکثرِ احکامِ شریعت که ایشان منفرد در آن بوده کسی از علمای شیعه بآن
قائل نشده باشد تمامی بر روشِ بدینان و بیگانگان از ملتِ مطهره
سمتِ صدور پذیرفته بنوعی که فتاوی علمای ایشان نزدیک است که
از کیشِ بت پرستان نیز خارج بوده موافقِ ملتی از مللِ سابقه نباشد و در بعضی
گفته اند ع در کفر هم صادق نه زنار را رسوا مکن ؛ و از این بابت
فتوای ابو حنیفه در اینکه چون شخصی زنا نموده از آن نطفهٔ حاصله دختری متولد
شود شخص زانی را جایز است که آن دختر را عقد نموده بحبالهٔ خود در آورد

و از این

و از آن قبیل است که هر گاه شخصی آلتِ رجولیت را بمثل خرقه و غیر آن
پیچیده با مادر یا دختر خود ملاقات نماید مستحقِ حدِ شرعی نمیشود و مثل
آنست آنچه از ابو حنیفه منقول است که چون شخصی در مشرق دختر مغربی را
عقد نماید و از حین عقد حاکم او را حبس نموده پنجاه سال بر همین منوال بگذرد
و بعد از پنجاه سال عاقد مذکور بر شهری که دختر معقوده آنجا باشد گذار افتد
و در آن شهر از آن دختر اولاد و اولادِ اولاد و اولادِ ایشان هم رسیده باشد تمامی از جهتِ
نسب ملحق بآن شخص عاقد شده از او میراث برند و لوازمِ محرمی میان ایشان
درست است حکایت گویند که شخصی در مجلسِ یکی از سلاطینِ ماضیه واقع شده
بود که مذهب ابی حنیفه داشت و حاکم مذکور از آن شخص سؤال نمود که نماز
بر وجه اختصار که موافقِ قانونِ ابی حنیفه باشد جهتِ وی بیان نماید
شخص مذکور اولا وضو به نبیذ نمود و در منزلی مغصوب داخل شده و
پوست سگ را ساتر ساخت و تکبیرِ احرام بعبارتِ فارسی ادا نمود
که خدا بزرگتر است و از قرآن بترجمهٔ کلمهٔ مدهامتان که بفارسی دو برگ سبز است

اکتفا نمود و بر نجاست خشک شده سجده کرد و در رکوع و سجود اطمینان
رعایت ننموده باین عنوان نماز را ادا نمود و بعوض سلام که قرینهٔ خروج
از نماز است حدثی از وی صادر شد چون حاکم مذکور این معنی مشاهده نمود
از مذهب حنفی برگشته اثنی عشری گردید و حکایات این طایفه بیش از
بیش است که ذکر اندکی از آن در حوصلهٔ اختصار رساله نیست و

الحمد لله علی توفیق سلوک طریق ائمة الهادین المهدیین و مخالفة من
خالف نبیه و اهل بیته المعصومین فاحمد و آن مشتملست بر مناهج متعدده

منهج اول در بیان آنکه فرقه ناجیه عبارت از طبقهٔ شیعهٔ اثنی عشریه
است لا غیر حاصل کلام درین فصل صحت انتظام آنست که چون آفتاب
جهانتاب جمال محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بافق غروب
مایل گشت و سیمرغ قاف تبلیغات احکام الهی قفص تعلقات صوریه
در هم شکسته خواست که بجانب آشیانهٔ اصلی پرواز نماید درین
حالت سالک مسالک عنایت بی‌غایت شده اراده نمود باین معنی تعلق

یافت

یافت که عامهٔ مکلفین را بجادهٔ طریق مستقیم فرمان برداری درگاه باری تعلیم
داده باطاعت شاه ولایت و ذریت طاهرهٔ آنحضرت مامور گرداند زبان
معجز بیانش که مترجم کلمات تامات الهیه و مفسر آیات بینات سماویه است
موافق اشارهٔ ربانیه باین کلام بهجت نظام متکلم گشت که انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا
ابدا و در بعضی کتب مذکور است که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و چون
مراد از اهل بیت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه اثنی عشر است علیهم السلام بنابر
اقتصار بر لفظ عترت که اعم از حضرات ائمه معصومین و سائر ذریت آنحضرت است
نموده تفسیر عترت باهل بیت نموده معنی عبارت اینست که در میان شما
دو امر عظیم میگذارم کتاب خدا و ذریت من یعنی اهل بیت من که اگر امت من
متمسک بآن دو امر عظیم القدر شده مخالفت ننماید در هیچ وقت و هیچ زمان بادانست
گمراه نبودی در دین و دنیا ناجی و رستگار باشند و این کلام ارشد الانام
خطاب بجمیع آدمیانست از حاضرین و غائبین و آنکه جدا زین تا انقراض دهر

از کتم عدم بوجود آید در زمرهٔ اهل تکلیف داخل گردد و چون مراد از اهل بیت بتصریح
مخالفین دین نبوی حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلم و باقی حضرات ائمه
معصومین ست از حسن بن علی تا محمد بن حسن صاحب الزمان صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین پس اطاعت همگی مجتمعا و منفردا واجب بوده مخالفت
ایشان من حیث الاجتماع و الانفراد موجب مخالفت خدا و رسول و سبب
دخول جحیم و عذاب عظیم ست و از حکیم سنائی درین مقام کلامی نظم انتظام
در جواب سؤال سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه واقع ست

نظم

جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند * یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن
از پی سلطان ملکشاه چون نمیداری روا * تاج و تخت پادشاهی جز به سنجر داشتن
از پی سلطان دین پس چون روا داری همی * جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد * حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن

و کسی را توهم نشود که لفظ اهل بیت بلاحظ معنی لغوی شامل ست ازواج مطهرات
رسالت مآب را حتی هر که از اهل منزل آنحضرت ست زیرا که در کتب اهل خلافت

خصوصا

خصوصا کتاب ابن طلحه شافعی تصریح شده بآنکه مقصود از اهل بیت رسول الله صلعم حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و باقی ائمهٔ اثنی عشر ست و بنا برین مراد از اهل بیت یا امریست
اصطلاحی یا تخصیص مفهوم لغویست و احتمال اول اولی و مؤید مقام ست
آنچه علمای مخالفین از ام سلمه که یکی از زوجات مطهرات ست نقل نموده اند که
چون آیهٔ داله بر عصمت و طهارت اهل بیت رسالت نزول یافت یعنی
آیهٔ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا دران وقت حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسنین
حاضر بودند حضرت رسالت صلعم فرمود که خدایا اهل بیت من همین جماعتند
که حاضرند خدایا رجس را یعنی هر بد باشد ظاهرا و باطنا صورةً و معنیً از
ایشان دور دار و ایشان را طهارت ده طهارتی در غایت خوبی و نکوئی
و مراد آنست که آنچه موجب آلودگی بخطیئی و جرم گنهی تواند بود شرعا و عقلا ذریعهٔ
مؤاخذه یا نقصان در اموری تواند شد ذوات مقدسهٔ ایشان را از ان
پاک و پاکیزه گردان ام سلمه میگوید که من در پس پرده نشسته بودم سر بیرون

نمودم گفتم یا رسول الله من نیز داخل اهل بیتم حضرت نفی نموده تجویز دخول
آن حضرت در زمرهٔ اهل بیت طاهرین معصومین نفرمود و باید دانست
که حدیث مذکور مشتمل است بر فواید کثیره **اوّل** آنکه زمانه از امام معصوم
خالی نبوده در جزوی از اجزای زمان یکی از حضرات ائمه چراغ دین و رهنمای
صدق و یقین اند و این معنی از دو وجه ظاهرست اول آنکه چون لن تضلّوا
افادهٔ عدم ضلالت ابدی مینماید و این صورة نمی آنکه امامی معصوم در زمرهٔ
کاینات و حلقهٔ موجودات داخل بوده ایشان را بسلوک مسالک حق
و قانون شریعت رسالت هدایت نماید صورت نه بندد پس معلوم شد
که در هر جزو از اجزای زمان امامی موصوف بوصف عصمت از ذریت حضرت
رسالت صلعم در میان خلق منصوب از جانب خدا و تعیین از حضرت رسول الله
در میان خلق می باید تا مانع ضلالت ایشان بوده سبب هدایت بندگان
خدا و امت حضرت سید الوری باشد **دوم** آنکه در کثیری از نسخ
مذکورست که لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض یعنی کتاب الله و عترة رسول الله

مفارقت از یکدیگر ننموده مجتمع باشند تا وقتی که در سر حوض کوثر بر حضرت رسالت
وارد گردند و این معنی مرجحیست در اینکه زمانه از وجود امام معصوم از ذریت
حضرت رسالت خالی نخواهد بود تا انقراض زمان و مظاهر ارادهٔ از ورود
کتاب خدا در روز قیامت بر سر حوض لقای مدلولات احکام آل بیت که اعمال
و افعال بندگان از جهت موافقت و مخالفت آن محکوم بصحت و فساد
بوده خلایق نظر بآن بعضی مستحق بهشت و بعضی مستوجب دوزخ گردند
فائدهٔ دوم از حدیث مذکور آنست که مفهوم مخالف نزد مخالف مطلقا
و نزد علمای اهل بیت اثنی عشری مفهوم شرط و استثنا حجت است چنانچه
در محل خود ذکر یافته این معنی افادهٔ آن مینماید که هر که ملت و مذهب وی بر خلاف
مذهب اهل بیت رسالت باشد مادام که بدان روش راسخ باشد در ضلالت
و غوایت و گمراهی بوده در طبقهٔ مغضوبین درگاه رب العالمین و طایفهٔ
ضالین و مضلین داخل باشد اعاذنا الله و ایاکم من موالاتهم و عدم
مبالاتهم **فایدهٔ سیم** آنکه چون صیت اجتهاد شیخ الطایفة الامامیة

فی زمانه و وجیهم و زینهم فی تلک الزمان جمال الملة والدین حسن بن المطهر
الحلّی روّح الله روحه العزیز و اسکنه بحبوحة جنانه باطراف رسیده
و دران وقت در معمورهٔ شام که همیشه خاک و آبش آمیخته بعداوت اهلبیت
رسالت بوده یکی از مشایخ کبار و علماء عالیمقدار دران خطه بر مسند افاده
متمکن بوده شنید که علامهٔ حلی قدس الله سره از مدلول حدیث مذکور
و دیگر احادیث و روایات استدلال بر حقیت مذهب اثنی عشر
نموده بر جادهٔ استقامت دین نبوی راسخ ست شیخ سنی مذکور
از شام بقصد الزام شیخ جمال الدین متوجه حله شد و چون بجزوی بحله
رسید دو نفر از طلبه و تلامذهٔ شیخ روّح الله روحه استقبال شیخ ناصبی
نموده بقصد اینکه او را در علوم و مباحثه و قوت مناظره و مجادله سنجیده
بخدمت علامه مراجعت نمایند روانه گردیدند و چون ملاقات شیخ سنی وقوع
یافت سؤال نمودند که حدیث مشهور ستفترق امتی علی ثلث و سبعین
فرقة کلهم فی النار الا واحدة نزد شما بصحت پیوسته گفت بلی پرسیدند

که حضرات

یاد داشت

که حضرات ائمهٔ اثنی عشر که طایفهٔ امامیه ایشان را معصوم و مطهر و امام و واجب
الاطاعة منصوب من الله تعالی میدانند داخل فرقهٔ ناجیه اند یا در فرق هالکه
خواهند بود شیخ سنی در جواب ایشان التفات ننموده برگشت و ملاقات علامه
ننموده بشام مراجعت نموده و مذکور ست که چون وجه عدم جواب ازاو
پرسیدند گفت از نکات بهیچکدام از شقی تردید نتوانستم نمود زیرا که
اگر بدخول فرقهٔ ناجیه قائل میشدم مستلزم اعتراف بنجات فرقهٔ اثنی عشریه بوده
خود را باعتراف خود داخل فرقهٔ هالکه میگردانیدم و اگر عیاذا بالله عدم دخول
ایشان بر صفحهٔ لسان جریان یافتی بی دغدغه در زمرهٔ کفره داخل گشته
مقیم مقام خلود نار میشدم و الحق درین مقام که محل الزام و افحام مخالفین
دودمان نبویست اگر شیخ سنی را جوابی بودی هر آینه بآن تمسک جسته
حرکة المذبوحی مینمود اما حقیقت و حقانیت این مذهب بجای رسیده
که منکران منکر روشنی آفتاب و تاریکی شب و سفیدی برف و سیاهی قیر
و امثال آن از بدیهات محسوسه ست نکته چون حضرت رسالت

قبل از آنکه خلق را باطاعت کتاب خدا و متابعت ائمهٔ هدی مامور سازد فرموده

بود که ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة یعنی

زود باشد که امت من بهفتاد و سه فرقه شوند و تمامی ایشان در آتش باشند

الا یک فرقه بنا برین هر فرقه از هفتاد و سه فرقه را گمان این بود که فرقهٔ

ناجیه اوست لاغیر حضرت جهت دفع این دغدغه و تصریح بآنکه فرقه ناجیه

کدام فرقه ست فرمود که انی تارک فیکم الثقلین و در بعضی از نسخها

تارک فیهم الخلیفتین تا مشخص شود که فرقه ناجیه که در روایت هفتاد و سه

فرقه مجملا ذکر یافته مقصود از ان فرقه مطهرهٔ اهلبیت رسالتست ازینجهت

که چون اطاعت ایشان و تمسک بمقتضای اقوال و افعال ایشان موجب

دفع ضلالت باشد پس طایفه مستمسکین بایشان فرقه ناجیه بوده آنچه در ان

روایت مجمل بود مبین گشت و بعد از آنکه این دغدغه رفع شد شبهه نزد بعضی

معاندین باقی مانده بود که چون ظاهر حدیث انی تارک فیکم الثقلین دلالت

مینماید که تمسک باهلبیت بی تمسک بقرآن صحیح نبوده سبب عدم ضلالت اهلبیت

۲۰

مجموع امرین ست باطاعت هرکدام بانفراده درینصورت حضرت

رسالت صلعم جهت اشارت باین معنی و دفع شبهه و بیان آنکه طریق

نجات منحصر در سلوک مسلک حضرات ائمه طاهرین ست وحده

و بانفراده طاعت ایشان اطاعت رسول و خداست فرموده که مثل

اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها

غرق یعنی حاصل مضمون روایت اینست که حضرت رسالت متمسکین

و تابعین اهلبیت را شبیه مستمسکین کشتی نوح فرموده که همچنانکه جمعی

در زمان طوفان داخل کشتی نوح گردیدند از آسیب غرق و از دغدغه

هلاک نجات یافتند همچنان هرکه متوسل بحضرات طاهرین شده اطاعت

امر و نهی و متابعت قول و فعل ایشان نماید ناجی و رستگار بوده از

دریای بی منتهای نار و غضب آفریدگار مصون و محروس گردد پس

بموجب مدلولات احادیث مذکوره طریق نجات منحصر در سلوک مسلک

حضرات ائمه طاهرین بوده فرقه ناجیه جماعت مذکوره باشند لاغیر و چون

بیان مکنونات احادیث ثلثه علی سبیل الاجمال فهمیده شد بنا برین
هر یک از آنها من حیث المعنی بر وجه تفصیل ذکر می باید تا سبب
زیادتی بصیرت در امر نجات امت نظر باطاعت حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین گردد اما حدیث اول که عبارت از
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقةً است فاضل دوانی اعتراض نموده
که اگر مراد از فرقه ناجیه آنست که مخلد در نار نباشد و غیر ناجیه مخلود باشد
خلاف اجماع است زیرا که اهل ایمان را عذاب مخلد نمی باشد و اگر غرض
آنست که فرقه ناجیه اصلاً داخل نار نشود این نیز غلط است زیرا که عصاة
هر فرقه از فرق اهل ایمان را ناچار است از دخول در نار و القول بان
معصیة الفرقة الناجیة مطلقا مغفورة بعید و بعد از اعتراض مذکور خود چنین
افاده نموده که مراد از فرقه ناجیه آن خواهد بود که من حیث الاعتقاد ناجی
باشد و اگر معذب شود من حیث العمل خواهد بود و سخنان مذکوره تمامی
در محل قصور است اما اینکه فرموده که غیر فرقه ناجیه باقی فرق اسلامیه

عذاب ایشان مخلد نیست و دعوی اجماع نموده خلاف واقع است بلکه
کثیری از علمای اسلام که جماعتی از معتزله اند قائل که هر مرتکب مستحق خلود نار میباشند
و اینکه میگوید که عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان داخل نار میشوند ممنوع است
و استبعاد در اینکه گناهان فرقه ناجیه مطلقا مغفور است استبعاد از
استبعاد او اولیست چه متبادر از کلهم فی النار الا واحدة آنست که فرقه
ناجیه اصلا در نار داخل نگردد و اگر نه چنین باشد او نیز مثل سایر طبقات
اهل عصیان داخل شود معذب گردد پس فرق میانه او و سایر فرق
نبوده اینکه او معذب بعمل است و دیگران معذب باعتقاد و عمل چه
نفع داشته باشد و چه تفاوت کند چه غرض رفع عذاب از فرقه ناجیه است
چنانچه ظاهر حدیث از آن حکایت مینماید نه اینکه سبب تعذیب او غیر سبب
تعذیب طبقات دیگر است یا آنکه مقصود بیان شدت و غلظت غیر ناجیه باشد
نسبت بناجیه و این قسم از اقوال بالبدیهة فساد آن ظاهر است و آنچه سلیقه
درست می باید و بدیهه عقل حکم میکند آنست والله اعلم که حضرت رسالت را

مقصود از تفریق امت بهفتاد و سه فرقه و تخصیص یکی بنجات و حکم بر باقی بکلام
کلهم فی النار عدم دخول فرقهٔ ناجیه و دخول اعداست خواه مخلد و خواه غیر آن
خواه من حیث الاعتقاد و العمل و خواه من حیث الاعتقاد و در شرح دیوان از
شیخ علاء الدوله در کتاب عروه نقل نموده که جمیع فرق اسلام از اهل نجات اند
و مراد از حدیث ستفترق امتی و فرقهٔ ناجیه جماعتیست که بی شفاعت داخل بهشت
گردند و درین باب ظاهرا بکریمهٔ قل یا عبادی الذین اسرفوا
الآیة استدلال نموده ظاهرا فاضل مذکور چون تتبع روایات منقوله از طریق
اهل بیت رسالت صلعم ننموده از نتیجه در عدم دخول عصاة فرقهٔ ناجیه در آتش استبعاد
نموده و الا تصریحات واقعه در روایات معتبره در باب عدم دخول فرقهٔ ناجیه
بسیار است و از انجمله روایتیست که از کتاب مسمی بتمحیص از حضرت صادق ع
نقل شده که شخصی در مجلس آنحضرت بعنوان تشنیع بر بعضی از شیعیان میگفت
که انی لاری من اصحابنا من یرتکب الذنوب الموبقة حضرت در جواب
وی فرموده که لا تشنع علی اولیاء الله ان ولینا لیرتکب ذنوبا یستحق بها

من الله العذاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسقم حتی یمحص عنه الذنوب فان عافاه فی بدنه
ابتلاه فی ماله فان عافاه فی ماله ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده
ابتلاه فی اهله فان عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه من
بوائق الدهر شدد علیه خروج نفسه حتی یلقی الله حین یلقاه و هو عنه راض قد اوجب
له الجنة حاصل مضمون روایت آنست که یکی از اصحاب حضرت صادق ع در خدمت
آنحضرت میگفت که می بینم که بعضی از اصحاب ما ارتکاب گناهان کبیره مینمایند حضرت
صادق ع بعد از شنیدن این سخن بجانب او متوجه شده و فرموده که تشنیع بر
دوستان خدای تع مکن که هر کسیکه چون محب خاندان ولایت مرتکب
گناهی میشود که بواسطهٔ آن گناه مستحق عذاب الهی گردد پس حق سبحانه و تعالی
او را ابتلا گرداند در بدن او بیماری آن گناه را از و پاک گرداند و چیزی بر و
از انجهت نگذارد و اگر او را در بدن عافیت دهد مبتلا گرداند او را بنقصان مال
و اگر در مال او را معاف دارد در فرزندان او ابتلا گرداند و اگر در ان ماده
نیز معاف گردد بزنان و اهل خانه گرفتار و از ایشان آزار کشد و اگر آن نیز

نشود بهمسایه بدی گرفتار شود که ازو آزار کشد و اگر از محنتها و بلیتهای
دنیا در امعاف دارد در وقت مردن و جان دادن بروی تلخ و شدید
گرداند بنوعی که چون وقت ملاقات پروردگار شود یعنی در صحرای محشر
حاضر گردد الله تع ازو راضی و خشنود باشد و مستوجب دخول بهشت
گردد و ابن جوزی در کتاب موسوم بخصایص از حضرت باقر ع نقل
نموده که در ذکر حالات مختلفه یوم القیمة میفرموده که چون حضرت
رسالت صه در صحرای محشر ملاحظه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت را
از جانب پیغمبر صه منصرف گردانیده براه دوزخ اشاره نمایند این معنی
موجب کلال خاطر نبوی گردیده بگریه درآمده در اثنای گریه گوید که الٰهی
شیعةُ علیٍّ شیعةُ علیٍّ درینحالت حق سبحانه و تع فرشته بخدمت
رسالت پناه فرستاده از سبب بکای آنحضرت استفسار نماید و آن
حضرت در جواب آن فرشته فرماید که شیعیان امیر المؤمنین را منع
نمودن از ورود حوض کوثر و امر کردن ایشان بطرف دوزخ سبب اقدام

من بر گریه است آن فرشته بعرض رساند که الله تع سلام میرساند و میفرماید
که بتحقیق و جزم که بخشیدم ایشان را بتو و از گناهان ایشان گذشتم و ایشان را
بتو ملحق ساختم و با آنها که تولا با ایشان نموده اند در زمرهٔ تو داخل ساختم و بجانب
حوض روانه گردانیدم و بعد از ان حضرت باقر ع فرمودند در انروز بمجلس باشد
از شیعیان ما که دوست داشته باشد ما را و از دشمنان ما تبرا کرده باشد و با ایشان
دشمن باشد در حزب ما داخل گردد و رفیق ما باشد و همراه ما بر سر حوض آید و نقل
اینست آنچه از حضرت صادق ع ایضا نقل شده که در جواب یکی از طاعنین و دشمنان
اهل بیت فرموده در حالتی که از جهت طعن و زبان درازی در ماده شیعیان
خاندان اسناد شرب خمر نموده و حاصل جواب آنحضرت درینمقام اینست که
فرموده که از پدرم شنیدم که از پدرش نقل نموده یعنی امام محمد باقر از حضرت
امام زین العابدین نقل نموده و آنحضرت از سید الشهدا و آنحضرت از
امیر المومنین علی ابن ابی طالب و آنحضرت از رسول الله صلوات الله و سلامه علیهم و

یادداشت

آنحضرت سوال از جبرئیل نمود جبرئیل از رب جلیل جل جلاله و عظم افضاله حضرت را گفت
فرموده که یا محمد بر سینه علم کرده ایم و دخول فردوس بر جمیع پیغمبران
وقتی کرده تو و علی و شیعه شما داخل کردد بعضی ما دام که ایشان داخل نشوند
احدی از انبیا داخل کردد و بعد از آن فرموده که اگر یکی از شیعیان
شما گناه کبیره کرده باشد که او را مبتلا کرده ام در مال او یا در فرزندان او
حاکمی مسلط نمی‌گردانم که تلافی گناهان او نماید به وجع و ریحان و من از او در
غضب باشم و این حدیث نیز معنی دارد که امور دنیویه که بر اثنی عشریه واقع
شود از محنتها و بیماریها و گرفتاری به عیال و بیچیزی و طلب قرضخواهان و
بی قدرتی بر ادای طلب دیوانیان که بصورت معقول یا مشروع منسوب باشد
و انواع مظلومات و بلیات تمامی کفاره گناهان اثنی عشریه است و
مذکور است که در آخر این روایت که حضرت متوجه آن طعن شده فرموده
که فیکون ذلک جزاء لما کان منه قبل هذا [illegible]

او وجه عاملی کلام حضرت اینست که بعد از آنکه جواب اعتراض او بر وجه صواب
ادا فرموده او را دیگر باره در مقام توبیخ الزام فرموده که اگر دیگر چیزی از مقوله
یعنی از عیب جوئی شیعیان نزد اصحاب تو باقیست بیان آن از اسباب ملامت
این طایفه دانسته ملامت کن یا واگذار یعنی اگر چیزی دیگر نیست بیان لب
فرو بسته از معایب ایشان خاموش باش و خلاصه کلام حضرت اینست
که بعضی از گناهان کبیره که از اثنی عشری واقع شود که دشمنان دین آن خیال
نموده ایشان را از آن جهت مستوجب خواری دانسته کفاره گناهان مذکور
در دنیا حصول یافته استحقاق دخول نار بر طرف کردد دیگر از وجوه
معتبره دال بر اختصاص اثنی عشری به نجات دون طوائف اسلامیه
روایتیست که در کتب مخالف و موالف ذکر یافته که چون حضرت رسالت
[illegible] هفتاد و سه فرقه از فرق اسلامی استخبار و دیگری [illegible]
فرموده که کلهم فی النار الا واحدة در آن وقت حضرت امیر المؤمنین از حضرت
رسول از روی سوال نمود که یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدام است پیغمبر فرموده

که انت وشیعتک یعنی فرقهٔ ناجیه تویی و هر که تابع امر و اشارهٔ تو بوده
پیروی افعال و اقوال تو کرده باشد و مؤید اینست آنچه علامه در خلاصة الرجال
از ابوبکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده باین عبارت که اِنَّ النّارَ لا تَمَسُّ
مَن مَاتَ وَ هُوَ قَائلٌ بِهٰذا الأمر یعنی بدرستیکه آتش نمیرسد و در نمی یابد کسی را که بمیرد و
معترف باشد بحقیت اثنی عشر و باید دانست که علامهٔ حلی نور الله مرقده
در بعضی رسائل خود نقل نموده از حضرت والا رتبت خواجه نصیر الدین محمد قدس الله
سره که فرموده اند که چون مدار نجات و وصول درجات بر عقیدهٔ صحیحه و
اصول دینیه است پس باید که فرقه ناجیه در اصول اعتقادیه مخالف سایر
فرق بوده میانه باقی هفتاد و دو ملت باین مثابه مخالفت نباشد که اگر فرقه
ناجیه مثل سایر هفتاد و دو فرقه فی الجمله تفاوتی میانه وی و باقی مذاهب
بوده علی التسویه باید تخصیص وی بنجات دون سایر الفرق تخصیص بمخصص و
ترجیح بلا مرجح است و چون چنین باشد معلوم میشود که نجات از مهلکات
اختصاص بفرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه یافته دیگری درین امر با ایشان شریک نخواهند بود

یا واسک

زیرا که اصول اعتقادیهٔ ایشان که مدار علیهٔ نجات است مخالف اعتقادات
سایر هفتاد و دو فرقه است و چون اعمال را در امر نجات دخل
نداده مدار آن بر حسن عقیده و ایمان صحیح گذاشته معلوم میشود
که غرض از فرقهٔ ناجیه عصاة این طبقه است که بنا بر اعتقاد درست
مستحق نجات اند و الّا صلحا و اتقیای این طایفه محل نظر نبوده یقینست
که صاحب اعتقاد صحیح و عمل صالح بی دغدغه ناجیست پس آنچه محل نظر و
مقام تأمل و دغدغه است حکایت اهل عصیان است که از طبقهٔ اثنی عشریه
و چون اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقهٔ اثنی عشریه صالح و طالح و کامل
و ناقص و دانا و نادان با وجود اعتقاد در امر نجات شریک خواهند
بود و چیزی که موجب فی الجمله دغدغه شود آنست که اعتقاد مقلد بدون
دلیل آیا بمنزلهٔ اعتقاد مترتب بر استدلال بوده در طریق نجات مساوی
باشند یا تفاضلی که منشأ اختلاف در امر نجات باشد منظور تواند
بود ظاهرا اطلاق و عمومات روایات افادهٔ تساوی نموده بعضی

تصریحات نیز لهذا اکابر علمای اثنی عشریه درین امر مفید عدم تفاوت است

واز آنجمله است روایتِ مشهوره متفقٌ علیه الطرفین حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ

لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ وَبُغْضُ عَلِیٍّ سَیِّئَةٌ لَا یَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ

یعنی محبتِ علی ع نیکوئیست که با وجودِ آن هیچ گناهی ضرر نتواند رسانید یعنی

ضررِ دخولِ نار پس اگر بعضی ضررها والمهای دنیویهٔ صوریه جهتِ محوِ آثارِ

بعضی از گناهان روی نماید منافیِ مدلولِ روایت نخواهد بود وموافقِ مضمونِ

روایاتِ سابقه است که افادهٔ آن نمود که تمحیص ذنوبِ محبین بوقوعِ ابتلای

ایشان در نشأهٔ دنیویه مربوط است وتتمهٔ حدیث اینمعنی دارد که بغضِ علی

عدمِ محبت بنابر تقابل بینهما گناهیست که با وجودِ آن گناه هیچ حسنه

فایده مند نباشد ومؤیدِ مقام است روایتی که اخطبِ خوارزم نقل نموده

از حضرتِ پیغمبر ص که خطاب با امیر المؤمنین ع نموده میفرماید که اگر کسی تمام عمر

روزها روزه دارد وشب صرفِ عبادت نماید وآنچه داشته باشد از

اموالِ دنیویه تمامی را در راهِ خدا تصدق نماید وبعد از آن درمیان صفا

ومروه

ومروه مظلوم کشته شود وبولایتِ تو ایمان نیاورده باشد با وجودِ این

حالات وعبادات بوی بهشت که بپانصد ساله راه میرود بمشامش نرسد

واز آنجمله است روایتِ اُمّ سَلَمه از حضرت رسالت بعبارتِ اِنَّ عَلِیًّا وَشِیعَتَهُ هُمُ

الْفَائِزُونَ ودرینمعنی گفته اند نظم روزی که درو جرم وخطا می بخشند تقصیر گدا و پادشا می بخشند

خوش باش دلا که در چنین معرکه ها ما را بعلیِ مرتضی می بخشند تتمه در قرآن

عزیز وارد است که یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ یعنی روزِ قیامت روزیست

که هر طایفه را باتفاقِ امامِ آن طایفه طلب نموده حاضرِ صحرای محشر کردند وبنابرین

فهمیده میشود که شیعیانِ خاندانِ ولایت وهدایت دران هنگامه که به

یوم القیمه تسمیه یافته بسعادتِ همراهیِ ائمهٔ این طایفه که عبارت از دوازده

امامِ معصومِ مُطَهَّر وبَرِی از جمیعِ آلایشِ صوری ومعنوی دینی ودنیوی استسعاد

یافته در پناهِ حمایت ورفاقتِ ایشان باشند وشکی نیست که رفیقِ آن

زمرهٔ مُطَهَّرهٔ مُقَدَّسه که صاحبِ اختیارِ آن روز عموماً نظر بغلامانِ خود

مهربان ودلسوزند ودستِ امید در دنیا وآخرت بدامانِ حمایت و

[illegible]

عنایت آن مقربان درگاه الهی اتصال داده اند دران وادی عظیم الخطر
چگونه محروم مانده از عنایات ملاحظهٔ آن انوار مقدسه بصفت حرمان موصوف
باشند و موضح مقام سهت آنچه در کتاب کلینی مسطور است که یکی از رفقای
ایام حضرت صادق عه زبان طعن گشوده در مجلس شریف آنحضرت باسناد
فسوق وگناهان کبیره بزمرهٔ اثنی عشریه اظهار بشاشت وشماتت مینمود
وحضرت درجواب بکلامی که حاصل ترجمه اینست تکلم فرمود که اگر شیعیان
این خاندان ارتکاب خطیه نموده وبه توبه وانابت موفق گشته باین
عنوان حاضر دیوان گنه کاران گردند آن بیچارگان را خدا اینست آمرزنده
وبعزی شفاعت کننده والامی واقف حال ومنتظر انجاح آمانی وآمال و
این روایت بمضمونها افادهٔ آن مینماید که آمرزش الهی وشفاعت رسالت
پناهی مخصوص زمرهٔ اثنا عشری بوده دیگری ازان بهره مند نگردد ومعلوم است
که بر طبق کریمه مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ اِلّا بِاِذنِهِ لایَشفَعُونَ اِلّا لِمَن اَذِنَ لَهُ
الرحمن مادام که حق سبحانه وتعالی اذن شفاعت کرامت نفرماید شفعای

آن روز

آن روز ایارای شفاعت نباشد وحاشا که حق سبحانه در مادهٔ اعدا اهل البیت واعدای
رسول الله واعداء امناء الله وحجة علی خلقه رخصت شفاعت داده
بمشارکت دشمنان با دوستان دربن امر راضی گردد ودو شک نیست
که مقوله صحیفه دنیویه ومسوده از امور اخرویه سهت وهر که دربن نشاءٔ بجهة
والاطاعت وخصوصیت طایفه مشهور ومتعین باشد در روز قیامت که یوم کام
جزای عمل وپاداش اعمال وافعال سهت همان صفت اتصاف
پذیر بوده داخل زمرهٔ محبوبین وممدوحین سهت پس طایفهٔ منسوبه
بدوازده امام که ایشان را در دنیا امامیه گویند دران صحرا نیز همین لقب
ملقب بوده وزلال کمال از جام محبت علی وآل علی الامال یافته بچنین خاندان
نبوت موسوم خواهند بود وموافق این مدعا روایت مشهوره بین الفاعلین
سهت که حضرت رسالت صدر وزی خطاب بعضی از شیعیان نموده که
کَمَا تَعِیشُونَ تَمُوتُونَ وَکَمَا تَمُوتُونَ تُبعَثُونَ وَکَمَا تُبعَثُونَ تُحشَرُونَ وَ
الانسانُ مَعَ مَن اَحَبَّ یعنی هر چه از عقیدهٔ صافیه وغیرها ومعارف حقیقیه

و غیرها و محبت کامله متعلقه بسلسله نبویه و اعمال صالحه مترتبه بر اصول اعتقادیه
و غیرها که در دنیا بآن موصوف گشته و مسالک مسلکی مخصوص شده طریق
نجات در متابعت طایفه معینه مرکوز طبع شده باشد آن حالت تا حین
ممات باقی بوده بران وصف ختم ایام زندگی صورت بندد و از قبر مبعوث
بآن نعت سر بر دارد و بآن عنوان حاضر صحرای محشر گردد و بنی آدم دران
روز مصاحب و رفیق محبوب خودست و این مصاحبت اعم از مصاحبت
اشخاص و ابدان و مصاحبت اعمال و افعال و مصاحبت عقیده حسنه
و فاسده و غیرها من الاحتمالات پس شیعه خاندان در روز قیامت
و یوم الحسرة و الندامة باسم محب خاندان سید المرسلین و باسم شیعه
امیر المومنین و باسم موالیان دودمان ذریت طاهرین مطهرین موسوم
گشته اوصاف معینه مقتضی اعزاز و احترام و سلام و کلام او بوده مصدوقه
کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اند و در روایات
معتبره در کتب صحیحه مرئی شد که حالت تحریر مستحضر اسم آن کتابت نیست

مضمون

یاد رفته

مضمون اینکه شیعیان خاندان نبوی در روز قیامت بر بلندی از مشک
خالص قرار گرفته و از اطعمه جنت ما یحتاج ایشان حاضر شده و باین عنوان
بر مسند فراغت و عزت متمکن اند تا حساب خلایق منقضی شده هر کس بمحل
موعود خود وصول یابد و از امور عجیبه مترتبه بر محبت امیر المومنین ع آنست
که از حضرت باقر ع در کتاب کلینی ذکر یافته که مراد از آیه فاستمسک بالذی اوحی
الیک انک علی صراط مستقیم امر اهلبیت بحضرت خاتم الرسل که متمسک
بولایت علی بن ابی طالب گردد و آنحضرت را صراط مستقیم داند و اعجب آنکه در طریق
اهلبیت ع مذکورست که مقصود از مدلول فاقم وجهک للدین حنیفا
امر بولایت آنحضرتست و آیه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
نیز بولایت آنحضرت مفسر گشته و درین معنی آیات بینات قرآنی بیش از بیش است
تا دانسته شود که محبت و ولایت آنحضرت از آثار توفیقات الهی و عنایات
نامتناهیست و در کتابی از کتب اهل سنت که ظاهرا از تصانیف غزالیست
مذکورست که در روز مباهله چون حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلم

بتحت عباد آمده حضرت فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم وازنوادر
اخبار اینست واز روایات حسنه در باب محبت اهل بیت حضرت رسالت صلعم
آنست که شیخ رجب برسی در کتب خود ذکر نموده که ابو فراس شاعر بنابر غلبهٔ
هوای نفس ومداومت مواد مسکره از تردد بارگاه صادق ع محروم مانده
تردد نمودی روزی حضرت ع از سبب حرمان او واز خاک روبه آستان
ملایک مکان که سرمهٔ دیدهٔ اهل ایمانست سوال نموده آن غفلت زده گم کرده
راه در جواب گفت یمنعنی هذا الفم الخبیث یعنی مانع خدمت وتردد در ان بارگاه
عصمت وطهارت دهان بدبوی منست حضرت فرمود که منه فواالله ما
اجملت ذنوبک من عملک درجة الا رفع الله لک تحمیا غزا جامع الکلام حضرت ع
منع ابو نواس است از ذکر مانع مذکور واظهار اینکه ارتکاب این قسم از امور مانع
تردد وانقطاع از مجلس شریف آنحضرت نتواند بود واینصورت بشارتست
بآنکه اگرچه گناهان صادره از زمرهٔ اثنی عشریه سبب انحطاط درجهٔ ایشانست
اما ثمرهٔ محبت خاندان نبوت وامامت ارتفاع شان واعزاز واحترام این

طبقه عالیمقام است وشیخ برسی ره نقل نموده ودر دیگر کتب ورسایل مذکورست
که روزی یکی از اعدا امر خطاب بحضرت صادق ع نموده گفت ان من شیعتک
یشربون الخمر علی الطریق یعنی بعضی از شیعیان تو براهی که روند ارتکاب شرب
خمر نمایند حضرت در جواب وی فرمود که الحمد لله الذی جعلهم علی الطریق وان شربوا الخمر
یعنی شکر میکنم خدا را که راه راست بایشان نموده که عبارت از ولایت ومحبت
خاندان رسالت است واگرچه شرب خمر نمایند واز ینحدیث معلوم میشود که اخلال
عملی در پیروی ومحبت اهل بیت رسالت نیست ومدار صحت اعتقاد وسلوک مسالک
سداد وطریق منتهی بنجات از مواخذات یوم التناد بر اصول دین ومودت
دودمان سید المرسلین است ودر کتاب اخبار عیون الرضا تالیف ابن بابویه
مذکورست از زکریا ابن آدم که از اکابر ثقات وعالی مرتبه در میان اصحاب
رواتست ورتبهٔ قدر ومنزلت وی ازاین معلوم است که در راه مکه معظمه
هم محمل حضرت رضا علیه التحیة والثنا بوده بریکطرف شتر کجاوهٔ آنحضرت
وبر جانب دیگر کجاوهٔ زکریا نصب شده باین اعزاز عازم حجاز گشته

روانهٔ آن صوب شده بود و در اثنای مصاحبت و مکالمت با آن چراغ خاندان
هدایت و ولایت حضرت بوی خطاب نموده فرمود که یا زکریا شیعهٔ
علیٍّ رُفِعَ عنهم القلم یعنی شیعهٔ امیر المومنین ع مرفوع القلم بوده گناهی
و خطیئتی در نامهٔ اعمال وی ثبت نگردد و چون زکریا این معنی موجب تعجب
و تحیر گشته اندیشه فهمیدن این حکایت در خاطر گذشت حضرت رضا ع
جهت تشفی خاطر و اطمینان باطن و ظاهر وی فرمود که یا زکریا هر نفس از نفوس
شیعهٔ اثنی عشریه که روزی مصدر گناهی و خطائی گردد در همان روز غمی و المی یا
خوفی یا دغدغه یا فوت کسی از عزیزان و یا نقصان مالی یا بیماری یا تسلط ظالمی
یا تحمل اذیات همسایه و امثال آن او را روی نماید که مانع اثبات گناه وی
شده طومار کردار و گفتارش در آن روز از سواد و مداد صاف و بیغش
بوده چگونه اسم وی در جریدهٔ گناهکاران داخل گردد و از روایات شیعه
در طریق مذکوره در کتب فریقین هست که حب علی بن ابی طالب یاکل الذنوب
کما تاکل النار الحطب یعنی محبت آن سر حلقهٔ سلسلهٔ ولایت گناهها را آنچنان محو

ونابود

و نابود گرداند که آتش هیزم را و موافق اینست حدیث مشهور لو اجتمع الناس
علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر مردم بر محبت امیر المومنین ع
اجتماع نموده و درین امر مخالفت میانهٔ امت وقوع نیافتی حق سبحانه آتش دوزخ
خلق ننمودی و بهمین مضمون در مصباح الانوار بروایت ابن عباس از حضرت
پیغمبر ص از جبرئیل ع مذکورست که خطاب بحضرت رسالت نموده که والذی بعثك
بالحق نبیا لو ان اهل الارض کلهم یحبون علیا کما یحبه اهل السموات
لما خلق الله نار العذاب و ترجمهٔ این عبارت اینست که جبرئیل بحضرت رسالت ص
خطاب نموده فرمود که قسم بذات آنکه ترا بحق بخلق فرستاده که اگر مجموع اهل
زمین امیر المومنین را دوست داشتندی همچنانکه تمامی اهل آسمان ملائکه او را
دوست میدارند حق سبحانه آتش عذاب خلق ننمودی پس معلوم شد که خلق دوزخ
مخصوص بمخالفان آن خاندان هست اصولاً و فروعاً قدیماً و جدیداً ذکوراً و اناثاً
عالماً و جاهلاً کاملاً و ناقصاً و در کتاب غایة المطلوب از طریق اهل خلاف ذکر یافته
که از ابن عباس ره که حق تعالی از نور روی علی بن ابی طالب ع هفتاد هزار فرشته

خلق نموده که تا روز قیامت جهت شیعیان آنحضرت استغفار نمایند واگر دعای
ایشان زیور اجابت نیافتی جهت این شیعیان خلق نمیشدند وچون هفتاد
هزار ملک مستجاب الدعوة برای این طایفه استغفار نمایند ظاهر آنست
که گناهان این جمع قلیل مامصدق ومفهوم وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ
الشَّکُورُ ایشانند آمرزیده گشته از مواخذه یوم القیمة رستگار باشند
ودر کتاب مذکور مرقوم است ودر اخطب خارزم مسطور است که روزی
جبرئیل ع از جانب الهی شادان وفرحان به بشارتی عظیم نزول نموده
حضرت رسالت را مستبشر گردانیده که حق جل وعلا سلام میرساند
ومیفرماید که بَشِّرْ اَخَاکَ عَلِیًّا بِاَنِّی لَا اُعَذِّبُ مَنْ وَالَاهُ وَلَا اَرْحَمُ
مَنْ عَادَاهُ یعنی بشارت ده برادرت علی ابن ابی طالب ع را بانکه
معذّب نمیگردانم کسی که تولّا بآنحضرت نموده باشد ورحمت نمیکنم
کسی که عداوت باآنحضرت داشته باشد ومکرر ذکر شد که از عبارات
روایات معتبره متصله بسلسلهٔ نبویه چنین مستفاد شد که چون محبت

آنحضرت

آنحضرت در مقابل عداوت ذکر یافته بنابرین مقابل مقتضی آنست که هرکرا
محبت نباشد یعنی تولّا ننموده باشد عداوت آنحضرت ثابت باشد نعوذ
بالله من غضب الله ودرین باب اگر ذکر روایات صحیحه صریحه درین
مطلب قیام نموده باندازهٔ استطاعت وتتبع ناقص امثال این فقیر
باطلاع بران توفیق یافته مرقوم رقم بیان گرداند از گنجایش این طومار از
رسایل وده برابر آن متجاوز بوده کتابی مبسوط نوشته گردد لیکن
چون مامور بروجه اختصار است برین روایت که مذکور میشود دوست
ودشمن حتی صاحب کشاف حنفی مذهب درغایت تعصب ذکر نموده
اقتصار مینماید وحاصل کلام صاحب کشاف آنست که چون آیه شریفه
قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی نزول نمود
یعنی بگو یا محمد بامت خود که من از شما در امر رسالت وتحمل اذیت ومشقت
وخصومت اعادی واسناد سحر وکهانت وترک وطن واستیطان
غربت وغیرها از امور شاقه طمع اجری وعوضی ندارم الا محبت ومودت

اهل بیت من واز مضمون آیه شریفه فهمیده میشود که از فواید مترتبه بر مودت
آن خاندان رفیع البنیان آنست که هاناً از عهدهٔ حقوق نبوی که آنحضرت
را بر امت واقع ست بیرون آمده و در اذعان و اقرار بنبوت او
صادق بوده مجرد اقرار بلا فایده نیست و هر که از این دولت بهره
و از این نعمت حصه نیافته و مخالفت مدلول آیه کریمه مبارکه نموده دیگران را
دوست داشته و متابعت دشمنان و مخالفان آن خاندان نموده
باشد از ان اقرار و اعتراف ثمره نیافته در زمرهٔ ماکه کلما نضجت
جُلُودُهُم بَدَّلنَاهُم جُلُوداً غَيرَهَا لِيَذُوقُوا العَذَابَ
داخل کردند و الحاصل راوی گوید که بعد از نزول آیه اصحاب رسول الله
از آنحضرت بتحقیق ذوی القربی که مودت ایشان من جانب الله حتم یافته
نموده از تعیین آن سوال نمودند حضرت در جواب ایشان فرمود که علی
و فاطمه و ابناهما و صاحب کشاف میگوید که بعد از ان که حضرت رسالت
جهت امت بیان فرمود که کسانی که امر الهی بمودت ایشان صدور یافته

مراد از ان علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام ست متوجه اصحاب شده فرمود که
اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى حُبِّ
آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغفُوراً اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً اَلَا
وَمَن مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤمِناً مُستَكمِلَ الاِيمَانِ اَلَا وَمَن مَاتَ
عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ المَوتِ بِالجَنَّةِ ثُمَّ مُنكَرٌ وَنَكِيرٌ اَلَا وَمَن مَاتَ
عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ اِلَى الجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ العَرُوسُ اِلَى بَيتِ زَوجِهَا اَلَا
وَمَن مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِي قَبرِهِ بَابَانِ اِلَى الجَنَّةِ اَلَا وَمَن مَاتَ
عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحمَةِ اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى حُبِّ
آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالجَمَاعَةِ اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى بُغضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَومَ القِيٰمَةِ مَكتُوبٌ بَينَ عَينَيهِ هٰذَا
اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى بُغضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَومَ القِيٰمَةِ مَكتُوبٌ بَينَ عَينَيهِ هٰذَا
آيِسٌ مِن رَحمَةِ اللهِ اَلَا وَمَن مَاتَ عَلَى بُغضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَم يَشَمَّ رَائِحَةَ الجَنَّةِ
این عبارت بطریق روایت از حضرت رسالت صلعم در کتب و رسائل اهل خلاف
مکرر ذکر یافته و ترجمه ما حاصل عبارت وافی هدایت آنحضرت اینست

قال الامام الرازي في التفسير الكبير بعد ما ذكر رواه
صاحب الكشاف ونقول آل محمد صلعم هم الذين
يؤول امرهم اليه فكل من كان امرهم اليه
اشد واكمل كانوا هم الآل ولا شك ان فاطمة وعليا والحسن
والحسين عليهم السلام كان التعلق بينهم وبين رسول الله صلعم
اشد التعلقات وهذا كالمعلوم بالنقل المتواتر
فوجب ان يكونوا هم الآل واذا ثبت هذا
وجب ان يكونوا مخصوصين بمزيد التعظيم و
يدل عليه وجوه الاول قوله الا المودة
في القربى الثاني لا شك ان النبي صلعم كان
يحب فاطمة عليها السلام قال فاطمة بضعة
مني يؤذيني ما يؤذيها وثبت بالنقل المتواتر
انه كان يحب عليا والحسن والحسين و
اذا ثبت ذلك وجب على كل الامة مثله
لقوله واتبعوه لعلكم تهتدون ولقوله فليحذر الذين
يخالفون عن امره ولقوله تعالى قل ان
كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و
لقوله لقد كان لكم في رسول الله اسوة
حسنة الثالث ان الدعاء للآل منصب
عظيم ولذلك جعل هذا الدعاء
خاتمة التشهد في الصلوة وهو قوله
اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم
قال الشافعي يا راكبا قف بالمحصب من منى
واهتف بساكن خيفها والناهض
سحرا اذا فاض الحجيج الى منى فيضا كما

که هر که بر محبت آل محمد بمیرد درجهٔ او مثل درجهٔ شهدا است که از انجمله گوشوارهٔ
عرش رب العالمین پارهٔ جگر سید النبیین حسنین بن علی بن ابی طالب ع
وعم بزرگوار عالیمقدار رسول آخر الزمان حمزه علیه السلام است و فرموده که
هر که بر محبت آل محمد بمیرد مغفور و آمرزیده است و هر که بر محبت آل محمد
بمیرد در زمرهٔ توبه کاران داخل است و ظاهر امراد اینست که اگر توبه
ناکرده بمیرد همانا توبه کرده مرده باشد و در دایرهٔ صاحبان کمال
ایمان داخل باشد و مؤید این نوید است بشارتی که در تفسیر مجمع البیان
از حضرت رضا ع بتقریب تفسیر آیهٔ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ
وَلَا جَانٌّ نقل نموده که مراد آنست که هر که بر عقیدهٔ حالی بوده بر ولایت
اهل بیت رسالت باشد و از تکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا رود و او را
در برزخ که عبارت است از وقت نزع تا صحرای محشر معذب کردانند که
چون داخل عرصهٔ قیامت شود او را گناهی نمانده باشد که از ان سؤال نمایند
و شکی نیست که این بشارت قرآنی و اشارت آسمانی فوق سایر مقدمات

استبشار

استبشار شیعه اثنی عشریست و روایت سابقه متضمن اینست که اثنی عشری
در وقت نزع ملک الموت او را به بهشت بشارت دهد و در قبر منکر
و نکیر نیز او را بدخول بهشت مستبشر و مسرور کردانند و در روز قیامت
محب خاندان ولایت و امامت را زیب و زینت داده به بهشت
در آورند چنانچه در دنیا شب زفاف عروسان را آرایش کرده
بخانهٔ شوهر آورند و محب خاندان را در نامهٔ اعمال وی نویسند
که این کسیست که بسنت پیغمبر عمل نموده و ترک چیزی از متممات
دین آنحضرت ننموده و بعد از آنکه خصایص محبین را ذکر فرموده
بلوازم عداوت یعنی جماعتی که بخلافت و امامت آل محمد قایل نکشته از
جادهٔ اطاعت و متابعت آنحضرت منحرف شده باشند اشاره فرموده
میفرماید که هر که العیاذ بالله بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و روز
قیامت چون بمحشر در آید بر پیشانی وی نوشته باشند که این کسیست
که محروم و ناامید از رحمت الهیست تا اینجا ترجمه عبارت وافی هدایت سید الانبیاست

که دشمنان و معاندین امیر المومنین از حضرت رسالت صلعم نقل نموده اند
و از این روایت و امثال فهمیده میشود که واسطه میان محبت و عداوت
اهل بیت رسالت نبوده چون محبت نباشد عداوت خواهد بود زیرا که
این دو صفت مقابل یکدیگر بوده وجود احدهما مستلزم عدم دیگریست
خصوصاً آنکه محبت اهل بیت باطاعت و اعتراف بامامت و خلافت ایشان
بر وجه مفصل مشروح گردیده و بنابرین معلوم است که هر که تولا با ایشان
نکرده باشد یعنی اعتقاد بامامت ایشان و حقیقت خلافت نداشته باشد
در ینصورت محبت مسلوب بوده به بغض ایشان که عبارت از اعتقاد
بخلافت و امامت دیگری باشد موصوف بوده بر طبق فرموده حضرت
پیغمبر صلعم مستحق غضب آفریدگار و مستوجب خلود نار گردد و در ین معنی
گفته اند نظم گر همه عمر شوی حق گزار ¤ غیر عبادت نکنی هیچ کار ¤ در حرم
کعبه عبادت کنی ¤ کعبه دو صد بار زیارت کنی ¤ جمله کتابی که فرستاده حق ¤
کشف شود بر تو ورق بر ورق ¤ با همه کشف و کرامات تو ¤ با همه قرب و مقامات تو ¤

گر نبود مهر علی در دلت ¤ آتش سوزنده بود منزلت ¤ و چون روایت مذکوره
از کتب معتبره دشمنان دین نوشته شده و نقل آن در رساله و کتاب اهل
ایمان بسیار است بذکر آنها که از ان مزین اوراق این رساله میگردد تا بدلول
آن اتفاق دوست و دشمن بوده احدی را مجال تأملی نباشد باید دانست
که کتاب غایة المطلوب موشّح است بذکر عباراتی المنسوبه بحضرت رسالت صلعم
باندک تفاوتی میانه آن و میانه روایت سابقه منقوله از صاحب کشاف
در روایت انست أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيوَانٌ وَلَا يُنْصَبُ
لَهُ مِيزَانٌ وَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ
آلِ مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَالْمِيزَانِ وَالصِّرَاطِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى
حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَزَارَتْهُ أَرْوَاحُ الْأَنْبِيَاءِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى
حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ قَالَهَا ثَلَاثًا أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا جَاءَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَوَجْهُهُ كَأَنَّهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ و خلاصه مضمون این روایت
آنست که در روز قیامت دیوانی بروی نگردد و میزان اعمال جهت وی نصب

نموده او را بی آنکه محاسبه وی تنقیح یابد امر بدخول بهشت فرمایند
والحاصل محب امیرالمؤمنین ع از حساب و کتاب و میزان و صراط
فارغ بوده ملائکه او را مصافحه نمایند و انبیا وی را زیارت کنند
و حضرت رسالت بعد از ادای عبارت مذکوره سه نوبت فرمود
که من ضامنم که محب امیرالمؤمنین را داخل بهشت گردانم و فرموده
که محب آنحضرت در عرصه محشر چون در آید رخساره وی بر مثال
ماه چهارده شب روشن و نورانی باشد و در تتمه روایت مسطور است
که منکر و نکیر داخل قبور محبین آن خاندان نشوند و ملک الموت مأمور است
که بنوعی قبض ارواح محبین امیرالمؤمنین نماید که ایشان اصلا ازان آزرده
نگردند و در نعیمی و درین باب روایات معتبره بسیار است که بنابر
حصول توهم بعضی از جهال و جرأت در اتیان کثیری از معاصی ذکر آن
مناسب ننموده بر همین قدر از گفتار اختصار نمودند مقصود از بیان
بعضی احادیث سابقه اثبات قضیه مختلف فیها فرقه ناجیه است که

نظر

نظر بدلایل و روایات مذکوره بطایفه اثنی عشریه اختصاص پذیر است
لاغیر بنابرین توهم این نشود که مضامین مسطوره سبب رخصت در ارتکاب
مناهی و فتح ابواب ملاهی بوده وعد و وعید الهیه و آیات و بینات
قرآنیه و روایات معتبره صحیحه سلسله نبویه در جزای اعمال و استحقاق
خطاب و عقاب و غیرها من الامور الاخرویه العیاذ بالله از دایره
اعتبار خارج باشد استغفر الله ثم استغفر الله حاصل آنکه ثابت
و واضح و روشن و هویدا گردید که نجات مختصه بیک فرقه از
جمله هفتاد و سه گروه که حضرت پیغمبر ص بیان فرموده اند در زمره منسو
خاندان نبوی که مسمی بشیعه اثنی عشری است منحصر بوده دیگری از
هفتاد و دو فرقه ازین دولت دور و از نواحی استسعاد باین سعادت
محروم و مهجور ند و درین مقام ختم کلام بعبارتی در نظم انتظام مینماید

نظم

بعد احمد گشت هفتاد و سه فرقه امتش ❊ زان یکی ناجی و باقی هالکند ای هوشیار
من گرفتم دامن آل پیمبر زان میان ❊ هر کرا خواهی تو نیز از دیگران کن اختیار

من چو در کشتی نوح با نبی وبا وصی * کو زین طوفان بگیرد و آسمان آمد بیار
رستکار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف * من که با آل رسولم چون نباشم رستکار

ونابرین لازم آنست که این طبقهٔ معززه در اتیان با وامر ونواهی الٰهی مساهله نموده موافق مضامین کتاب وسنت عمل نموده مستحق تفضلات واصطناعات ربانیه ومستوجب شفاعت اهل بیت رسالت شده مظهر عفو وغفران واحسان وامتنان ربانی گردیده ما عدای ایشان از سایر فرق اسلامیه باوجود صدور اعمال صالحه استحقاق مراتب و مقامات مذکوره نیافته علیات ربانیه مخصوص طایفهٔ مذکوره گردد وفرق میانهٔ فرقهٔ ناجیه وسایر فرق همین تواند که اعمال صالحه از فرقهٔ ناجیه سودمند بوده ذریعهٔ نجات ایشان گردد بخلاف ماعدای ایشان که اعمال مزبوره نافع نبود بلکه مثمر عتاب وخطاب گردد وباین مضمون روایات معتبره در مکان خود مذکورست ومؤید مقام است آنچه در تنزیل سماوی نزول یافته که وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ

لها

لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا

ومدار حصول ثواب درین آیهٔ مطهره بر دو چیز است یکی سعی تمام که عبارت از اعمال صالحه است ودیگری ایمان صحیح که مقصود ازان اعتقاد درست باصول دین محمدی صلعم که از انجمله اعتقاد بامامت ائمهٔ اثنی عشر است سلام الله علیهم اجمعین وبرین تقدیر ترک اعمال سبب حصول ضرر و وبال است واما بیان فواید حدیث دوم پس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا ودر بعضی عبارت برین وجه است که انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا مکررا ذکر ترجمه این عبارت مرقوم قلم بیان شده وتصریح به پیروی اهل بیت رسالت که مستلزم عدم ضلالت ابدیست ثابت گشت ولکن دغدغه آنست که چون حضرت پیغمبر صلعم ذکر قرآن را مقرون باهل بیت گردانید وفرمود که اگر امت آنحضرت باین هر دو متمسک شوند رستگار باشند وکان اکثر مخالفین خاندان آنست که مکر تفاوتی میانه

امرین مذکورین یعنی کتاب خدا و ائمهٔ هدی بوده متمسکین باهل بیت رسالت
بانفراد و ناجی نتوانند بود و نه چنین است که ایشان فهمیده اند بلکه هدایت
منحصر در اهل بیت رسالت بوده اطاعت ایشان که خلیج از اطاعت قرآنست
موجب نجات است و از اینجاست که اگر روایتی که طریق تصحیح آن و بیان
اتصالش بیکی از ائمهٔ معصومین علیهم السلام است ثابت کرد و تخصیص کتاب خدا
بآن بطریق روایت صحیح و معتبر بوده عمل بمدلول آن واجب است و کلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که در محاربهٔ معاویهٔ غاویه علیه اللعنه میفرموده که انا کتاب
الله الناطق یعنی منم کتاب سخن گوی از جانب خدا موافق این مدعاست
یعنی معنی کتاب خدا را باید که از ما تحقیق نمایید زیرا که کتاب ظاهر که عبارتست
از آیات قرآنی آنست آنرا زبانی که بیان تواند نمود در میان نیست و بیان
مکنونات کلام ربانیه بنطق وافی و گفتار شافی ایشان منوط بوده دیگری ازین
دولت دور و ازین سعادت مهجورست و لاشک علم بمعانی کلمات بینات
قرآنی و اطلاع بر مقاصد و مراتب مرادات سبحانی مرتبهٔ عصمت و ولایت بوده

بجو

صحیفهٔ کاملهٔ قلوب زاکیهٔ آن زمرهٔ مقدسه مرقوم رقم کتاب لا یمسه
الا المطهرون گردیده ارادهٔ خدای نگاشتهٔ لوح سینهٔ صافیهٔ آن گروه
ذوی شکوه عصمت و طهارتست و باید دانست که چون ظاهر و باطن قرآن
و توافق میانهٔ آیات بینات و رفع تناقض و تنافی که بحسب ظاهر بین الآیات
واقعست کسی از عهدهٔ حقیقت آن و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و سایر
شقوق محتملهٔ کلامیه بیرون تواند آمد و رخت سلامت ازین دریای مواج
بکنار تواند آورد که از هبوب ریاح مختلفهٔ متضمنهٔ امواج هالکهٔ اختلافات
واقعه بلنگر عصمت و طهارت استقامت یافته متزلزل نگردد و کلام حضرت
امیر المؤمنین که بر زبان دوست و دشمن جاریست مؤید مقام است که
وَاللهِ ما نَزَلَتْ آیَةٌ فی بَرٍّ وَلا بَحْرٍ اِلّا وَقَدْ عَلِمْتُ اَنَّها فیمَ اُنْزِلَتْ وَاَیْنَ اُنْزِلَتْ
و در کتب اهل خلاف بروایت ابن عباس مذکورست که چون آیهٔ قُلْ کَفی بِاللهِ
شَهیداً بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ نزول یافت و اصحاب از
حضرت رسالت بیان صاحب علم الکتاب پرسیدند حضرت فرمود که صاحب

علم کتاب علی بن ابی طالب است و تفصیل این فضیلت و لوازم مدلول آن در سایر
کتب و رسائل که فقیر تالیف داده بوجه وجیه مسطور است و از حضرت صادق ع
نقل است که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات و خصائص و مزایای
اهل بیت علیهم السلام نازل گشته و ثلث دیگر در ذکر توبیخ اعادی و دشمنان
و بیان احوال ایشان در نشأ اخرویه نزول یافته و ثلث دیگر که ظاهرش
مشتمل است بر احکام الهی که علم بحقیقت و کیفیت آن مخصوص اهل بیت
رسالت است و باطن آن متضمن اسرار ربانی و عوارف و حقایق اشیا
کماهیست که باختصاص ازلی آن نیز مخصوص درجه عصمت و ولایت بوده
احدی جز ایشان غوص آن لجه عمیقه نتواند نمود و ازین کلام فهمیده شد که اطلاع بر
اسرار و عجایب و غوامض و مشکلات قرآنی چون مخصوص حضرات طاهرین است
بنابرین چون بآن زمره متوسل جسته کسی اراده اطلاع بر حقایق قرآنی مرکوز
خاطر کرده متحمل است که ببرکت خلوص عقیده بآن آستان ملایک مکان که قبله مقبلان
و کعبه صاحبدلان است باندازه استعداد از آن نصیبی یابد و لکن اگر توسل تام حقیقی

بحبل المتین

بحبل المتین محبت و ولایت آن سلسله رفیعه درست نشده خواهد که بکتاب خدا توسل
جسته راه نجاتی بدست آورد و سالک مسلک صدق و سداد گردد این معنی بی توسل
بزمره منیعه معصومین صورت نه بندد و کلام صدق انجام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از
شواهد این قضیه است که لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا و این سخن گاهی
درست باشد که جمیع امور ربانیه و احکام متعلقه باحوال نشأتین دنیا و دین و اولی
و اخری تمامی در جریده علوم مرتضوی حاضر بوده تفاوتی میانه دانش آنحضرت در
نشأتین دنیا و اخری صورت نه بندد و همچنین این عبارت نیز از آنحضرت دلیل اختصاص
مرتبه عصمت است بمقامی که احدی صعود بر مدارج آن نتواند نمود
زیرا که میفرماید که نَزِّلُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ
الْبَحْرَ لَا يُنْزَفُ وَسِرَّ الْغَيْبِ لَا يُعْرَفُ وَكَلِمَةَ اللهِ لَا يُوصَفُ یعنی ما را از مرتبه
الوهیت پایین باید دانست و بعد از آن آنچه استطاعت آن باشد یعنی که
علم و عرفان بآن راه برده باشد در مادۀ ما بگویند که دریا برداشتن آخر
نمیشود و اسرار غیب دانسته نمیشود و کلمة الله بوصف در نمی آید و ازین

جهت ست که میفرموده نَحنُ اَسرارُ اللهِ المُودَعَةُ فی الهَیاکِلِ البَشَرِیَّةِ یعنی
اسرار خدائیم که بامانت ما را در هیکل بشری گذاشته و همچنانچه امانت
را بمحل و مکان که آنجا محفوظ باشد تعلّق و رابطه و بازگشتی نباشد
ایشانرا نیز باین قالب جسمانی که محلِ ودیعتِ ذواتِ مقدسهٔ ایشانست
تعلق نبوده از اسرار الهیه اند و بنابرین در عبارات فایض البرکات
سلسلهٔ علیهٔ مصطفویه علیهم الثنآء والتحیة وارد گشته که اِنَّ لَنا مَعَ اللهِ حالاتٌ
هُوَ فیها نَحنُ و نَحنُ هُوَ و هُوَ هُوَ و مَعَ ذلِکَ هُوَ هُوَ و نَحنُ نَحنُ یعنی ما را با حق تعا
حالاتست که نظر بآن حالات میانهٔ ما و حق تعا فرقی نیست و با وجود این حالت
او اوست یعنی واجب الوجود و خالق الاشیآء و ما مائیم یعنی ممکن الوجود
و مخلوقِ حق تعا و بنابرین حضرت درین کلام و العلم عند الله اشاره باتحاد
صفات و مغایرت ذات نموده و ظاهرست که اتحاد صفاتی بین الله و بینهم
آنست که بر دوست و دشمن ظاهرست که محبتِ کامله میانهٔ الله تعا و آن
حضرت بجای رسیده که مزیدی بران متصور نیست و لهذا حضرت رسالت

درماده

درماده مرغ بریان باین عبارت دعا فرمودند که اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک لیأکل معی هذا الطیر یعنی الهی بیاور بسوی من دوسترین خلق را یعنی
کسی را که در میانهٔ مخلوقات او را از همه کسی بیشتر دوست داری و احتمال عکس
نیز وارد و دعای آنحضرت مستجاب شده بی فاصله حضرت امیر المومنین حاضر
شد و ایضاً در جنگ خیبر در شبی که صباحش حضرت امیر المومنین را بمحاربه
خیبر میفرستاد فرمود که فردا کسی را میفرستم که خدا و رسول او دوست
دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و بعد از آن حضرت را طلبیده
روانه فرمود بتفصیلی که مذکور خواهد شد و چون محبت طرفین در اعلی درجه کمالست
و معنی محبّت بر وجهی که از جنید نقل شده و ظاهرا احسن تعاریف واقعه درین امر
مینماید آنست که المحبة دخول صفاتِ المحبوب علی البدل من صفات المحب
یعنی محبت در آمدن صفات محبوب ست در محب بنوعی که بدل از صفات
محب گردد یعنی هر مرتبه که صفتی از محبوب در آید صفتی از محب که مغایر آن صفت
باشد بیرون رود و چون محبت بر درجه کمال بحصول اتحاد جمیع صفات محبوب در محب

ظهور یا فیضانات وی از وی بیرون رود و بنا برین آنچه حق سبحانه باعتبار صفات
الٓهیّه از نزهٔ کردانیدن و میرانیدن و علم و قدرت و احاطه بجمیع معلومات و اماکن
و غیرها که بآن موصوف ست باید که بندهٔ خاص و محب باخلاص الله تعالی که امیر المؤمنین است
او نیز قدرت بر مثل افعال الٓهی داشته این ثمرهٔ نتیجه محبّت طرفین و مودّت
جانبین ست و بنا برین توان گفت که آنچه از الله تعالی صدور یابد که مخصوص مرتبه
ربوبیّت ست والله تعالی الذاتیة حاصلست حضرت امیر المؤمنین نیز مثل آن
از جانب الٓهی اقتدار یافته محلّ ظهور و موضع صدور آن کردد و شیخ مقتول
در حکمت اشراق اشارتی باین معنی نموده که لما رایت الحدیدة الحامیة تتشبّه
بالنار لمجاورتها و تفعل فعلها فلا تتعجّب من نفس استشرقت و استضاءت
و استنارت بنور الله فاطاعها الاکوان یعنی پارهٔ آهن که در آتش افتد بانک
رنکانی رنک او رنک آتش و فعل او فعل آتش میکردد و با وجود آنکه آتش در نهایت
صفا و لطافت جوهر و آهن برعکس اوست ولکن ببرکت مجاورت ساعتی مظهر
آثار آتش شده افعال آتشی بروی مترتب است بنا برین چه تعجب باشد در ذات

مقدس مطهر منوّر که کسب روشنی و صفا و تجرد و استعداد و استنارت و انارة
از ذات مجرد من جمیع الوجوه نموده و بمناسبات تامه و مشابهات کامله از
نور ذات ربوبیت متنوّر کشته و بعد از آن عالمی از برکت انوار حاصله
وی مستنیر شده از جهتی منیر و از جهتی مستنیر باشد و آنچه اصحاب حقیقت بر آن
و مکاشفات ایشان احاطه نموده انیست که محبّت چون علاقه و رابطه
ایست میانه دو کس یا بیشتر هر محب محبوب و هر محبوب محب است لیکن
ظهور این بارقه از احد الطرفین مشکوک فیه نموده در کلام مولانا عبد الرزاق
عارف کاشی ذکر یافته که بدایة المحبة المحبوبیة امر مبهم لان المحب لا یکون الا
بعد جذب سابقة المحبوب ایاه لا یجذب الا المحبة ایاه فکل محب محبوب و کل
محبوب محب شنیده باشی که مقناطیس چون جذب پارهٔ از آهن نماید خاصیت
خود بوی کرامت نموده او نیز جاذب پارهٔ دیکر تواند شد لکن اثر مقناطیس
به پارهٔ آهن که اوّلا جذب نموده بالذات است و بباقی بالعرض و فیه دقیقة
لا یخفی علی المتأمل بنا برین کلمات منقوله از آنحضرت که مشتمل است بر عبارت

مولانا روم علیه الرحمه

صبغة الله هست رنگ خم هو
پیسه‌ها یک رنگ گردد اندرو
چون در آن خم افتد و گوییش قم
از طرب گوید منم خم لا تلم
این منم خم خود انا الحق گفتن است
رنگ آتش دارد الا آهن است
چونکه آهن سرخ شد چون لعل کان
پس انا النار است لافش بی زبان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم
گوید او من آتشم من آتشم
آتش چه آهن چه لب ببند
ریش تشبیه مشبه را مخند
[illegible]
[illegible]

انا الخالق البارئ و امثال آن متضمن دعوای ربوبیت نبوده صدور افعال
مزبوره باختیار و اقتداریست که من جانب الله تع بآن اختصاص پذیرفته است
والله اعلم تنبیه از شیخ بزرگوار عالیمقدار شیخ روزبهان که در وصف
او گفته اند بیت روزبهان فارس میدان عشق ۰ فارسیان شاه ایوان عشق ۰
مذکور است که در رساله موسومه بصراط المستقیم که اگر اهل بیت نبوت هادی امت
نبوده راه نجات بتعلیم ایشان خاطرنشان بندگان نشدی قرآن عزیز و مجید
از بعضی تا مر آمده موجب حیرت سالکان مسالک ایمان گردیدی زیرا که
شاهد دل آرای کلام الهی هر لحظه از پس پرده چهره گشوده هر کسی باندازه
استعداد و خواهش خاطر از آن نصیبی می یابند و از اینجاست که هفتاد و
دو ملت باطل هر یکی باعتقاد آنست که طریق ایشان ماخوذ از قرآن و مستفاد
از مدلولات آنست و از اینجهت بعضی از مجسمه را بملاحظه کلمه ید الله و
عین الله و جنب الله و امثال آن که در قرآن عزیز واقع است از لوازم
جسمیت اعتقاد آنست که الله تع نیز جسمیست از اجسام پس اگر قرآن در

هدایت

هدایت کفایت نمودی بایستی که اختلاف میانه امت مرتفع گشته همگی
جاده واحده طلب رضای الهی می بودند و سر این سخن آنست که اعجاز
قرآنی مشتمل بر بعضی امور است که موافقت آیات با یکدیگر و مطابق بودن
معنی با صورت از دایره عقول بشری بیرون بوده حصول این مقصد بر وجود
و گفته و دوستی اوصیای رسول الله حجج الله علی خلقه است که بر نعمت عصمت
منعوت بوده آنچه گویند و اشاره فرمایند عین اراده الهیه و مشیت
ربانیه است و چون این دانسته شد که هدایت منحصر در ایمه هدا
گشته و بر طبق کلام الهی که فرموده که إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ
قَوْمٍ هَادٍ و در بعضی روایات وَعَلِيٌّ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ از هدایت دلیل
عقل و نقل مخصوص بخاندان اهل بیت نبوت و ولایت است پس ذکر قرآن که حضرت رسالت
مقرون باسم عترت اطهار نمود سبب چیست جواب آنست که اگر حضرت
رسالت در آخر عمر عزیز که وصیت باطاعت اهل بیت رسالت نموده تاکید حکایت
غدیر می نمود و ذکر قرآن نمودی و مراعات آن جانب منظور نمودی که آن جهالت

این بود که مگر بعد از حضرت رسالت احکام قرآن منسوخ بوده مرجع بآن لازم باشد
ازین جهت حضرت اظهار آن فرموده بجهانکه باطاعت اهل بیت اشارت نموده
تاکید تمام فرمود بمتابعت قرآن که آن نیز عین اطاعت ذریت طاهره است
تصریح نمود دیگر آنکه شاید مقصود حضرت پیغمبر از ذکر قرآن مقرون باسم
اهل بیت این باشد که هر کرا توفیق رفیق گشته خواهد که بصراط مستقیم که در قرآن
عزیز از ولایت امیر المؤمنین بآن تعبیر شده هدایت یابد و حق از باطل تمیز شده
حقیقت اهل بیت رسالت و بطلان مخالفان دودمان ولایت در آینه انفس
ارتسام یابد درین صورت از قرآن مجید ابواب ایمان و ایقان بر روی مفتوح
گشته ظاهر گردد که راه راست و طریق نجات منحصر در اطاعت ذریه
سید کاینات بوده خلافت رسول و نیابت الهی در روی زمین
مخصوص امیر المؤمنین و اولاد طاهرین آن مظهر تجلیات رب العالمین است
و این نیز غایت ظهور دارد که فواید قرآنی و مقاصد ربانی که از تنزیلات آسمانی
درست تواند شد مخصوص طبقه مقدسه معصومین بوده در غیر ایشان صورت

نبندد

نه بندد و بنابرین آنچه در حقیقت هادی امت تواند شد از قرآن و غیره منوط بعروة
الوثقی تشبث باذیال جلال و کمال از زمره مطهره است و حسن بن علی الطبرسی
میگوید که بعد از تتبع تمام چنین یافتم که احدی از انبیا از عالم رحلت نفرمود الا بعد از
تعیین وصی و قطع نظر از نص قرآنی در امر وصیت پیغمبر و غیره حضرت رسالت فرموده که من مات
بغیر وصیة مات میتة جاهلیة پس باید که آنچه امت را فرموده بالفعل
خود نیز قیام بآن نموده باشد و جمیع کتب دشمنان مشحون است بذکر آنکه وصی آنحضرت
کسی غیر از علی بن ابی طالب نبوده و اوصیای انبیای سابقین خلیفه و امام بوده اند پس
باید که خلیفه آنحضرت نیز وصی آنحضرت باشد و در بعضی از ناصر خسرو ره منقول است

نظم

بسیار درین شجر گوید درخت است ٭ هم گشته رطب و هم گشته ستیلان
ای رهگذری مگرد گرد رغبت باش ٭ در نعمت و در میوه این نادره بستان
دهقانش یکی فاضل و دانای بزرگست ٭ در باغ مخور جز که بدستوری دهقان
هر چند بسی سمکان آن ببار رسیده ستند ٭ فرزند رسول است درین باغ نگهبان
هر چند بود میوه خوش بر شجره کرم ٭ دهقان نه هر باغ بدیشه نه بگرسان

[illegible]

سعدی شیرازی میرزا ابراهیم علیه
گویند که پیغمبر ما چون ز جهان رفت
میراث خلافت بجهان داد بیاران
هرگز ملکی ملک به بیگانه نداد است
رو دفتر شاهان جهان جمله فروخوان
باد خرد و داماد و بنی عم و پسر را
میراث به بیگانه ده ای شیخ مسلمان
سعدی روشن قاعده دین من اینست
رحمت بابوبکر و عمر باد بعثمان

هرچند که در خانهٔ تو خانه کند موش . خانه نسپاری تو بهمین خیره بموشان
گر زاغ نشیند بباغ ز بلبل بستاند . دستان نتواند زدن و نادره الحان
هرچند که بر منبر دانا بنشیند . هرگز نشود منبر با دانا دانان
سنی سخن ایزد و پیغمبر دانند . بهتان بود از تو بجز این گوی بهتان
گویند که پیغمبر ما امت و دین را . چون رفت ز عالم بخلان داد و به بهمان
پیغمبری ای بیخبر از ملک آلهیست . از ملکت قیصر نه و از ملکت خاقان
هرگز ملکی ملک به بیگانه نداد است . رو دفتر شاهان جهان یکسر فروخوان
باد خرد و داماد و پسر عم بجهان در . میراث بهمسایه دهد ای شیخ مسلمان
یا سوی شما کار نکرد است پیمبر . بر قول خداوند جهان داور سبحان
از بهر چه گویید چنین خام سخنها . ای مغز شما دود زده ز آتش عصیان
آنگاه شوند آگه ازین بیهده گفتار . کز حسرت و غم سنگ بخایید بدندان
آنست گزیده که خدایش بگزیده است . بیهوده چه گویی سخن بیسر و سامان
آن را که گزیدی تو خدایش نگزیده است . در خلق نه دانی تو به از خالق دیان
خسرو روش قاعدهٔ دین من اینست
رحمت بابوبکر و عمر باد به عثمان

و اما فواید حدیث سیم یعنی مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَ فیها نَجیٰ
وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ پس معنی این حدیث ظاهر است و قبل ازین نیز اشارتی بان رفت
و حاصل آنست که حضرت رسالت درین کلام هدی انتظام تشبیه اهل بیت بکشتی نوح
نموده یعنی کما که در آن طوفان بلا بایمان متوسل بآن کشتی شده اطاعت حضرت نوح
اختیار نمود از آسیب طوفان مذکور خلاصی پذیرفته نجات یافتند همچنین هرکه
در طغیان طوفان عصیان بکشتی محبت و ولایت و اطاعت اهل بیت رسالت
توسل جسته ایشان را در نزول بلا و محنت صوری و معنوی دینی بود دنیوی مرجع
و بازگشت در آنچه محتاج الیه دین و دنیاست هادی و رهنما و امام واجب
العصمة والاطاعة دانند از مکارهٔ دارین مصون و محروس بوده نجات از
مهلکات دنیا و آخرت نماید و حدیث مذکور مشتمل است بر بعضی فواید
فایدهٔ اولی آنکه مضمون عبارت فرخنده آیت مشعر است بآنکه غرض از
حدیثین سابقین سَتَفتَرِقُ اُمَّتی و حدیث اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین چنانچه سابقاً
بان اشاره شد همین است که ازین حدیث فهمیده شد یعنی متابعت اهل بیت رسول الله

موجب نجات دنیا و عقبی عترت فایده ثانیه آنکه معلوم و مشخص گشت
که عاصیان فرقه اثنی عشریه داخل دوزخ نگشته چون معصیت را
ناچار ست از عقوبتی که ازاله چرکنت عصیان نموده معنی سبقت
رحمتی علی غضبی متحقق گردد ازینجهت باید که عقوبت عصاة این طبقه در
دنیا از نقصان مال و فرزند و عزیزان و خسران ثمرات و غیره چنانچه
آیه شریفه وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ اشاره بآنست و همچنین در وقت نزع و قبر
و سؤال منکر و نکیر و هول روز قیامت و غیرها که در کتب معتبره ذکر یافته
باداش اعمال ایشان بایشان رسانند تا استحقاق دخول را شفا
یافته از عذاب و عقاب جهنم نجات یابند و وجه وضوح این معنی از مدلول
حدیث قاطع نظر از تصریحات که درین امر در روایات صحیحه واقع شده
آنست که چون حضرت رسالت صلعم توسل بذریت طاهره را بسفینه بکشتی
نوح ع دانسته که متوسلین بآن از آسیب لازمه طوفان نجات یافتند

وچنین فهمیده شده که توسل بحضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بسر
حد وَالتَّنَكُّلِ بِالنَّكْلِ موجب خلاصی از موجبات مواخذات جبار السموات
شده از دخول جحیم و عذاب الیم و صدق مدلول صحت مشمول کلما القی فیها
فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر این و ستکار کردند فایده ثالثه
آنکه چون بعضی از علماء اهل خلاف را توهم آن شده که عصاة فرقه ناجیه نیز بلادغدغه
افعال و اعمال ناشایسته داخل دوزخ شده بعد از ان نجات یابند مدلول حدیث
و مشابهت با متمسکین بسفینه نوح ع رفع توهم وی نموده روشن گردانید که چنانچه
اهل کشتی نوح ع اصلا از آن طوفان متضرر نشده من جمیع الوجوه نجات یافتند
متوسلین محبت اهل بیت نیز اصلا دخول نیافته من جمیع الوجوه ناجی باشند
فایده رابعه آنکه هر طایفه از امت که در امور دینیه بغیر اهل بیت رسالت صلعم
تمسک جسته اطاعت غیر نموده باشند حدیث مذکور بمفهوم مفید آنست که مستحق
عذاب و عقاب بوده مستغرق دریای بی منتهای عقوبت دایمی باشند زیرا که
مشابهت با جمعی که غرق طوفان شده اصلا نجات نیافتند ایمعنی مستدعی دخول

جهنم و خلود عذابست والله اعلم منهج دوم در ذکر آیات و روایات صریحة
الدلالة بر خلافت بی واسطه شاه ولایت و آن مشتمل است بر دو لمعه لمعه اول
در بیان آیات داله بر مقصد لمعه دوم در ذکر روایات صحیح درین باب
و از جمله آیات بینات قرآنی آیه شریفه انما ولیکم الله ست و از
بیان نزول این آیت واقفی بدرایت فهمیده میشود و بر صدیقین مستتر
که آیه مذکوره جهت بیان اثبات نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی
شرف نزول یافته و سبب نزول آیه بر وجهی که در تفاسیر
اهل خلاف مذکورست آنست که روزی سید کونین در مسجد مطهر
نبوی باتفاق اصحاب مشغول نماز شده بود که شخصی بر هیات درویشی
مسکین گرد صفوف بر آمده چیزی سؤال مینمود و هیچکس از اصحاب مسجد
بوی نپرداخته و جراحت او را مرهم احسانی نگذاشته آن مسکین
محروم و درویش مغموم درین اثنا بدرگاه کریم بی منت و رحیم منت
مناجات نموده میگفت که الهی تو میدانی که از مسجد پیغمبر تو سؤال کرده

محروم

محروم گشته و خاک مذلت بر سر و روی ریخته بیرون میروم و چون عبارت
درویش دل ریش بسامعه مرتضویه رسیده باشارتی خفیه درویش را طلب نموده
انگشت مبارک را بجانب او حرکت داده درویش را معلوم شد که غرض آنحضرت
آنست که انگشتر مبارک آنحضرت را بیرون آورده خوش دل و فرحناک از
مسجد رسول الله صلعم بیرون رود و چون حضرت درین حالت متوجه رکوع
شده بود و سائل بعضی آن انگشتر از انگشت مبارک آنحضرت کشیده خوشحال
گشت و حضرت رسالت از نماز فارغ شده بر تصدق مذکور واقف شده
روی بجانب آسمان نموده و ابواب دعا افتتاح داده و جوهر مقصود را باین
عبارت در رشته خضوع و خشوع انسلاک داده که اللهم ان موسی
سألک و قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی
امری کی نسبحک کثیرا فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک

باخیک ونجعل لکما سلطانا فانا اسالک وانا محمد نبیک و
صدیقک اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من
اهلی علیاً اخی اشدد به ظهری و در شرح دیوان از احمد حنبل چنین نقل
نموده که حضرت رسالت صلعم چنین فرموده که اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی
اخی علیا اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا
انک کنت بنا بصیرا حاصل ترجمهٔ این عبارت آنست که حضرت پیغمبر صلعم
بدرگاه الهی مناجات مینماید و درخواست میکند همچنانکه حضرت موسی از حق تعالی
التماس نموده که هرون را که برادر و از اهل اوست خلیفه و شریک و جانشین
او گرداند که دین موسی بامداد و شرکت او قوت گیرد و استمرار و استقرار پذیرد
و فرموده که الهی قبول امنیتی از موسی نموده هرون که برادرش بود بخلافت
او نصب نموده دین موسی را از تزلزل و اضطراب محفوظ گردانیدی من
نیز پیغمبر تو و دوست توام و استدعا مینمایم که علی از اهل من و برادر و
پسر عمم و داماد من است خلیفهٔ من گرداینده شریک من در تبلیغ هدایت

مسلمانان

مسلمانان ساخته و وزیر و صاحب اختیار من گردانی راوی گوید که هنوز
کلام حضرت اتمام نیافته بود که جبرئیل علیه السلام نزول فرموده بشارت داد
که انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون و ترجمهٔ آیه شریفه بی آنکه منادی و اظهار کرد
پیرامون خاطر نفاق پیشه اهل حسد و طغیان گردد اینست که ولی شما یعنی
سردار و صاحب اختیار و حمایت کننده و نگاه دارندهٔ شما از نقصان و خسران
دنیا و آخرت الحاصل اولی بتصرف از شما در کار شما کسی اند خدای تعالی که آفریدگار
شما و عالم بمصالح و مفاسد شماست و بعد از آن رسول او که پیغمبر آخر الزمان
و مبین احکام و روشن سازندهٔ حلال و حرام است و یکی دیگر کسانی که
ایمان آورده اند و صفت ایشان اینست که نماز کنند و در وقت نماز
در حالت رکوع صدقه بسائل دهند و این آیت باعتراف دوست و
دشمن و آشنا و بیگانه در مادهٔ امیر المومنین شرف نزول پذیرفته
چنانچه صاحب کشاف که از اجلهٔ علمای اهل سنت و حنفی متعصب است ذکر

این نموده بابن المغازلی آورده و علامهٔ نیشابوری که از علمای شافعیه است
تصریح بآن نموده و در بعضی دیگر از کتب مثل کتاب حلیه از تصانیف حافظ
ابو نعیم که از اساطین آن طایفه است و کتاب ذریعه و غیرها نیز مذکور است
یافته و در طرق اهل خلاف از فقهای این طایفه مثل ثعلبی وغیره منقول شده
و بر صاحب عقل که دیدهٔ انصافش بمیل عداوت خاندان رسول آخر
الزمان کور و نظر نورش نشده باشد پوشیده نخواهد بود که بعد از آنکه حضرت
امیر المؤمنین وقت اشتغال بصلوة در حین رکوع صدقه بسائل داده باشد
اینمعنی بشنیدهٔ رسول آخر الزمان شده از حق تعالی استدعای خلافت
آنحضرت مثل خلافت هرون از موسی نموده دعای آنحضرت فی الفور
بی فاصله بمحل قبول موصول گردیده در این باب موافق التماس و خواهش خاطر
نبوی آیهٔ شریفه نازل گشته خاطر پیغمبر از آنجهت بغایت مسرور و مبتهج
شده باشد با وجود این حالات مناقشات نمودن و در معنی محتمله لفظ
ولی که قرینهٔ مقام و التماس پیغمبر صارف دیگر معانی گردیده بدیههٔ عقل

حکم

حکم بآنچه مفاد خلافت و امامت است نماید مجادله کردن و در این امر با شاه
ولایت خصومت نمودن قرینهٔ واضحه و بینهٔ عادله است بر ترک متابعت
مدلولات قرآن و اطاعت وساوس شیطان و شکی نیست که الله تعالی در نزول
آیهٔ شریفه اظهار عنایت بغایت دربارهٔ شاه ولایت نموده اولا بکلمه که خود
را و رسول الله را بآن توصیف کرده آنحضرت را نیز بهمان کلمه ذکر نموده تا دانسته
کافهٔ اهل اسلام شود که چنانچه الله تعالی صاحب اختیار دین و دنیا و رسول الله نیز
مقدم و مطاع و اولی بتصرف است در امور مسلمانان حضرت امیر المؤمنین
نیز بعین آنچه نزد او در رتبهٔ الوهیت و مرتبهٔ نبوت است منعوت بوده حاکم
و آمر و ناهی و واجب الاطاعة و مفترض الطاعة بوده تخلف از امر و نهی
او و انحراف از متابعت او مثل برگشتن از خدا و رسول و مخالفت امر و
نهی ایشانست و معلوم است که الله تعالی در این آیه ارادهٔ معنی از کلمهٔ ولی جهت
ذات ربوبیت و رتبهٔ رسالت نموده که مخالف آن از جهت امیر المؤمنین فرموده
باشد بلکه آنچه معنی ولی در مواد ثلاث متحد بوده تفاوتی در آیه ملاحظه صورت

نشده و بنابرین معنی که درین مقام از کلام اولی تبادر بذهن می یابد منحصر ست
در امری که افادهٔ وجوب اطاعت و متابعت اوامر و نواهی نموده چنانچه استحقاق
حکومت عباد و تنسیق امور ایشان ظاهراً و باطناً صورةً و معنیً دیناً و
دنیاً بالتمام و حضرت رسول متعلق ست بآنحضرت نیز بی توقفی از عقل درین مقام
تعلّق پذیرست و علامهٔ نیشابوری بعد از ذکر روز التصدّق و بیان نزول
آیهٔ مبارکه و اطّلاع بر مجادلات اهل خلاف چنین افاده نموده و اَمْثَالُ قَوْلِهِ
فِی اَمْثَالِ ذٰلِکَ تَطْوِیلٌ بِلَا طَائِلٍ یعنی مناقشه در تفهیم از امور دراز نفسی
بیفایده است وجه دیگر در تعظیم آنحضرت در آیهٔ شریفه آنست که با وجود
تفرّد حضرت در امر صدقه بر وجه مذکور الله تعالی اشاره بذات وحدت سمات
آنحضرت بصیغهٔ جمع نموده چنانچه در اعجمیه بالتبجیل واحد خطاب نمایند و
گویند که شما و صاحب کشاف در وجه اتیان الّذین بصیغهٔ جمع میگوید که انّما اتی
بلفظ الجمع و هو العلی ع لیرغب النّاس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه یعنی
سبب صیغهٔ جمع آنست که بنی آدم رغبت نمایند بمثل آنچه از حضرت امیرالمؤمنین ع

نمود

۴۸

صدور یافته که در وقت نماز صدقه داده تا شمول ثوابی که جهت آنحضرت از درگاه
ربوبیت متعیّن گشته بر مردم دیگر نیز عاید تواند شد بنابر مماثلت فعل ایشان
بافعل آنحضرت و این سهل تأویلیست و گمان اکثر فعل آنحضرت چون متضمن فوائد
از جهتی خاص کرده شد آن از سایر الناس برین قیاس ست قیاسی ست
مع الفارق چنانچه گفته اند ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست و آنچه در بعضی
از کتب علمای امامیه مسطور است در وجه صیغهٔ جمع آنست که بقیهٔ حضرات ائمه
از حسن بن علی تا محمد بن الحسن صاحب الزمان علیهم السلام حکمی در وقت نماز و
حالت رکوع صدقه بسائل داده لهذا کلمهٔ مشتمله بر صیغهٔ جمع اشاره بفعل
داده اند
حضرات طاهرین ست علیهم اجمعین و تحقیق آنست که غرض الهی باظهار اولاد
آنحضرت تعلق یافته چنانچه در سورهٔ توبه فرموده که الّذین امنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند
الله و بزرگان مخالفین مثل ثعلبی و سدی و عتیبه و غیرهم تصریح نموده اند
که مراد علی بن ابی طالب ع ست پس معلوم شد که سنت الله در بارهٔ آنحضرت چنین جاری گشته

که چون آنحضرت عند الله تع متصف بوصفی بوده ذکر آنحضرت مُظهراً
او مضمراً اثبات اتیان بعینه جمع نموده از نجهت تعظیم آن عالی مرتبه کجا
آورد قایل ه غزالی که در میان بزرگان اهل سنت بحجة الاسلام اشتهار
یافته در کتاب سر العالمین تصریح نموده که انگشتری که حضرت امیر المومنین ع
بسائل شفقت فرموده خاتم سلیمانیست که دو نفر از جن که در خدمت سلیمان
بودند بدست آورده تحفه رسول آخر الزمان نموده و آنحضرت بشاه
ولایت عنایت نموده جن و انس حاضر آمده مشاهده این حالت
نمودند و عبارت وی اینست فحضر الجانُّ والنّاسُ شاهدون
ویشهدون وچون متعارف اینحال وقت نماز ظهر شده صفوف
اصحاب آراسته شده متوجه نماز گردیدند حق تع جبرئیل را بصورت
سائلی مُصوّر گردانیده داخل مسجد رسول الله گردید بجهت سؤال واز
کسی بهره نیافته بعطیه آنحضرت مسرور گشت حاصل آنکه انگشتری خاتم
سلیمانی بوده وسائل جبرئیل ع وچون از نماز فارغ شدند آیه شریفه نزول یافت

[illegible]

وباوجود

و باوجود این حالات کمالات دشمنان این خاندان درین باب چون
معجزات کلیم است وسحر سامری دیگر از آیات بینات قرآنی آیه مباهله است
واین حکایت علی سبیل الاجمال آنست که سرداران نصاری که یکی عاقب
و دیگری سید نام داشت با حضرت رسالت در باب عیسی ع منازعه نموده
گمان ایشان آن بود که چون عیسی ع پدری که نسبت پسری عیسی ع بوی
صحیح تواند بود ظهوری ندارد پس حاشا سبحانه تعالی بنوت وی حاصل بوده از نجهت
عیسی را بنده خدا گفتن مستلزم سوء ادب وکفر صریحست آنحضرت ساکت
تا آیه شریفه اِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ
نزول یافت یعنی خلقت عیسی مثل خلقت آدم است که وی از خاک خلق گشته
و مراد آنست که آدم بی پدر و مادر از خاک خلق تواند شد عیسی ع که مادر دارد
اگر بی پدر خلق شود استبعاد نباید نمود و بعد از آن فرموده که فمن حاجک
فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل

حکایت واقعه مباهله

لعنة الله علی الکاذبین یعنی ظاهر آیه والله اعلم آنست که بعد از آنکه
از این خلقت عیسی ع معلوم شد اگر دیگر حجت گیرند و قبول ننمایند بگو که بیائید
یعنی متوجه شده با ما اتفاق کنید در آنکه بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را
و زنان شما و زنان ما را و بطلبیم نفس خود را و نفس شما را پس بگردانیم
لعنت خدا را بر هر که دروغ گفته باشد و بعد از نزول آیهٔ مبارکه حضرت
ایشان را از این حکایت خبر داده امر مباهله بر روز دیگر قرار یافت چنانچه چون
روز دیگر که بیت صبح بر آمد کوه دامن اطلس کشان * چون نفس جبرئیل از علوی
اهرمن * خسرو زرین قباب مشرقی انتساب * دامن خدمت بر میان بسته
و صفحات زمین زر افشان نموده و کمر اطاعت و فرمان برداری پیغمبر
آخر الزمان سر بر جنبه و سراسیمه از دریچهٔ مشرق بیرون دویده و بقصد
استقبال موکب جلال نبوی بر ابلق تکاپوی سیر فلکی بر آمده درین حالت
سرور عالم که از جانب الهی بطلب نمودن فرزندان و زنان و هر که بمنزله
نفس نفیس آنحضرت تواند بود مامور شده بود از آنجهت باتفاق نفس نفیس آنحضرت

که عبارت

که عبارت از شاه ولایت است و فرزندان گرامی یعنی حسنین علیهم السلام و فاطمه ع
سر از گریبان وحدت و کسای مماثلت بیرون کرده یکی در تحت عبای نبوی
جای نموده روانه گردید و درین امر که نمونه از محاربهٔ معنویست
کوچک ترین فرزندان یعنی اصغر السبطین و امام الخافقین ابی عبدالله
الحسین که با جان شیرین توامان و با جیوهٔ صوری همعنان است در
قلب جای داده یعنی در آغوش آورده و میمنه را بفرق دوم نصرت
لزوم امام البر و العلن ابی محمد الحسن ع آراسته ساخته و چون بروی
آنحضرت در ظاهر و باطن از شرایط خلافت است از آنجهت شاه ولایت
را باتفاق سیدة النساء فاطمه زهرا ع در پس سر قرار داده و پشت امید نجات
آن عالی منزلت قوی گردانیده باین شوکت و جلال و هیبت و اقبال
بقصد ابتهال بدرگاه ملک متعال بیرون فرمود و در تفسیر کشاف
از عایشه مذکور است که قبل از توجه بمباهله حضرت عبائی که بعضی از آن
سفید و بعضی سیاه بود بر کتف مبارک داشت و حضرت امیر المومنین

فاطمه و حسنین علیهم السلم داخل شده مجموع پنج نفر بودند و پنج آل عبا که شنیده
عبارت ازانست و صاحب کشاف میگوید که قالوا رسول الله و قد غدا
محتضنا الحسین آخذا بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول
اذا انا دعوت فامنوا فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی
لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا من مکانه لازاله فلا تباهلوا فتهلکوا
و ترجمه عبارت وی اینست که حضرت رسول صلعم در وقت مباهله حضرت امام
حسین را در کنار خود در آورده و دست امام حسن در دست مبارک
داشت و حضرت فاطمه ع پس سر مبارک پیغمبر صلعم و حضرت امیر المومنین ع
پس سر خیر النسا برین ترتیب بیرون رفتند و حضرت پیغمبر فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین بگوید و چون اسقف که سردار آن طایفه بود ملاحظه
این امر نمود جرات مباهله ننموده بطایفه خود گفت که بدرستی که من روی
چندی می بینم که اگر الله تع خواهد که کوهی را از مکان خود بردارد به برکت ایشان
بر میدارد و مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و از قوم نجران اثری باقی نماند

حتی طیور او درخت و باغ و بستان نه اصحاب نموده میانه ایشان و حضرت مصالحه شده
بر وجهی که در محل خود مسطور است و طریق استدلال ازین آیه شریفه بر استحقاق خلافت
آنحضرت بدو طریق صورت پذیر است طریق اول آنکه بر اهل عقل خفایی ندارد
که غرض از امر مباهله اظهار اجابت دعا و غلبه بر اعدا و ظهور حقیت دین
نبوی و اثبات مقامات قرب الهی و امثال این قسم از امور است و درین
هنگام ناچار است از اتفاق جمعی که بزواید حالات و کمالات و اعزاز و احترام
در درگاه الهی اختصاص داشته و مناسبات تامه میانه ایشان و میانه
سید البریه بر وجهی که اکمل ذوات نفیسه و افضل اشخاص مقدسه
بوده مقربان درگاه و محرمان بارگاه اله باشند و از اینجهت در اظهار
این حالت حضرت رسالت پناهی اصحاب کسا را بعبای مخصوص خود در آورد
و بنابر قوت منزلت و علو مرتبت ایشان نزد الله تع بدعا و توجه ایشان
مستظهر بوده و دیگری از اصحاب و اقربا را درین امر مثل ایشان ندیده
و بمشارکت احدی درین باب رخصت نداده متوجه مباهله گردید و از آنجا

معلوم و متیقن اصحاب دانش و بینش است که اصحاب مباهله اورع
و اتقی و اعلم و اکمل و اقرب مقربان و احسن محبان و محبوبان
الهی بوده و بشرف مصاحبت کبریایی سرافراز گشته بنوعی از
ماعدا امتیاز ند که دیگری از اشخاص بر ایشان امیر و امام و مقدم
و صاحب اختیار نتواند بود و بنابرین جهت اختصاص ایشان
بمرتبهٔ خلافت و امامت و تقدم ایشان درین امر بسیار ظاهر است
امریست که اهل عقل را در آن مجال تاملی نبوده نگاشتهٔ اوراق
قلوب زاکیه خالیه از عداوت اهل بیت رسالت است و
صاحب کشاف با وجود نهایت غلظت و حمایت مذهب
ابی حنیفه بعد از ذکر این آیت چنین میگوید و فیه دلیل لا شیء
اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء با وجود این حالت هر که مضایقه
در امر خلافت ایشان نماید انکار عقل و نقل نموده از دشمنان
دین و معاندین ملت خیر المرسلین است طریق دوم از

آیه

آیه مذکوره بر خلافت شاه ولایت آنست که چون حق سبحانه امر فرموده
که پیغمبر در امر مباهله فرزندان را و زنان را و نفس خود را طلب نماید و معلوم است
که مراد از نفس درین مقام نه نفس پیغمبر است زیرا که داعی غیر مدعو است
پس مراد کسی خواهد بود که مساوی آنحضرت بوده غیر از صفت نبوت
باقی صفات آنحضرت شامل او باشد و پیغمبر از فرزندان بر حسنین و از
زنان بر فاطمه و از آنکه نفس آنحضرت تواند بود بر علی بن ابی طالب
اقتصار نمود و از اینجا فهمیده شد که الله تعالی حضرت امیر المومنین را نفس
رسول الله تسمیه نموده و بنابرین باید که آنحضرت در حالات و کمالات
و علم و عمل و دانش و بینش و اطلاع بر اسرار ربوبیت و احکام شریعت
و ملت و آنچه خاتم الانبیا از درگاه الهی بآن امتیاز از ما عدا یافته سوی
نبوت محضه تمامی میانهٔ حضرت رسول و حضرت امیر المومنین مشترک
بوده از این جهت دوئی و جدائی متصور نباشد و چون حضرت
سید الانبیا افضل نوع بشر بوده و درین معنی تاملی نیست باید که امیر المومنین

که بمنزلهٔ نفس نفیس آنحضرت ست او نیز افضل از ما عدا بوده مخصوص باین

رتبهٔ عظیمه باشد و عقل را تاملی نیست که با وجود اکمل و اعلم و اورع و اتقی

و افضل من جمیع الوجوه کسی دیگر سزاوار جانشینی رسول نبوده این

امر بحکم عقل و نقل بآنحضرت اختصاص پذیرست و چون این دانسته شد

باید دانست که چون اجماع اهل اسلام منعقد شده که حضرت سید البشر افضل از

جمیع انبیا و مرسلین ست و ثابت شد که حضرت امیر المومنین مساوی حضرت

رسالت بوده تفاضلی فیمابین متصور نیست پس بمقتضای مساوی الافضل

افضل حضرت امیر المومنین نیز از جمیع انبیا افضل باشد و بنابرین الحجه علامهٔ

نیشابوری در تفسیر خود از بعضی معاندین نقل نموده که چون پیغمبر افضل

افضل از انبیاست افضل از هر نبی نیز باشد و حضرت امیر المومنین

چون در زمرهٔ ما لیس بنبی داخل است باید که پیغمبر افضل از آنحضرت

باشد و درینصورت تساوی میانه نبی و ولی منتفی شده افضلیت

حضرت امیر از انبیا ممنوع باشد این حکایتست بطریق مغالطه زیرا که

دلیل بر آنکه حضرت امیر افضل از انبیا بوده

چون

چون تساوی امیر المومنین بامر الهی با حضرت رسول درجهٔ ظهور یافت بنابرین

افضلیت نبی از ما لیس بنبی مسلم ست در ما عدای امیر المومنین بنابر ثبوت نفسیت

پس کبرای مخالف مقدمتین ممنوع و ظاهر البطلان بوده استدلال مذکور باطل باشد

چون افضلیت شاه ولایت در سلسلهٔ انبیا و سایر مقربان درگاه الهی درست

شد و حق سبحانه تعالی آنحضرت را ازینجهت نفس نفیس نبوی نام نهاده که معنی افضلیت

او بر انبیا خاطرنشان اصحاب ادراک گردد و باید دانست که احادیث

مرویه از طرق موالف و مخالف که افادهٔ افضلیت آنحضرت از زمرهٔ انبیا

نماید بسیارست که حذراً من طول الکلام بر قلیلی ازان اختصار مینماید و از انجمله

در رسائل طرفین مذکورست خصوصا کتاب اخطب که چون در لیلة المعراج صفوف

انبیا علیهم السلام استقبال خاتم الرسل مینمودند خطاب مستطاب الهی صدور

یافت که یا محمد سَلِ الرُّسُلَ بِمَاذَا اُرسِلتُم یعنی یا محمد سوال کن از پیغمبران

از سبب ارسال ایشان بخلق و چون حضرت رسالت بر طبق امر الهی از ایشان

سوال نمود در جواب فرمودند که بُعِثنَا عَلَی شَهَادَةِ اَن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ عَلَی الاِقرَارِ

بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب علیه السلام غرض از فرستادن ماهی این
بود که اقرار کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و ظاهر است
که چون فایدهٔ مترتبه بر بعثت انبیا اقرار بولایت علی مرتضی است درجهٔ تفاضل
میانهٔ آنحضرت و سلسلهٔ علیهٔ انبیا علیهم السلام معلوم است که از طرف آنحضرت خواهد بود
و این روایت در کتب موالف و مخالف ذکر یافته و از کثرت تکرار آن در متون
اوراق کتب مختلفه شیخ زاده لاهیجی نیز در شرح گلشن راز بیان نموده و در رساله
درهٔ بیضا مذکور است که عبدالله عمر از حضرت سید العابدین علیه السلام سؤال نموده که چنین
گویند که اعتقاد تو اینست که چون دعوت جدت علی مرتضی را بر یونس علیه السلام عرض نمودند
وی فی الجمله تاملی نمود از آنجهت حق سبحانه او را تادیب ساخته چهل شبانروز
در شکم ماهی به توبه و استغفار اشتغال داشت تا توبهٔ وی مقبول گشته
از آن ظلمات نجات پذیرفت و چون حضرت تصدیق این حکایت نموده
عبدالله درین باب طالب دلیل بود حضرت چشم او را بعصابه بربسته بعد از لحظه
بگشودن آن اشاره نمود عبدالله خود را بر کنار دریای عظیم متلاطم متواج

نمود

نمود و چون عبدالله را دهشتی عظیم روی نموده متشبث باذیال کمال و جلال
آنحضرت گشت و هنوز بر مرافقت طلب دلیل باقی بود حضرت خطاب بجانب
دریا نموده فرمود که یَا اَیُّهَا الْحُوتُ و چون نوبت دیگر تکرار این
کلمه فرمود ماهی عظیم جسیم سر از دریا بر آورده گفت لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ
یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ و چون حضرت از حقیقت خلقت وی سؤال نمود در
جواب گفت که منم آن ماهی که بامر الله تعالی یونس در بطن من چهل شبانروز
مسکن داشت و سبب آن بود که در ولایت جدت مرتضی علیه السلام فی الجمله تاملی
نموده بود عبدالله مذکور ملزم شده بحالت خود معاودت نمود و با
وجود این قسم از اخبار وجوه تفضیل در غایت توضیح است و در کتاب
ابن طلحه شامی شافعی مذکور است که از بیهقی که از اکابر اهل سنت است و
وی از حضرت رسالت نقل نموده که فرموده که مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلَی
آدَمَ فِی عِلْمِهِ وَ اِلَی نُوحٍ فِی تَقْوَاهُ وَ اِلَی اِبْرٰهِیمَ فِی حِلْمِهِ وَ اِلَی مُوسٰی
فِی هَیْبَتِهِ وَ اِلَی عِیسٰی فِی عِبَادَتِهِ فَلْیَنْظُرْ اِلَی عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ علیه السلام

یعنی هر که خواهد که نظر کند به آدم صفی الله در علم او یعنی در وصفی که بهترین اوصاف
اوست و آن عبارت از علم اوست پس که نظر کند بعلی بن ابی طالب ع و مراد
اینست که چون از کمالات آدم ع که بر دیگر انبیا از آنجهت رجحان یافته علم است
که دیگری در آن امر مثل آدم نبوده اگر کسی خواهد که کیفیت و کمیت و حقیقت آن
معلوم وی گردد بعلم حضرت امیر المومنین که مثل علم آدم ع است رجوع نماید و
قاضی علای کوهرودی درین مقام در یکی از قصاید خود بیتی دارد که
اگرچه هست بصورت ترا پدر آدم ولی کجا رسد مثل تو لاف بابائی
و معنی تتمه حدیث آنست که اگر کسی حقیقت تقوای نوح نبی خواهد که بداند بآن
معنی که در علم آدم گفته شد نظر بتقوای علی بن ابی طالب ع نماید یعنی بهترین
صفات کمال نوح که بآن از زمره انبیا ممتاز است تقوای است که تقوی علی
بن ابی طالب مثل آنست نه دیگری و همچنین حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت
عیسی ازین قبیل است که هر کدام از صفات مذکوره که بیکی از انبیای سابقین اختصاص
یافته حضرت علی بن ابی طالب جامع جمیع صفات مذکوره است و مضمون روایت

مذکوره

مذکوره با بعضی زواید حسنه در کتاب فردوس از حضرت پیغمبر بنوعی ذکر یافته که
مَن اَرادَ اَن یَنظُرَ اِلی اِسرافیلَ فی رِفعَتِهِ وَاِلی میکائیلَ فی دَرَجَتِهِ وَاِلی
جَبرَئیلَ فی عَظَمَتِهِ وَاِلی آدَمَ فی هَیبَتِهِ وَاِلی نوحٍ فی صَبرِهِ وَدَعوَتِهِ
وَاِلی اِبراهیمَ فی سَخاوَتِهِ وَاِلی سُلَیمانَ فی مُلکِهِ وَعَظَمَتِهِ وَاِلی موسی
فی شَجاعَتِهِ وَاِلی عیسی فی سِیاحَتِهِ وَاِلی مُحَمَّدٍ فی شَرَفِهِ وَمَنزِلَتِهِ
فَلیَنظُر اِلی عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ ع و مضامین مذکوره مفید آنست که آنحضرت
جامع جمیع امور ممکنة البشریه است بر وجهی که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات
هر یک از ایشان بوده باقی صفات حاصله آنحضرت خالی از معارض و مماثل در آن
نبی باشد و برین تقدیر باید که آنحضرت از حیثیت جامعیت افضل زمره مقدسه
نبویه باشد و ازینجاست که عقیده اصحاب کشف آنست که کمالات انبیا از
خاتم الانبیا ماخوذ است و خاتم الانبیا درین امر بخاتم الاولیا یعنی باصل خود باطن رجوع میکند
و چون ولایت باطن نبوت محمدیه است چنانچه نبوت ظاهر ولایت است از آنجهت
تفاوت میانه نبی و ولی در کمالات ذاتیه و صفات بشریه نبوده تفاضل میانه خاتم الولایه

وباقی انبیای سابقین است وحدیث جاری برزبان دوست ودشمن
درحرب خندق که حضرت رسالت فرموده که ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ
خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ آن نیز من حیث المعنی شامل جمیع انبیا و اولیا است
وطرفه اینست که شارح مواقف روایة سابقه من اراد ان ینظر الی آدم
را نقل نموده وحاصل اعتراض واستبعاد او آنست که بنابر حدیث مذکور
لازم آید که علی بن ابی طالب افضل از انبیا باشد لمشارکته ومساواته
لکل منهم فی فضیلته واختصاصه بفضیلة الآخرین والاجماع منعقد قبل
ظهور المخالفة علی ان الانبیاء افضل من الاولیاء وحاصل کلام این دشمن
خاندان نبوی اینست که چون حضرت امیر المومنین با هر یک از انبیا
در فضیلت مخصوصه آن نبی شریک ومساوی باشد واختصاص بفضیلت
دیگران نیز داشته باشد چنانچه در علم مثلا مساوی آدم عم بوده ودر تقوی
وعبادت وهیبت وعظمت وغیر آن که مخصوص پیغمبران دیگر است شریک
ایشان باشد وهمچنین نسبت بهر پیغمبری چنین باشد لازم آید که افضل از جمیع

انبیا باشد وبعد از آن میگوید که این خلاف اجماع است پیش از آنکه خلاف ظاهر
شود واعتراض معاند مذکور سراپا پوچ وخارج از دایرهٔ ادب است زیرا که
بعد از آنکه در طریق دوست ودشمن روایتی مشتمل بعبارتی مخصوصه متصله بحضرت
نبوی نقل شده باشد که مراد از تواتر همین است استبعاد در مدلول آن نمودن
محاربه با پیغمبر کردن واعتراض بر وی نمودن است وآنکه میگوید که خلاف
اجماع است قاعدهٔ ذمیمهٔ ایشان مقتضی اینست که چون در نفی واثبات
جزوی از الفاظ آن بر وجه وجیه عاجز آیند دست بآیین اجماع مستور سازند
کدام اجماع در کدام زمان برین امر منعقد شده و خلاف قول وی از زمان
قدیم الی الآن اجماعی فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است وطرفه آنکه این مطلب
زمرهٔ امامیه است که بنص واجماع وروایات متواتره ثابت نموده اند وآن
عبارت از افضلیت شاه ولایت است از جمیع مخلوقات الا رسول آخر الزمان
ایشان آنرا بعینه مفسده نام نهاده وباده استبعاد کرده اند وما نری
الا البعد هم من طریق الهدایة واستبعادهم عن مدلول الروایة والدرایة

وهو علی الغوایة و محض الضلالة و الغباوة و از آنجمله در کتاب مصباح
الانوار شیخ الطایفه ابی جعفر الطوسی قدس سره از طریق اهل خلاف نقل نموده
که لیلة المعراج عبور حضرت رسالت به حظیرهٔ از حظایر قدس افتاد که محل
اقامت و استیطان حضرت خلیل بود از جملهٔ امور عجیبهٔ آن مکان مقدس
درختی بود کثیر الاغصان و الاوراق که بعوض برگ شبیه پستان گوسفند
بعضی پر از شیر و بعضی بی شیر و بعضی متوسط بین الامرین از آن درخت
انسلال یافته و چون حضرت پیغمبر از حضرت خلیل از حقیقت آن سؤال
نموده در جواب فرمود که حق تعالی شیر اطفال شیعیان امیر المؤمنین را درین
درخت خلق نموده و چون وقتی که کشف حجاب شده عجایب علویات
را معاین نمودم و از آنجمله نور وجود نبی و ولی بود و التماس شد که من
نیز در خریطهٔ شیعیان امیر المؤمنین منخرط گشته بنهجی که نسبتی با آنحضرت
داشته باشم مامور گردم از آنحضرت تولیت این بقعهٔ مبارکه و
حظیرهٔ مقدسه مشتمله بر غذای اطفال شیعیان آنحضرت بمن رجوع

گردیده

گردیده مقیم این مقام اعجاز انتظام و صاحب عقل صحیح و فکر درست می‌یابد
و میداند که صاحب این منزلت علیه و مرتبهٔ رفیعه افضل ما سوی الله خواهد بود
الا ما استثنی بدلیل و چون حضرت جامع جمیع کمالات و حالات انبیای
سابقین بوده صفتی که موجب ترقی تواند بود از دایرهٔ احاطهٔ مراتب علیهٔ آن
حضرت خارج نیست از آنجهت در بعضی از سوانح و خصایص که هر یک از
انبیا قطع نظر از کمالات نفسانی که ذکر یافت بآن اختصاص اتصال یافته بمحل
آن مورد ورود آن شده چنانچه مذکور میشود اما مشابهت آنحضرت با پیغمبر
در آنچه حق تعالی ذات نبوی را بچیزی که وصف نموده بلکه ذات ربوبیت
را بذکر آن منعوت ساخته حضرت امیر المؤمنین نیز در کلام الهی بهمان عنوان
موصوف گردیده چنانچه میفرماید که الْعِزَّةُ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ که مراد
از مؤمنین درین مقام آنحضرتست چنانچه از ثعلبی مذکورست و ازین قبیل است
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ که سابقاً بالجمله مذکور گردیده و أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ و همچنین آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ

و جبرئیل و صالح المؤمنین و در اکثر کتب اهل خلاف مذکورست که مراد از صالح المؤمنین
آن نقطهٔ دایرهٔ صدق و یقین است و همچنین آیهٔ شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
و اولوا العلم و مراد از اولوا العلم باعتراف مخالفین امیر المؤمنین است و همچنین والذی
جاء بالصدق و صدق به که کلمهٔ اولی اشاره به نبی و کلمهٔ ثانیه اشاره به وصیست
و شک آنست قل جاء الحق که مقصود حضرت رسالتست و در موضعی دیگر و
لو اتبع الحق که مراد حضرت شاه ولایت است و در محلی دیگر اشاره
بر تبهٔ الوهیت نموده که و هو العلی العظیم و بر تبهٔ نبوت انک لعلی خلق
عظیم و در موضعی دیگر عم یتساءلون عن النبأ العظیم و مشهورست
که مراد آنحضرتست و دیگر الله نور السموات و فرموده که قد جاءکم من الله
نور که مفسرین تصریح نموده اند که مقصود حضرت رسالتست و بعد از آن فرموده
واتبعوا النور الذی انزل معه و دیگری از حضار اعتقاد اینست که غرض از
نزول آیهٔ امر باطاعت آن والا رتبت است بر سبیل وجوب چنانچه از ثعلبی و
غیر وی ذکر یافته و مشهورست که در تعاریف حضرت ادریس گفته اند که واضع

خدا وست و تسمیهٔ وی به ادریس از جهت کثرت درس کتب منزله را میدانست و در کتب
معتبرهٔ طرفین ذکر یافته و بدرجهٔ ظهور پیوسته که آنحضرت چون متولد شد در همان
ساعت کتب منزله از زمان شیث تا زمان عیسی که صد و سه کتابست
تمامی را بر وجهی ادا فرمود که اگر انبیای سابقین حاضر می بودند معترف میشدند
که آنحضرت بهتر از ایشان میداند و بعد از خواندن کتب منزله قرآن عزیز که
هنوز نزول نیافته بود آنرا نیز تلاوت فرمود و از حضرت رسالت
نقلست که چون قرآن بر آن حضرت نازل گشت فرمود که حرفا بحرف
همانست که در روز ولادت از امیر المؤمنین شنیده شده و اگر وضع خط
از ادریس نقل شده عالمیان معترف اند که جمیع علوم از آنحضرت ماخوذ شده
منبع و معدن تمامی علوم است و اما مشابهت آن حضرت با نوح مذکورست
که اسم نوح چهل و دو مرتبه در قرآن ذکر نموده که اول آن ان الله اصطفی
و آخرش رب لا تذر علی الارض است و آنچه ذکر امیر المؤمنین بخصوصه نموده قطع نظر
از جمیع اهل بیت هشتاد و دو مرتبه تکرار یافته و در ستایش حضرت نوح واقعست

کاورا از زیادتی نوحه نوح نام کذاشتند و در تعریف حضرت قانت اناء اللیل
واطراف النهار فرموده و نوح را عبدا شکورا فرموده و در ستایش امیر المؤمنین
بهمین مضمون کان سعیهم مشکورا فرموده و آیه کریمه وجعلنا لهم لسان صدق
علیا بران افزوده و چنانکه کشتی نوح سبب نجات از طوفان کشت
سفینه نجات عالمیان از آتش دوزخ محبت آن والا رتبت ست و اما مشابهت
با حضرت خلیل ع سلام علی ابراهیم جهت خلیل ست و سلام علی آل یس جهت
آنحضرت و آنحضرت را تسمیه بخلیل نموده و شاه ولایت مسمی بولی الله کردید و حضرت
خلیل در قرآن باسم امام مذکور ست که انی جاعلک للناس اماما و در آیه کل
شیء احصیناه فی امام مبین اشاره بآنحضرت فرموده و خطاب بحضرت
خلیل بود که طهر بیتی للطائفین والعاکفین و خاندان ولایت را بذات مطهر
ساخت که یطهرکم تطهیرا و آتش دنیا بر خلیل برد و بی آزار شد و آتش دوزخ
بر محبین آنحضرت حرام کردید چنانچه خلیل بعضی از اصنام را شکست آنحضرت
سیصد و شصت بت که بزرکتر آنها هبل بود موسوم بهبل تمامی را شکست

وحضرت

وحضرت خلیل فرموده که رب ارنی کیف تحیی الموتی آنحضرت میفرمایند لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا و اما مشابهت با کلیم الله در امور کثیره ست از انجمله چنانچه
حفظ موسی در طفولیت از فرعون و در سن کهولیت از طوفان نمود حفظ آنحضرت
در کهواره از اژدها نمود که بقدرت الله تعالی آنحضرت دران وقت اژدها را از هم درید
و در سن کهولت چون دجله از راه طغیان نمود بروجهی که کوفه برغرق مشرف
کردید حضرت بر استری سوار شده دران دجله متموجه عظیمة الخطر داخل
کردید بنوعی که فریاد از بزرک و کوچک برخاست و بردۀ مبارکه در
دست داشت دو مرتبه بآن دجله اشاره نموده در ساعت از
تموج و اضطراب و تجاوز از حد اعتدال فرو نشست بنوعی که ماهیان که
دران دجله جای داشتند تمامی ظاهر شده بران حضرت سلام نمودند
و در بعضی از رسائل ارباب کشف و تحقیق مسطور ست که حضرت موسی ع در
انفلاق دریا دو مرتبه عصای اعجاز اثمار بروجه ضرب و تادیب حواله نموده
شکافته نکردید تا مرتبه سیم دست دریا نوال معجز خصال مرتضوی متوجه

اطلاق آن شده متفرق گردید و بگویید که آنچه در کلام صدق التیام آنحضرت
واردست که انا صاحب الطوفان الاول وانا صاحب الطوفان الثانی
اشاره بحکایت مذکورست و بدعای حضرت موسی طایفۀ احیا یافتند
وآنحضرت بعنایت الله وحسن توفیقه افراد متعدد منکره اموات را لباس احیا
کرامت فرمود بنوعیکه در کتب معتبره مذکورست وخصمای موسی و هرون منحصر
در فرعون وآل بوده فراعنه است بنوعی که بشمار و حساب در نیاید خصومت
با آنحضرت و اولاد معصومین طاهرین آن والا رتبت نمودند واگرچه دشمنان
موسی ع در دنیا دفعةً غریق دریا گشته عقوبت ایشان مخلد نبوده اعدای
شاه اولیا غریق دریای بی منتهای درکات جحیم گردیده بر طبق القیا فی
جهنم کل کفار عنید باشاره نبی و ولی مقیم آن مقام گردند واما مصابرت
حضرت ایوب بر آزار واذیت صادره از بسیاری کرم در بدن مبارک
آنحضرت جای نموده بود زیاده از سه ماه بیش نبود و مصابرت حضرت
بر بلیات واذیات صادره از حیات وعقارب وکرمان مختلفه گزنده

درنده

حاشا لله

درنده بنی امیه و بنی مروان و تابعین در عرض سی سال زیاده از انست که
طرف نسبت محنتی از محن دنیویه تواند شد لهذا فرموده که فصبرت وفی
العین قذی وفی الحلق شجی واگر جرجیس در راه خدا مرتبه شهادت یافت
آنحضرت در جهاد فی سبیل الله بعد از آن که لحظ فلحظ نفس النفس وذات
اقدسش بنا بر تجرع کاسات تحمل اذیات واقعه از کفره وفجره [illegible] الشان
بتیغ بیدریغ مشاهده غصب حقوق آن والا رتبت که در جمیع ازمنه و ایام
حیات صوری آنحضرت استمرار پذیر بود مرحله پیمای طریق وثیق دین داری
ورضای پروردگاری شده بود آخر الامر در عالم صورت بضرب ابن ملجم
ملعون که در دقایق جان سپاری و در خدمت الهی جانشینی ضربت خنجر خونخوار
داشتی چنانچه فزت ورب الکعبه از آن خبر میدهد درجه شهادت یافت
واما یونس ع که بالتقام ماهی ابتلا یافت مرویست که سبب آن تامل در ولایت
آن والا رتبت بود که بر وی عرض شده در قبول آن متامل بود و یونس ع مبعوث
شده بجماعتی که صد هزار یا بیشتر باشند وآنحضرت امام عالمیان وحجت خدا

برجمیع خلق از جنیان و آدمیان است و اما یحیی ستایش یافته کلمهٔ و اوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیا و آنحضرت جمع بین الامرین در حالت
واحده نموده باختصاص ولایت مطلقه مخصوص گشت که انما ولیکم الله
و رسوله و داود ع بقتل جالوت ممدوح و ممتاز است و صنادید و ابطال
قریش اگر کشتهٔ ذو الفقار صمصام آثارش نمی‌شد اساس دین نبوی استحکام
نیافته آفتاب عالم‌تاب شرایع ملت مطهره در حجاب سحاب توقف و تاخیر از
تاثیر اشعهٔ لمعات فیض امامت بر در و بام تکالیف متعلقه بعامهٔ کاینات
باز آمده قلیل التاثیر نمودی و در کتب اسرار اصحاب کشف و تاله مذکور است
که قاتل جالوت صاحب ذو الفقار است و حکیم سنائی گفته نظم

ذو الفقاری که از بهشت خدای ؛ بفرستاده بود شرک زدای
چون نه از کفر بود از ایمان بود ؛ آن و کافر کشیش یکسان بود

و از حضرت داود در قرآن مجید مذکور است که الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر
من عباده المومنین و این دعامیست من حیث الظاهر خالی از وجود دلیل

وحق سبحانه در باب آن عالیجناب میفرماید که فضل الله المجاهدین علی القاعدین
و در قرآن از حالات داود ذکر یافته که و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب
و بآنحضرت اشارت فرموده که قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب و اما حضرت سلیمان ع از حق تع خاتم ملکا لا ینبغی لاحد من
بعدی طلب نموده رب هب لی ملکا بگفت و امیر المومنین همان خاتم را
بمثابهٔ قرص جوی تصدق فرموده و این معنی در کتب اهل سنت خصوصا کتاب
سر العالمین غزالی بتفصیل مرقوم شده و شیخ عطار نیز در کتاب مظهر العجایب
تحریر نموده و اما حضرت صالح وی را بتسمیه این اسم اختصاص داد و حضرت
امیر المومنین نیز من جانب الله مسمی گردید و اما حضرت عیسی ع خلقت وی
روحانی و خلقت آنحضرت نورانیست چنانچه تفصیل آن درین اوراق
مذکور است و مادر عیسی در وقت ولادت از بیت المقدس بامر الله تع
بیرون آمد و مادر آن والا رتبت بامر الله تع داخل کعبهٔ معظمه گردید
تا سه شبانه روز در آن مکان ملایکه پاسبان مهمان خوان احسان

چنانچه فرموده که انا صاحب الوحی و علی صاحب الالهام و چنانچه
مقاتلهٔ رسول بواسطهٔ تنزیل قرآن و مقاتلهٔ آنحضرت بواسطهٔ تأویل
است و فرموده که انا جامع العلم و علی جامع الکلم یعنی جامع علوم
حضرت رسالت و جامع جمیع کلمات بر وجه عموم ذات بابرکات
آن مظهر اسماء و صفات است و در معنی گفته اند نظم ای مصحف آیات
الهی رویت • وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت • سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت
محراب نماز عارفان ابرویت • و در مقام زبان قلم بریده و بنان
بیان انشقاق یافته و بانی بینونت را دست از کار رفته و پای
کفار در گل پندار مانده و آینهٔ احتمال از انعکاس صورت غیریت
زنگ برآورده و چگونه چنین نباشد که زبان معجز بیان ختم سلسلهٔ نبوت
در اثبات انتفای مغایرت فرموده که انا و علی من نور واحد من
اصل واحد من طین واحد من شجرة واحدة یعنی من و علی بن ابی طالب
از جهت خلقت از یک نور و از یک اصل و از یک خاک و از یک درختیم

و از آثار توفیق درین مسئله آنست که روزی از مطالعهٔ صحف از کتب اصحاب
ذوق دایقهٔ ادراک چاشنی تازه یافته صحیفهٔ ذخیرهٔ معلومات بانتقاش
تخصیص تبلیغ بحضرت رسالت و ختم سطوت و ولایت و آثار سیف
و قلم بخاتم الولایة منتقش گردیده جرأت بیان آن بنابر احتمال مخالفت
قوانین ملت ننموده محزون خاطر شکسته می بود تا بمطالعهٔ کتاب غایة المطلوب
موفق شده عبارت واقعه دران کتاب اینست که بعد از ذکر رسول آخر الزمان
چنین افاده نموده که له الکتاب و لعلی ع السیف و القلم و للنبی صلعم انشقاق
القمر و لعلی ع انشقاق النهروان و رد الشمس و آنچه درین صحیفه از جهت
تشابه و تماثل نبوی با وصاف مختصه مرتضوی رقم زدهٔ کلک بیان است ترجمهٔ
عبارت کتاب مذکور است و معنی اینکه نزول کتاب مخصوص نبی و شمشیر و قلم نامزد
ولی و انشقاق ماه بدست نبی و انشقاق نهروان بدست علی و رجوع آفتاب
بعد از آنکه غروب یافته بود دو نوبت صورت یافت نوبتی در حیوة آنحضرت
که سر مبارک رسول صلعم بر زانوی شریف شاه ولایت بخواب رفته بود و نوبتی

خلقت از هیبت سوال ذو الجلال که روی بآن خطاب شبه بود که من انا
وما انت بغیر من کیستم و تو چیستی و دران هنگام به برکت تعلیم آنحضرت نجات
یافت که انت الرب الجلیل و اسمک الجمیل و انا عبدک الذلیل
و اسمی جبرئیل تو خدای بزرگواری و اسم تو نیکو کار و نیک کردارست
و من بنده ذلیل اسم من جبرئیل است و شیخ محی الدین در اول کتاب فتوحات
مکی را اشاره باین حکایت نموده که الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم
الملک و ادار بوجوده ادوار اجرام الفلک و قرینه برین مدعا آنست
که در کتب او بیان انسان کامل بوجهی نموده که غیر ذات بابرکات مرتضوی
دیگری را شایسته اتصاف بآن نتواند بود لهذا بعضی از شراح فصوص
و دیگر دانشمندان آن طایفه تعبیر از ذات احدی الصفات آنحضرت بانسان
کامل نموده اند و شیخ عطار در منظومات خود خصوصا کتاب مظهر العجایب
تصریح باین مدعا نموده که نظم مرتضی را جبرئیل از جان غلام ز انکه بود استاد
او از عز تمام و همچنین مدح آنکه نیز بذکر آن توفیق یافته که بیت بر ملک خانه

ایجاد

ایجاد دیگر جبرئیل با همه فهم و ذکا طفل دبستان شماست و در رسایل
اصحاب کشف بلکه در تصانیف ارباب عناد نیز بنظر رسیده که میانهٔ
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که سرداران ملایکه اند منازعه شد
هر کدام خود را افضل ما سوی دانسته اند به نسبتی و خدمتی که بآن حضرت درست
مینمودند استدلال میکردند اما جبرئیل استدلال وی بر افضلیت از ما عدای
ملایکه لالاگری آنحضرت است که بآن متمسک شده و میکائیل در بیان
افضلیت خود متمسک بگهواره جنبانی آنحضرت شده اثبات افضلیت خود مینمود
و اسرافیل در بیان مدعا میگفت که روزی آن قائل کلمه سلونی ما دون
العرش قبل ان تفقدونی مقیم مقام ایراد این کلمات خجسته گردید
جواهر معانی مخفیه در رشته ظهور انسلاک میداد بر وجهی که حق تع مرا مامور
بتقبیل دهان گوهر فشان معجز بیانش گردانیده مطابق امر ربانی بتشریف
این خدمت نامی و منزلت گرامی مشرف و ممتاز شده ام و عزرائیل در
بیان این مقصد متمسک بکثرت خدمت و تکرار ملازمت آنحضرت شده میگفت

که در قبض ارواح شیعیان آن امیر مومنان مادام که مرخص و مامور از جانب
آنحضرت نشده ماذون نباشم قیام بامر مذکور ننموده از اینجهت کثیر التردد
بخدمت آن والا رتبت بوده برفق و مدارا بی آزاری و تغیر حالی قبض ارواح
منتسبان آن دودمان می نمایم و باین واسطه و بحسن این خدمت و خشنودی
آنحضرت درین امر نقود خلوص عقیدت و افضلیت خود از ماعدا مسکوک
سکه بیان میساخت و چون هر کدام در بیان افضلیت متمسک بخدمتی
و نسبتی با نحضرت شده از نجهت ماعدای خود را مفضول خود دانند در نیصورت
افضلیت آنحضرت محتاج به بیان نبوده در غایت ظهور و وضوح خواهد بود
ایضاً در کتاب کشف الغمة ذکر یافته که ملایکه از کثرت اشتیاق خدمت
شاه ولایت بدرگاه الهی تضرع نمودند و حق تع جهت خشنودی و تسکین نایره
اشتیاق ایشان ملکی از نور و در بعضی نسخ از نور روی آنحضرت خلق نموده
در آسمان چهارم بر منبری از نور متمکن ساخت و ملایکه کرام بطواف ان مستبشر
و مسرور بوده در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت آن صورت را

زیارت

زیارت نموده ثواب آن و ثواب جمیع تسبیحات و تقدیسات ایشان هدیه محبان آنحضرت
و این روایت روشن ترین دلایل و اله برمطلوبست و اگر ازین روایات تشفی تمام روی
ننموده هنوز شیطان لعین حلقه جنبان ابواب شکوک و اوهام باشد بکتاب
مصباح الانوار شیخ طوسی قدس الله سره العزیز رجوع نموده از حکایه آن عدوی قدیم رهائی
باید جست بمضمون آنکه در شب معراج از امور عجیبه که بنظر سعادت اثر خیر البشر در آمد
صورتی که از ترکیب و هیات شتران دنیا حکایت نماید نمود ملاحظه نبویه گشت
بر وجهی که متسلسل و متصل بوده در اطراف آسمانها سایر بودند و چون حضرت
از جبرئیل ع تحقیق حقیقت این امر نمود چنین معلوم شد که کتب فضائل علی بن ابی طالب ع
که بر اهل آسمان جلوه میدهند و این منقبتیست که احدی از مقربان درگاه الهی
بمثل آن فایز نگشته و دلیل افضلیت آنحضرت از ماسوی تواند بود الا ما استثنی
بدلیل و ازینجاست که معرفت ذات و صفات آنحضرت از صفحه امکان بشری
محو و معدوم بوده حضرت رسالت خطاب بآن والا رتبت نموده میفرماید که یا
علی لا یعرفک الا الله و انا و مذکور است که حضرت صاحب الامر ع نیز در زیارت

آنحضرت باین کلمه اقتصار نموده که السلام علیک یا امیرالمومنین السلام علیک
یا مجهول القدر ورحمة الله وبرکاته واز عجایب حالات آنحضرت آنست
که وقت ولادت مصدر خارق عادات شده بتلاوت جمیع کتب منزله
سماویه اشتغال نمود چنانچه کتاب مصباح الانوار شیخ الطایفه وکتاب
روضة الواعظین شیخ المشایخ شیخ مفید رحمه الله بازواید لطیفه وکتاب
غایت المطلوب وکتاب شیخ برسی نور الله مضاجعهم بذکر آن مفصلا
مشروح ومصرح است ولیکن درین رساله که مدار بر اختصار است بر آنچه محمد
بن محمود بن زکریا کمونی قزوینی شافعی در رساله خود ذکر نموده اختصار
مینماید ومجملی از عبارت آن کتاب اینست که چون وقت ولادت
شاه ولایت مضیق گردید ابن عباس از بزوره بن قتیبه نقل میکند که در
مسجد الحرام حاضر بودم که فاطمه بنت اسد به یکی از ارکان کعبه معظمه مستند
شده میگفت الهی بحرمت این خانه وبحق این فرزند عالی مرتبه که در شکم
دارم ومیدانم که یکی از اولیا ومقربان درگاه تست وچون مرا غمی والمی روی

نماید

نماید با من سخن گوید وخاطر مرا تسلی سازد و از پیش شبهای تار من یافتند که وضع
این مولود بر من آسان کن هنوز مناجات آن محرم حرم وآن مادر اشرف
اولاد آدم اتمام نیافته بود که رکنی از ارکان کعبه مقدسه شکافته شده فاطمه
باشارهٔ ربانیه داخل خانه گردید باز بیکدیگر اتصال یافت وبعد از سه
روز بهمان طرف منفرج گشته فاطمه بیرون آمد وآن آفتاب آسمان اعجاز
در کنار وی قرار گرفته روشنی بخش عرصه هستی گردید واز فاطمه منقولست
که وقت بیرون آمدن از خانهٔ مقدسه آوازی شنیدم که ای فاطمه نام او را
علی کن که من علی اعلی و وی علی مرتضی است واو را بمحض قدرت خود
آفریدم واو را باسمی از اسامی خود اختصاص دادم وبآداب الوهیت او را
مؤدب ساختم ووی را بر اغلاق علوم خود گردانیدم وخانهٔ خود را محل ولادت
او ساختم واوست که خانهٔ مرا از شرک مشرکین پاک گرداند ومرا تعظیم
وتکریم نماید وبعد از پیغمبر من امام ووصی وجانشین پیغمبر او باشد
و بهشت بهر دوستان او مهیا ست چنانچه دوزخ بر دشمنان او ودد

کتاب مذکور نوشته که چون چشم مبارک شاه ولایت بر جمال پیغمبر افتاد خندان گشته
گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته و میل بجانب نمود و متوجه
قراءة بعضی از آیات قرآنی شد که هنوز نازل نشده بود و سوره قد افلح المؤمنون
تا هم فیها خالدون برخواند و پیغمبر فرمود که قد افلحوا بک یا علی انت امیرهم
و مراد آنست که نجات امّت ببرکت تست که امام ایشانی و علم ایشان از
علم تو ماخوذ است و این کلمات تا اینجا موافق عبارت فاضل قزوینی شافعیست
و عبارت علما امامیه رحمهم الله مشتمل است بر آنکه جمیع کتب منزله سماویه
خوانده شد و تمامی قرآن که هنوز نزول نیافته بود و آن نیز قراءت نمود
و اسرار انبیا و اوصیا تمامی میان نبی و ولی گفته شد بعد از ان رجوع بحالت
طفولیت فرمود و حکایت ولادت آنحضرت و قراءت کتب منزله حالة
بظهور معجزات باهره و کرامات ظاهره در کتاب مصباح الانوار شیخ ابو جعفر
و کتاب روضة الواعظین شیخ مفید باز وارد حسنة مفصلا مشروحا مذکور است
و در کتاب غایة المطلوب نیز بر وجه اجمال بنوعی که افاده تفصیل نماید مسطور است

و در کتاب مشارق الانوار شیخ برسی و مجلس رساله دیگر که مشار الیه محرر شده و موافق
عبارت کتاب غایة المطلوب در کتاب محمود بن محمد بن ابی بکر قزوینی شافعی نیز ذکر یافته
و اگر کسی تتبع کامل نماید ظاهرا در دیگر کتب مرقوم خواهد بود و چون این دانسته شد
باید دانست که بر صاحب عقیده کامله و ایمان درست واجب است که بنظر اذعان
و قبول در این روایات بروایات دالّه بر عجایب حالات و غرایب کمالات آنحضرت
نظر نموده العیاذ بالله انکار حرفی از آن در خاطر نگذراند که انکار بعضی انکار تمام است
و امیر المؤمنین می فرموده که هر که در قبول نمودن اسرار و فضایل و حالات آنحضرت
تامل نموده گوید که از چه جهت یا بچه سبب یا چون و چرا بر زبان جاری گرداند
یا در خاطر قرار دهد از زمره اهل ایمان بیرون است و الحال بیت منقول است
که ما را امر غرایب که ما را در میان کمال بشری که داشته اند و ظاهرا مراد آن باشد
و العلم عند الله تعالی که ایشان متعلق باخلاق ربانی گشته بلکه متحقق باوصاف الله شده اند
و فرق میان تخلق و تحقق آنست که تخلق بکسب و تزکیه نفس و تحلیه آن باموری بانی
و ما نشاء بهما من الاوصاف است و مراد از تحقق باوصاف الله مناسبت تامّه خفیه است

میانهٔ حق سبحانه و تعالی و مقربانِ درگاه که نظر بآن مناسبت مکتسبی یکسانی اسرار ربانی
شده مستحق مرتبهٔ خلافت و امامت کردند و غزالی میگوید که لم یکن آدم
مستحقاً لخلافة الّا بتلک المناسبة و ذلک الامر ربانی کما قال الله تع
یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ای من امر ربانی خارج
من حدّ عقول الخلق و غرض غزالی اینست که اسرار الهی و مناسبات تامه
میان او و بندگان خاص او نه امریست که گفته و نوشته تواند شد
زیرا که بسیاری از امور باشد از حد ادراک خلایق خارج باشد چنانچه ارباب
از یهود از حقیقتِ روح سوال نمودند حق تع فرمود که بگو در جواب ایشان
که روح امریست خدائی که عقل آدمیان از عهدهٔ ادراکِ آن بیرون نتوانند
آمد و همچنین اسرار الهی و مناسبات خفیه میانِ حجج الهیه نه بنوعی
اختفا یافته که عقل با وجدان بر غلبی تواند بود و چون اصحابِ حقیقت را
فی الجمله اطلاعی بر ذاتیاتِ اهل بیتِ نبوت و استعداد ایشان در قبولِ
اسرار ربوبیت و انوار الوهیت حاصل است از جهت بعد از ستایش

آن

آن زمرهٔ مطهره و بیانِ حالات و کمالاتِ ایشان و اثباتِ انسانیت در مادهٔ
آن فرقهٔ طاهرهٔ مطهره اشاره ببعضی از مقامات قرب ایشان نموده گفته اند که الانسان
الکامل من حیث حقیقته و مرتبته لا واسطة بینه و بین الحق لکون حقیقته و
برزخیة جامعة بین صفات الوجوب والامکان فله الاحاطة بالطرفین
یعنی انسان کامل که درین مقام مراد حضرت خاتم الرسالة و خاتم الولایة و ذریهٔ
طاهرهٔ مطهرهٔ اینانست واسطه میانهٔ ایشان و میانهٔ الحق تع بر طرف ست
بست
یعنی انچه حجاب است میانهٔ خدا و بندگان که بسبب بعد بندگان از مقام قرب
در مادهٔ زمرهٔ مقدسه بر طرف بوده تعلقات صوریه و دنیویه اصلا
در مادهٔ ایشان موجب شغل نفس از توجه تمام بجانب مبداء نشده ایشان
جامع صفات وجوب و صفات امکان اند و بهتر این سخن آنست که چون
محبت تامه خالصه میانهٔ خدا و بندگان مخلص او بمرتبهٔ کمال رسد ایشان را
بخلعت نامی گرامی اوصاف خود سرافراز فرموده بر مسند عزت و اختصاص
بصفات ذات احدیت تمکن سازد تا هنگامهٔ محبت و محبوبیت بجائی رسد

که غیر از آنکه ذات ربوبیت بوجوب وجود و ذات بنده بامکان موصوف باشد
مغایرت صفاتی در میانه نباشد و قبل از این ذکر یافت که چون پارهٔ از
آهن جدا در کوره برد بعد از لحظه فرق میان او و میان آتش نماند چه
رنگ او رنگ آتش و فعل او فعل آتش گردد و چون این معنی بغایت روشن است
پس تعجب نباید نمود اگر بعضی ذوات مقدسه بواسطهٔ شدت مناسبت و کثرت
خدمت در بارگاه ربوبیت و مراعات رضای حق تع در جمیع احوال و انقطاع
از ماسوی و مجاورة درگاه الهی چراغ حالات ظاهر و باطن را از نور ذات
و صفات الهی روشن گردانیده این معنی موجب امتیاز او از دیگران گردد بوجهی
که فعل ایشان مثل افعال الهی بوده و دیگری از اتیان بمثل آن عاجز باشد چنانچه در
مادهٔ پارهٔ آهن فهمیده شد ای برادر زنهار که بفریب شیطان از راه نروی
و در بیابان فکرهای باطل و خیالات فاسدهٔ لاطائل سرگردان نگردی که حضرت
امیر المومنین به سلمان خطاب نمود که یا سلمان المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه
شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولا یشک ولا یرتاب و من قال فی هناک

لم و بم و کیف فقد کفر خلاصه آنست که مومن خالص صادق العقیده آنست که آنچه از حالات
و کمالات و خوارق عادات که از جانب ایشان نقل کنند هر چند غریب و عجیب نماید باید که بصفای
خاطر و سینهٔ صافیه آنرا قبول نموده شکی و خلافی در خاطر نگذراند و هر که درین امر مضایقه
نموده زبان بلم و کیف و چون و چرا بگشاید بتحقیق که آنچنان کسی کافر است و درین باب
سخن بسیار است لکن خارج از درجهٔ اختصار است و از نکات حسنه درین مقام از کتاب حسن
بن الطبرسی آنست که میگوید که چون بر روی و تتبع آثار و اخبار و کتب علما و تواریخ نمودم
چنین ظاهر شد که خلیفه و قائم مقام انبیا از اولاد و ذریت و اقربای ایشان
بیرون نبوده و در هیچ وقت بیگانه جانشین پیغمبر نبود چنانچه آدم را شیث که هبة الله
نام وی بود و نوح را برادری سام بن نوح و ابراهیم را از اولاد اسمعیل و اسحق و یعقوب
را یوسف و موسی را هرون در حال حیوة و یوشع بن نون بعد از وفات یوشع
ابن عم وی بود و داود را سلیمان و عیسی و یحیی پسر خالهٔ یکدیگر بودند و زکریا
نیز از خویشان عیسی بود و انبیا آنچه کرده اند البته باجازت الهی بوده پس اینمعنی
باشد از جانب حق تع و میفرماید که سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا

که آنحضرت میفرموده که مائیم اهل بیت که حق تعالی اختصاص داده ما را بحکمت و نبوت
و عصمت و ختم رسالت و مائیم آیت حق را اعلام دین و سادات مومنین و اخوت
رسول الله بمن متعلق گشته و خازن علم آنحضرت منم و صدیق اکبر و فاروق اعظم
منم و غیر من اگر کسی این کلمه گوید کذاب و مفتری باشد و مثل این روایت است
آنچه در کتاب مذکور بروایت شهاب بن طارق از حضرت امیرالمومنین ذکر یافته
که در بیان اوصاف امام میفرموده که امام کلمة الله و وجه الله و آیة الله و حجاب الله است
و حق تعالی او را اختیار فرموده و بر اسرار خود اطلاع داده و بر خلایق واجب ساخته
اطاعت او را و تقدیم او بر خلایق نموده و او را معظم و معزز و گرامی گردانیده و اختیار
مهمات ربانیه را در آسمان و زمین بوی حوالت نموده پس هر که بر و تقدیم نماید کافر
گردد و وی آنچه اراده الهی بآن یافته باشد بجای آورد و آنچه در تحت مشیت الهی باشد
اراده امام بهمان متعلق شود و فرموده که از خصایص امام آنست که بر بازوی
وی نوشته شده که وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا و از علامات امام آنست
که بجهت وی عمودی از نور از زمین تا آسمان نصب نمایند که اعمال عباد در آنجا نقش بسته

امام مشاهده آن نماید و از خواص امام آنست که مطلع بر ضمایر باشد و امور غیبیه
از جریده دانش وی بیرون نباشد و تصرف وی در امور کافه مخلوقات
بامر الله تعالی متحقق گردد و آنچه میانه مشرق و مغرب در حیز وجود پذیرد (یادداشت)
در آینه مشاهده وی مرتسم باشد و چیزی در علویات و سفلیات و طبقات
آسمان و زمین پوشیده بر وی نباشد و زبان جمیع مرغان داند و
فرموده که امام مفزع عباد در دواهی است یعنی کسی که در مصایب و بلایا پناه
مردم بوده چاره کار ایشان نماید و حاکم و آمر و نهی کننده در میان مردم
و مطهر از ذنوب و مبرا از عیوب و وحید زمان خلیفه خدا در زمین و آسمان (یادداشت)
طبیب رفیق برادر شفیق آسمان سایه گستر نعمت خدای بر خلق بی بدل در (یادداشت)
مکارم بی نظیر در معالم آفتاب تابنده چشمه زاینده پدر یتیمان غمخوار اسیران
مونس غریبان انیس بیکسان همنشین درویشان امام است و بعد از آن میفرماید
که امامت بر تبه ایست که عقل در و حیران و علما سرگردان و فصحا عاجز از بیان و
شعرا بریده زبان و حکما لال و بلغا عاجز از مقال اند و میفرماید که گمان بری

کە این اوصاف در غیر اهل بیت نبوی صورت یافته دیگری بآن اتصاف
تواند یافت هیهات هیهات حارت الالباب والعقول وتاهت الاوهام
فیما اقول تصاغرت العظماء وتقاصرت العلماء وکلت الشعراء وبکمت الفصحاء و
لکنت الخطباء عن وصف شان الاولیاء و ترجمه عبارت اینست که حیرانست
فهما و عقلها سرگردانست وهمها در آنچه میگویم بزرگان درین صغیرند
یعنی چنانچه اطفال در فهمیدن اکثر اشیا عاجزند بزرگان که درین مقام
صاحبان کمال اراده فرموده در فهمیدن اسرار امامت شبیه اطفال و مردم نادانند
و میفرماید که علما در دانستن این امر عظیم القدر قاصر و شعرا کاسر و فصحا بی
زبان و بلغا شکسته بیان اند و اگر ترجمه عبارات آنحضرت درین باب
قیام نماید از گنجایش این رساله بیرون بوده کتابی علیحده گردد و باید
دانست که اوصاف مذکوره و شرایط مسطوره کثیری از امور که آنحضرت
در امر امامت بیان فرموده که درین اوراق نوشته نشده اصحاب
کشف و حقیقت تمامی آن اقرار آورده مضامین مسطوره در کتب و

رسائل

رسائل ایشان بعبارات مختلفه مذکورست چنانچه در متن نصوص در
فص شیثی ذکر یافته که امام و خلیفه را ناچارست از آنکه مقصود الهی از اسرار
مخفیه در خلقت خلایق و اراده وی از اصناف مخلوقه حتی الطیور والدواب
والحشرات و آنچه در دایره خلقت و موجودیت قدم گذاشته تمامی مرکوز خاطر
خلیفه بوده چیزی از معلومات ربانیه مجهول وی نباشد والا استحقاق خلافت
نداشته خلیفة الله نتواند بود و بنابرین آنکه اقیلونی گوید در مقابل آنکه
سلونی فرماید و آنکه در میدان تبیان مسایل دینیه لکدکوب عورات مخدرات
گردد در برابر آنکه توریة و انجیل و زبور و فرقان در ساعتی واحده بیان
فرماید این قسم از جهال را مستحق خلافت رسول دانستن به ثالث ثلثه
قائل شدن و مقام نبوت را مخصوص مسیلمه کذاب دانستن ست و درین
شعر معنی گفته اند شعر یقین بدان که سلونی به از اقیلونیست چرا برون روی
ایخواجه از ره انصاف امام نص خدا باید و وصی رسول نه آنکسی که تو اش نام
می بری بگزاف و ما نا از تکاب خلافت نبوی از غیر اهل بیت آنحضرت و

اعتقاد حقیت خلافت آن جماعت که از ظواهر حالات کثیری از امت مفهوم میگردد
اگر موافق عقیدهٔ آن طایفه بوده ظاهراً و باطناً برین اعتقاد بوده باشند این بلیهٔ
کبری و خطیهٔ عظمی منبوی تلوث ماده خلقت بمیاه غیر طاهره و نتیجهٔ انجاس
مخالفت خاندان نبوت و تکون نطفه از دماء غلیظ غیر صالحه عداوت دودمان
ولایت دامنگیر شده باشد چنانچه مضمون کلام سید العابدین و
امیر المحزونین و امام الباکیین و ثمرهٔ شجرهٔ خاتم المرسلین علی بن الحسین
زین العابدین علیهم السلام از آن حکایت مینماید شعر وَمَن سَرَّنا نالَ مِنّا
السُّرُور وَمَن ساءَنا ساءَ مِیلادُهُ وَما فازَ مَن فازَ اِلّا بِنا وَما خابَ
مَن حُبُّنا زادُهُ حاصل ترجمهٔ کلام حضرت آنست که هر که باعث حصول
نشاط و سرور ایشان گردد ایشان نیز سبب خوشحالی و مسرت دنیا و
آخرت وی باشند و هر که با ایشان بدی کند بواسطه بد بودن و چرکن
محل ولادت وی خواهد بود و این کنایه ست از آنکه از نطفهٔ حلال حاصل
نشده باشد و حاصل بیت دیگر آنست که هر که بدرجه و منزلتی رسیده

در روز

۷۵

در روز قیامت ناجی و رستگار باشد ببرکت اطاعت ایشانست
و هر که را توشهٔ سفر سعادت اثر صحرای محشر از مایهٔ اکبر الفایدهٔ محبت
اهل بیت حضرت رسالت حصول یابد محروم از رحمت الهی نبوده و نا امید
از درگاه پروردگاری نگشته بانچه امیدوار بوده که آن رفع عقاب و عذاب
و دخول بهشت بحساب ست بمقصد خود فائز گردد و درین مقام از سر کردهٔ
سلسلهٔ محبین مدحت آئین و مادحین حبیب رب العالمین که بعضی از جواهر
ثمینه در رشتهٔ نظم منتظم گشته اینست نظم هوای مرتضی دانی کرا نیست
هر آنکس را که مادر پارسا نیست اگر اصلش درست و پاک باشد ولیش
میل با پاکان چرا نیست خطای مادر اندر وی اثر کرد صوابست اینکه گویم
خطا نیست تمنای رحیق و کوثرم هست دلم را آرزوی دو هوا نیست
بیا تا از ره انصاف یکره بگویم گر ترا میل جفا نیست سلونی با قیلونی
برابر اگر داری ترا شرم و حیا نیست و درین مقام از فصحای عرب ذکر
یافته که شعر لِحُبِّ عَلیٍّ یزول الشکوک ویزکوا الولاة ویبکوا الغنا فاما

رایت عدوّاً له ففی اصله خبثه والخسار فلا تعذلوه علی فعله فحیطان دار ابیه قصار
و بی دغدغه معاندان خاندان نبوت یعنی مخالفین طریق وثیق ذریت
بنجاست طینت و تلوث نطفه بقاذورات متصوره خلاف ملت و شریعت
متنجس و متلوث اند دلیل چهارم چون بدلیل عقلی ثابت شده و سابقاً
فی الجمله اشارتی باین معنی واقع شد که امام زمان می باید که بصفت عصمت اتصاف
داشته از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و نسیاناً بری بوده و از آلایش
بآنچه موجب نقص و عیبی تواند بود ظاهراً و باطناً تزکیه یافته از آنجهت مستحق
مرتبه خلافت رسول و مستوجب رتبه نیابت الهی بوده امین خدا
بر خلایق و حجت وی در مغارب و مشارق گردد و حق سبحانه در
آیه منوره انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
تصریح بعصمت اهل بیت نموده زیرا که ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی آنچه
موجب چرکنی و خستی تواند بود از ارتکاب سیئات و خفیات صوریه و
اسباب بُعد از درگاه ربوبیت و صیانت نفس از آلودگی با خباثت باطنی

مثل

مثل حسد و کینه و نفاق و حب جاه و جمع مال اعم از حرام و حلال و کتمان حق و ریا
و مراو سایر امور مذمومه که سبب نجاست باطن است تمامی را از ایشان
دور گردانیده و در این امر مبالغه عظیم نموده چنانچه از کلمه و یطهرکم تطهیرا ظاهر است
پس دانسته میشود که غرض حق سبحانه و تعالی از نزول این آیه اظهار استحقاق امامت
اهل بیت رسالت است بنابر آنکه گفته شد که شرط امامت عصمت است والا تعیین بیان عصمت
ایشان و انحصار این عطیه در ایشان که لفظ انما افاده آن مینماید فرموده پس
امامت ایشان من جانب الله و اثبات عصمت ایشان درست شده اگر کسی
مثل معاند رازی و نظیر و امثال وی مناقشه نماید محمول بر عداوت اهل بیت
رسالت است و از جمله آنچه از وی در این آیت نقل شده اول لا نسلم لزوم عصمت است
بنابر آنکه ذهاب رجس در ضمن عدالت نیز متحقق است و جواب اینست که الف
لام الرجس در ینمقام یا الف لام جنس است یا استغراق و بر هر تقدیر افاده
عصمت مینماید زیرا که اگر حقیقت رجس و ماهیت وی با تمامی افراد او چون
در ماده اهل بیت رسالت منتفی باشد این معنی مستلزم ثبوت عصمت است زیرا که

مقصود از عصمت همین است که فردی از افراد مستحق رجس بر ایشان صادق
نباشد و الف لام مذکور در کلام الهی همین مفید مقصود است دیگر از قراین
عداوت وی اینست که گفته که لازم نیست که چون ارادهٔ الهی بچیزی تعلق گیرد
البته آن چیز بفعل آید و بنابرین شاید که ارادهٔ ذهاب رجس نموده مراد فعلیاً
نشده باشد و جواب این شبهه بر دو وجه صورت پذیرست اول آنکه میانهٔ
اصحاب ما و طایفهٔ مخالفین منازعه است در آنکه طلب و اراده عین یکدیگر
است یا مغایرت بینهما واقع است و زعم مخالفین آنست که غیر است و استدلال
نموده اند که چون ابوجهل مکلف بایمان شده بی دغدغه طلب ایمان ازو شده
و ارادهٔ الهی بتحقق آن تعلق نیافته بنابر آنکه اگر اراده شدی بایستی که بفعل آمدی
و الا عجز بر الله تع لازم آید و این دلیل اگرچه فی نفسه مدخول است اما درینمقام مدعای
مذکور ملزم بقاعدهٔ مقررهٔ ایشانست زیرا که چون ارادهٔ ذهاب رجس نموده باید
که البته بفعل آمده باشد و الا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلک و وجه
دیگر آنکه فرق است میانهٔ ارادهٔ الهی بفعل غیره و فعل الله تع لا غیره در صورت اول

محل

محل است که مراد بفعل نیاید بنابر آنکه ارادهٔ مکلف نیز با یقاع فعل مفروض در تحقق
آن فعل دخل دارد بخلاف فعال الله تعالی که چون ارادهٔ وی بحصول آن تعلق یابد البته
آن امر مقصود بفعل می آید زیرا که محض ارادهٔ ربانیه درینصورت علت تامهٔ
حصول مقصود است و تخلف معلول از علت تامه محال و ظاهرست که صدور
فعل الهی بر غیر ارادهٔ الهیه توقفی ندارد و بنابرین چون عصمت فعلیست از افعال
الهی که در تخصیص آن اشخاص بارادهٔ الله تع تحقق می یابد و بنده را و ارادهٔ او را
در وجود و عدم امر مذکور مدخلی نیست بنابرین چون ارادهٔ الهیه بآن تعلق
پذیرد بی تأملی و تأخیری و تراخی متحقق گردد و آنچه در مادهٔ حصر مستفاد
از آیهٔ شریفه ازو نقل شده خالی از صورتی نیست لکن استعمال این کلمه در قرآن
عزیز شایع است و درینمقام معلوم است که حق جل و علا ارادهٔ انحصار عصمت در
اهل بیت رسالت از جملهٔ امت نموده نه انحصار ارادهٔ الهیه از ذهاب رجس
لا غیر و دیگر خرافات عنادیه ازو منقول است که ذکر آن درین رساله
مستلزم طول کلام است و تمامی آن اجوبهٔ تامهٔ کافیه در رساله که این حقیر تسطیر نموده

دلیل پنجم آنکه چون از آیات بینات قرآنی که قلیلی از آن درین رساله ذکر یافت لایح شد که خلافت اهل بیت رسالت منصوص بوده باشارهٔ آیتی بایشان مفوض گشته و حق تعالی خطاب بحضرت رسالت نموده میفرماید که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد با امت خود که مرا در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن مالوف و ارتکاب محاربه و مقاتله ادانی و اجلاف عرب و استماع اسناد سحر و لوازم آن از شما ابدا اجری و عوضی و منفعتی نیست الا یک چیز که ما نا در برابر تمامی امور مذکور هست و گویا علت غائی از نبوت و بعثت و لوازم آن همانست و آن محبت و مودت اهل بیت رسالتست و چون اقل مرتبهٔ دوستی و مودت استرضای ایشان و اطاعت اوامر و نواهی و تقدیم متابعت ایشان بر متابعت غیر و حجت دانستن قول و فعل ایشان و احتراز و اجتناب از مخالفت و مخالفین ایشانست پس الله تعالی درین آیت اشارت بافضلیت ایشان من جمیع الوجوه و مخالفت با مخالفین ایشان نموده و غرض از نزول آیه تنبیه امت

سوره شوری

باهل بیت

اهل بیت رسالتست خصوصا که در کتب حدیث و عبارات حضرت پیغمبر صلعم و وصایای وی در امر امامت ایشان تعبیر از اطاعت ایشان بامامت شده چنانچه از الفاظ غیر به بغض و عداوت شده و ظاهرست که میانهٔ هر دو شخص که محبت کامله متحقق باشد و ضرری دینی و دنیوی در اطاعت محبوب نبوده بلکه منافع دارین مترتب باید اگر در صورت اطاعت آن شخص نموده مطیع فرمان خصمای وی باشند دوستی بر طرف بوده بدشمنی مبدل گردد چنانچه اصحاب پیغمبر در بارهٔ اهل بیت رسالت ترک مراعات مدلولات قرآنی و روایات نبوی نموده و بر طبق یحرفون الکلم عن مواضعه انحراف از مقتضیات آن نموده و در تحت توبیخ یحسبون انهم یحسنون صنعا داخل گردیده موافق مدلول ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله طریق ضلالت اختیار نموده و تابع هوای نفس خسیس که کفر ابلیس از آن متولد است شده و هادی و رهنمای منصوب از جانب حق سبحانه را واگذاشته تا مصداق مفهوم حبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا گردیدند و مناسب مقام است آنچه در کتاب حسن بن علی الطبری مذکورست

که حق سبحانه تعالی در سورهٔ مریم فرموده بعد از ذکر انبیا علیهم السلام فخلف
من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون
غیا چنانچه نعش رسول صلعم در خانه نهاده بود و صحابه وی را ترک کرده بودند
و بطلب خلافت رفته تفکر مینمودند که اگر متوجه تجهیز و نماز بر رسول
شوند مبادا امر خلافت به بنی هاشم منتقل شود و مراد از اضاعوا الصلوة
نماز بر جنازهٔ آنحضرت است و از واتبعوا الشهوات استعداد امر خلافت
و شکی نیست که حضرت رسول صلعم از حکایت جیش اسامه که با وجود آن
مقدار مبالغه و تکرار عبارت لعن الله من تخلف جیش اسامة و
حکایت مانع شدن عمر از نوشتن حجتی که آنحضرت اراده فرموده
بود و عبارت عمر بر نهجی که دعوا الرجل فانه لیهذی و همچنین تجدید وصیت
خلافت امیر المؤمنین و بر درجه اول منبر شریف نشستن و این کلام
بر زبان اعجاز انتظام جریان دادن که انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی و همچنین عبارت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح

من

من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و در حین بیماری امر نمودن
و روی مبارک از اصحاب گردانیدن و با وجود غایت ضعف بر امیر المؤمنین
و فضل بن عباس تکیه نمودن و بمسجد رفتن و ابو بکر را از پیش نمازی معزول
ساختن تمامی دلیل آزردگی پیغمبر است از جماعت اصحاب بلا شبهه و حق تعالی میفرماید
که والذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة حاصل آنکه
وجوه دالة بر کفر اصحاب و ظهور صحت لعنت بر ایشان از اندازه شمار
افزون است و هیچ امر از امور دینیه باین مثابه ثبوت و وضوح ندارد

دلیل ششم از قرآن و نیز آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما است
که حضرت ابراهیم علیه السلام بخطاب آن اختصاص یافته و طریق استدلال از آیه شریفه
آنست که الله تعالی حضرت خلیل را بشارت میدهد بامامت و میفرماید که
که ترا امام آدمیان میگردانم یعنی گردانیده ام ترا امام برای امامت بنی آدم و ابراهیم
بعد از شنیدن این مژده فرمود که و من ذریتی یعنی ذریت من نیز امام دان
شده باین مرتبه برسند حق تعالی در جواب وی فرمود که لا ینال عهدی الظالمین

یعنی خلافت و امامت که عهد خدا عبارت از انست بظالمان نمیرسد
واین جوابیست مشتمل بر کمال بلاغت و مبالغه درینکه گمان ابراهیم آن
نباشد هرکه ذریت آنحضرتست سزاوار مرتبهٔ خلافت و امامت تواند بود
بلکه کسی باین درجه تواند رسید که بصفت ظلم موصوف نباشد چنانچه
ابراهیم که استحقاق این امر او را حاصل شده هیچ وقت از اوقات دامن
عصمتش آلودهٔ غبار ظلمی و معصیتی نبوده وبقرینهٔ مقام فهمیده میشود که
مراد از ظالم ما لیس بمعصوم ست زیراکه متبادر آنست که حق تع والله اعلم
در جواب حضرت خلیل اراده آن نموده که هرکه از ذریت تو که بر صفت
تو باشد که عصمت ست مستحق امامت خواهد بود پس درین هنگام از عدم
عصمت تعبیر بظلم بوده باشد وجه دیگر آنکه چون استحقاق
امامت از طبقهٔ ظالمین مسلوب باشد و مقید بوقتی دون وقتی و حالتی
وصفی از صفات مختلفه نشده باشد محمول بر ابد بود در جمیع افراد ظلم
اعم از آنکه در ماضی واقع شده باشد یا در حال یا در استقبال و اعم

ازانکه

ازانکه در صغر سن صدور یافته باشد یا در غیر آن عمداً وقوع یافته باشد یا سهواً
یا نسیاناً و مراد از عصمت همین ست و ازینجا معلوم ست که شایستهٔ امر جلیل
امامت بعد رسول الله صلعم حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین ست زیراکه
قبل ازین به ثبوت پیوسته که عصمت از شرایط امامت ست که منحصر در ایشان بوده
کسی دیگر از ذریت حضرت ابراهیم باین صفت موصوف نیست و حق سبحانه
تفویض امامت بذریت معصومین حضرت خلیل مینماید لا غیر پس امامت
مخصوص آن زمرهٔ مطهره بوده دیگری سزاوار این مرتبه نتواند بود فایده
چون از مدلول آیه و سؤال و جواب الله تع با حضرت خلیل اختصاص امیر المؤمنین
و ذریت مطهرهٔ آنحضرت بامامت و خلافت فهمیده شد این نیز معلوم شد
که حکام ثلاثه که عبارت از ابابکر و عمر و عثمان ست استحقاق این امر نداشته
بنص الهی ازین منصب عالی بی نصیب بوده تصدی امر مذکور غصباً و جهراً
و ظلماً و عدواناً نموده از جادهٔ اطاعت ربانی بغایت دور و مهجور بوده
از دو وجه از مدلول آیه استفاده میشود اول آنکه شرط امامت عصمت ست

وشکی نیست که این عبارت از حضرت رسالت بمفهومها مفید آنست که بت پرستی
مانع مرتبه نبوت و امامت بوده اگر وقتی از اوقات کسی بر آمون آن شده باشد
در بقیه عمر بدرجه نبوت و وصایت وصول نتواند یافت و از نکات حسنه
درین مقام عبارت حسن بن علی الطبرسی صاحب تاریخ است که در سنه
سبعین و سبعمایه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد از تتبع کتب و تواریخ و اقوال
علما چنین معلوم شد که هیچکس از انبیا در هیچ وقت از اوقات خلیفه و قایم
مقام وی مشرک و بت پرست نبوده و بعد از چهل سالگی اسلام آورده
و ترک بت پرستی کرده باشد پس رسول آخر الزمان که افضل انبیا است
چگونه تواند که خلیفه وی چهل و شش سال بت پرست بوده عبادت لات و
عزی کرده باشد و ارتکاب اکثر معاصی نموده با پوست و گوشت او
مخلوط شده باشد و خصمان و دشمنان اهل بیت تمامی باین معترف اند که
علی ابن ابی طالب شرک نیاورده و هرگز بهیچ قسم معاصی نگشته و از
اول عمر تا آخر عمر بعصمت و عدالت و عفت و علم و عرفان بوده و این

که باعتراف مخالفین ثلث از ساحت قابلیت ایشان دورست دوم آنکه صفت
ظلم مانع از استحقاق امامت است در ایشان با علی درجه کمال حاصل است
زیرا که در اوقات بسیار و ماه و سال بیشمار به بت پرستی که اشد مراتب ظلم
است اشتغال داشته بلوازم آن عمل مینمود و نزد علمای اصول مقرر شده
که صدق مشتق مستلزم بقای معنی مشتق منه نیست و بنابرین موصوف
بوده بآن اتصاف مذکور و اگرچه وقتی از اوقات باشد مانع استحقاق امامت
ایشانست و از مؤیدات حسنه درین مقام آنست که از ابن مغازلی شافعی از عبدالله
مسعود نقل شده که حضرت رسالت فرموده که انتهت الدعوة الیّ والی
علیٍّ لم یسجد احدنا بالصنم قطّ فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی امر
نبوت و ولایت بمن و علی منتهی شد و هیچکدام از من و او سجده بت هیچ
ننموده و همیشه خدا پرست بوده ایم پس از انجهت که عبادت بت
از من و از علی صدور نیافته بود مرا مستحق نبوت و علی را سزاوار امامت
و وصایت دانسته امر نبوت بمن و وصایت بوی تعلق گرفت

وثانیا

دلیلیست قوی بر استحقاق و خلافت وی و بطلان خلافت دیگران لمعهٔ
دوم در ذکر روایات صحیحهٔ متواتره مشهوره بین الطرفین که دلالت
آن بر خلافت شاه ولایت روشن تر از آفتاب منیر و بدر مستنیر است
و باید دانست که آنچه علمای اهل البیت علیهم السلام در قرآن یافته اند که دلیل خلافت امیر المؤمنین
تواند بود سیصد آیت از آیات بینات کلام ربانیست و هشتاد آیت
غیر آیات مذکوره محرر این اوراق به پیروی آن موفق شده که مجموع
سیصد و هشتاد آیه است و ظن غالب آنست که اگر تتبع کاملی حاصل گردد
بزیاده ازین نیز توفیق پذیر است و از حضرت صادق ع منقول است که ثلث
قرآن در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین
ایشان شرف نزول پذیرفته و ثلث دیگر ظاهر آن در بیان شریعت و باطنش در
ذکر اسرار الهی و معارف ربانیه است که آن نیز محض از عوارف و معارف اهل البیت ع
است پس مقصود از انزال کلام ربانی مراعات امور متعلقه بآن سلسله علیه بوده آن
زمره طاهره جامع جمیع محامد ازلی و ابدی ظاهر و باطن قرآن عزیز اند و اما ذکر روایات

دانکه بر متعارف زمان نیز طلباً للاختصار بر قدری اختصار می نماید اول آنچه در کتاب حلیة الاولیا
تصنیف حافظ ابو نعیم که از قدما و علمای اهل خلاف است و در کتاب فقیه ابن مغازلی شافعی
و در تفسیر ثعلبی و جمع بین الصحیحین و کتاب احمد بن موسی مکی خوارزمی و کتاب محمد بن طلحه و رساله نوادر الاخبار
و دیگر کتب مخالفین که اکثر آن بمطالعه فقیر رسیده و باقی از اعیان علمای اثنی عشری
که از آنجا باسانید معتبره نقل نموده اند مسطور است که چون در اوایل زمان بعثت نبوی این آیه
نازل گشت که و انذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر ده و آگاه گردان و بترسان و ابراز ساز
خویشان نزدیک خود را حضرت نیز بر طبق فرمودهٔ الهی اولاد عبد المطلب که در آن زمان
مذکور است که چهل نفر بودند طلب نمود و از اندک گوشت و نان و قدری شیر که خوراک شخصی
یا بیشتر تواند بود ایشان را اطعام نموده تمامی سیر گردیدند و چنان می نمود که از آن گوشت و
نان و شیر هیچ نقصان نیافته و بعد از اظهار معجزه و اشباع جمعی کثیر از طعام قلیل
حکایت بعثت و رسالت خود در ابر ایشان عرض کرده و ایشان را باسلام دعوت
کرد با قرار شهادتین و اتیان کلمتین مکلف ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت
و حصول مقاصد و مقامات اعزاز و امتیاز از غیر و دخول جنت و وصول بدرجات

قرب بارگاه ربوبیت بشارت داده فرموده که هرکه بآنچه گفتم اطاعت نماید و بالتماس کلمتین در
جزیرهٔ اهل اسلام داخل گردد و اعانت و امداد من در تبلیغ رسالت نموده مطیع و
فرمان بردار الهی باشد آن شخص برادر من و وصی و وزیر و وارث و خلیفه و جانشین
من باشد بعد از من و هیچکس از چهل نفر که دران مجلس حاضر بودند متوجه جواب نشده
الا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که بآنچه حضرت فرموده و ایشان را بالفعل آن
مامور ساخته آنحضرت اطاعت و فرمان برداری فرموده و متقبل اعانت و امداد
و متکفل انتظام امور آنحضرت شده پیغمبر صلعم ازان خوشدل و مسرور گشته و تا سه مرتبه
حضرت رسالت تکرار بیان مدعا بر وجه مذکور نموده در جمیع مراتب ثلاث احدی
غیر امیر المؤمنین بحرفی و کلامی و جوابی تکلم ننمود و بعد ازان حضرت رسول صلعم آنحضرت را
بمژده برادری و خلافت و نیابت و جانشینی و غیرها من العهود و المواثیق مسرور
و منشرح ساخت و جماعت مزبوره از خدمت حضرت بیرون رفته بطریق استهزا
حضرت ابو طالب را تهنیت میدادند که چون پسر برادرت پسر ترا در دین خود
امیر و وزیر و سردار گردانیده تو نیز باید که در دین وی داخل گردی و حکایت لولیمه

مذکور شده که ذکر آن بتمامی موجب طول کلام است و این قضیه بر نهج با
زواید مفیده در کتب مذکوره مسطور است و بر اهل عقل و انصاف خفای
ندارد که این حکایت روشن ترین دلائل داله بر مطلوب است حدیث
دوم که در ثبوت و وضوح چون پرتو آفتاب جهانتاب در نصف النهار بر
معموره و خرابه و بر و بحر و صحرا و بلاد و ولایات و الی اصل تمامی اقطار
ارض الا بر ظلمات که استعداد قبول پرتو نور آفتاب نداشته از اکتساب
انوار لمعات وی محروم است روایت متواتر روز غدیر است که اغصان
اشجار اعتبارش بنوعی از حیطان اشتهار میانه اخیار و اشرار تجاوز نموده
که عامه خلایق سایه نشین وی شده اند مگر بعضی از کوران کمیت که ظلمت کده
قلوب قاسیه ایشان اهلبیت استناره از انوار فیض آثار اخبار سنیه
ابرار نداشته و در بیابان جحد و انکار باوراق شاخسار خار مغیلان استظلال
نالیده و سایه نشین شجرهٔ مبارکه کثیرة الثمر اصلها ثابت و فرعها فی السماء
نشده در آفتاب تموز و بیابان بی آب بسایهٔ خاری امیدوار باشند

و مراد از حدیث مذکور روایت روز غدیر است که در کتب مختلفهٔ اهل سنت مثل صحیح بخاری
و صحیح مسلم و نسائی و ابی داود و مسند احمد بن حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی
و کتاب وسیله و غیرها بطرق مختلفه مذکور است و ابن طلحه میگوید که حکایت غدیر
بعد روایت از طرق اهل سنت ذکر شده و در قانون دین محمدی جاری که اثبات
آن از اخبار و آثار درست تواتر شده مثل روز غدیر که اتفاق آنست که متواتر
شده چیزی دیگر باین مثابه معلوم نیست که مذکور طرفین شده باشد و اگر
بمثل این طور خبر صحیح متفق علیه کسی عمل ننماید و بعضی از مناقشات و مجادلات
بیحاصل که مثل آن بلکه اقوی از آن در براهین وجوب وجود و دلایل وحدت
ذات و دلایل صحت نبوت و غیرها من المطالب الیقینیه کرده شده متمسک
نکرد علاج او شمشیر و خصم او صاحب روز غدیر است و آنچه بعد از تتبع
فی الجمله که این فقیر بران اطلاع یافته از کتب معتبرهٔ مخالفین زیاده از سی و دو است
که بطرق مختلفهٔ معتبره مروی کرده و از ابن جوزی در کتاب مسمی بخصایص بعد از
ذکر روز غدیر و بیان کیفیت آن علی سبیل الاجمال چنین مذکور است که روی

هذا الحدیث

هذا الحدیث من الصحابة عمر بن الخطاب والبراء بن العازب وسعد بن ابی وقاص
وطلحة بن عبید الله والعباس وابنه عبد الله والحسن بن علی وابن مسعود وعمار بن یاسر
وابوذر غفاری وابو ایوب وابن عمر وعمران بن الحصین وبریدة بن الحصیب وابو هریرة
وجابر بن عبد الله وابو رافع مولی النبی صلعم وجریر بن عبد الله وانس بن مالک وحذیفه
بن اسید الغفاری وزید بن ارقم وعبد الرحمن بن یعمر الدیلمی وزید بن شراحیل و
عامر بن ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزة و وحشی بن حرب وسعد بن جناده
وعمرو بن شراحیل وجابر بن سمره ومالک بن الحویرث وابو ذویب الشاعر و عبد الله
بن ربیعه و محمد بن طلحه شامی شافعی در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول از
صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت میکند که پیغمبر صلعم با امیر المؤمنین خطاب نموده فرموده
که مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ یعنی هر که من صاحب او و صاحب
اختیار دین و دنیای اویم علی بن ابی طالب نیز نسبت باو این حال دارد و صاحب
کتاب مذکور میگوید که این روایت در صحیح ترمذی بوجه اجمال ذکر یافته و در غیر
آن کتاب بتفصیل مذکور است برین وجه که این حکایت بعد از مراجعت حضرت

رسالت از حجة الوداع بود در روز هجدهم ۱۸ شهر ذی الحجه میانه مکه و مدینه در موضعی
که موسوم بغدیر خم است و آن روز از این جهت بروز غدیر شهرت یافت
و در کتاب مذکور نوشته که روزی امیر المؤمنین از جمعی مردم که در خدمت
آنحضرت نشسته بودند پرسید که در میان شما کسی باشد که در روز غدیر
از حضرت رسالت شنیده باشد که فرمود مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ
سیزده ۱۳ نفر از آن جماعت شهادت نمودند که این عبارت از حضرت رسالت
شنیده اند تا اینجا ترجمهٔ عبارت محمد بن طلحه است و بعد از ذکر این کلمات
صاحب کتاب میگوید که چون لفظ مَن از الفاظ عموم است دلیل است
بر آنکه هر که حضرت رسول ص مولی و صاحب اختیار او بوده امیر المؤمنین
نیز نسبت با و چنین باشد و چون این فهمیده شد باید دانست که شیخ
محمد بن طلحه در کتاب مذکور نکتهٔ حسنه ادا نموده که چون لفظ مولی در قرآن
عزیز از روی مجاز در معانی دیگر نیز مثل امر و وارث و دوست و غیره مستعمل
شده بنابرین حضرت پیغمبر ص تصریح بمعنی صاحب و اولی بتصرف نمود و تقید

مقید بیکی

به یکی از معانی مذکوره نساخت که دانسته شود که مراد حضرت از لفظ مولی
آنست که هر نسبتی که میانه حضرت پیغمبر و فردی از افراد مسلمین باشد همان
نسبت بعینه میانه حضرت امیر و آن شخص واقع خواهد بود و برین تقدیر
مفهوم از من کنت مولاه فعلی مولاه آنست که هر که من اولی باو از او باشم
یا ناصر او یا دوست او یا خویش او باشم امیر المؤمنین نیز با آن شخص
همچنین خواهد بود و بعد از ذکر این نکته این مرد فاضل کامل صاحب انصاف
اگرچه شافعیست اما چون دیگران یکبارگی از دین اسلام بیگانه نشده و
کمر عداوت اهل بیت بر میان نه بسته و از این جهت بعد از ذکر روز غدیر میگوید
که این حدیث صریح است در آنکه حضرت رسول امیر المؤمنین را مخصوص
بمنقبتی و درجه و مرتبهٔ گردانید که غیر آنحضرت از جانب رسالت باین
قسم اختصاصی و مزیتی فائز نگشته و میگوید که باید دانست که مضمون
حدیث مذکور از اسرار و نتایجیست که در آیهٔ مباهله مندرج گردیده و در
بیان این مدعا چنین میگوید که چون حق تعالی نفس نبی و نفس ولی را مثل یکدیگر

دانسته و آن هر دو را در یک کلمه مجتمع ساخته و بضمیری که مضاف بر رسول الله
است متصل گردانیده بنابرین حضرت رسالت صلعم نیز موافق فرمودهٔ الهی
خواست که آنچه ذات نبوی بآن موصوف گشته و درجه که حق سبحانه و تعالی
نبوی کرامت فرموده ثابت کرداند که امیر المومنین نیز موصوف بآن صفت
و صاحب آن درجه و منزلت است چنین فرمود که من کنت مولاه فعلی
مولاه تا معلوم خلایق گردد که چون رسول الله اولی بمومنین و ناصر مومنین
و دوست مومنین و سردار مومنین و صاحب اختیار مومنین است
حضرت امیر المومنین بجمیع اوصاف مذکوره متصف بوده جامع جمیع اوصاف
معینه است و بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی فاضل مذکور معنی حدیث را درست
فهمیده و چون دیگران از کجی و کج فهمی مبرا و منزه است ختم مقال برین منوال
نموده که وَهٰذِهِ مرتبةٌ سامیةٌ ومنزلةٌ نامیةٌ ودرجةٌ علیةٌ ومکانةٌ
رفیعةٌ مختصّةٌ به صلی الله علیه واله بها دون غیره فلهذا اصاره ذلک الیوم
عیدًا و موسم سرور لاولیائه بارک الله آفرین باد بر فهم درست و محرر

اوراق

اوراق معروض میدارد که چون محبت اهل بیت نبوی نوریست از انوار الهی
که مشکوة قلوب عارفین از ان تنویر یافته و پرتو آن بر ساحت ادراکات
صحیحه و افهام مستقیمه تافته و رهنمونی جز بتوفیق الهی و استناره بالمعی از
انوار عطیات پروردگاری وقوع نتواند یافت بنابرین شیخ محمد بن طلحه
که دیدهٔ معرفتش بکحل الجواهر محبت خاندان نبوت اکتحال یافته از قرحهٔ
معمیهٔ عدوان و بدکرداران مصون و محروس است بفهمیدن این قسم از امور
مخفیهٔ مندرجه در مکامن الفاظ و عبارات موفق گشته و بعد از ادای افادات
مذکوره میفرماید که بهر روی و تتبع کلمات قرآنی و افادات نبوی چنین
معلوم میشود که هر صفت از صفات کمال که حضرت رسول جهت امیر المومنین
اثبات آن فرماید مادام که اولاً حق تعالی ذات مرتضوی را بآن توصیف نموده
اظهار آن نفرموده باشد حضرت پیغمبر جرات اسناد آن بحضرت امیر المومنین
نموده منتظر اشارهٔ ربانیه است و از انجمله چون حق تعالی بیان این فرموده
که امیر المومنین ناصر پیغمبر است چنانچه فرموده که فَاِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیْلُ

وصالح المؤمنین که مراد حضرت امیر المؤمنین ست یعنی امر پیغمبر الله تعالی ست
و جبرئیل و علی بن ابی طالب بنابرین حضرت رسالت نیز اقتضای آثار
الهی و پیروی اشارات و اوامر ربانی نموده و در تعیین آنحضرت جهت امامت
و خلافت بکلمهٔ متکلم گشته که یکی از معانی مندرجه در تحت استعمال لفظ مذکوره
ناصریست تا چنانچه حق تعالی او را ناصر گفته پیغمبر نیز بآن اشاره نموده
باشد و میگوید که شاهد حال درین مقال آنست که حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه
ذکر کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین داخل منزلی شد که بنور حضور نبوی
منور بود و چون چشم مبارک حضرت رسالت بدیدار فائض الانوار شاه
ولایت منور گشت فرمود که مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین
و میگوید که چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات نفس نفیس
سید المرسلین ست و حق تعالی امیر المؤمنین را نفس رسول دانسته ازین
جهت حضرت رسول نیز موافقت ارادهٔ الهیت نموده آنحضرت را بوصفی
که از لوازم و صفات ذات آنحضرت ست اتصاف داده فرمود که سید المسلمین

والامام المتقین

والامام المتقین و میگوید که هیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که نبی جهت ولی
اثبات آن بی اشارهٔ ربانیه نموده باشد و ازینجاست که بروایت انس بن مالک
در کتاب ابو نعیم ذکر یافته از ابو برزه مذکورست که حضرت متوجه وی شده
فرمود که یا ابا برزه میانهٔ من و الله تعالی در مادهٔ امیر المؤمنین عهدی
شده و آن عهد از جانب الهی اینست که فرموده علی بن ابی طالب علیه السلام راه
نمایندگان سنت و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طائفه که مرا
اطاعت نمایند و ازین مقوله سخنان پسندیده و شواهد عادله بسیارست
حذرا من طول الکلام عنان قلم از صوب بیان آن معطوفست و لکن
بذکر مجملی از کیفیت امور واقعهٔ یوم الغدیر مزین اوراق عقاید صافیهٔ اصحاب
ایمانست بل ان هداک الله سواء الطریق و سقاک الله من رحیق
التوفیق و التحقیق که چون رسول آخر الزمان باداء وظائف حجة الوداع قیام
نمود جبرئیل به نزول نموده پیغام الهی بر نهجی که شیخ المشایخ الامامیه شیخ مفید رحمه الله
بیان نموده به پیغمبر رسانید و ترجمهٔ خلاصهٔ آن کلام اینست که علی بن ابی طالب مولا

امام کافه انام نمود عهد و میثاق و بیعت او بر جمیع مکلفین لازم آورده به یاد ایشان
آورد عهدی که در روز الست از ایشان در باب ولایت علی بن ابی طالب ع
سمت صدور یافت بتجدید آن پرداخته فرمود که پیغام من به بندگان برسان
و بگو که علی بن ابی طالب بندهٔ من و وصی پیغمبر من و خلیفهٔ او و حجت بالغهٔ من
بر خلق ست و طاعت او مقرون بطاعت محمد و طاعت محمد مقرون بطاعت
من ست و هر که اطاعت او کند اطاعت من نموده و هر که مخالفت او گزیند
مخالفت من اختیار کرده باشد و علم علی بن ابی طالب علم من ست و در میانهٔ علم
خلق و هر که معرفت او حاصل نمود از مومنین ست و هر که انکار او نماید از کافرین ست
و درین حوزهٔ پنهان از جماعت طوتی ساخت و خزاین اسرار ربوبیت را سر
گشوده مصالح خفیهٔ الهیه که نزد آن خیر البریه بطریق ودیعت گذاشته
شده بود تمامی آن در جریدهٔ مسالم مرتضوی اندراج یافت و چون عایشه
بامر خلوت و امور مخفیهٔ صادره بین النبی والولی پی برده و در تحقیق آن از حضرت
رسالت مبالغهٔ بسیار نمود حضرت در اخفای آن بعایشه نهایت اهتمام فرمود

تصریح نمود بانکه اگر ترا آگاه سازم و تو افشای آن نمائی خلاف امر من نموده باشی
و در زمرهٔ کفره داخل گردی و عبارت منقوله از حضرت درین باب اینست
فلا تخبری به احدا و لئن اخبرت احدا لتکفرین و ترجمهٔ عبارت همان ست که بعض
ازین ذکر شد مشتمل ست بر نهایت مبالغه در پنهان داشتن این حکایت
و چون عایشه باخبار نبوی به نزول جبرئیل و امر الهی بخلافت امیر المؤمنین ع
مطلع گشت مبالغهٔ پیغمبر را در باب اختفای آن حکایت اعتبار نموده همان
لحظه حفصه دختر عمر را خبر کرد و باتفاق عمر را ازین قصه آگاه گردانیدند و
بعد از آن ابوبکر و دیگر منافقان و دشمنان امیر المومنین مثل ابوعبیده بن
جراح و عبد الرحمن عوف و عثمن و معاویه و باقی اهل خلاف که ذکر خواهد شد
مجتمع گشته هر کس در سبب هلاک پیغمبر ص اندیشه نموده آخر الامر رای ایشان
بران قرار گرفت که چون در راه عقبهٔ ضیقه واقع ست موسوم بعقبهٔ هرسی
چون پیغمبر ص بانجا رسد و شبی ظلمانی خواهد بود دفوفی باید که شتر حضرت رمیده
شده از جهت شاید گوفتی رسد که موجب هلاک پیغمبر باشد و چون خبر بحضرت

رسالت جام جهان نمای لوح تقدیرست عاینه را طلب نموده فرمود که افشیت

سرّی واقسه یجاز یکسه بغیلک یعنی سرّ مرا فاش کردی الله تعو جزای عمل تو بتو رساند

و بعد از ان بطی مسافت متهیه بدینه مطهره سرعت می نمود تا بموضعی رسید

قبل از غدیر خم که موسوم به کراع غمیم بود جبرئیل ؑ با این آیت نزول نمود که فلعلک تارک

بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک و ظاهرست که آیه شریفه مشتملست

بر نهایت اهتمام الهی در خلافت آنحضرت و اظهار رنجش از حضرت رسالت

در تاخیری که تا غایت واقع شده و ترجمه مدلول آیه شریفه آنست که مگر اراده

تو آنست که بعضی از آنچه وحی بتو میفرستم ترک نمائی و سینه تو احتمال

این نمانده که این قسم از امور در وی جای گیرد و امثال این سخن نهایت

تاکید و تشدید و تهدیدست و بنابرین حضرت رسالت چون بعد از

از نزول آیه مذکوره بموضع موسوم به غدیر خم رسید جبرئیل ؑ دیگر باره

جهت تاکید امر مذکور فرود آمده این آیت نزول یافت که یا أَیُّهَا

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا

یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ یعنی ای رسول برسان به بندگان آنچه از خدای

بتو نزول یافته و اگر بجای نیاوری و آنچه مراد منست به بندگان

نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده باشی و مضمون آیه مشعرست

بانکه اگر در تبلیغ این امر مسامحه کنی و برحسب اراده الهیه وقوع

نیابد همانا هیچوجه تبلیغ رسالت نکرده باشی زیرا که عدم تبلیغ در بعضی از

امور عمدا حکم عدم تبلیغ در کل دارد و اگر از منافقان که همراه اند خوفی و

دغدغه داشته باشی حق سبحانه نگهدارنده تست از شر ایشان

و بنابرین حضرت در همان منزل فرود آمد و منبری از پالان شتر

یا از بعضی از احجار علی اختلاف الاخبار مرتب ساخت و صعود بران

نموده خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و نصیحت اصحاب و بیان

خلافت امیرالمومنین که من جانب الله است ادا فرمود و چون آن

خطبه خالی از طول کلام نیست و مشتمل بر فواید بسیار و فصاحت و

بلاغت تمام ایراد آن تمامی در خور اختصار رساله نیست لکن بذکر دو سه
کلمه از آن تیمناً و تبرکاً که مفرح قلوب مومنین ست و از انجمله است یا معاشر
النّاس انّ اللّه قد نصب لکم ولیّاً و اماماً مفترضةٌ طاعته علی جمیع
المهاجرین والانصار والتابعین باحسانٍ والبادی والحاضر و
علی الاعجمی والعربی وعلی الحرّ والعبد والصغیر والکبیر والابیض
والاسود وعلی کلّ موحّدٍ ماضٍ حکمه نافذٌ امره ملعونٌ من خالفه
مرحومٌ من تبعه معاشر الناس انه آخر مقامٍ اقومه فی هذا المشهد
فاسمعوا واطیعوا وانقادوا والان من بعدی علیٌّ ولیّکم وامامکم
بامرٍ من ربّکم ثم الامامة فی ذرّیتی من ولده الی یوم القیمة الا انه لیس
امیر المومنین غیر اخی هذا ولا یحلّ امیر المومنین لاحدٍ غیره معاشر الناس
قد بلغتُ ما امرتُ تبلیغه حجةً علی کلّ غائبٍ وحاضرٍ وکلّ احدٍ ممن شهد
او لم یشهد ولد او لم یولد الا فلیبلغ الحاضر منکم الغائب والوالد الولد
ترجمه عبارت اینست که حضرت پیغمبر صلعم خطاب بجمیع حضار آن مجلس نموده

که ای

که ای گروه آدمیان بدرستی که الله تع نصب فرموده از برای شما صاحب
اختیاری در امر دین و دنیا و امامی که طاعت او فرض ست بر جمیع
مهاجرین و انصار یعنی آنها که در خدمت پیغمبر هجرت نموده ترک وطن
اصلی که مکه معظمه است نمودند و آنها که یاری و مددکاری پیغمبر نموده
در نصرت وی تقصیر نکردند که عبارت از اهل مدینه باشند و آنها که توابع
اوامر و نواهی حضرت رسول گشته مخالفت ننمودند و وی میفرماید که
همچنین طاعت امیر المومنین فرض بر غائب و حاضر و بر عربی و عجمی و
بر بنده و آزاد و کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر که بوحدانیت
الهی اقرار کرده باشد و حکم او بر جمیع مردم جاریست و امر او نافذ ست
یعنی طاعت او واجبست و مخالف او مطعون و ملعون و تابع وی
مرحوم ست دیگر میفرماید و جهت تاکید این حکایت تجدید نصیحت نموده میگوید
ای گروه مردمان این آخرین مقامیست که مقیم آن شده ام درین مجلس
و در حضور این جماعت پس گوش کنید و مطیع و فرمان بردار باشید پس

بدرستیکه بعد از من علی ولی و امام شماست بامر خدای شما و بعد از آن
امامت خلایق در ذریت من ست و اولاد علی ابن ابی طالب تا روز
قیامت و هیچکس غیر برادر من علی ابن ابی طالب سزاوار امامت نباشد
و حلال نیست امیر بودن بر مؤمنان و سزاواری ایشان احدی را غیر علی
ابن ابی طالب دیگر باره تاکید حکایت غدیر مینماید و میفرماید که ای زمرهٔ
بنی آدم آنچه از جانب خدا امر شده بود که بجای آورم و بشما برسانم و
مضمون کلامی که بشما گفتم و تقریر کردم حجت ست از جانب خدا و رسول
بر هر غائب و بر هر که حاضر این مجلس بوده و نبوده و بر هر که متولد شده
و هر که تولد خواهد یافت پس باید که هر که حاضرست این امر را که از جانب
الهی ست که دربارهٔ علی ابن ابی طالب صادر شده بهمه که غائب اند برساند
و هر پدر پسر را ازین خبر آگاه سازد راوی روایت حکایت کند که
حضرت پیغمبر صلعم بعد از اتمام خطبهٔ شریفه که مختصری از آن مرقوم این صحیفه
شده حضرت امیرالمومنین را نیز بر منبر شریف جای داده دست آن

حضرت

حضرت را گرفته بنوعی بلند کرداینده که اکثر صفوف اصحاب مشاهدهٔ آنحضرت
نمودند و بعد از آن فرمود که ای مسلمانان أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
أَنْفُسِكُمْ آیا نیستم من اولی بمؤمنین از نفس شما یعنی مرا در مهمات دینی و
دنیوی شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله چنین ست و
تو اولی بمائی از ما بعد از آن حضرت فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
و چون در عبارت گذشته فرموده بود که آیا من اولی نیستم درین مرتبه
فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه هر که من مولی یعنی اولی باو ام پس
علی بن ابی طالب هم نیز اولی باوست و غرض حضرت ظاهرا در عبارت
اولی از لفظ اولی و در عبارت ثانیه از ذکر مولی آنست که درین مقام از
مولی اولی بتصرف و صاحب اختیار اراده شده نه معنی دیگر و بعد از
اتمام خطبه و تاکیدات واقعه متوجه وی شده آنحضرت را باین عبارت
دعا فرمود که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی الهی دوستی کن با
کسی که دوستی کند با علی و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با علی و راوی روایت

[illegible]

میگوید که بعد ازین مقدمات تمامی اصحاب بامر الهی و تاکید رسالت پناهی
که بعضی گفته اند که صد و بیست هزار کس بودند و بعضی کمتر گفته اند بر آنحضرت
بامیر المومنین سلام کردند یعنی اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا امیر المومنین چنانچه عمر ازان
مرتبه تصاعد نموده عبارت بخ بخ نیز اضافه نمود و باین نیز اکتفا ننموده گفت
اَصْبَحْتَ مَولایَ و مَولیٰ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ یعنی امام و سردار
من و سردار همه مومنان و مومنات گردیدی و از عبارت عمر نیز مفهوم
میشود که معنی اَولی بتصرف از مولی اراده نموده و الحق درین مقام ازین کلمه
بهیچوجه معنی دیگر مفهوم نمیشود و هر که مضایقه درین معنی نماید غیر از عناد چیزی
دیگر باعث نخواهد بود و مذکورست که شعرا الهی که دران روز حاضر آن مجلس
بودند بتخصیص حسان بن ثابت باذن پیغمبر قصاید حسنه از جهت تهنیت
این امر در رشته نظم انسلاک دادند و عمرو عاص ملعون منافق نیز دران
روز قصیده گفت که دو بیت ازان در خاطر فقیر است برینوجه که نظم بآلِ محمدٍ
عُرِفَ الصَّوابُ و فی اَبیاتِهِم نَزَلَ الکِتابُ و بعد از ذکر اسم مبارک آنحضرت

وایشان

و ایشان ببعضی از القاب آن عالی رتبت بیت دیگر انشا نمود نظم فَقَد بَهَتَت کَتیبَتُهُ
یَومَ خُمٍّ مَعاقِدُهُ مِنَ القَومِ الرِّقابُ و این شعر بیت شاعرانه و در لهجهٔ
عرب بغایت پسندیده و خلاصهٔ کلام آنکه میگوید که جای که محل فرود آمدن
شمشیر اوست گردن مردم است و محل بیعت روز غدیر نیز همان است
یعنی وفا بآن نمودن بر گردن مردم لازم است و دور نیست که مقصودش
این باشد که بجا آنکه تیغ او بر گردن مردم یعنی زمرهٔ کفره موجب آزردگی
ایشان بود بیعت او نیز که بر گردن مردم لازم شد ناخشنود و آزرده
بودند و این حکایتیست که خالی از معنی نیست که اگر آن جماعت روز عید
غدیر نفاق نمیداشتند و فرمودهٔ خدا و رسول از روی صدق و خلوص
نیت اطاعت مینمودند بعد از دو ماه از واقعهٔ غدیر مخالفت صرف نمودند
این همه تاکیدات الهی و ترددات جبرئیل و وصایای نبوی را کأن لم یکن
نمی انگاشتند و از ابن عباس و حذیفه و ابو ذر رحمهم الله ذکر شده که بعد از اتمام
لوازم غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که جبرئیل ع نزول نمود حضرت

پیغمبر را بانزال این آیت استبشار داد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا حاصل مدلول این کلام والله اعلم
بشارت دادن جماعت حاضرین صحرای غدیر است بر آنکه تکمیل دین اسلام در ان
روز شده و نعمت الهی در ان روز بر بندگان اتمام یافته و رضا و خوشنودی
خالق الارض والسما از دین اسلام و از زمرهٔ مسلمانان در ان روز حصول یافته
و معلوم میشود که واجبات دینیه خواه آنچه متعلق باصول دین باشد و خواه
بفروع عند الله تع مثل امامت و ولایت حضرت امیر المؤمنین نبوده اکمال دین
و اتمام نعمت رب العالمین بر زمرهٔ مکلفین منوط بامیری و سرداری و صاحب
اختیاری آن مرکز دایرهٔ ولایت و سرکردهٔ سلسلهٔ امامت و هدایت است
و دلیل برین امر با وجود آنکه در غایت ظهور است آنست که چون صحت
عبادات منصوصه و طاعات مفروضه مثل نماز و روزه و غیرها موقوف بر اعتقاد
صحیح بامامت حضرات ائمهٔ معصومین است و صحت اعتقاد مذکوره توقفی
بر اتیان بامور واجبی شرعی نداشته حصول ثواب بر ان مستلزم صحت این

نیست

نیست بلکه تارک آن در زمرهٔ کفره و جاحدین اوامر رب العالمین است
و تارکین عبادات شرعیهٔ فرعیه با وجود عقیدهٔ صحیحهٔ خالصه و ثبوت محبت
و مودت کامله خاندان ولایت و امامت بر صفت اسلام و ایمان باقی
بوده بر فرض بقای وی بر ترک واجبات تا انقضای ایام حیوة مرجو
الرحمة والمغفرة است چنانچه مفاد بعضی از روایات است پس وجه اکمال دین
نبوی و اتمام نعمت الهی ظهور یافته مدلول صحت شمول الیوم اکملت لکم دینکم الآیه
غایت وضوح پذیرفت و چون قضیه یوم الغدیر برین وجه اتمام یافت و
این خبر منتشر شده باطراف و جوانب رسید چنین ذکر شده خصوصا در کتب اهل خلاف
از تفسیر ثعلبی که حرث بن نعمان فهری که از قبیله معتبره از قبایل عرب بوده
سردار آن طایفه است از شنیدن این قضیه آزرده گشته باتفاق جمعی
ازان عشیره از بیابانی که مسکن ایشان بود روانهٔ جانب مدینهٔ مقدسه گردیده
و حرث مذکور شتابان برفقای مذکوره از غایت قهر و غضب و غیظ و غلظت
داخل مسجد رسالت شده و بخنجر زهر آلود کینهٔ دیرینه سینهٔ پر کینهٔ خود را شگافته

یادداشت

حکایت عجیبه

آواز برآورد که یا محمد و گفت که یا رسول الله تو ما را به وحدانیت خدا و نبوت
خود و نماز و روزه و سایر واجبات دینیه تکلیف نمودی و تمامی آن قبول اقرار
و ادای آن بر خود لازم گردانیدیم و بعد از آن تو به اینها راضی نشده امامت و خلافت
و امیری امت به پسر عم خود حوالت نمودی و این فعل از فرموده تست یا از فرموده
ربانیست حضرت قسم یاد نمود که وقوع این حکایت بنا بر فرموده الهیه است
و چون حرث مذکور حقیقت این امر را تحقیق نمود روگردان گشته به جانب منزل
خود میرفت و میگفت الهی اگر محمد میگوید اگر حق است و امامت علی بن ابی طالب ع
به فرموده تست خدایا چون مرا تاب شنیدن آن نیست بفرما که از آسمان سنگی
بر سرم زنند یا به عذابی دیگر معذب گردان هنوز سخن وی تمام نشده بود که سنگی
از آسمان بر سر وی آمده از دبرش بیرون رفت و به جهنم پیوست و مقارن
اینحال جبرئیل ع نزول نموده سوره سَأَلَ سَائِلٌ به تحفه جهت رسول الله
همراه آورد بسم الله الرحمن الرحیم سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ
لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ حاصل آنکه سائلی سؤال وقوع عذابی

نمود

نمود که براین زمره کفره تواتر بوده و آن عذاب به وجهی بود که از جانب الهی هیچ
چیز او را دفع نمی نمود واقع شد و شان نزول این سوره در کتب اهل خلاف
زیاده بر ده مرتبه ملاحظه شده و اگر کسی زیاده از این بر روی کار آید شاید بیش
از آن نیز باشد و با وجود این مقدار از آیات و روایات از طرف دوست
و دشمن با اثر در علمای مخالفین نموده جانب ابوبکر و عمر و عثمان را فرو گذاشت
نتوانند حشرهم الله فی زمرتهم و جعلهم فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
و چون ادله از سنت تمام شد باید فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوی اجماع صحت
حکایت غدیر نموده و بعد از ذکر روز غدیر و عبارت عمر که مشتمل است بر کلمه بخ
بخ چنین میگوید که فهذا تحکیم و رضا و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوی لحب
الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان البنود فی قعقعة الرایات و اشتباک
ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم الله کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول
فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و کلام غزالی تا اینجاست
حاصل آنکه عمر قبول حکم الهی نموده و رضا به آن داده و تسلیم نموده و بعد از آن هوای نفس که در

روش غزالی از کفر بآن تغییر میشود غالب گردید و بسبب غلبه هوا محبت دنیا
و ریاست بندگان خدا و حمل ستون خلافت یعنی در انجلافت پیغمبر سهام
برند و محبت اینکه علمهای خلافت در پس سر او بحرکت در آید و محبت اینکه
اسبها و دیگر حیوانات سواری دست و پا از هم گذرانیده صورت مشتبکی
از ان بنظر در آمده بر در خانه وی مجتمع گردند چنانچه روش جبابره و اهل ظلمت
اینها همه وسیله آن شد که از جام هوای نفس آب عصیان و طغیان خورده
بحالت اول که ایام بت پرستی و قانون جاهلیت مقتضی آنست عود نموده
عهد و میثاق روز غدیر را شکسته به پس سر انداخت و درین باب صورتی
مشتمل بر نقصان و خسران از وی واقع گردید و چون دانستی که غزالی حکایت
غدیر و از دین برگشتن عمر و مخالفت آن روز را بوجهی که نوشته شد بیان نموده
و عبارت او را بهمان طریق که در کتاب او مسطور است اینجا جهت حجت مرقوم ساخت
باید دانست که این حکایت میانه محرر این حروف و یکی از نواصب در بغداد ذکر
یافت و وی منکر بود که غزالی کتابی موسوم بسر العالمین تصنیف نموده و بعد از ان

ولایت امیر المومنین عود نمود و از تصانیف غزالی ظاهر شد که کتاب مذکور از
مصنفات اوست و اینجا نیز جهت توضیح مقام و تحقیق قول غزالی و ثبوت کتاب
سر العالمین که داخل تصانیف اوست سندی صحیح و روشن ظاهر میگرداند و
تحقیق آنکه کتابی بنام وی انوار بدریه که مصنف آن معلوم بنده نیست اما شخصی است
که از علمای مخالفین است ملحوظ گشته و دران کتاب از ابن جوزی نقل نموده که
وی در کتاب خود که تذکره خواص الامة لخصایص الائمة نام نهاده در باب سیم
ازان تکلیم ذکر نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین حکایت
غدیر را بر وجهی که مذکور شد ذکر نموده و عبارت او را بهمان طریق جهت
ایضاح مرام نقل مینماید و عبارت معهوده اینست قال قال رسول الله صلعم یوم
الغدیر من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن
اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة قال الغزالی هذا رضی و تسلیم و ولایة
و تحکیم ثم بعد ذلک غلب الهوی و حب الریاسة و عقود المرتبة و خفقان الرایات
و ازدحام الخیول و فتح الامصار و الامر و النهی فحملهم علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم

واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون اين عبارت غزالى اول تا آخر از كتاب ابن
جوزى نقل شده وى از كتاب سر العالمين كه تصنيف غزاليست نقل نموده وآنچه
ابن جوزى از كتاب سر العالمين نقل نموده از حيثيت لفظ ومعنى واسلوب وعبارت
احسن از آنست كه فقير از كتاب مذكور نقل نموده وظاهر آنست كه ابن جوزى ملاحظه نموده
صحيح بوده ونسخه كه بنده در مشهد مقدس مطالعه نموده در غايت سقم بود وتفاوت
از اينجهت است وچون قبل ازين عبارت غزالى ترجمه شده درين مرتبه از تكرار
ملاحظه مينمايد ونقل عبارت ابن جوزى از آنجهت است كه معلوم شود كه
علماء اهل سنت حكايت غدير را يكى از ديگرى نقل نموده ميانه ايشان شهرت
تمام دارد وفايده ديگر آنكه چون ابن جوزى از بزرگان آن طايفه است و
شهادت او در باب اثبات كتاب سر العالمين كه از تصانيف غزاليست بغايت
فايده مندست واهل جحد وانكار شهادت او ونقل عبارت غزالى كه در
كتاب خود نموده الزام ميتوانند يافت تبصره هر كه را ديده ادراك
از ميل عداوت خاندان امير المؤمنين ودودمان سيد المرسلين وفرزندان

طيبين

طيبين وطاهرين آنحضرت نابينا نشده ودر شب ظلمانى تقليدات فاسده و
تعصبات كاسده واختفاى آثار اهل جحد وانكار طريق مستقيم مودت ذريت
اطهار سيد ابرار بر او پوشيده نشده باشد واز ديگر دلايل دالّه بر ثبوت
خلافت امير المؤمنين خبرى نداشته بر حقيقت حكايت يوم الغدير واتفاق
دوست ودشمن بر صحت آن اطلاع يابد به چه گونه تقديم ابوبكر بر آفتاب عالمتاب
امامت داده با قربان عقل ونقل دست وگريبان گردد ومولوى در مثنوى گفته شعر
تو بقا در كى على را ديده * زان سبب غيرى بر آن بگزيده * وبايد دانست كه قول
كلام غزالى دليليست ظاهر وحجتى باهر بر آنكه عمر بعد از واقعه غدير وبيعت
با ابابكر از دين پيغمبر بيرون رفته وبا طاعت هواى نفس وپيروى رضاى شيطان
از اهل ارتداد واصحاب جحد وعناد گرديده واگر سالك اين مسلك را اندكى
بصيرتى درين امر احتياج افتد بواقعه ليلة العقبه ونفاق اصحاب وظهور
كفر ايشان در آن باب رجوع نمودن اوليست وحكايت مذكوره بر
وجهى كه علماى اهل بيت عليهم السلام نقل نموده اند وظاهرا تصانيف اهل خلاف از ذكر آن خالى است

ویکی از معاصرین نقل نموده که در رساله از طریق ایشان بروجه اجمالی که تاویل توان
کرد بنظر او رسیده و علی ای حال مجملی ازان حکایت اینست که بعد ازانکه باشاره
ربانی و تنبیهات و تشدیدات بلکه تهدیدات نازله سماویه امر خلافت
شاه ولایت تحقق یافت و عامه اصحاب از ذکور و اناث حتی زوجات
مطهرات حضرت رسالت به بیعت آن والا رتبت سرافراز گردیدند و جبرئیل
دران روز که روز عید ملایکه و اوقات نشاط ایشانست بشکلی احسن الاشکال و
صورتی بهترین صور مصور گشته در میان طوایف اصحاب مسرور و خوشحال
و شیطان ملعون آزرده حال و پریشان احوال بتاکیدات آسمانی که درین باب
صدور یافته بود یکی اظهار مسرت و دیگر منظر محنت و کربت شده بودند اصحاب
را ماده کفر و نفاق طغیان یافته چهارده نفر از ایشان که ابوبکر و عمر و عثمن و
طلحه و ابو عبیده و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص و معویه و عمرو عاص و ابو موسی
اشعری و مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان بصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری
چون هنوز قلب قلوب و کثیف صدورشان از وقوع جیفه منتنه کفر و نفاق

متدنس و بنجاست عداوت آل رسول الله متنجس بود آراء فاسده آن روسیاهان
در اهلاک نبوی برین قرار یافت که در شبی ظلمانی بقصد اطفای نور وجود چراغ
دودمان بنی عدنان بر عقبه موسومه به عقبه هرشی قرار گرفته و دبّاب مملوّه
از احجار از بالای عقبه انحدار داده چنان نمایند که ناقه نبویه از هیبت آن
صدا رمیده و متزلزل گشته بنوعی متحرک گردد که موجب هبوط آن نجم آسمان
رسالت شود راوی گوید که هنوز حضرت داخل عقبه نشده بود که حذیفه
یمانی اشاره فرمود که زمام آن ناقه را نگاه دارد و عمار یاسر مامور گشت که
از عقب ناقه غافل نگردد و چون شمع شبستان رسالت داخل عقبه مذکوره
گشت آن ملاعین بی آزرم و کلاب بیحیای بیشرم انداختن آن دبّابها تا در
نموده صدای عظیم ازان برخاست چنانچه موجب اضطراب ناقه نبویه
گردیده درین محل حضرت پیغمبر خطاب بآن ناقه نموده فرمود که اُسکُنی
یا مبارکة یعنی ساکن شو ای ناقه مبارکه و آن ناقه میمونه بامر حضرت رسالت
ازان اضطراب باز آمده رمیدن بآرمیدن و حرکت بسکون تبدیل یافت

ولهجهٔ عربیهٔ فصیحه درآمده زبانِ معذرت گشوده که ترجمهٔ آن اینست که یا
رسول الله لغزش بنا به دستِ من از دست و پای من از پای من و حال
آنکه پشتِ من آرامگاه تو باشد و چون مقدماتِ اصحاب عقبه از نتیجه مقصود
مقصور و عقیم افتاد حذیفه روایت مینماید که درین حالت آن بدبختانِ
اُمّت متوجه شدند که ناقه را بزورِ دست تحرک داده چنان سازند که حضرت
از پشتِ وی درافتد و دران لحظه من و عمّار دست بشمشیر کرده ایشانرا
از اقدام بر آن امر عاجز گردانیدیم و عبارت حُذَیفه که ترجمهٔ آن ذکر یافت
اینست که فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ أَنَّ النَّاقَةَ لَا تَنْفِرُ تَقَدَّمُوا إِلَيْهَا لِيَدْفَعُوهَا بِأَيْدِيهِمْ
جَعَلْتُ أَنَا وَعَمَّارٌ نَضْرِبُ وُجُوهَهُمْ بِأَسْيَافِنَا وَكَانَتْ لَيْلَةً مُظْلِمَةً
فَتَأَخَّرُوا عَنَّا فَقَدْ أَيِسُوا مِمَّا دَبَّرُوهُ و چون حذیفه در تحقیق جماعت منافقین
که مصدر این قسم خطیئتی شده بودند در مرتبه مبالغه بسیار نموده از عدد کذا...
و حضرت بر مرتبه او را بعبارتی اجمالی تسلی میداد تا نوبت سیم اسامی ایشان
که قبل ازین ذکر یافت بر زبان معجز بیان گذرانید و حذیفه را آرزوی دیدن آن

ملاعین بران عقبه برجیاتی خاص در آینهٔ خاطر انتعاش داشت ازینجهت از بوارق
تاثیراتِ انوار تجلیاتِ ربانی که دران وقت ذاتِ اقدس و نفسِ انفس نبوی محل
ظهور آن شده بود برقی جهانتاب و روشنی شبیه پرتو آفتاب سر از گریبان
آن عقبهٔ مظلمه بیرون آورده نقابِ حجاب از چهرهٔ دخانیِ اصحاب برداشته
دوست از دشمن و آشنا از بیگانه و مسلمان از کافر متمیز شده بر طبق یُعْرَفُ
الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ تمامی ظاهر و نمایان شده در بوتهٔ فضیحت سوختهٔ آتش گلخن
طبیعت گشته دعوای ایمان بظهور نقیض آن بطلان یافت شعر دعوی به زبان
خود و ابستی در خانه هزار بت یکی نشکستی کوئی که بیک شهادت از بت برهم
فردا که خمار کاکنون مستی و محقق روی در بعضی گفته نظم ما در تبهات نفس خاست
زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست بت شکستن سهل باشد سخت سهل سهل دیدن
نفس را جهل است و جهل هر نفس مکری و در هر مکر ازان غرقه صد فرعون با فرعونیان
و دیگر از عرفا همین مضمون را بنوعی دیگر منظوم ساخته نظم تو پنداری باین یک قول رستی
کنی فردا خمارت زانکه مستی مسلمان نیست از تو جز زبانت منافق این بود کو هم بنات

نفاق ای بیخبر خبری دگر نیست زبان گویا و دل را ازان خبر نیست اگر دل با زبان
یکسان کنی تو هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو مسلمان حقیقت گشته باشی ز زنگ
مشرکان وارسته باشی غرض از طول درین کلام مقام این بود که یک دلیل از
جمله سیصد دلیل قرآنی و سه هزار حدیث نبوی که در امر خلافت امیر المؤمنین
واقع ست حکایت غدیر است که مرکب است از آیات قرآنی و روایات
نبوی و اجماع فرقه ناجیه و استحکام بنیان آن بمرتبه ایست که بتشکیک
اهل خلاف رخنه نپذیرد و با وجود این حال معلوم میشود که اهل خلاف که سراسیمه
و حیران شده و غبار دوستی ابوبکر دیدهٔ انصاف ایشان را کور و بی نور ساخته
مصدوقه مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا
شده اند و ظاهر ست که شعاع آفتاب جهانتاب یوم الغدیر جهات سته و ارکان
اربعه را بنوعی احاطه نموده که در تنویر مشکوة الفاحص از زجاجه عقل و نقل
دیگر بآن احتیاج افتد لکن برطبق هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ بذکر قلیلی از روایات
که بانضمام آن آیه جلیات دوازده دلیل تمام با عیب و قصور که در تصانیف مخالفین

مگر آنکه کور شده قیام مینماید دلیل اول روایت ست بطریق تواتر از سید الانبیا
که بتقریبات مختلفه بحضرت امیر المؤمنین خطاب نموده که أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي غرض ازین عبارت
اثبات خلافت آنحضرتست بروجهی که روشن ترین وجوه و اکمل ترین مطلب باشد
زیرا که فرموده که حالتی و منزلتی که حضرت هرون را نسبت بحضرت موسی است
که مراد ازان خلافت و اخوت ست حضرت امیر المؤمنین را همان نسبت
بحضرت پیغمبر حاصل است و درین عبارت حضرت رسالت چند فایده ملاحظه
نموده اند اول تنصیص خلافت چنانچه ظاهر ست دوم بیان اخوت که بعقد مواخاة
الهی میان آنحضرت و شاه ولایت منعقد شده سیم آنکه اظهار مرتبه
مرتضوی و استعداد مرتبه نبوت که اگر بعد از زمان رسالت کسی را درجه نبوت
ممکن الحصول بودی در ماده حضرت شاه ولایت تحقق یافتی چهارم
آنکه چون بعد از رحلت پیغمبر آنحضرت سزاوار نبوت تواند بود شایستهٔ خلافت
بطریق اولی خواهد بود پنجم چون حضرت هرون در حین حیوة حضرت موسی

خلیفه و شریک آنحضرت بوده باین صفت موصوف بود حضرت نیز در زمان
حیوة نبوی بخلافت آنحضرت اختصاص یافته لکن تصرف صفت [بالفعل] وی در امور کافه
خلایق من حیث الخلافة و النیابة موقوف بر انقضای زمان رسالت ست و
چون رفع مانع شده حضرت رسالت روانهٔ بارگاه وصال و متوجه ادراک
قرب اتصال گشت خلافت مستقره مستره چهره نموده آن حضرت بر مسند
حقیق تحقیق خلافت صوری نیز متمکن گشت ششم آنکه چون حضرت هرون
استحقاق خلافت حضرت موسی در حین حیوة وی داشته بآن امر مخصوص گشت
اگر بعد از حیوة حضرت موسی در لباس حیوة صوری بودی بطریق اولی مستحق
این مرتبه می بود پس حضرت امیر المومنین ع نیز استحقاق خلافت رسول
بعد از انقضای زمان آنحضرت داشته بآن درجه اختصاص پذیر باشد
و مخفی نماند که این روایت مشهوره بین الطرفین ست و علمای جانبین بتقریبات
دوستی و دشمنی اهل بیت رسالت ذکر نموده اند و ظاهر آنست که اگر انصاف
باشد این حدیث داخل روایات متواتره است و حضرت رسالت تاکید و تایید

ابن

روایت مذکوره در سواد لشکره باین عبارت نموده که یا علی انت اخی و وصیی
و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و چون در حدیث منزلت مجملا بخلافت و اخوت
آنحضرت اشاره فرموده آن امر اجمالی را درین عبارت تفصیل داد که یا علی تو
برادر منی و وصی و خلیفه منی بعد از من و کسی که قضای دین من نماید توئی و
ازین قبیل ست روایتی که علامه در کتاب کشف الحق از احمد حنبل از انس مالک
که عداوت ایشان با امیر المومنین ظاهر است نقل نموده که انس میگوید که بسلمان
فارسی گفتم که از حضرت رسالت بپرس که وصی او کیست و چون سلمان از حضرت
سؤال کرد حضرت فرمود که وصیی و وارثی و من یقضی دینی و ینجز موعدی
علی بن ابی طالب ع **دلیل دوم** و آن متعلق ست بحکایت خیبر و مآل
واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت متوجه فتح قلاع خیبر گشت درین
قضیه اراده الهی بظهور اعزاز مرتضوی و بیان تحقق محبت الهی بآنحضرت و
محبت حضرت به بارگاه ربوبیت و دیگر حکمتها و مصلحتهای ربانی تعلق یافته روز
اول ابوبکر سردار و صاحب اختیار عسکر اسلام بود متوجه مهم مذکور گردید

واقعه خیبر

و دران روز گروهی از لشکر اسلام را بدایرهٔ شهادت در آورده خود با بقیه هزیمت
نموده و طریق گریز خاطرنشان خلیفهٔ دوم گردانید و چون روز دوم عمر با بر مذکور
مامور شده و بقاعدهٔ ابوبکر عمل نموده گریخت و ناموس اهل اسلام از دست
رفت چنانچه عبارت صحیح بخاری مربیست که فرجع هو ایضاً منهزماً تا نسیم
که از پس پردهٔ مشکین خامش جبههٔ صباح نصرت نمایان و با تار و پود شانش
رشتهٔ روشنی بهجت توامان بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمن عبارت غیبی اشارت
لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَ
رَسُولُهُ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ که در بعضی نسخ واقع است این مهم را بشاه ولایت
اختصاص داد یعنی بتحقیق و جزم که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد
و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و اصحاب چون این عبارت از حضرت
رسالت استماع نمودند هر یک بتصور آنکه مگر این ستارهٔ رخشان پرتو افکن
در بام ایشان شده باین منقبت عالی و منزلت متعالی فائز گردند در صباح
آنشب همگی حاضر بارگاه رسالت پناه شده بارجاع آن امر بایشان مستظهری بودند

چون شاه ولایت را دیدهٔ اسرار انوار و انوار اسرار از رویت اغیار غبار
آمیز شده و ساحت سرای نبوی از فیض قدوم نصرت لزومش خالی و ظلمانی
مینمود حضرت رسالت چون از مشرق حجرهٔ فلک تزئین و مطلع منزل
نبوت آئین طلوع نمود فضای دلگشای رسالت را از پرتو نور ولایت خالی
دید در لحظه باحضار آنحضرت اشاره فرمود آن امیر مومنان و واقف آشکار
و نهان حاضر بارگاه ملایک سپاه گردید و بر طبق آنکه شعر قمط دین بت
برگشای نقاب، میزبانیش کن بفتح الباب، شرک پا دار شد هلاکش کن، کعبه
بتخانه گشت پاکش کن، بتفویض تسخیر خیبر اختصاص یافت و علم نصرت برجم
هیجا بسر علم انا فتحنا لک فتحا مبینا معلم و بشقهٔ رفیعهٔ وینصرک الله نصرا عزیزا
محکم ساخته و بر طبق کلام شعر کس ندیده برزم در پشتش منهزم شرک از یک
انگشتش، خیبر از تیغ او هلاک شده، سر آتش همه سراب شده، روانهٔ قلع
و قمع زمرهٔ اشرار گشت و در اندک زمانی بتفصیلی که در محل خود ذکر شده اهل خیبر
مسخر و مقهور و اسلامیان مظفر و منصور گردیدند و این روایت در صحیح بخاری

و صحیح مسلم و مشکوة حدیث و بسیاری از کتب معتبره مذکور است و مشتمل است
بر فواید متکثره فایدهٔ اولی از واقعهٔ خیبر چنین فهمیده میشود که ابوبکر و عمر از
جادهٔ محبت خدا و رسول منحرف بوده نه ایشان خدا و رسول را دوست
دارند و نه خدا و رسول ایشان را دوست دارد و این معنی مستلزم کفر
و بُعد از وصول تمام مأمول و علت صحت حکم باتصاف ایشان بعداوت
خدا و رسول است و طریق استدلال برین مطلب آنست که مراد از محبت بنده
بخدای تعالی بر وجهی که اکابر علما خصوصاً غزالی در کتاب احیا و دیگر تصانیف تصریح
بآن نموده اند اینست که بنده را امتثال اوامر و نواهی و انزجار از معاصی و مناهی
حاصل شده ارادهٔ ادراک حالات و کمالات مذکور مرکوز خاطرش باشد
و چون شخصی ازین حالت نصیبی نداشته باشد نقیض آن بنابر استحاله اجتماع
نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن عدم امتثال اوامر و ارتکاب مناهی و معاصی
و عدم میل بادراک مقامات قرب ربوبیت و امثال آن از موجبات رحمت و
غفرانست و چون محبت الهی بنابر آنچه قشیری و غزالی و صاحب کشاف و غیره ذکر کرده اند

عبارت

عبارت است از ارادهٔ الهی بنزدیک گردانیدن بنده بدرگاه و بازداشتن او از
گناهان و معاصی و تطهیر باطن وی از کدورات جسمانی و برداشتن حجاب میان
خدا و بنده پس بر تقدیر انتفای آن از جانب خدا نقیض آن ثابت باشد
از اجتماع امور مذکوره بعد از انقطاع محبت از جانب خدا و رسول به ابی بکر و
عمر و همچنین انقطاع محبت ابابکر و عمر بخدا و رسول ظاهر میشود و ظهوراً ابیناً اگر آن
دو گمراه نامه سیاه از بندگی خدا و محبت مصطفی بیرون بوده در زمرهٔ دشمنان
خدا و پیغمبر داخل باشند و با وجود این حال بکدام علاقه و رابطه خواهند که جانشین
رسول الله و نایب الله تعالی در روی زمین باشند نعوذ بالله من الاباطیل
و الاکاذیب فایدهٔ ثانیه چون محبت خدا و رسول نسبت بایشان و از ایشان
نسبت بخدا و رسول بر طرف باشد پس معلوم میشود که ایشان در مدت عمر اطاعت
خدا و رسول ننموده آنچه از ایشان صادر شده مخالف فرمودهٔ خدا و رسول باشد
زیرا که حق جل و علا میفرماید که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله و این خطاب بحضرت رسالت است که بگو بامت که اگر خدای تعالی را دوست میدارید

اطاعت من که پیغمبرم باید نمود تا جهت اطاعتی که نسبت از من بشما صادر شده باشد
حق تعالی نیز شما را دوست دارد پس مدار محبت طرفین بر اطاعت رسول و متابعت
اوامر و نواهی آنحضرت بوده قرینهٔ دوستی بنده بخدا و اله و دوستی الهی به
بنده است و ازین جهت است که چون آن بدبختان خدا و رسول را دوست نمیداشتند
و دشمنی آنحضرت پرورده بودند مخالفت امر خدا و رسول در حکایت غدیر نموده
نزول آیات قرآن و ترددات جبرئیل و وصایای نبوی را اصلا اعتبار ننموده
پیروی هوای نفس نمودند و مدعا با حضرت رسالت مقصود این بود که بر عالمیان
ظاهر سازد که ایشان دشمن خدا و رسول اند بعد از آنکه دو روز ایشان را سردار
نموده روانهٔ محاربهٔ خیبر گردانید شب سیم فرمود که علم را بکسی میفرستم فردا که خدا
و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند تا روشن
شود که ایشان ازین دولت بی نصیب اند فاین ثالث بلکه از اکابر صوفیه
میفرمایند که چون علم الهی حاصل بود که اصحاب بعد از بیعت با امیر المومنین در
روز غدیر بواسطهٔ انتفاء محبت میانهٔ ایشان و میانهٔ خدا و رسول که ملزوم مخالفت

اوامر

اوامر و نواهی الهیست نقض آن خواهند نمود جهت تاکید آن حکایت و ابلاغ حجت
در چاشت روز هنوز مجمع اصحاب روی به تفرقه نگذاشته بود که جبرئیل ع با این آیت
نزول نمود که وَلَا تَنْقُضُوا الأیمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم
کفیلا و بنابرین حاصل مضمون آیهٔ مبارکه خطاب است بحاضرین روز غدیر و نهی ایشان
از ارتکاب امری که مستلزم خروج از بیعت با امیر المومنین باشد و چون ارتفع
کفیل این حکایت است بعض متوجه انتظام این امر و ازینکه هر که بر جادهٔ قویمهٔ
متابعت آنحضرت ثابت قدم بوده عهد و پیمان آن روز را نشکند مستحق اجر
از اسنع بوده عوض از او طلبیده بدرجات عظیمهٔ اخرویه فایز گردد چه قدرت
تامهٔ الهیه و ضامن بودن حق جل و علی درین قضیه مقتضی ادای اجور وفا
کنندگان بعهد و میثاق روز غدیر است و اگر عهد و پیمان مذکور را شکسته
بموافق ارادهٔ الهی عمل ننموده از فرمودهٔ او و رسول او تجاوز نمایند چون
تصدی تنگ وجه این امر رجوع بذات اقدس ربانیه است جزا و مکافات
اعمال ایشان و مخالفت صادره و انتقام امیر المومنین از تارکین عهود بر الله تعالی

لازم بوده برطبق انا من المجرمین منتقمون پاداش اعمال ایشان بایشان
رساند فاین مع دالبعه چون محبت کامله میانه امیرالمومنین و حق سبحانه
درجه کمال یافت چنانچه غرض حضرت رسالت از حدیث لاعطین الرایة
وازحکایت مرغ بریان و دیگر مقامات که بیان محبت امیرالمومنین با
حق تعو نموده این بود که برعالمیان این حکایت روشن گردد تا در لوازم
آن از اختصاص وی بخلافت رسول الله و نیابت الهی و دیگر حالات
آن احدی الصفات که جز به تفویض (تایید) الهی صورت نه بندد تعجب ننموده بر
معانی خلاف دین و ملت حمل ننمایند چنانچه در احیای اموات و علم
بمغیبات که آنحضرت محل صدور آن شده بود جمعی از عقلای گمراه
گردیده گمان غلطی مینمودند و از شعرای عرب بانمعنی اشارتی شده
که احیاک الموتی وعلمک مخبرا بالغایبات عذرت فیک لمن غلا فیه
و وجه درست که سبب آن شده که از جانب کسانی که غلو در باره امیرالمومنین
کرده اند عذر توان گفت یکی مرده زنده گردانیدن و یکی از غیب خبر دادن ست

الحاصل

الحاصل روایت ست که چون درجه محبت و محبوبیت تصاعد یافت جبرئیل مومن
جانب الله مامور شد که طبقات فلکی را باینمعنی پر آوازه گرداند که انی
اُحِبُّ عَلِیّاً فَاَحِبُّوهُ وَاَحِبَّنی واین عبارت مشتمل است بر امر ملایکه عموما بمحبت
امیرالمومنین وحاصل مضمون این کلام اینست که من پروردگار عالمیانم	باد النفس
علی ابن ابی طالب را دوست میدارم پس شما نیز بهمان طریق او را دوست
دارید که من دوست میدارم یا معنی این باشد که دوست دارید او را بسبب
دوستی من یعنی علت دوستی شما او را اگر سبب دیگر نباشد همین بس ست
که من او را دوست میدارم پس دوست داشتن خدا امیرالمومنین را سبب
و علت دوست داشتن ملایکه باشد یا مراد این باشد که او را دوست دارید
بسبب محبتی که بمن دارید و درینصورت محبت ملایکه بحق تعو سبب محبت
ایشان بعلی بن ابی طالب باشد و اینمعنی العشق بعبارت مینماید و این اشارت
ست بکمال اعزاز مرتضوی عندالله تعو و اشاره بآنکه آنچه سبب دوستی
ارتع باشد همان جز علت دوستی علی بن ابی طالب ست و مشعر ست

بانکه محبت الله تع خالی از محبت آنحضرت نیست واگر خالی باشد محبت الهی
نیز نخواهد داشت وحاصل کلام آنکه علت محبت امیر المومنین ع که ملایکه با آن
مقرر شده از سه وجه بیرون نیست اول آنکه آنچه علت محبت
ملایکه باشد نظر بالله تع هم آنچه بعینه علت محبت آنحضرت باشد
وانچه تواند بود که مخفی باشد واحتمال ظهور نیز دارد چنانچه تواند بود که
علت محبت ایشان بالله تع کمال ذاتی پروردگاری واتصاف بر حیات
مطلقه وقدرت وعلم وعدل وعفو وغفران وخالقیت ورازقیت
وانواع صفات مختصه ربوبیت هست که در عالم بشری وشان عنصری
آنحضرت متحقق گشته ودر اشخاص ممکنات آنحضرت مخصوص بحالات
مختصه ربوبیت باشد دوم آنکه علت محبت ملایکه با آنحضرت محبت
الله تع باشد با امیر المومنین علی یعنی چون ملایکه دانند که حق تع آنحضرت را دوست
میدارد وایشان چیزی دیگر منظور نداشته بهمین سبب او را دوست دارند
سیم آنکه محبت ملایکه بحق سبحانه علت محبت آنحضرت باشد قطع نظر از

آنکه

آنکه سبب محبت ایشان بخدای تعالی سبب محبت آنحضرت باشد بلکه محبت ایشان بحق سبحانه
علت محبت بآن برگزیده سلسله محبت باشد چنانچه کلام قدسی پیام آن والا مقام
شاهد این دعویست الی لنا مع الله هو فیها نحن ونحن نحن هو وهو هو وهو هو ونحن نحن
وجمیع امور مذکوره صلاحیت علت داشته باشد ودر هیچ علم عرض مخصوص علتی دون
علت دیگر تعلق ندارد واز اینجاست که چون محبت ملایکه کمال پذیرفته طغیان
نمود وطالب ادراک خدمت آنحضرت گردید خدا الله تعالی فرشته از نور
ودر بعضی عبارات واقع است که از نور روی امیر المومنین خلق نموده ط
طبقات فلکی او را بر سندی از نور متمکن ساخت جهت دفع اضطراب اشتیاق
درین امر فایده خامسه که یکی از اهل ذوق وبیان پرداز نکات
شوق چنین افاده نموده که محبت سابقه امیر المومنین ونشاء ربوبیت علت
بجای کشیده وبمرتبه رسیده که او را بلباس صفات مخصوصه ربانیه اختصاص
داده وتعلق باطلاق الهی سابقه بوجهی که قولی وفعل وگفته ونوشته
وکردار وگفتار او همه الهی شده وسینه صافیه آنحضرت خزینه [illegible]

مشیت ربانی و اراده الهی حسب خواهش مرتضوی بوده مظهر عجایب و
مظهر غرایب گردیده و چون صفات وحدانیت کبری و وحدت
عظمی از گریبان اختصاص آن محرم راز و محبوب دلنواز سر برآورده خوارق
عادات که از دوایر قدرت کبری از انبیای سابقین بیرون است
آنحضرت مظهر آن گردید ازین جهت در آینه عقیده بعضی از عقلا بعنوان
ربوبیت انتقاش یافت و کلام افصح المتاخرین مولانا محتشم کاشی اشاره
بآنست که حجة الله علی الخلق علی متعال که در آینه فلک شعبده جدائی مدرک

فائده سادسه احیای موتی بیش از پیش از آنحضرت صدور یافته
چنانچه در کلینی مسطور است که شخصی از بنی مخزوم نزد حضرت آمده اظهار اندوه
بسیار بر فوت برادر خود ظاهر میساخت و حضرت جهت تسکین خاطر او
باتفاق آنشخص چون آب حیوة بجانب قبر برادرش روان گردیده و
دو کلمه بر زبان معجز بیان جاری کرد دمیده بتحرک رجلان عیسوی انفاس
آنشخص سر از خاک بر داشت و بر حضرت سلام نموده بزبان عجمی متکلم گشت

و حضرت در بیان سبب تغییر لهجه عربی بزبان عجمی پرسید که اَلَمْ تَكُنْ
وَاَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ گفت بلی وَلٰكِنْ مِتْنَا عَلٰى سُنَّةِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ
فَانْقَلَبَتْ اَلْسِنَتُنَا و غرض حضرت ازین سؤال آن بود که چون شخص مذکور
از صنف عرب و در حین حیوة بزبان عربی متکلم بوده و بنابرین سبب
تغییر لهجه عربی بزبان عجمی ویرا استولی گردیده و شخص زنده گشته مجدداً
بلباس حیوة درآمده در جواب گفت که سبب آنست که من بر طریقه و قاعده
فلان فلان که اشاره بر جماعتای زمان ابوبکر و عمر است از دنیا بیرون
رفتم و اختلاف لهجه ازین جهت است و معلوم میشود که شخص مذکور چون بطریق
باطل و قواعد اهل ضلال عمل نموده و مستحق جهنم و عذاب و نکال گردیده بنابرین
از تکلم بزبان عربی ممنوع شده بزبان عجمی متکلم گشت زیرا که مشهور است که اهل
بهشت تمامی بزبان عربی متکلم خواهند بود اعم از آنکه در دنیا عربی دانسته باشند
یا نه و اهل دوزخ با عدای لهجه غریبه متکلم اند خواه عربی باشند و خواه عجمی مشهور است
که شخص مذکور مدتی در خدمت آنحضرت بوده و بعد ازان در یکی از غزوات در

ملازمت حضرت درجه شهادت یافته و در کتاب غایة المطلوب مذکورست
که در زمان خلافت آنحضرت روزی در مسجد کوفه تشریف داشت که جوانی
که صفحهٔ خلقتش مرقوم رقم و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم شده
داخل مسجد گردید و بعبارتی فصیحه که بعضی ازان اینست که السلام علیکم ایکم
المعتصم بالبراعة والمدرع بالقناعة ایکم غصن ابی طالب الرطب و بطل اللهب
وسهم المصیب ایکم اضحک الراس والاخذ بالقصاص والمضیق
للانفاس ایکم المولود فی الحرم المبعوث بالکرم العالی الشیم و بسیاری
از فقرات بلیغه که ذکر آن مستلزم طول کلامست ادا نمود بروجهی که موجب
تعجب حضار گردید و حاصل فقرات مذکوره بیان بعضی از حالات مختصهٔ
مرتضویه است که از علم آنحضرت به عمامه و از قناعتش بجریع تعبیر نموده
بعد ازان گفته که آنحضرت تازه نهالیست از شجرهٔ مبارکه و شجاعیست
با مهابت و سهمیست بر نشانه و چون مشهورست که آنحضرت را از
پیش سر مبارک موی نرسته بود آن شخص تعبیر ازان حالت بخندیدن سر

نمود

قصه عجیبه

نموده عبارتی که ترجمهٔ آن بفارسی اینست که کدام است از میان شما که سر خندان دارد
و کیست که قصاص از صاحب قصاص می ستاند و نفسها بر کافران تنگ میکند
و کیست که در حرم الهی مولود گشته و کیست که وصف او بکرم بر زبانها
و کیست که صاحب خصلتهای پسندیده است حضرت در جواب وی گفت منم
ای مدرک بن حنظله بن فهر تا ده مرتبه از آبا و اجداد وی نام برده و در
آخرین فرمود که بن ابی شبیع الاوسی و مقصود وی این بود که یکی از جوانان
عشیرهٔ او در ایام بستر خواب سر بریده بودند و قاتل وی نامعلوم بود و ازین
جهت در میانهٔ قبیله و خویشان مقتول منازعه و مجادله و فتنهٔ عظیم وقوع
یافته و آتش غیرت و حمیت جاهلیت خرمن سوز مزرع صبر و سکون گشته
نزدیک بود که گروهی از نفوس آن طایفه عرضهٔ شمشیر خصومت یکدیگر گردند
و اگر حل این مشکل بسر انگشت ولایت نموده پرده خفا از چهرهٔ پردگی این
واقعه مرتفع گرداند منجر بموجب انطفای نایرهٔ خصومت میانهٔ عشیرهٔ
مذکوره شده ذریعهٔ ظهور نور ایمان آن طایفه خواهد شد و چون آنحضرت

که عالم مخازن غیب و عارف معارف لاریب سمت انجاح آمال سائل مذکور
در کشف حقیقت حال و بیان آنچه مقصود او از سؤال است ملاحظه فرموده
و چهرهٔ مأمول وی را به پیرایهٔ حصول مطلوب داده چنین افاده نمود که چون
حبیبهٔ عم شخص مقتول در حبالهٔ وی بوده او ترک دختر عم داده دیگری معقودهٔ
وی گردیده و این صورت مستلزم اشتعال آتش جهل و غرور عم مذکور شده
با این فعل شنیع که قتل برادرزاده است قیام نموده و دیگری را درین قضیه
مذکوره دخلی نبوده بمجرد طغیان و عصیان عم مذکور وقوع پذیرفته و
چون سائل مذکور چهرهٔ پردگی سراپردهٔ مقصود را از در آئینه نقاب حجاب
بتوجه آن فاتح ابواب مشاهده کرد دیگر باره معروض داشت که چون
قبیلهٔ مقتول از قول سائل و اخبار وی از جانب آنحضرت تقاعد نموده
بمجرد نقل حقیقت این قضیه از اقدام بر امور مهلکه و افعال مذمومه
باز نخواهند آمد اگر شاه ولایت بر حسب ارادهٔ الهیه احیای شخص مقتول
نموده چنان فرماید که بمشیت الله تعالی رجوع بحالت زندگی نماید تا عشیرهٔ

وی تحقیق این امر از او نموده منازعهٔ ایشان مرتفع گردد و این صورت
وسیلهٔ دخول آن طایفه در زمرهٔ مؤمنین شده بتوجه خاطر ولایت
پناهی از کفر باسلام تبدل یابد از مراحم محرم راز الهی بعید نخواهد بود و
حضرت ملتمس وی را قبول نموده معتم بعمامهٔ رسول الله و متکی بعصای آن خیر
خلق الله شده باحضار اهل کوفه ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً اشارت
فرمود و چون سائل مذکور شخص مقتول را در تابوتی گذاشته همراه آورده
در بیرون مسجد بر شاه راه شاه ملایک سپاه منتظر رحمت شاملهٔ او بود
حضرت بر وجهی که غلغله در حلقهٔ سبوحیان گنبد خضرا و زلزله در زمرهٔ
ساکنان کرهٔ غبرا افتاده بجانب تابوت شخص مقتول روان گردید و
بعد از ستایش الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی فرمود که برخیز ای فلان
بن فلان باذن حق جل و علا بر دست علی بن ابی طالب و آن مردهٔ چهل روزه
بامر الله تعالی سر از تابوت بر آورده باین کلام متکلم شد که السلام علیک یا امیر المؤمنین
و امام المتقین و رحمة الله و برکاته و حقیقت واقعهٔ مذکوره و کشته شدن بر

دست هم خود بنوعی که آنحضرت فرموده بود بی زیاده و نقصانی بذکر آن وسیله
از دیاد عقیدهٔ حاضران کردید و قبیلهٔ وی بعد از اطلاع بر امر مذکور و رؤیت
آن شخص در لباس زندگی بهمی شرف اسلام پذیرفته آن زندهٔ صورت و معنی
و سعادت یافته دینی و عقبی بعد از مدتی شرف ملازمت آنحضرت یافته در
محاربهٔ صفین درجهٔ شهادت یافت و این قسم از امور زیاده از گنجایش
تحریر این رساله وقوع یافته فایدهٔ سابعه حکایت محبت بین الله و بین ولیه
بمقامی رسیده که تعبیر از ایمان بمحبت آنحضرت و از کفر بمنکر بودن آن والا رتبت
نموده میفرماید که و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله یعنی هر که ترک محبت
آنحضرت کرد یا آنکه انکار ایمان نماید که درین مقام مراد ذات وحدت سمات
مرتضویست چنانچه در کتب معتبره مذکور است و بنا برین اعمال و افعال
صادره از آنکس که ظاهرا بر صورت عبادت دینی صدور یافته باشد
تمامی اسقاط و احباط یافته خسران زدهٔ صحرای محشر خواهد بود و از آنجا که محبت
حاصله بین المحب و المحبوب است جمعی که از ولایت آنحضرت برگشته نقض عهود و

یاد داشت

یاد داشت

مواثیق

مواثیق یوم الغدیر نموده اند بر زبان محرمان سرادق جلال کبریائی بنصوص لفظ لعین
از رحمت الهی مقطوع الامل اند و کریمهٔ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بر قول بزرگان علمای امامیه که بعضی از ایشان از طریق
مخالفین نقل نموده مراد از آن تارکین عهود یوم الغدیر است و آنچه مناسب
مقام و مذکور بر السنهٔ علمای اعلام است عبارت فیض آیت حضرت رسول
الله است که نسبت بشاه ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس فلیکن
له حبیبا و من ابغضه فلیکن له مبغضا و در ذیل این عبارت فرموده
که انت ولیی فی الدنیا و الآخرة و انت روحی بین جنبی و انت الامیر
و انت الوزیر و انت الوصی و انت الخلیفة علی اهلی و مالی و انت
صاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة و این روایت در کتاب مخالف بروایت
ابونعیم و اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی و کتاب صحیح مسلم مذکور است
و حاصل کلام حضرت رسالت دعاست بدرگاه الهی مشتمل بر آنکه هر که علی را
دوست دارد از بنی آدم تو نیز او را دوست دار و هر که او را دشمن باشد

یاد داشت

یاد داشت

دشمنِ او باش و بعد از ان میفرماید که یا علی ولی و صاحب اختیاری
از جانب من در دنیا و آخرت و تو روح منی که در اطراف و جوانب من
جای دارد و تویی امیر و تویی وزیر و تویی وصی و تویی خلیفه بر اهل من و مال من
و تویی صاحب لوای من در دنیا و آخرت و شیخ رجب حقی از مفسرین نقل
نموده که مراد از کلمه مبارکه اَلَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا اِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ
یادداشت اشاره بجماعت ایست که ایمان بعلی بن ابی طالب آورده و تغیری در ایشان
نشده بر جادهٔ محبت و ولایتِ آنحضرت رسوخ یافته باشند و آن طایفه
در صحرای محشر از اهل امن و امان بوده در ان وادی کثیر الفزع عظیم الخطر
آزرده و متفرق نگردند و از ینجاست که جمعی که طریق ولایتِ آنحضرت را
سالک شده از دیگر مسالک انحراف نموده اند جهت ارشاد و بیان محبت
سلوکِ ایشان فرموده که وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ و اشاره
بامیر المؤمنین نموده و تعبیر از آنحضرت براه راست نموده میفرماید که علی بن
یادداشت ابی طالب صراط مستقیم من است بغیر راهی درست بی تشویش در نهایت

[illegible]

استقامت که منتهی بمقصد شده از شر دزدان و گمروان ایمن و مرفه الحال است
و در اضافه صراط بذات ربوبیت و اتصاف آن باستقامت تصریحست
بتعیین آن عالی منزلت بامر خلافت من جانب الله و توصیف باستقامت
اشارت بعصمت و عدم تطرق مخالف اراده ربانیه در اعمال و افعال
آن واجب العصمت است و بعد از آنکه او را راه راست گفته و در صورت
اشاره باطاعت و متابعت وی نموده و پیروی افعال و اقوال در اصح
و سلیقه و النعمة نهایت رحمت و عنایت بیدریغ ربانیه اکتفا بجای
نفرموده بعبارت صریح که ولا تتبعوا السبل است بغیر تابع راه های دیگر مشوید
ادا فرموده و این اشارتست بانکه اطاعت غیر طریق آنحضرت نموده طریق
نجات منحصر در متابعت آن والا رتبت است و این آیت اصرح آیات حقانیت
قرانیه است در خلافت و امامت آنحضرت و نص بر آنکه غیر ملت آنحضرت
سایر هفتاد و دو فرقه تمامی باطل و از درجه اعتبار ساقط و باطل و لا طائل است
و چون این دانسته شد باید دانست که رساله که ظاهر از قصه نیفتد و زبان است

موسوم بصراط مستقیم در آنجا از بزرگان اصحاب کشف و یقین نقل شده
اگر کسی خواهد که ارتفاع درجهٔ تصفیه در بارگاه الهی و قدر و منزلت
آن پادشاه تختگاه سلونی در آن درگاه ملایک سپاه معلوم وی گردد
بمدلول آیهٔ شریفهٔ قل انّنی هدانی ربی الی صراط مستقیم تامل نماید که مفسرین
علما و محققین عرفا گفته‌اند که مقصود الهی خطاب بحضرت رسالت
پناهی است که بگو و بر بندگان ظاهر کردان که مرا هدایت نمود الله تعالی
بمحبت علی بن ابی طالب و این مرتبه ایست فوق مراتب ممکنه
بشریه که خاتم النبوة بامر خالق البریه اظهار مباهات بهدایت
ربانیه متعلقه بمحبت آن عالی منزلت نماید و ازین قبیل است
آنچه محمد بن محمود بن زکریا شافعی در کتاب خود نقل نموده که حضرت
رسالت روزی در سجدهٔ شکر میفرمود که الهی بحق علی ولیک
اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی تست بیامرز محمد
که نبی تست و ازین اصل لمعه ایست آنچه در وقت مباهله ازین

جوزی

جوزی از حضرت رسالت نقل شده که میفرموده که بعد از آنکه حضرت
امیرالمومنین و فاطمه و حسنین در اهل عبای آنحضرت کرده فرمود که اللهم
احشرنی فی زمرة محبیهم خدایا حشر کن مرا در زمرهٔ طایفه که محبت اینجماعت
باشند خوشا حال محبین خاندان رسالت که درجه و منزلت ایشان
فوق درجه و منزلت مقربان درگاهست و این حدیث در تفسیر ثعلبی و در
و ثعلبی و واحدی و کتب حدیث مذکورست بر وجهی که انکار منکری
و جحود جاحدی پیرامون آن نتواند شد و حاصل کلام آنست که
چون فتح خیبر بنوعی که قبل ازین ذکر یافت بر دست امیرالمومنین
صورت یافت و حضرت شاه ولایت با غنایم بسیار و رایات
فتح و نصرت از یمین و یسار متوجه خدمت حضرت سید ابرار
چشم مبارک رسول چون بر جمال سیف الله مسلول افتاد فرمود
که یا علی لولا اشفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت
النصاری للمسیح ابن مریم لقلت فیک قولا لا تمر بملاء الا اخذوا

من تراب رجليك ويستشفون بفضل طهورك ولكن حسبك ان تكون
مني وانا منك وانت ولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي وان لحمك
لحمي ودمك دمي وظاهرك ظاهري وباطنك باطني وعلانيتك
علانيتي وسرك سري وان حربك حربي وسلمك سلمي
ووليك وليي وعدوك عدوي وانا وانت من شجرة
واحدة من اصل واحد من طين واحد من نور واحد وانك
تبرئ ذمتي وتقاتل على سنتي وانك في الآخرة معي وانك
غدا على الحوض خليفتي وانك اول من يكسى معي وانك اول من يدخل
الجنة معي من امتي وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم
ويكونون في الجنة جيراني وان الحق معك وعلى لسانك وفي
قلبك وبين عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما
خالط لحمي ودمي ولن يرد الحوض مبغض لك بدان ای برادر دینی
وای مؤمن یقینی وای محب خاندان نبوت و رسالت که اگر کسی را دیده

ادراک

ادراک از قرحه عداوت خاندان نبی و ولی نابینا نشده و غشاوهٔ عناد و
الحاد پردهٔ باصرهٔ انصاف نگشته راکب مرکب اعتساف نشده باشد این
حدیث که بعد ازین ترجمه خواهد شد کافیست در آنکه عاقل را تأملی در حقیقت
مذهب اثنی عشر و خلافت و نیابت حضرت شاه ولایت نماند و علم یقینی او را
حاصل شده داند که ذاتی که آمیزش وی با حضرت رسول الله ظاهرا و باطنا باین
مرتبه رسیده و امتزاج صوری و معنوی بجایی کشیده که دیدهٔ دوبینی
از روزن حدقهٔ احتمالات عقلیه و روایات نقلیه بیرون رفته و
میانه نبی و ولی اتحاد دینی و دنیوی بعنوانی چهره نموده و نبوغی سر
از گریبان مشابهت و مماثلت بیرون آورده که مجال مداخلت
اغیار نمانده حرف منی و توئی و کلمهٔ دوئی و جدائی از لوح خاطر [اصحاب]
ایمان و ایقان محو و معدوم گشته درینصورت کجا مضایقه در خلافت
و نیابت آنحضرت نماید که اقل مقامات و حالات آنحضرت نسبت
بحضرت رسالت و ترجمهٔ عبارت مذکوره علی سبیل الاجمال اینست که

یادداشت

چون اوصافِ کمالِ ذاتیِ شاهِ ولایت پناه از اندازهٔ گفتن و نوشتن و
قیاس و تعبیر نمودن متجاوز است اولاً حضرت درین عبارت اشاره بآن
نموده میفرماید که اگر خوفِ این نبودی که جمعی از امت در بارهٔ آنحضرت گمراه یادداشت
شده آنچه نصاری در بارهٔ عیسی گفتند که او را خدا دانستند و بعضی پسرِ خدا گفتند
حضرت رسالت منزلت میخواهد که از خوفِ آنست که بعضی از حقایقِ عظیمه و دقایق
خفیه که از جملهٔ حالاتِ آن خیر الخلیقه است اظهار آن نمیفرماید که اگر آن
اسرار از پردهٔ خفا مرتفع گردد هر طایفه که آنحضرت را بر ایشان مروری
واقع شدی از خاکِ پای او قدری بر داشته بآن افتخار نمودندی
و به بقیهٔ آبی که آن حضرت بآن طهارت کردی شفاءِ امراضِ خود در آن
ملاحظه نمودندی و چون امورِ مخفیهٔ آنحضرت ازین جهت در پس پردهٔ
خفا اختفا یافته که مبادا امتِ حضرت رسالت را باعثِ ضلالت
گردد و آنچه توان گفت و اظهار نمود آنست که حضرت خطاب بامیر المؤمنین
نموده میفرماید که کافیست ترا اینکه تو از منی و من از توام و تو [illegible] یادداشت

اختیار

[illegible] گوشتِ تو گوشتِ منست و خونِ تو خونِ من
و ظاهرِ تو ظاهرِ منست و باطنِ تو باطنِ من و آشکارِ تو آشکارِ منست و پنهانِ تو
پنهانِ من و جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دوستِ تو
دوستِ من و دشمنِ تو دشمنِ من و من و تو از یک درخت و از یک اصل
و از یک خاک و از یک طینتیم و توئی که وقتیست مرا از حقوق [illegible]
و مقاتله کنی در اجرای احکامِ شریعت و انتظامِ امورِ ملت و سنتِ من
و مراد درین مقام نه سنت و مقابل واجب است بلکه مقصود قوانینِ
شریعت و قواعدِ مضبوطهٔ دین و ملتِ آنحضرت است و بعد از آن فرموده
که توئی در آخرت برادرِ من و توئی بر حوضِ من جانشینِ من و صاحبِ لوای
من و توئی که پیش از همه کس پوشیده گردی مرا و من بعد [illegible]
عریان داخلِ بهشت میشوند الا آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین و میفرماید که
توئی اول کسی که از امتِ من همراهِ من داخلِ بهشت شود و توئی که شیعهٔ تو یادداشت
[illegible] از اهلِ قیامت [illegible] خواهند بود و اول آنکه [illegible]

اهل [illegible] عریان داخل بهشت [illegible]

باورانست بخشند و هر آنکه حق سبحانه بهوای نفس تشنه آید و این حالیست مخصوص

به وصاف حضرت رسالت پناه که در بهشت همسایگی حضرت پیغمبر ... او باشند

و بعد از آن بشارت دیگر و بیان بعضی از کمالات تازه بذکر بعضی از خصایص

حضرت امیر آنحضرت توجه نموده میفرماید که حق با تست یعنی آنچه رضای حق تعالی

و خشنودی حق در آنست ... تو بجانب او میگردد و چون حق

پیوسته با آنحضرت است معلوم است که بر زبان آنحضرت و در دل

آنحضرت جاری است آنچه گذرد و گفته شود و بفعل آید تمامی حق و

موافق رضای حق سبحانه خواهد بود اما جهت تاکید این امر حضرت رسالت

تصریح بآن نموده و تفصیل بعد از اجمال که بحال محتاج الیه نبود مبادرت

فرموده و بعد از امور مذکوره اجمالاً و تفصیلاً بآنچه اصل اعتقاد و اساس

اعمال صالحه و اقوال و افعال حسنه است و میانه آنحضرت و حضرت

امیر مشترک بوده در آن باب اتفاقی بینهما صورت بسته میفرماید

باورانست که ایمان مخلوط و ممزوج است بگوشت و خون تو چنانکه بگوشت و خون

باورانست من اخلاد دیانت و بعد از اتمام اغراض و مقاصد متعلقه مخصوصه بدرجه امامت و

ولایت و آنچه مشترک میانه نبی و ولی تواند بود به بشارتی دیگر ختم کلام صدق انجام

فرموده که بر کنار حوض تو باشند یعنی بخلافت آنحضرت در مرتبه اولی قایل بوده و دیگری

را خلیفه اول دانند چنین کسی محروم خواهد بود و حوض کوثر بوده ابدالآبدین

باورانست مقیم مقام خذلان و حرمان است و بر صاحب عقل سلیم از کامل و ناقص و عالم

و جاهل و اعمی و بصیر و خرد و بزرگ و کوچک الحاصل بر کسی که قوت سامعه داشته و مضمون

این حدیث مسموع وی گردیده باشد و باندازه از عقل که مکلف شده و

علم بوجود باری تعالی حاصل نموده حکم میشاید که گویند حضرت رسالت انه

اثبات علامات منصوصی که اجهری انبیای ... معلوم نیست

که متصف باوصاف مذکوره بوده باشند آنست که بر شنوند این کلمات

بینات ... که چون محکمات الهی از شایبه مخالفت نفس امر مبرا و معرا است

ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردد که اختلاط صوری و معنوی واضح اظهر

و باطنی و حالات علمی و عملی و آمیزش تامه کامله میانه نبی و ولی و اختصاص

یاد داشت

شیعیانِ آنحضرت به نجات در عرصهٔ عرصات و دیگر نعوتِ حمیده و اخلاقِ
پسندیده که از عباراتِ وافی هدایتِ حضرت رسالت صلعم منطوقاً و مفهوماً
و ظاهراً و باطناً و سرّاً و علانیةً درجهٔ ظهور می یابد بجائی رسیده که
هر کس از اهلِ ایمان باندازهٔ استعداد و ذاتی دیدهٔ دل را از مشاهدهٔ شاهدِ
معانی مقصوده از کلماتِ مذکوره روشنی داده و پردهٔ اسرار از
و رای استتار حجابِ چهره گشوده رخسارهٔ مقاصد علیه در این آب
در آینهٔ صافیهٔ عقیدهٔ کامله بر وجهی رو می نماید که چون درجه و مضایقه
[illegible] اراده نیافته ظاهر و بهر نور روشن و هویدا گردد که درجاتِ رفیعه
و حالاتِ عالیه و کمالاتِ خفیه و جلیه و اتصالاتِ حسبی و نسبی آن
حضرت با خیر البریه و اختصاصِ آنحضرت بدو بخصایصِ ممکنهٔ بشریه و اتصاف
ذاتِ احمدی بصفاتِ آن مظهر تجلیاتِ ربانیه از آن کمالاتست که [illegible]
رسول کرده بمطلعِ امت عبارت از قیام بمقام آنحضرت است
[illegible] مقتضای زبان رسالت کسی را که در آن بود و او را استحقاقِ آنحضرت

یاد داشت

این

و در این عهد [illegible] استحقاق بلکه هیچ فضل را [illegible] جمیع را از اخلاق
برسالت رسول الله صلعم و نبوت به تصدیق کلام آنحضرت در آنچه فرموده است
سبحانه آن صادق القول به تواتر ثبوت رسیده مطابق واقع که شبهه
اتفاق و توهم کذب و خلاف واقع نیست اصلاً و مطلقاً نفس را قوت
سرکشی و نه عقل را قدرت مخالفت [illegible] طوعاً و رغبتاً قبول کنند و دل
نهاده و ایمان آورده جمیع آنچه محمد بن عبدالله رسول الله صلعم در بارهٔ برادر و پسر عم
و داماد و پدر اولاد او و دیگر [illegible] او و متمم امر رسالت و مستحکم بنیان
و کاشف کروب و نام او در حروب گفته و نوشته و از جانب خدا بجا
آورده تمامی حق و صدق و موافق واقع مطابق فرموده آنچه اداده رسالت
بپای این و دیگر براد خلافت و نیابت و قیام بمقام حضرت رسالت من
حیثُ الاستحقاق و الاستعداد حقی بوده و اطلاع این امر مناسب بهر یکی
نداشته از جانب خدا و رسول بطریق مدلولات قرآنی و تنزیلات سماوی
و تنصیصات نبوی و اشارات مصطفوی بآنحضرت مخصوص و منسوب شده

یاد داشت

مخالف این جماعت اند و مخالفین دشمن علی مرتضی است و بر کافهٔ جمیع اسلام
دوست و دشمن و غیرهما بر جهت کمال ذاتی که صفات کمالش بجائی
رسیده که بی تکلف آنچه درین اوراق مرقوم گشته نسبت آن از
قبیل نسبت قطره بدریا و نسبت حصاة بصحرا است و حضرت رسالت یادداشت
باینمعنی تکلم فرموده که ترجمهٔ آن بفارسی اینست که اگر درختان بیشه‌ها
قلم گردد و طبقات آسمان کاغذ شود و دریاها مرکب و بنی آدم کاتب
و جنیان محاسب کننده از عهدهٔ شمارهٔ فضایل آنحضرت بیرون نتوانند
آمد و عبارت روایت منسوب بحضرت رسالت صلعم اینست که لو کانت
الریاض اقلاما والسموات صحفا والبحار مدادا والانس کتابا
والجن حسابا ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب ع و کتابها که درین
باب تألیف یافته شده از جانب دوست و دشمن و شعرای عرب و عجم یادداشت
قدیما و جدیدا لقصاید و مثنویات بعبارات من اسالیب الکلمات المنظومة
یادداشت بنوعی در رشتهٔ بیان انتظام داده‌اند که هیچ عدد از احصای آنها مثل

دلائل

دلائل وجوب وجود و دلائل وحدت ذات و صفات و دلائل اثبات نبوت
یادداشت و همچنین دلائل احکام شریعت که طوایف اسلامیه از قرآن و حدیث استنباط
نموده و بران قرار داده معمول و معوّل علیه و محکوم به کرده‌اند نزد ارباب
انصاف باین مثابه و مرتبه رسیده که دلیل عقلی و نقلی بلکه کشفی و ذوقی
از اصناف بنی آدم و انواع استدلالات و اقسام دلالات و تنبیهات
و خطابیات و ظنیات و علمیات و یقینیات و اتفاق کافهٔ مخلوقات
بر تحقق اوصاف کامله و نعوت شامله و کمالات حاصله و خصائل حمیده
و شمائل پسندیده و علوم کثیره و عوارف غزیره و معارف بسیار و
مکارم بیشمار که در وقت شماره و هنگام تعداد بانچه مقدور قوت بشری
و در حوزهٔ احاطهٔ حالت عنصری تواند بود هیچکس از منکرین آن را یارای
نفی آن و انکار سطری و اصرار نمود در شطری نمانده تمامی مقبول و مذعن گشته
بحصول جملگی دران حضرت اقرار و اعتراف نمایند بر وجهی که اجمالا مسلّم
افراد و اذعان بخلافت آن عالیمقدار بود و مطابقه نمایند و چون خصوص لفظ

خلیفه و نائب رسول صلعم بر زبان اهل ایمان جریان یابد فخر الدین رازی
که عارف رومی در بارهٔ او گفته فخر رازی از در الیتی کند از برای مزنکان
تی تی کند عمامه از سر انداخته و قاضی عضد سینه شکافته و بیضاوی گریبان
چاک نموده و تفتازانی خاک بر سر کرده و جرجانی بر خود پیچیده و دوانی
سرزهای با ایشان نموده و غزالی ناله و آه با کنان خانقاه ابو بکر و عمر رسانیده
مرهم جراحت جگر سوختان تعزیت عثمان کردند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَاَخْزٰیهُمْ
وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا عَظِیْمًا و از اینجاست که قاضی میر حسین در شرح دیوان
بعد از بیان معنی خلافت و امامت و غیرها میگوید که آنحضرت بعد از پیغمبر امام
دومی و نائب و وارث بود فاما خلیفه نبود زیرا که خلافت حفظ سلسله
ظاهر است و آن نه امریست که اختصاص با آنحضرت داشته باشد و هر که
معنی خلافت را بر وجهی که وی در آن کتاب از شیخ علاء الدوله در عروه
نقل نموده می باید که نقل آن معنی و نفی خلافت از آنحضرت منافی یکدیگر
بوده محض اضطراب ذاتی و فساد باشد علامه حلی رَوَّحَ اللّٰهُ رُوْحَهُ الْعَزِیْزَ در

کبری

کبری از رسائل خود بروایت احمد بن موفق المکی الخوارزمی از ابوذر غفاری
نقل مینماید از حضرت رسول صلعم که فرموده که مَنْ نَاصَبَ عَلِیًّا بِالْخِلَافَةِ بَعْدِیْ
فَهُوَ کَافِرٌ وَقَدْ حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَمَنْ شَکَّ فِیْ عَلِیٍّ فَهُوَ کَافِرٌ
و این روایت روشن ترین روایات دالّه بر مطلوبست و همچنانچه
دلیلیست روشن و برهانی مستقل بر آنکه خلافت پیغمبر صلعم بعد از آن حضرت
بلا فصل خصوص امیر المومنین است و همچنان مشتمل است بر آنکه هر که با آن
حضرت درین امر عداوت نموده منازعه نماید در زمرهٔ کفره داخل بوده
از جماعتیست که محاربه با خدا و رسول نموده باشند و مشتمل است بر اینکه
هر که در بارهٔ آنحضرت یعنی در خلافت وی و نیابت او از جانب رسول
بعد از رحلت حضرت رسالت شک آورد یعنی شیطان لعین وسوسه
نماید او را که مبادا دیگری خلیفه حضرت پیغمبر باشد و ماده وسواس وی
مثلا اینست که جمعی کثیر از امت محمد صلعم که اهل علم و عرفان و اهل تفسیر و
حدیث و از مشاهیر علما و اسلام اند مثل فخر الدین رازی و ماتن و شارح مقاصد

و مواقف و امثال ایشان تمامی در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند که خلافت
حضرت در اول مرتبه با ابی بکر نسبت دارد حضرت رسول ص فرموده که هر کس
این طور شکی نماید بهر وسیله از وسائل باشد آن شخص داخل کفره است و از
دین اسلام نصیبی ندارد و قبل ازین مذکور شد که هر که امام زمان خود را
نداند و معرفت او حاصل ننماید و بران حالت بمیرد در زمرهٔ کفره و اموات
زمان جاهلیت خواهد بود بنابرین هر که شک نماید در امر امامت
منصوص من الله و منصوب از رسول الله پس معرفت امام خود نداشته
باشد و هر که معرفت امام نداشته باشد کافر پس وی کافر مرده باشد یاد داشت
و وسوسهٔ شیطان بکثرت مردم درین امر جوابش آنست که همیشه در زمان
سابق تا این روزگار اصحاب توفیق و جماعت اهل ایمان قلیل بوده اند و
در قرآن واقع است و قلیل من عبادی الشکور و همچنین واقع است که لا خیر
فی کثیر و نیز آیت کریمه قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو
اعجبک کثرة الخبیث و در کتاب مشارق ذکر یافته که مراد از خبیث اعدای

آنحضرت

آنحضرت و از طیب شیعیان و محبان آن والا رتبت است و در مطاوی
آیات قرآنی درج یافته که اطاعت اکثر مردم موجب ضلالت و گمراهی است
چنانچه منطوق صریح این آیت دلالت مینماید و ان تطع اکثر من فی الارض
یضلوک عن سبیل الله و مرتل بآیه تالیه آن نموده که ان یتبعون الا
الظن و ان هم لا صون ظاهر آیات دال است بر فساد مدعای مخالفین است
پس طریق نجات منحصر در اعتصام بحبل الله جمیعا است که مراد اهل بیت رسول الله است
چنانچه میفرماید و اعتصموا بحبل الله جمیعا که باعتراف معاندین اشاره
بخاندان رسالت و ولایت است و گفته اند که و تمت کلمة ربک
و عدلا لا مبدل لکلماته اشاره بامیر المومنین است چه آنحضرت
به کلمة الله معروف و موصوف است و در کلمات آنحضرت در نعوت شریف
ذات احدی سماتش ورود یافته که و کلمة الله لا یوصف و مشهور است
که حضرت نوح نبی ع بعد از هزار سال که قوم خود را دعوت نمود باسلام پنجاه
نفر از آن مردم بیشتر اذعان ننموده دعوت آنحضرت در آن زمان طویل

فایده مند نبوده بر موافقت کفر باقی بودند و حکایت عشیرت موسی هو و هفتاد یاد
کس از بنی اسرائیل انتخاب نمودن و آن جماعت نیز طریق ضلالت
اختیار کردن از مشهورات است و میانه علما رهیات مذکور است
که با وجود آنکه هزار سال شد که صیت اسلام در شرق و غرب عالم یاد داشت
انتشار یافته و بلاد کثیره اسلام قبول نمودند و پادشاهان عظیم
الشان در دیار اسلام بر تخت سلطنت تمکن یافتند هنوز چهار دانگ
کره ارض بلکه پنج دانگ در تحت حکومت کفره و حکام غیر ملت مطهره
داخل بوده اسلامیان در جنب ایشان بغایت قلیل می نمایند پس
معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف کثرة و حق در جانب قلت
قرار یافته و یکی از عرفا فرموده که حقیقت جانب قلیل از ینجا ظهور یافته
که چون کثرت طغیان پذیرفته بدرجهٔ کمال رسیده در مرتبهٔ از مراتب
توقف نموده و بر امری از امور استقرار نیافته علویات و سفلیات
و مجردات و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن و انس و نباتات

وحیوانات

وحیوانات علی اختلاف الانواع و جمادات و لوازم و جواهر و غیرها من الامور
الممکنه از جهت در دایرهٔ احتیاج قدم گذاشته و بوجود ظلی اعتباری
حاصل بین العدمین اکتفا نموده بالضرورت جاروب کش خانقاه وجود
اند و چون قلت درجات عالیه طی نموده و بر ذروهٔ وحدت و وحدانیت
تصاعد نموده غبار کثرت من جمیع الوجوه از جبههٔ استغنای وی ازاله
یافته مسند نشین بی مثلی و یکتائی گردید بارگاه وجوب وجود و غنای
ذاتی ماوا و موطن وی گردیده طنطنهٔ وحدت حقیقی بجهات سته و ارکان
اربعه رسانیده وحده لاشریک له فاتحه خطبهٔ وحدانیتش گردید و قطع
نظر از تحقیقات ارباب حقیقت بر اهل ادراک مخفی نخواهد بود که کثرت
حاصله از عامه مخلوقات و طبقه اجلاف و اجامره و زمره جهال و
نادانان نه امریست که موجب مزیتی و رجحانی تواند بود و اما کثرت و
اتفاق خواص و اهل دانش و بینش که عقلاً و نقلاً معتبر و معول علیه است
بحمد الله که جانب اهل بیت نبوت و کثرت علما و فقها و محدثین و مفسرین این

زمرهٔ عظیمه روز بروز بلوغ حد تزاید یافته و تکاثر پذیرفته که از مقوله عدد و
احصا متجاوز است و جمیع علمای اهل خلاف آنچه از جهت تالیف و
تصنیف در بیان خصوصیت ملت و شریعت از ایشان بر صفحهٔ زمان مانده
موجب اخلال دیگران شده باشد تمامی در برابر تالیفات یکی از مشایخ
عظام امامیهٔ اهل‌البیت و قابلیت مقابله ندارد چنانچه محقق و مبین گشته و در
کتب رجال بتفصیل مذکور است که از فقهای کرام این طایفه از شخص واحد
قریب بسیصد مجلد تصنیف در امور متعلقه بدین مبین نبوی مرتب شده
و از این قسم از فقهای عظام در طایفهٔ اثنی عشری بسیار است شیخ مفید
رحمه الله دویست مجلد تصنیف دارد و ابن بابویه دویست و هفتاد
مجلد و از این مقوله کثیری برین نهج در ملت مطهره اجتهاد نموده اند سید مرتضی
قدس سره الوزیر که میانه فریقین مشهور و معتبر است و مذهب او در
اصول و فروع در کتب مخالفین مذکور و معروف است و صاحب عمدة
المطالب که از اهل سنت و از علمای ایشانست در کتاب مذکور که

بیان انساب ذریت رسول نموده میگوید که سید مرتضی نور الله مضجعه به ذی الثمانین که
بفارسی پیر هشتاد دست ملقب شده بود و از اینجهت که از هر نوع از اجناس
مختلفه صاحب هشتاد فرد از آن نوع بود چنانچه از غلامان هشتاد و از
کنیزان هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که بعضی از آن به استادان خوانده
بوده و بعضی را آن تصنیف نموده و بعضی را بملکیت متصرف آن بوده و عبارت
کتاب مذکور اینست که وکان له من الکتب ثمانین الف مجلد من مقروآته
ومصنفاته ومحفوظاته و در یک عصر و در یک محله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین
مطهر روح الله روحه است چهل شخص از الشیعه که برتبت اجتهاد منعوت
بوده‌اند در آن شهر اجتماع داشته‌اند که از آنجمله شیخ مذکور و والد ماجد آنحضرت
و شیخ المحققین شیخ ابوالقاسم خالو شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف
صدق شیخ جمال الدین و دیگر فحول آن طایفه مجتمع بوده‌اند و در عصر دیگر در
مدینة المؤمنین قم سیصد و هشتاد نفر از فقها و محدثین و مجتهدین و
راویان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشته‌اند و در اقطار ارض

ازعلمای اثنی عشری جمعی از بنیش ناصر دین و حافظ شریعت خیر المرسلین
بوده و زمره دزد مترصد کرده‌اند و از ان طایفه بمقتضای فقطع دابر
القوم الذین ظلموا اثری باقی نه بر طبق الا ان حزب الله هم
الغالبون سر رشته فلاح و نجاح امت محمدی علیه افضل الصلوات بکف
و نوشته این جماعت تعلق یافته اما حضرات ائمه طاهرین و اولاد
از ان زمره طیبه از دین همه عین بوده الحمد لله رب العالمین و وقتی
از طول کلام در مقام آن بوده که گاه باشد که شیطان بنابر وجود کثرت
از ان طرف وسوسه احتمال حقیت نماید جواب اول آنست که بر
تقدیر تحقق امر مذکور دلیل صحت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات
کثرت از لوازم بطلان و عدم حقیت است و ثانیا آنکه حکایت کثرت
گاهی نماید مستند تواند بود که علما و صلحا و ادبا و مجتهدین و رواة ثقات
و امثال این قسم از مرحوم که مدار انتظام مهام ملت و شریعت بر ایشانست
در میان طایفه جمعی از طایفه دیگر بوده مدار علیه قوانین دین نبوی

بشند

بشند و لله الحمد اکثرت با بعض در جانب اثنی عشری روشن تر از آفتاب
عالمتابست امور مختلفه متفرقه که حضرت امیر المؤمنین محل صدور آن شده

[illegible]

و بنابر مظهریت تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی و افعالی مظهر آن گرد
و از اشخاص بشریه خصوصاً انبیاء و افراد موجوده زمان حضرت رسالت
مثل آن علماً و عملاً صحت صدور یافته امور مذکوره من حیث الاجتماع والانفراد
دلیل اختصاص آنحضرت در بارگاه احدیت است بر وجهی که خلافت
نسبت بآن مرتبه و منزلت اسان ترین مراتب حالات و کمالات آن
عالی مرتبت است و از انجمله ارتقای آن عظیم المنزله بر کتف نبوی و شکستن
اصنام بر وجهی که مشهور شرق و غرب و مذکور بر زبان عرب و عجم گردیده
وجوه اوراق اخبار و آثار از تلاوت ذکر آن آراسته و مزین است چنانچه
حسان بن ثابت با وجود آنکه صحیفه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق بوده
گمراه و نامه سیاه هست درین باب جواهر زواهر دریای صدق و یکداد
در رشته قویه نظم انتظام داده و شاهد دل آرای سخن و روی آن بپیرایه جمال کمال آنحضرت

مزین گردانیده و عبارت وی اینست که قیل لی قل لعلی مدحا ذکره
محمد نارا موسده فقلت لا اقدم فی مدح امره جبرئیل و رسول حمده
والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله الظهری یده
فاحس القلب ان قد برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده
پوشیده نیست که کتاب در انشای این عبارت نهایت مداحی را با غایت
عذر تقصیر در مدحت آن عالی رتبت جمع نموده و خلاصه سخن آنکه عطشان
بیابان سماع کلام مدح انتظام آن حضرت را از زلال فیض خصال حقیقت
حال رسانیان و سیراب گردانید و سلسال عبارت قدسی اشارتش الفاظی
نوا برا مضطراب استماع مدحت آن والا مرتبت نموده و بهانه معذرت
از مدامه حقیقت حال برینوال ملان ساخته که اقدام بر امر مذکور از دو وجه
صورت تعذر یافته اول آنکه ذاتی که طبقه از طبقات عقلا بلکه گروهی از زمره
آدمیان در مرآت ملاحظه ایشان صورت ربوبیت مصور گشته بجهه
عنوان برامون مدحت ذات احدی صفاتش توان کردید چه هر چه گفته

شود

شود ما تحت رتبه ربوبیت خواهد بود و یقین است که در برابر مرتبه معبودیه
لی قدر و منزلت عبادیه پس از جهت اقدام بر مدح آنحضرت بصورت
عیان آید و وجه دیگر آنست که چون حضرت رسالت ص از اصل
واقعه شب معراج چنین نقل نموده که بعد از آنکه [illegible] حضرت
نوید فاوحی الی عبده ما اوحی که دیباچه نامه عرش مقاصش معنون
بکلام صدق انتظام سبحان الذی اسری بعبده لیلا
شده پیغام دوستی بدوست رسانید و جاذبه محبت از جانب محبوب
قوت یافته چنانچه گفته اند شعر اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش
عاشق بیچاره بجایی نرسد * کششی تازه و کوششی بلند آوازه شعر شبی بود شن
چو صبح زندگانی * فشاد افزا چو ایام جوانی * شبستان حبیب چون روز
وصال دوستان روح افزا و چون طلیعه صباح جوانی پر نور و صفا شده
وآنحضرت نیز راکب براق اشتیاق گردیده بذوق چاشنی وصال و شوق
بمقام اتصال اتحاد نزدیک گشته و دیده دانش و خرد و خودی و غیر حال

و به باقی خطاهای در شستند و مستی یافته و از ساقی خمخانه سقیهم ربهم شرابا
طهورا بهجه ان لله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا و
واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا
واذا خلصوا وصلوا اذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینهم وبین
حبیبهم لبریز ساخته بمقتضای آنکه مستی که برد نماز زین ذهابیزه بست بآن درگاه
عالی دست برده وحشت قدم زنگ حدوث از چهره او شسته و حجب آلایش
امکانی از و شسته منازل معینه سماوات سبع طی کرده و صعود بر درجات
رفیعه مقامات قرب بارگاه احدی نموده برق اشعه لمعات نزول
در منازل اقصی اختصاص بنزل خاص ثم دنی فتدلی و جلوس بر بساط
انبساط فکان قاب قوسین او ادنی غبار وحشت آثار تعلقات
صوریه اعتباریه گره غیر از ساحت ذات وحدت صفات ستیر
کائنات ازاله نموده خاشاک توجهات لازمه بسلسله کائنات احتراق
پذیرفته میانه محب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت در مقام

آنحضرت

از حضرت رسالت نقل است که چون دهشتی عظیم آنحضرت را روی نموده
وحرارتی تمام زیاده از اندازه حادث شده که اگر دست رحمت و رافت
الهی بر کتف رسالت پناهی وقوع نیافتی متحمل شدت حدت آن شعله
فوق الطوق الامکانی نمی شود و چون نظر بلند قطع آنحضرت محل ظهور آثار ربیه
الله گردیده میفرمایند که آن حرارت حادثه از هیبت دهشت بارگاه الهی
ببرکت فیضان فیوضات رحمات الهیه و توجهات ربانیه و قطرات امطار
سحاب قدرت کامله و عنایت شامله بنا بر دست رحمت قرین بوقت
میشود که احساس برودت نموده حرارت مذکوره زائل گردید و فرموده
که هنگام انکسار اصنام بعز وقتی که امیرالمؤمنین متوجه شکستن بتها شده بود
و پای مبارک بر کتف رسول آخر الزمان گذاشته باین امر اشتغال مینموده
از اتفاقات حسنه همان موضع که انتقال برآنجا دست گذاشته پای آنحضرت
بر همان محل واقع شده و مذکور شد که این شعر از حسان بن ثابت است
و علمای اهل سنت این شعر را در کتب خود نقل نموده اند و حسان مذکور از جمله

[illegible]

هر روایت که بشرف بیعت آنحضرت تشرف نیافته وی را در زمرهٔ جاهلیت که

بشوی بیعت نمودن با معاویه روز قیامت همراه آل ملعون محشور

خواهد بود و به تتبع آثار نبوی ظاهر است که این قسم از امور عظیمه بی آنکه حضرت

رسول صلعم از جانب الله مامور بآن نباشد ارتکاب آن نفرماید و معلوم است

که امر الهی درین باب بنا بر آنست که ارتفاع قدر آن عالی مرتبه بنوعی بر

عالمیان درجهٔ ظهور یابد که اگر زیادتی محبت و ارتقا به درجهٔ مودت آن

والامرتبت العیاذ بالله محلی اعلی و ارفع از مقام خلافت و وصایت توهم

نماید و با وجود این رتبهٔ عالیه و مرتبهٔ متعالیه و عزتی رفیعه و رفعتی منیعه

خلافت و نیابت محل تامل و توقف بوده و قطع نظر از منقولات صحیحه و

تنزیلات صریحه رهنمای عقل در نسبت این امر امجدی از مخلوقات علوی

و سفلی تجویز نموده مخصوص آن عالی درجه خواهد دانست مگر کسی که دیدهٔ بصیرتش

کور و چراغ ادراکش بی نور بوده در بستان شقاوت ازلی و عداوت

نبی ودوی در کردن به دست شیطان لعین کشان کشان در مستقر مقیم [illegible]

۱۲ ابر

۱۲۴

عذاب الیم گردد و از آنجمله خصوصیت [illegible] که در کتب و رسایل و [illegible] دینیه

مبینش مسطور گشته که در اوایل اسلام اصحاب رسول الله هر کدام از خانهٔ خود

دری بمسجد گشوده بودند که هر وقت نماز از آنجا بی مانعی داخل مسجد توانند شد

و بعد از آن امر الهی [illegible] یافت که درهای اصحاب از مسجد بسته شود

الا [illegible] در [illegible] و در آن زمانه حضرت رسالت و حضرت امیرالمومنین

که از خانهٔ دیگری [illegible] که محل تردد توانند بود [illegible] حضرت

عباس [illegible] که بجهت اعزاز و امتیاز وی از سایر اعمام [illegible] اذن

[illegible] ساخته [illegible] درجهٔ قبول نیافت [illegible]

شد [illegible] در آن باب باذن

کرد [illegible] بامین

اکتفا نمود که میزاب بام وی بنوعی منصوب گردانید که در وقت باران آب

از پشت بام عباس بصحن مسجد [illegible] موجب اعتبار وی گردد

خود [illegible] آن را حضرت رسالت بدست مبارک خود نصب

تیزر... نموده در صحیحه لعن الله من تخلف عنه الی ترب... لعن بعد ازین

اگر کسی ... عباس چنانچه بعضی لعنت بر کسی که این مبادیه را ازین موضع بکند

و لعن بر کسی که عم را ... بدین امر آزار کند و چون نوبت حکومت بعمر خطاب

رسید میزاب را از آن موضع قلع نمود و بعد از آن عباس بدین جهت

خشونت بسیار با خدا ازینجهت عباس شکایت آورده شد و تفصیل این

حکایت در محل خود ... مذکور است و معلوم ازین باب منقول است که امتیاز آنحضرت

در انمودن ... و اختصاص ذات و وحدت ساحتش بجز ... الطاف ربانی و الطاف

سبحانی ... آنحضرت در اکثر مراتب انوار ذوالکرم و احترام با حضرت رسالت

و اخراج و آثار ایشان در عالم معنی و صورت بر وجهی که در وصف آنحضرت منتهی به

نفس نفیس رسالت گردیده قائم دلیل استحقاق تفویض امور آن با آنحضرت شده در جمیع

برگزیده ... و حسب اختیار بندگان خدا که موقوف بر اراده و اختیار ... ایشان است

استعداد و تمکن ... قیام بانتظام ... منحصر در این جماعت منزلت ... است

و بنابر ... در جهات ... هر مقامی ... سخنانی از

درگاه ... نیست بناه و ولایت آورده منشور خلافت و ... بتوقیعات رفیعه

نبویه توقیع بکرده تا از حضرت نصوص ... درین باب و تصریح بخصوص نیابت آن عالی

جناب ... حیایان امت را بسبب قبول و اذعان و حصول ایمان و

ایقان گشته بحکایات ... ملاحظه ... اهل ادیان فاسده

مثل آن متمسک شده اند ایشان تمسک نموده سالک مسالک قویم و صراط

مستقیم گردیده و لله الحمد ... روایت اخطب خوارزم ... درست

از حضرت رسالت ... که خطاب با امیرالمؤمنین ... کرده میفرماید که یا علی لو

أنّ عبدًا عبدَ الله تعالیٰ مثلَ ما قام نوحٌ فی قومه وکان له مثلُ أُحُدٍ ذهبًا فأنفقه

فی سبیل الله ومُدَّ فی عمره حتّی حجّ ألفَ عامٍ علی قدمیه ثمّ قُتل بین الصفا

والمروة مظلومًا ثمّ لم یُوالِکَ یا علیّ لم یشمّ رائحةَ الجنّة ولم یدخلها

حاصل ترجمه ... آنست که خطاب با امیرالمؤمنین ... نموده میفرماید که یا علی اگر بنده

از بندگان خدا ... عبادت نموده آن مقدار که عمر نوح باشد که از هزار سال ... و

... کوه احد طلا باشد و مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید و آن مقدار ...

که از حج پیاده موفق گردد و بعد از ان میانه صفا و مروه او را بظلم و ناحق
بکشند و با وجود این حالات توبه نیز ننموده باشد یعنی کسی دیگر را امام و خلیفه
دانسته مقام رسول داند آنکس بوی بهشت بمشامش نرسد و داخل بهشت
نگردد و در روایت واقع است که بوی بهشت به پانصد ساله راه برسد و شخص مذکور
ازان محروم و بی نصیب است و این که فرموده که داخل بهشت نگردد فهمیده میشود
که هیچ وقت داخل نگردد چه اطلاق عبارت مقتضی آنست تا ظهور امری که تقیید
آن باید بوقتی محقق گردد و فقیر این روایت را در یکی از رسایل اهل سنت
دیدم که مضمون آن را با تشریع نسبت داده بود که خطاب بحضرت رسالت
پناه بوده در شب معراج بان حضرت فرموده که یا محمد اگر بنده بندگی من
نماید تا آخر این روایت و اگر دشمنی با امیر المؤمنین و خصومت خاندان رسالت
مانع نگردد همین روایت کفایت مینماید و از آنجمله روایت است که ابن
اخطب نقل نموده و وی از دیگران نیز و ابن مغازلی قریب بعین از اصحاب
رسول الله بطرق مختلفه در کتب اهل خلاف مسطور گشته که حضرت رسالت پناه

فرموده

فرموده که لأخی ابن ابی طالب فضائل لا تحصی کثرةً فمن ذکر فضیلةً من فضائله
مقرّاً بها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر ومن کتب فضیلةً من
فضائله لم تزل الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابة رسم
ومن استمع فضیلةً من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها
بالاستماع ومن نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التی
اکتسبها بالنظر حاصل کلام آنست که حضرت پیغمبر صلعم میفرماید که برادر مرا علی ابن ابی طالب
را فضائل بیش از آنست که بشماره درآید پس هر که فضیلتی از فضائل او را ذکر نموده
بان معترف باشد حق سبحانه گناهان که پیش از ان کرده و بعد از ان کند تمامی بیامرزد
و ظاهرا اراده صغیره نموده باشد و هر که فضیلتی از فضائل آنحضرت را بنویسد پیوسته
ملایکه جهت وی استغفار نمایند مادام که اثری از ان کتاب باقی باشد و هر که گوش
کند یعنی خود را بر شنیدن فضیلتی از فضائل آن حضرت دارد حق تعالی گناهانی که از جهت
استماع او را حاصل شده باشد بیامرزد و هر که نظر کند در کتابی که فضائل آنحضرت
در ان نوشته شده باشد حق تعالی گناهانی که از جهت نگاه کردن بر و نوشته شده باشد

آمرزیده گردانند و از آنجمله حکایت مرغ بریان و شاگردی جبرئیل و حکایت
گهواره جنبانیدن اسرافیل و رفتن اژدها بر منبر آنحضرت و سؤال کردن
از آن حضرت و جواب شنیدن و در جنگ احد آواز شنیدن از آسمان بر
وجهی که حضّار همگی شنیدند که لَا سَیْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا
فَتَی اِلَّا عَلِیٌّ و اختصاص آنحضرت به تزویج فاطمه علیها السلام و نزول ملایکه درین
امر چنانچه در جمیع کتب مخالف و موالف و قصص و کتب حدیث طرفین مفصلاً
شرح یافته و تردد جبرئیل میانه آنحضرت و الله تعالی در یوم الطائف چنانچه
شیخ رجب برسی و فاضل نیشابوری ذکر نموده اند و در کتاب مشارق الانوار
و کتاب غایة المطلوب مذکور است از قیس بن سعد از حضرت امیر المؤمنین ع
که در جنگ احد شانزده زخم بر آوردم و در چهار زخم آخر قوت بشری
ضعیف یافتم نشستم که جوانی خوش روی خوشبوی نیکو تکلم در نهایت
وجاهت به بهترین اندامی سلام بر من کرد و هر دو بازوی مرا گرفته برخیزانید
و مرا بجنگ ترغیب نموده میگفت که خشنودی الهی در محاربه نمودن تست

وچون

و چون این حکایت به پیغمبر نقل نمودم فرمود که یا علی خشنود است روح خوش که جبرئیل ع
بود و تردد جبرئیل نزد آنحضرت مرّات متعدده در کتب تکرار یافته و شنیدیم که
یکی از فضلای روزگار انکار این معنی نموده که جبرئیل ع بر غیری نزول ننماید این
حکایت مسلم است لکن محمول است بر آنچه به تبلیغ و احکام شریعت متعلق
باشد و بنا برین نزول جبرئیل ع خصوصا ذاتی که مغایرت میانه حضرت
نبوی و وی در خصوص تسمیه باشد چنانچه در آیه مباهله این مضایقه سهل است
و مع هذا نصوص معتبره درین باب واقع است و نمیدانم که شخصی که درین
امر مضایقه نماید در باب مصحف فاطمه علیها السلام که بعد از رحلت حضرت
رسول الله باملای جبرئیل و کتابت حضرت امیر المؤمنین ع اتمام یافته و من
حیث الکتابه سه مقابل قرآن عزیز است چنانچه در اوایل کلینی بتفصیل
و طرق مختلفه مسطور گشته چه جواب خواهد گفت حاصل که قیاس حالات
امیر المؤمنین بر احوال دیگر اولیا و سایر انبیا نمودن از قلت تتبع
و بی رویی فضائل مختصه بآن مظهر عجایب صوری و معنوی و مظهر غرایب

دینی و دنیویست و چه خوب گفته اند   ای زلف مشکین طره ات بر هر دلی بند دگر
رشته جان را بهر موی تو پیوند دگر   گر چه خورشید ما در راه تابانی اش بر زمین
ناید ز خوبی چون تو فرزند دگر   آری ذات وحدت سمات مرتضوی که بی محبت
او رشته طمع از امید نجات گسسته و بی تولای او ابواب فوز درجات
بر بسته و جواسیس تخیلات و اوهام را که در سرادقات عزت و جلالش
راه نیست و حقایق شناسان عقول و افهام از ادراک کنه کمالش آگاه نه
شعر هیچ عقل از کنه او آگاه نیست   هیچکس را در حریمش راه نیست و کلام
سید الانام صدای این معنی ست که یا علیُّ لا یعرفُکَ الّا اللهُ و انا عنقای
قله قاف اسرار را آشیانه پست نشیمن نگردد و خورشید آسمان تفرید
از حیز ذره طلوع نپذیرد مشهور ست که حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه چون متوجه زیارت آنحضرت شده فرمود که السّلامُ علیکَ
یا مجهولَ القدرِ و وجه صحت این کلام آنست که طایفه از بنی آدم بنا بر آنکه کنه
ذات آنحضرت را در آینه ادراک انتقاش نداده به بعضی از صفات الوهیت

که حضرت

که حضرت متحقق بآن شده بود زیاده از اندازه در محبت غلو نموده بالوهیت وی
اعتراف آوردند و جمعی دیگر چنانچه ایشان اثر اوهام ورزیدند در مقام تفریط
از حالات و کمالات آنحضرت بالکلیه چشم پوشیده او را در مرتبه چهارم از خلافت قرار
داده رابع اربعه تقریر نموده اند و طایفه دیگر که حد توسط اختیار نموده کمالات ایشان
آنجناب که شناسائی آنحضرت حاصل نموده اند غایت معرفت و نهایت محبت
ایشان همین ست که آنحضرت را امام اول از ائمه اثنی عشر دانسته معصوم
و مطهر و بری از گناهان صوری و معنوی اعتقاد نموده اند اما این مقدار از
معرفت آنحضرت اگر چه بحسب شریعت و اعتقاد صحیح و ایمان درست
فایده مند ست اما در جنب دانستن حقیقت آن مرکز دایره ولایت و
هدایت از مقوله قطره به دریا و اکتفا به قشر اشیا نمودن و از لب آن محروم
بودن ست و همان حکایت ست که بحر ذخار اسرار را با قطره بی نوا چه
آشنائی و قرص نیر اعظم را از شعاع شمع چه روشنائی ست شعر بیگانه ز آشنائی
پیوستن او جدائی ست حاصل آنکه بیان کیفیات ذات وحدت سمات

وحالات منزه از صفات معجز آیا تشر براهین عقلیه و دلائل نقلیه و
صعود بر شواهق قلل افکار و انظار و اصطیاد اوابد آن به کمند خیال از
دایرهٔ آرزو بیرون بوده بوساطت عقل جزمی که گفته اند عقل جزئی
کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار بر ضمن
بالا مر گستاخ کز معراج تا جبرئیل پر بریده ست اندرین ره صد هزار هیزم
دیگی که باشد شهپر روح القدس خانه آرایان شیطان را دران مطبخ چه کار
برامو جهت جلال این مقال گردیدن از سودای محالست و ازینجاست
که هر چند همت بر استکشاف براقع شبهات از جمال مقصود مصروف
گشت هرگز شاهد مطلوب کما ینبغی بر طبق یا علی ما عرفک الا الله و
انا فضله قناع از چهره نورانیه خویش نگشوده در شیره مرغوب از ورای
نقاب نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریة چهره ننموده شعر
او برتر از آنکه عقل گوید بالاتر از آنکه روح جوید منهج سیم در ذکر امامت
حضرات ائمه طاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و مراد از آن حسن بن

علی ست تا محمد بن حسن صاحب الزمان برین ترتیب که بعد از حضرت امیر المومنین
رتبهٔ امامت آنحضرت با امام حسن اختصاص یافت و بعد از و بسید الشهدا حسین
بن علی و بعد از و بزین العابدین علی بن حسین و بعد از و بامام محمد باقر و بعد از و
بجعفر صادق و بعد از و بموسی کاظم و بعد از و بعلی بن موسی و بعد از و بمحمد تقی
و بعد از و بعلی نقی و بعد از و بحسن عسکری و بعد از و بصاحب الامر
محمد بن حسن صلوات الله علیهم اجمعین و دلیل برین مطلب اولا بر
سبیل اجمال روایتیست که میانهٔ خلایق مشهورست که اِنّی تارِکٌ
فیکُمُ الثَّقلَین کتابَ اللهِ وعِترَتی اَهلَ بَیتی اِن تَمَسَّکتُم بِهِما لَن تَضِلّوا
اَبَداً که قبل ازین مذکور شد و پیش ازین بیان شد که مراد از اهل بیت
ذریت طاهره معصومین حضرت پیغمبرست و چون تمسک باهل بیت
سبب عدم ضلالت ابدی بوده سالک مسلک قدیم و صراط مستقیم
باشد پس بالبدیهه سزاوار امامت ایشان بوده دیگری را مدخل دران نباشد
دیگر روایت مشهوره مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَ فیها

نَجَیٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ و این روایت نیز من حیث العموم دلیل
خلافت اهل بیت رسالت بوده صریحست درینکه خلافت و امامت
اهل بیت منصوص بوده هر که بغیر ایشان اعتماد نماید بموجب قول حضرت
رسالت خارج از زمرهٔ نجات بوده مستحق عذاب و عقاب الهی گردد
و هر که غیر از آن زمرهٔ مقدسه خود را مستحق مرتبهٔ خلافت داند سالک
طریق ضلالت و غوایت گردد زیرا که تخلف از اهل بیت رسالت خواه
بطریق امامت و خواه بعنوان ماموریت هر دو در یک درجه از عتاب
و عقاب بوده مستحق خلود عذاب باشند و توان گفت که هر که را دعوی
امامت شود چون باعث ضلالت امت خواهد بود استحقاق عذاب
در وی بیشتر از جماعت ماموین اوست زیرا که او ضال مُضل است
بخلاف آنها یعنی ماموین چه ایشان اگرچه گمراه شده اند اما کسی را گمراه نساخته اند
دیگر آنکه چون قبل ازین ثابت شد که عصمت از شرائط امامت است
و هر که معصوم نباشد سزاوار این درجهٔ رفیعه نتواند بود و معلوم شد

از آیه

از آیهٔ تطهیر که حق تعالی اهل بیت رسالت را تمامی پاک از آلایش و بری از
نقایص و مطهر از ذنوب و منزه از عیوب گردانیده و جهت بیان این
مدعا آیهٔ شریفهٔ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا نازل گردانیده و بنه کار را از پیغمبر خبر داده تا خلایق پی روی پاکان
و پاکیزگان و کسانی که حق تعالی ایشان را مطهر ساخته سبب نجات خود دانند
و مطیع و فرمان بردار باشند بنابرین چون حضرت رسول در روایتین
مذکورتین تصریح باطاعت اهل بیت نموده تا مردم دانند که آنها که رسول الله
خلایق را باطاعت ایشان ترغیب نموده حق سبحانه تعالی موافق قول پیغمبر بکلمهٔ
اهل بیت ایشان را تعیین و بلفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی ایشان را پسندیده
و اذهاب رجس ایشان کرده و گفتهٔ پیغمبر موافق ارادهٔ الهیه بوده و اصرح ازین
دلیلی بر مدعا معلوم نیست که بر هیچ مدعا ذکر شده باشد و تقدیرات و ترکیبات
فخر رازی که در آیهٔ تطهیر از روی تعنت و عناد ذکر شده درین رساله و غیره
با اجوبهٔ حسنه مذکور است دیگر قبل ازین مذکور شد که خدای تعالی بندگان را

بمودّتِ اهل بیت رسالت تحریض نموده چنانچه فرموده که قُلْ لَا أسْئَلُکُمْ أجْرًا
إلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَیٰ و محمد بن طلحه شافعی تصریح نموده که مراد از ذوی القربی اهل بیت
رسول الله است و اقل مرتبهٔ مودّت و محبّت اطاعتِ قول آنکس و مخالفت
مخالفین اوست پس آیهٔ شریفه دلیل باشد بر اطاعت اقوال و اعمال
اهل بیت و مخالفت سایر مخالفین و مراد از امامت وجوب اطاعت
اوامر و نواهی و عدم اقدام بر مخالفتِ ایشان کماهی است و مدلول این
آیت نیز ظاهر الدلالة بر مطلوب است دیگر صاحب کشاف در آیت
تصدّق در وجه اتیان الذی بصیغهٔ جمع چنین میگوید که غرض آنست که مردم
رغبت باین طور فعلی که تصدق در وقت نماز است نمایند تا مثل این اجر
یابند و ظاهر است و پیش از این ذکر شده که اتیان بصیغهٔ جمع مذکور یا بواسطهٔ
تعظیم و تکریم حضرت امیر المومنین است یا نظر بامری که در قرآن عزیز معمول
شده که تعبیر از واحد بصیغهٔ جمع نمایند یا مقصود اشاره بخلافت حضرات
ائمهٔ اثنی عشر است باجمعهم زیراکه در کتاب مشارق الانوار و کتاب غایة المطلوب

دیده است که حضرات ائمه علیهم السلام اقتضای آثار جد بزرگوار و جد عالیمقدار نموده
حکمی در وقت صلوة در حین توجه برکوع اقدام بر امر مذکور یعنی تصدق بسائل
نموده اند و برین تقدیر همچنانچه آیهٔ مذکوره من حیث الظاهر دلیل بر صحت
خلافت شاه ولایت است من حیث الباطن اشاره بامامت بقیهٔ
ائمهٔ اثنی عشر بوده و جهت تکلم بکلمهٔ جمع نیز درجهٔ ظهور یافت دیگر از
تفسیر ثعلبی نقل شده که مراد از آیهٔ شریفهٔ یَا أیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ
یُحِبُّونَهُ أذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ حضرت امیر المومنین
است و ابن طلحه نیز از اکابر اهل خلاف نقل همین نموده و از علمای اهل بیت
منقول است که مراد جمیع حضرات ائمه علیهم السلام اند و در ترجمهٔ آیهٔ شریفه ثبت
و الله اعلم که هر که ظاهر در زمرهٔ اهل ایمان داخل بوده چنانچه مفاد کلمهٔ منکم است
بعد از آن شیطان که رهزن ایمان است از پس گرفته کشان کشان بر بیابان عناد و عار بر ساحل
الحاد و ارتداد کشانند درین هنگام حق جل و علا بزور بازوی یَدُ اللهِ فَوْقَ أیْدِیهِم

عنان اختیار روزگار و انتقام از خیل اشرار بدست طایفه گذارد که ایشان را
بر مسند محبیت و محبوبیت در کارخانهٔ ربوبیت متمکن گردانیده سر ردایهٔ محبت
طرفین بطراز قدوم عصمت و لزوم ایشان مطرز گردانید تا دشمنان دین و معاندان
دودمان سید المرسلین مغلوب و مقهور ایشان شده طبقات اهل ایمان
در روضات مقدسات اعزاز و احترام و توقیر و اکرام فارغ البال و مستحسن الاحوال
گردند و شکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت بنزول این آیه در شان شاه ولایت
چون در مواضع متعدده مذکور و معلوم شد که محبت حاصله میان خدا و بندگان
او منحصرست در امیر المؤمنین و ذریت طاهرین و این آیه نیز مشتملست بر اینکه
جمعی که من جانب الله مفوض باشند بالذات اهل ایمان و امانت مرتهنین از آن طایفه
اند بصفت محبیت و محبوبیت می باید که موصوف باشند و این صفت مخصوص
اهل بیت رسالت است و باقی شرایط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اعتبار یافته
از خصایص متعینهٔ ایشانست پس مراد از مدلول آیهٔ مبارکه ذوات مقدسهٔ ائمهٔ
طاهرین است و درین آیه اخبار از آنکه محقق طوسی میگوید خبر از ارتداد بعضی کند

از ایشان تی می کند دو سخن مذکورست یکی آنکه گفته که مراد ابوبکرست زیرا که
متصدی بیان حال کفرهٔ اهل ایمان است و محاربهٔ امیر المؤمنین با طایفهٔ اسلامیان
بود و حرب ابوبکر با جماعت کفره و این سخن بغایت ظاهر البطلان است و
مخالفت با مدلول آیت دارد و نه امریست که تأملی دران باید نمود زیرا که
الله تع خطاب باهل ایمان نموده میفرماید که جماعتی که صفت ایشان اینست
که از اهل ایمان اند هر که مرتد شود از شما یعنی هر که در جریدهٔ شما داخل شده باشد
و بعد از ایمان باز مراجعت نموده از ایمان برگشته باشد پس چنین و چنین
شود و درین خطاب اهل کفر اصلا دخل ندارند و ظاهرست که محاربهٔ امیر المؤمنین
با جمعی وقوع یافت که ایشان من حیث الظاهر قایل کلمتین شده و از اهل
قبله گردیده و بعد از آن بواسطهٔ مخالفت امام واجب الاطاعة و خروج بروی
بصفت ارتداد موصوف گشته از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمهٔ منکم است
و ظاهرست که ارتداد در اصطلاح نیست که از اسلام برگشته بکفر رجوع نمایند بلکه بکفر
ذاتی باشند و اگر گویند که ایشان با وجود خروج بر امام زمان ارتداد نیافته

سمان بر صفت ایمان باقی اند این نیز در معرض تزییف ست اما اولا از جهت
که اصطلاح علما باجمعهم در معنی خوارج آنست که از اسلام بواسطه خروج بر امام زمان
بیرون رفته باحکام کفر محکوم اند در اکثر وجوه و اما ثانیا از انجهت که جمعی از اهل سنت
در معامله خالد ولید با طایفه مالک بن نویره و کشتن رجال و اسیر کردن زنان
و اطفال و مضاجعه و مباشرت خالد ملعون با حلیله مالک در همان شب انست
که ایشان بنابر منع زکوة از اسلام ارتداد یافته محکوم علیه بحکم کفره شده بودند
و چون مخالفت خلیفه مشکوک فیه موجب حکم بارتداد آن شخص تواند بود مخالفت
خلیفه متفق علیه منصوب از خدا و رسول بطریق اولی بالاکه مقدمات مذکوره
مخالفین تمامی خامه ست اولا خلافت و امامت ابی بکر بوجهی که خلاف وی
نتوان نمود و ثانیا منع زکوة ایشان بنوعی که مانع ضروریات دین بوده
ازین جهت از تسلیم بعامل ابی بکر مضایقه نموده باشند و اما ثالثا الدعوی بیرون آیه
اشاره بجمعی نموده که از جمله اهل اسلام بوده رجوع بکفر نموده باشند و این امر در
نهایت ظهور نیست و انکه ایشان کافر شده احکام کفره من جمیع الوجوه

بر ایشان

۱۳۳

بر ایشان جاری کرده و دخلی باین بحث و غیر آن مقصود از آیه ندارد و مسئله
اینست که در حق خوارج ان بحث شده سخن دوم از دو نوعی که نیشابوری در
تفسیر خود از وی نقل نموده اینست که وی گفته که وَهٰذَا اَوَّلُ دَلِيلٍ عَلٰى فَسَادِ
مَذْهَبِ الشِّيعَةِ و در بیان استدلال چنین ذکر نموده که چون مذهب امامیه
اینست که اصحاب رسول الله صلعم بعد از ان تغایر بلکه انکار نص جلی در باره
امیر المومنین کرده و همگی درین امر شریک بوده مرتد شده اند و میگوییم که اگر
این مدعا صحیح بوده نعوذ بالله تعالی ایشان انکار نص جلی نموده و از انجهت بارتداد
توصیف یافته باشند بایستی که الله تعالی نظر بوعده و وعده که نموده طایفه
بمحبت و محبوبیت الهی موصوف باشند بفرستادی که با اهل ارتداد مقاتله و
محاربه نموده ایشان را مقهور و مغلوب گردانیدی و چون قضیه همیشه بر عکس
بوده طبقه شیعه مقهور و مغلوب بوده اند معلوم میشود که اعتقاد ایشان فاسد است
و بعد از ذکر مضمون عبارت فخر رازی علامه نیشابوری در جواب گفته که لنا معشر
الشيعة ان نقول بما يريك انه لا يحصى لعموم يجاربهم ونقلب المرا مجروح المهدي

هرذلک فان محاربة من ذات جبین الاوائل محاربة الاوائل خلاصه جواب شار الیه
آنست که شاید طایفه معهوده که خروج نموده‌اند که اهل ارتداد را مقهور و مغلوب گردانند
مراد از ان مهدی موعود در آخر الزمان باشد واگرچه با مرده دین ایام ماضیه
ومرتدین روزگار سابقه مجادله ننموده باشد زیرا که مقاتله ومحاربه با جماعتی
که بدین بادیان سابقه باطله باشند در حکم مقاتله با جماعت مذکوره است
وپوشیده نیست که این جوابست متضمن اعتراف بمغلوبیت شیعه در جمیع ازمنه
واوقات ونه چنین است وجواب شبهه مذکوره اولاً آنست که در آیه شریفه
خبر کرده دلالت بر فوریت این امر نماید فهمیده نمیشود واخبار وارده وقرآنیه که
بحسب مدلول عبارت وقوع آن بغایت قریب مینماید هنوز در پس پرده حکمت
الهی متوقف است مثل اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ ومثل اِقْتَرَبَتِ
السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ که الی الآن وقوع نیافته مدلول آن در
حیز تاخیرست پس اگر ارسال طایفه معهوده که متضمن فوریت نباشد تاخیر
یافته باشد دلالتی بر فساد عقیده اثنی عشریه نداشته موجب حکم ببطلان

عقیده

عقیده جمعی کثیر از علمای اسلام که این مسئله یکی از مسائل مسکوت عنها میانه ایشانست
نتوان نمود وبر تقدیر تسلیم این امر نیز بجز خلف وعده از امور متوعده است
نه از امور موعوده در عبارت اکابر دین ست که الحمد لله الذی اذا اوعد
وفی واذا توعد عفی ودر متن فصوص مذکورست که الثناء بصدق الوعد
لا بصدق الوعید بل التجاوز عن السیئات مع التوعد علیها وبر تقدیری که
داخل امور موعوده باشد که اعتقاد معترض آنست که خلف دران مستلزم
صدور فعل قبیح از باری تعالی باشد درینصورت نیز مستلزم حکم ببطلان عقیده
این طایفه نتواند بود زیرا که بر طبق قواعد مذمومه ایشان خلف وعده از
جانب الهی یا از اتصاف بقبیح حالیست یا در تحت امور قبیحه است که مصدر
آن الله تعالی بوده تجویز آن نموده‌اند دیگر آنکه مراد از غلبه وقهر بر جماعت
مرتد حتما نه آنست که در جمیع اوقات واز منه من جمیع الوجوه مغلوب
ومقهور باشند وبنابرین غلبه ابراهیم اشتر ومختار ثقفی بر بنی مروان
که بعد از انقضای زمان یزید پلید واقع شد مگر مسموع معترض نشده که در

بکرتبه عبید الله زیاد با صد هزار سوار و پیاده بجانب کوفه می‌آمد بچه عنوان کشته
گردید و صد و سی نفر از زنان و فرزندان و اهل خانهٔ آن ملعون بدست
ابراهیم تمامی بقتل آمدند چنانچه مفصلاً در رسالهٔ کبر محرر مسطور است و بعد از
قتل عبید الله عامر بن ابی ربیعه نیز با صد هزار سوار و پیاده بر وجهی که در محل
خود مذکور است عرضهٔ شمشیر ابراهیم مذکور و اعوان و انصار وی گردید و بنی امیه
با کثرت عشیره و حشمت و عظمت تمام که بجده هزار کهواره مرتضع در میان ایشان
از جمله اسباب تقطیع شده بود اثری از ایشان نماند و بنی عباس نیز بدین
وجه و شیعیان خاندان ولایت روز بروز در بلاد و ولایات متزاید گشته
آثار غلبه بر وجود ایشان ترتب یافت و در زمان حکومت و سلطنت
دیالمه طوایف ناصبیان مقهور و مغلوب گشته انتقام مخالفین دودمان
سید المرسلین در زمان ایشان بدست دوستان و معتقدان
آن خاندان عظیم الشان کشیده شد و عماد الدوله دیلمی که از اکابر دیالمه است
مقرر فرمود که ابواب مساجد و مدارس و بقاع الخیر و غیرها که در دار السلام

بغداد

بغداد بود تمامی به تسطیر این کلمات زاکیات محرر گشت که لَعَنَ اللهُ مُعَاوِيَةَ
ابْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَمَنْ غَصَبَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكًا وَمَنْ
مَنَعَ أَنْ يُدْفَنَ الْحَسَنُ علیه السلام عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ وَمَنْ نَفَى أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ
وَمَنْ أَخْرَجَ الْعَبَّاسَ عَنِ الشُّورَى و حاصل مدلول عبارت مذکوره لعن
صریح است بر معاویه و ابوبکر و عمر و عثمن و همچنین صریحست در لعن عایشه و
طایفه بنی مروان و تا قهر و غلبه بر اعدای دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین
بدرجه کمال نرسید اینچنین لعن صریح بر در و دیوار بغداد نوشتن متعذر بود
و در تواریخ مذکور است که ششصد هزار نفس از مخالفین اهل بیت رسول اله
بغزو و آل بویه که دیالمه نیز لقب ایشانست کشته شد سوای آنچه در معرکه
قتال و جدال کشته شده بود و اگر اینقدر از مغلوبیت اعادی و غالبیت معتقدان
خاندان نبوت در تحقیق مدلول آیه کفایه تمامیه هیچ چیز فایده مند نگردد تا آثار جم
عبارت مکتوبه بر ابواب دار السلام بغداد ظاهر است که مَنْ غَصَبَ فَاطِمَةَ فَدَكًا
اشاره بظلم ابوبکر و عمر است که در باب فدک بر حضرت خیر النساء روا داشتند

وترک شریعت ومتابعت قوانین ملت نموده به بدعتهای اخترا عیه
خود مبتلا در جستند وتفصیل این مبحث قبل ازین در رساله مکتوب کردیم
وعبارت من نفی اباذر الغفاری اشاره بطغیان وعصیان عثمن است که
ابوذر از اکابر صحابه رسول است وحضرت رسول فرموده که در لهجه ابوذر
کذب وخلاف واقع جاری نشده وبنابرینکه فضایل خاندان نبوی وقبایح
بنی امیة ذکری نمود عثمن اورا از مدینه اخراج نموده بصحرای مشهور به
ربذه که در آنجا آبی وگیاهی نبود فرستاد وتفصیل این قضیه درغیر این
رساله مسطور است واما عبارت وَمَن اَخرَجَ العبّاسَ من الشُّوری که ترجمهٔ
آن اینست که لعن بر کسی که اخراج عباس از شوری نمود اشارتست به بدعت
عمر که چون روانه سقر میشد امر خلافت را بشوره شش نفر از اصحاب رسول الله
انداخت وعباس که عم حضرت رسول وعمدهٔ طایفهٔ بنی هاشم بود داخل نکرد و بنیر
واز شش نفر یکی عثمن وعبد الرحمن وابو عبیده جراح وطلحه وزبیر بود ودر تاریخ
اعثم عوض ابو عبیده سعد بن ابی وقاص است وبعد از ایشان حضرت

امیر المؤمنین

امیر المومنین را نیز داخل گردانید و قرار داد که هر چه رای بن شش کس بدان قرار گیرد
خلافت مخصوص وی باشد و حضرت امیر المومنین در خطبه شقشقیه اشارت
باین حکایت نموده و در ان ضمن شکایت بسیار فرموده و عبارت حضرت اینست
که و جعلها فی جماعة زعم انی احدهم یعنی خلافت را بجماعتی حواله نمود که گمان
وی آنست که من نیز یکی از ایشانم و ظاهر است که حضرت درین عبارت اظهار آزردگی
بسیار نموده و مقصود اینست که خلافتی که بفرموده الهی و تعیین رسالت پناهی
بمن مفوض شده اکنون کار بجائی رسیده و غیظ و غلظت عمر بنوعی افتاده که
که اولا تعیین خدا و رسول منظور وی نیست و ثانیا خود را درین امر صاحب
اختیار می داند و ثالثا آنکه مصلحت جماعتی مقرر داشته که گویا من نیز یکی از
ایشانم و این مضمون متضمن نهایت شکایت و آزردگی آنحضرت از عداوت
آن سرشته غیظ و غلظت است و ابن طاوس رحمه الله در کتاب طرائف
این حکایة [illegible] طریق اهل سنت برین وجه نقل مینماید که چون خلافت بشوره
قرار یافت از عمر پرسیدند که بسبب چیست که از اصحاب شوری اهل مشوره این

[illegible]

شش کس را اعتبار نموده و دیگران دران مدخل ندارند گفت از جهت
آنکه شنیدم از حضرت پیغمبر صلعم میفرمود که من ازین شش تن راضی و خشنودم
و چون حضرت از جماعت مذبوره اظهار رضا فرمود من نیز از جهت
مدار حکایت خلافت را بر مصلحت ایشان گذاشتم بعد از ان پرسیدند که اگر میانه
ایشان مخالفت بهمرسد کدام طرف را اطاعت باید نمود گفت طرفی که عبدالرحمن
دران طرف باشد و آن سه کس دیگر را قتل باید نمود و بعد از نقل این حکایت
ابن طاوس میگوید که غرض وی اشاره بقتل امیرالمومنین است زیرا که در
طرفی که عبدالرحمن باشد عثمن نیز دران طرف خواهد بود بواسطه قومی و خصوصیت
و عقد اخوت و غیرها و هرجا این دو شخص باشند حضرت امیرالمومنین با ایشان
مجتمع نشده در طرف دیگر خواهد بود پس امر بقتل سه نفر که مخالف عبدالرحمن
باشند جهت آنست که شاید آنحضرت در میان کشته گردد و ابن طاوس
میگوید که ای مسلمانان ببینید که شخصی که گواهی میدهد بآنکه [illegible] پیغمبر از
شش نفر مذکور راضی و خشنود بوده و بنابرین سبب چیست که چون میانه

ایشان

ایشان مخالفت واقع شود و خلاف رای عبدالرحمن نمایند این سبب وجوب القتل
شوند فَنَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النِّفَاقِ فِي الدِّينِ وَتَقْدِيمِ عَبدِ الرَّحمنِ عَلَى أَمِيرِ المُؤمِنِينَ ع
فَلَعَنَ اللهُ الغَاصِبِينَ لِحَقِّهِ النَّاكِثِينَ لِأَمرِهِ وَشِيعَتِهِم و اما عبارت و من
منع ان یدفن الحسن عند قبر جده اشعار دارد که لعن بر کسی باد که نگذاشت که امام
حسن ع را نزد قبر جد آنحضرت دفن نمایند و این اشارتست بحکایتی صادره از
عایشه و جمعی از مروان که اطاعت وی نموده مانع شدند که آنحضرت را در جوار
جد بزرگوار خویش که غالب اوقات کتف مبارک را نشیمن و آرامگاه آن گوشوار
عرش مجید بود مدفون گردانند و مذکور و مشهور است که عایشه دران وقت بر استری
سوار شده بود و قریب بهجده هزار نفر از موافقت اطاعت وی نموده همراه او رفتند
و بر جنازه آنحضرت که ظالمان و غاصبان متحمل آن شده بودند تیر انداختند
و در جنازه آنحضرت که عایشه خود را با امر تکثیر تیر انداختن و تحریص دیگران نیز بعمل نمود
و عبدالله بن عباس ... در مقابل عایشه نموده و قبایح واقعه از او را در ابیاتی نظم
انتظام داده که تَجَمَّلتِ تَبَغَّلتِ وَلَو عِشتِ تَفَيَّلتِ لَكِ التُّسعُ مِنَ الثُّمنِ

و با آنحق تنگ گرفتی و مخرجه حضرت ختیمه را که عایشه بر شتر سوار شدی چنانکه
در حرب بصره نموده بود و بعد از شتر نیز سوار گردیدی چنانچه بر استر در سوار
شده بود و اگر زنده بماندی بر فیل نیز سوار خواهد شد و ترا در حجره رسول
از هشت یکی که حق زنان پیغمبر است نه یکی خواهد بود نه برین که آن هشت یک
میانه زوجات آنحضرت چون نه انقسام یابد و از جمله نه نفر یکی از ایشان عایشه
است پس حصه او از هشت یک نه یک باشد و حال آنکه تمامه ملک خود
گردانیدی و باید دانست که درین قضیه از دشمنان خاندان نبوت که عبارت
از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و جمیع بنی امیه و تابعین و معتقدین صحت اعمال
و افعال ایشان قبایح چند صادر شده و حقد و عداوت و مخالفت که در سینه
ایشان پنهان می بود درین باب بظهور رسیده اند و آن همه را داشته اند
که ظاهراً و علانیةً به دشمنی اهل بیت کمر عصیان بر افراشته و وضوح این
امر از چند وجه است اول آنکه عایشه و حفصه که در زمان خلافت عمر و عثمان
با امانت و فرموده ایشان بعد از انجهره در راحت حیات آنحضرت در ان مکان

نقوی

مقدس و مدفن اقدس جا داده و بعد از انقطاع سوره و حجره مطهره که اشرف بقاع
زمین و مهبط ملایکه مقربین است بی رخصت آن حضرت و بی اذن ورثه آن
مرکز دایره رسالت عنفاً و عدواناً و غصباً و غیظاً دفن کردند و این آن شنیع
که گوش زمین و زمان و خیل افلاکیان و از کروبین و روحانیین پر آوازه گشته
قیام نمودند دوم آنکه فاطمه را که بضعه نبوت و عضو از اعضای مصطفی است
او را ازین نعمت بی بهره گذاشته و بواسطه کثرت اذیت و اهانت که آن
نور پاک و ثمره شجره لولاک از ایشان کشیده بود پنهان از آن دیار
مدفون گشته ظاهراً از دولت مجاورت روضه رضیه نبویه محروم گردیدهم تسمیم
آنکه حسن بن علی را که نسبت بسید الانام با جان شیرین همعنان و معیات
صوری و معنوی صنوان و توامان است او را از دخول آن حجره منوره و
روضه معطره ممنوع گردانیده بیگانگان ظاهر و باطن و بی نسبتان صورت
و معنی را به تشرف این رتبه عظیمه و مرتبه جسیمه اختصاص دادند و بی نقد
مراعات لوازم محبت خاندان نبوت این حکایت دلیلیست روشن و برهانی

سبطین و حجت بیضا و آیت بهیه ابر این که مودت اهل بیت مصطفی و مرتضی
که مطلق آخر یک کار ارتن بنا بر جمیع بندگان واجب و لازم بوده از [illegible]
مخصوص [illegible] یافت این طایفه گمراه و زمره نامه سیاه [illegible] تبدیل آن
امر واجب متحتم بعداوت صریح نموده از [illegible] و تره وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ شده
مخصوص بخطاب مستطاب أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
گردیدند و چون امر [illegible] بنا بر گفته ابوبکر و نقلی که [illegible] بطرف باشد
پس دفن ابی بکر و منع حسن بن علی ع در آن مقام قدس احتشام که میانهٔ سایر
مومنین [illegible] باشد از مقوله ظلم صریح بر ذریت رسول الله بوده بحد طغیان
و عصیان مقتضی آن باشد الحاصل اگر آواز [illegible] بجائی رسیده که فاطمه ع
از مجاورت پدر عالی مقدار محجوب و ممنوع تواند بود بمصلحت ابوبکر [illegible]
بیگانه دشمن خاندان نبوت بچه مناسبت [illegible] مقدس تواند شد
و اگر نظر برحمت شامله نبی که رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ است [illegible] این قرار هم

مجوز توانند در باره مزرعه فدک [illegible] کرامی و [illegible] بمجادله نمودن
و [illegible] قسم [illegible] از ذریت نبوت [illegible] کفر و ضلالت
و طغیان و [illegible] و عصیان حضرت رسالت [illegible]
و [illegible] کلام نموده معلوم اهل [illegible] که این قسم [illegible] با ذریت [illegible]
آزار و بلکه موجب [illegible] رسیده [illegible] و آن [illegible] الذین
الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا موجب [illegible] از درگاه [illegible]
از درگاه [illegible] بوده و در درجه [illegible] و [illegible] داخل [illegible] آن [illegible]
چون [illegible] سابقه [illegible] یافته [illegible] اختصار این رساله خارج [illegible]
[illegible] آن نموده میشود که از جمله دلائل [illegible] خلافت حضرات
ائمه طاهرین روایتی منقول از حضرت رسالت [illegible] در کتب اهل خلاف مکرر ذکر
یافته که چون از حضرت رسالت [illegible] بعد از آن حضرت [illegible] فرموده
که [illegible] بنی اسرائیل دوازده بوده اند [illegible] خلفا [illegible] آن حضرت [illegible]

دوازده است و در کتاب جامع الاصول ابن اثیر مذکور است بروایة مسلم که
لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفة ع و همچنین در کتاب مذکور بروایة ترمذی
قال النبی ص یکون بعدی اثنی عشر امیراً و بروایة ابی داود از رسول رب العالمین
لا یزال هذا الدین قائماً حتی یکون علیکم اثنی عشر خلیفة و در کتاب مذکور امح
ازین مذکور است مضمون آنکه شخصی بشخص دیگر میگفت که بنی امیه میگویند که علی خلیفه نیست
آن شخص در جواب گفت که دروغ میگویند زیرا که از حضرت رسالت شنیدم
که فرمود که یکون بعدی اثنی عشر امیراً و ظاهر است که دوازده خلیفه که علی داخل باشد
عبارتست از دوازده امام معصوم از اهل بیت رسالت و مؤید این مقام است آنچه بر زبان
غیب بیان حضرت صادق ع جاری شده که نحن قوم فرض الله عز و جل طاعتنا
یعنی ماییم طایفه که حق تع طاعت ما را بر خلایق واجب گردانیده و مراد از امام
شخصی است که من عند الله تع مفروض الطاعة باشد و در کلینی مذکور است که از
حضرت صادق ع سؤال نمودند که طایفه منصوصه من الله کدام اند فرموده که
هم الذین قال الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر

منکم و قبل ازین از حضرت صادق ع ایضاً ذکر شد که مراد از اولوا الامر حضرات ائمه
طاهرین است و مدلول این روایة موافق آنست و لهذا حضرت صادق ع تأکید
عبارت مذکوره باین کلام صدق انضمام نموده که و هم الذین قال الله عز و جل
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون و از تقریر حضرت صادق ع مفهوم میشود
که اگرچه آیه مذکوره من حیث الظاهر کاشف بعض از فضایل امیر المؤمنین است لکن
نظر بعموم کلمات تامات قرآنیه دانسته میشود که حق جل و علا در ارسال آیه
کریمه اشاره بحالات محققه مخفیه بقیه ائمه طاهرین نموده مؤید روایت
است آنچه قبل ازین بر صفحه بیان بجریان یافت که مقصود از اتیان آیه بصیغه
جمع بیان اتصاف جمیع حضرات ائمه باوصاف مندرجه در ضمن فقرات آیه شریفه است
و از جمله دلایل ظاهره بر خلافت ائمه اطهار روایت سعد بن ابی وقاص از
جابر بن سمره از حضرت رسول ص است بنوعی که در صحیح مسلم مسطور است که حضرت رسالت ص
فرموده لا یزال هذا الدین قائماً حتی یقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة

واین روایت در نهایت صراحت است بر حقیت مذهب اثنی عشری چه حاصل مذهب
امامیه رحمهم الله آنست که زمانه تا انقراض دهر از امام خالی نبوده و امام را ائمه بر دوازده
و ناقص ازان در دایرهٔ امکان جای نبوده در هر جزو ازان یکی از دوازده وسیله
انتظام مهام دین و دنیای اهل زمانه‌اند و مدلول حدیث مذکور موافق عقیدهٔ فرقهٔ ناجیه است
نیز اکه مشتمل است براین که لا یزال دین اسلام انتظام یافته تا انقضای دهر خللی بآن
راه نیابد و مدار استمرار و استقرار آن بر دوازده خلیفه بوده یکی بعد از دیگری بر مسند
امامت متمکن گردد و در کتب مشهوره و غیر مشهوره از طریق مخالفین احادیث
ظاهر الدلاله بر امر مذکور زیاده از اندازه است و تمامی متضمن این معنی که همیشه
دین محمدی بوجود دوازده خلیفه مستقیم بوده زمانه از ایشان یعنی از وجود یکی
از ایشان خالی نتواند بود و در فصل اول از باب اول از کتاب رابع از جامع الاصول
ذکر یافته که قال سعید قلت لسفینة ان هولاء یزعمون ان علیا لم یکن بخلیفة قال
کذبت استاه بنی الزرقاء یعنی بنی مروان قال سمعت النبی ص یقول یکون بعدی اثنی عشر
امیرا و صاحب کتاب میگوید که این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم است و در روایت

دیگر

دیگر از مسلم چنین نقل نموده از پیغمبر ص لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنا عشر خلیفة و ایضا
بروایة مسلم ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفة اما روایت دال بر
بر خلافت حضرات ائمهٔ معصومین بر وجه تفصیل و ترتیب و از انجمله روایت اخطب خطبا
صدر الائمه موفق بن احمد مکی در کتاب مناقب بروایت فخر القضاة نجم الدین ابو منصور
محمد بن حسن بن حسین بن محمد البغدادی از نور الهدی ابو طالب حسن بن محمد زینبی از محمد بن احمد
بن شاذان از احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ از علی بن سنان الموصلی از احمد بن محمد
بن صالح از سلیمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید از جابر از ابی سلامه
از ابی سلیمان داعی رسول الله ص روی از حضرت رسول رب العالمین و آنحضرت
از جبرئیل و او از ملک جلیل جل جلاله و عم نواله مضمون آنکه در شب معراج چون
ساحت رفعت کبریائی و باب دعوت انبساط پر و رحه کار از پرتو اشراقات
لمعات نور حضور نور و ضیا و ورود مصطفوی که از بارقهٔ تشعشع انوار فیض
آثار متوقد از شجرهٔ مبارکهٔ محبت ربانی و افاضه استناره از مشکوة محبوبیت
صمدانی اقتباس یافته منیر و مستنیر و مفیض و مستفیض گشت و به نزول مشاهده

عجایب علویات از مهمان سرای لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا عجبا اختفا یافت نظم

تا قفس قالب این شاه • مرغ دلش رفت بآن کارگاه • مرغ ایشان قفس پر شکسته • تا بلندی از قلب سکندر شده

چون گل از این پایه فیروز رخش • دست بدست آمده تا پای تخت • هم صفتش پیر انبیا خفته • بال شکسته و پر او را خفته

پرده نشینان که در پیش او نشستند • همه هیچ آن کیست که بگذاشتند • رفت بجاده راه که بجره • این قدمش لایق آن قدر نکرد

و دران شب خزان خزائن افلاک مفاتیح کنوز غیوب و رموز لاریبی و معارف الهی و موارد

نامتناهی که بقفل اختفا از حضرت وقوم و طبقه بنی آدم مستقفل بوده بر بردگان

حجرات قلبیه نبویه سپردند تا درجات رفیعه رتبه زِدْنِی علما و یقینا طی نموده

به تجلیات انوار ذاتی مسند نشین سراپرده وصال و خلوت کنج اتصال گردید بیت

پرده در انداخته وصل و وصال • از در تعظیم سرای جلال • دیدن آن پرده مکانی نبود

رفتن آن راه زمانی نبود • چون سخن از حد بدر آمد تمام • ناسخنش یافت قبول السلام

و از بهجت تمام آثار انوار عظمت ربوبیت و عجایب الملکی و ملکی در مرآت مشاهده

نبوی ارتسام یافته تمکن بر مسند قاب قوسین او ادنی بر عالم کونین امتیاز یافته

بجانب بردار نخانه دراز گردید نظم همه دو طرفی که حق آمیخته • جرعه آن وصل بار ریخته

برلب

لب بشکر خنده بیاراسته اُنگشت خود را هم در خواسته • راوی گوید که اولین گوهر

از محیط کلمات احدیت که در رشته سامعه رسالت مه منسلک شد این بود

که یا محمد اُنْظُرْ اِلَی اَخِیكَ یعنی آنحضرت مامور گشت که بجانب

زمین نگاه نموده از امور غریبه جزئی ملحوظ ملاحظه نبوی گردد و چون حضرت رسالت

برحسب فرموده الٰهیه بملاحظه آن طرف پرداخت دید که حُجُبِ حائله

بین المُحِبِّ والمحبوب برخاسته و شاه ولایت چون آفتاب طالعه از

برج خارق عادت روی مبارک بجانب آسمان نموده و میانه نبی و ولی

ابواب کلمه و کلام گشاده گشته نبوی که آنچه آن محرم راز از محرمان سرادق

جلال احدی شنیده بود با حضرت شاه ولایت در میان آورده و حقه مخزونه

اسرار ربانیه سر گشاده و ضمنها جواهر ثمینه مخفیه حالات مرتضوی در رشته بیان

انتظام می یافت و از انجمله آنچه در بارگاه احدی حضرت رسالت اولا بشنیدن

آن اختصاص یافته بود این است که یا مُحَمَّدُ اِنِّی جَعَلْتُ عَلِیًّا وَصِیَّكَ

وَوَزِیرَكَ وَخَلِیفَتَكَ مِنْ بَعْدِكَ فَاَعْلِمْهُ هَا هُوَ یَسْمَعُ کَلَامَكَ یعنی علی بن ابی طالب

مخصوص است از جانب من بوصایت و وزارت و خلافت تو بعد از تو پس
این مضمون را بوی بانجا که انیست او می شنود سخن ترا و حضرت رسول
فرموده که آنچه حق سبحانه اشاره بآن نمود چون جا بجا بر طرف شده بجانب
زمین نظر انداختم آن کلمات پسندیده ربانیه را به علی یکلمنی و وی شنیده
میانه من و او آنچه فرموده الهیه بود تمامی گفت و شنیده گردید و بعد
ازین حکایه و اتمام اظهار این عنایت دیگر بار حق سبحانه تجدید حکایت
خلافت برداخته چنین فرمود که در میان امت امر خلافت بچه عنوان
صورت یافت میفرماید که کلهم الهی بکسی جمع کردم بهترین امت بود چون
الله تعالی در مقام استفسار این امر فرمود که علی بن ابی طالب حضرت رسالت
در جواب فرمود که نعم و حضرت میفرماید که حق تعالی درین مرتبه فرمود که یا محمد
چون بر زمین نظر انداختم پس ترا اختیار کرده از اسما خود اسمی جهت تو
بیرون آوردم و بنابرین هر جا اسم من مذکور گردد تو نیز با من مذکور میشوی
و من محمود و تو محمدی و بعد ازان نوبت دیگر نظر انداختم و علی ابن ابی طالب را

برگزیدم

برگزیدم و از جهت او نیز اسمی از اسما خود اشتقاق نموده و من اعلی و او علی است
و بعد ازان فرمود که یا محمد بدرستی که خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و
حسین و ایمه از اولاد حسین از نوری از انوار من و ولایت شما را باهل آسمان
و زمین عرض نمودم و هرکه قبول نموده بآن اعتراف نمود نزد من از مومنین است
و هرکه قبول ننموده انکار ورزید نزد من از کافرین است یا محمد اگر بنده
از بندگان من آن مقدار عبادت کند مرا که منقطع گردیده مثل پوست
پوسیده خشک شده گردد و با وجود این حال منکر ولایت شما باشد گناه او را
آمرزیده نگردد و بعد ازانکه اسم حضرات ائمه بر وجه اجمال ذکر یافت
حق سبحانه و تعالی خواست که انوار مقدسه و ارواح منوره ذوات قدسی
صفات حضرات را مفصلا در آینه ملاحظه حضرت رسالت انتقاش
داده درجات مقرره آن زمره مطهره معلوم حضرت گردد بنابرین
آن سرکرده سلسله نبوت مامور گشت که بجانب یمین عرش التفات
نموده برؤیت آن انوار سبحانی و اسرار ربانی مسرور و محبور گردد

یاد داشت

و چون بر حسب ارادهٔ الهیه آنحضرت بجانب راست عرش نظر انداخت
دید که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن
الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم
و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد النقی و حسن بن
علی العسکری و محمد بن الحسن المهدی در ضحضاحی از نور ایستاده نماز
میگزارند و محمد بن الحسن المهدی در میانهٔ ایشان چون ستارهٔ درخشان
بعضی بر یمین و بعضی بر یسار روی قرار گرفته اند و بعد از ان حضرت
رسالت شنید که یا محمد این جماعت حجت اند از جانب من بر خلق
و اشاره بصاحب الامر نموده فرمود که انتقام عترت تو بر دست
او از خلق کشیده شود و فرموده که قسم بعزت و جلال من که او حجت
من است بر دوستان من و منتقم من است از دشمنان من و
ایضا در کتاب مذکور منقولست از جماعهٔ سابقین از ابن شاذان شاذان
از محمد بن حسن العلوی الطبرسی از احمد بن عیاش از سلیم بن قیس هلالی

ارسلان

از سلمان محمدی روایت میکند که روزی بخدمت حضرت رسالت تشرف
یافته دیدیم که امام حسین بر زانوی مبارکش جای نموده و آنحضرت بر سر و
روی نورانی آن چراغ خاندان نبوت و ولایت بوسه داده و مینوازید او
مینماید و میفرماید که توی سید پسر سید پدر سادات و توی امام پسر امام برادر
امام پدر ایمه توی حجت پسر حجت پدر نه حجت از پشت تو که نهمین ایشان
قایم مقام ایشانست و این روایة بعبارات مختلفه در کتب اهل سنت از
علما و محدثین ایشان بنوعی ذکر یافته که کسی را محل تاملی و انکاری نمانده و حجت
خدای تعالی بر بندگانست و چون معلوم شد که حضرات ایمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم
تمامی بنص الهی و تشخیص و تعیین ربانی بتفصیلی که شایبهٔ خللی و دغدغهٔ شبههٔ
و شکی بان راه نیافته در غایت روشنی و وضوح است باید دانست که شیخ
ابراهیم رحمه الله در رسالهٔ فرقهٔ ناجیه روایتی ذکر نموده از علمای مخالفین
در کتابی که مصنف آن کتاب از اصحاب رسول الله صلعم نقل نموده و بیشتر
از حضرت رسالت نقل نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات ایمهٔ اثنی عشر و تعیین

ایشان من جانب الله تعالی بامامت وخلافت و حاصل مضمون حدیث اینست
که عبدالله عباس روایت مینماید از ابو الفضل محمد بن عبدالله بن مطلب
شیبانی و وی از احمد بن مطرق بن سوار بن حسین قاضی حسینی بمکه
مقدسه و قاضی مذکور از ابو حاتم حنبلی از مغیره بن محمد بن مهلب از
عبد الغفار بن کثیر کوفی از هشیم بن حمید از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس
و وی روایت میکند که روزی شخصی از طایفهٔ یهود بخدمت حضرت
رسول الله صلعم آمد نام او نعثل و گفت یا محمد چیزی چند در خاطرم میگذرد
و میخواهم که حقیقت آنرا از شما معلوم کنم و اگر جواب گوئی مرا بنوعی که پسندیده
من باشد ایمان بتو می آورم فرمود که بپرس آنچه در خاطرت میگذرد و وی
مکنونات خاطر خود را بآنحضرت عرض نموده موافق ملت موسی جواب می شنید
و میگفت صدقت یا محمد تا آنکه حکایت بتشخیص وصی آنحضرت منتهی شده
یهودی از تشخیص وصی سوال کرد و گفت هیچکس از انبیا نبوده که او را وصی
نباشد و وصی پیغمبر ما یعنی موسی بن عمران یوشع بن نون بود حضرت فرمود

که وصی من و خلیفهٔ من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از آن فرزندان من حسن
و حسین و بعد از ایشان نه کس دیگر از صلب حسین ایمهٔ معصوم مطهرند یهودی چون
این کلام از سید المرسلین استماع نمود التماس شنیدن اسامی مقدسه آن زمرهٔ
مطهره نمود حضرت ملتمس وی را قبول نموده فرمود که چون حسین رحلت
نماید پسر او علی بن الحسین امام زمان میگردد و بعد از وی پسر او محمد و بعد از محمد
پسر او جعفر و بعد از وی پسر او موسی و بعد از وی پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از
محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمد مهدی عم و فرمود
که اینست ایمهٔ اثنا عشر عدد نقبای بنی اسرائیل یهودی پرسید که مکان
ایشان در بهشت کجاست فرمود که با من در درجهٔ من چون یهودی
تفصیل این قضیه برین وجه استماع نمود ایمان آورد و کلمتین بر زبان
جاری گردانید تا تمام آن شهادت امامت حضرات ایمهٔ معصومین نموده
کامل الایمان گردید و گفت که یا رسول الله آنچه فرمودی برنهج مذکور در
کتب متقدمه یافته ام و از موسی بن عمران معهود شده که در آخر الزمان

بهجرت ظاهر کرده اسم او احمد خاتم الانبیا و المرسلین و بعد از وی دیگر منقطع
شده سلسلهٔ نبوت بوی اختتام یافته و از صلب وی بیرون آید امامان اخیار ابرار
بعدد اسباط و شیخ ابراهیم مذکور بعد از ذکر مضمون این کلام میگوید که حدیث
طویل اخذنا منه موضع الحاجة و برین معنا دلیل بسیار و روایت بیش از آن است
که بضبط قلم در آید و بر یکی دیگر ازین مقوله اختصار مینماید از طریق اهل البیت بر وجهی
که متصل برسول الله صلعم شده که حق جل و علا انشا می یابد مضمون آن روایت
و فی روایة آنست که حق جل و علا فرموده که هر گاه که این گواهی بوحدانیت من بجا آورد
با آنکه بجا آورد شهادت بنبوت نبی من و رسول من محمد بن عبد الله بجا آورد و شهادت [illegible]
[illegible]
تمام کرده آنها حجت من بر خلقند این خود رسی شکر نعمت من بر صغیر و کبیر تا بنده عظمت
من است و با آیات و کتب من ایمان نیاورده و قبول آن ننموده باشد راوی گوید
که چون مضمون این عبارت از حضرت رسالت شنیدم و علم بتفصیل ائمه مرا حاصل نشده
در کلام سید الانام مجمل ذکر یافته بود جرات نموده پرسیدم که یا رسول الله ائمه کیانند
اولاد امیر المؤمنین اند فرمود که حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد الباقر

و جعفر

[illegible]

و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد التقی و علی النقی و
الحسن العسکری و فرمود که بعد از ایشان قائم بحق مهدی منست آنکه پر سازد
زمین را از عدل و انصاف همچنانچه پر شده باشد از جور و اعتساف
و از مضمون روایات و عبارات مشتمله بحضرت رسالت صلعم معلوم و
متعین شد که امامت حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم امریست
من الله و نصی من جانب الله و هر یک از ایشان باسمه و نسبه و شخصه
منصوص باین امر شده حضرت رسالت بی آنکه از جانب الله مامور
شده باشد بمجرد ارادهٔ خاطر تعیین آن ننموده بلکه عدد مبارک اثنی عشر که
در ضمن مسمیات معینه مذکوره باسامی مشخصه تسمیه پذیرفته امریست خدائی
و فرمانی است سماوی و موضع مرام است آنچه در کتاب کلینی از حضرت باقر ع
نقل نموده که بعد از ذکر امامت و بیان فساد اختیار امت درین امر خطاب
بقوم نموده فرموده که أَتَرَوْنَ الْمُوصِي مِنَّا يُوصِي إِلَى مَنْ يُرِيدُ لَا
وَاللهِ لَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ عَلَى الْأَئِمَّةِ رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهِ.

خلاصهٔ کلام حضرت باقر ع آنست که حضار مجلس شریف را هدایت نموده و پردهٔ اشتباه
مرتفع ساخته وایشان را از سلوک مسالک منهیه بظنون فاسده منع نموده بطریق
مستقیم علم بحقیقت تعیین امامت هدایت فرموده برین وجه که آیا شما را
در آئینهٔ خیال این صورت انتقاش یابد که هر امام از زمرهٔ اثنا عشر که وصیت
بامامت شخصی دیگری نماید درین امر مجبور دارادهٔ خاطر خود دخل نموده موافق
خواهش طبع خود کسی را بر مسند امامت متمکن گردانید و قسم یاد مینماید که نه والله
چنین نیست که شما را تصور این باشد که امام بوصیت امام سابق استحقاق امامت
می یابد بلکه امامت عهدیست از جانب الهی در بارهٔ حضرات ائمه که بترتیب
یکی را بعد از دیگری بامر امامت مامور ساخته و بوی اختصاص داده چون ایام
انقضا یابد دیگری را نصب نموده بر این نهج حکایت امامت انتظام یافته منتهی
بصاحب زمان گردد و این روایت نقل ست از حضرت باقر ع در اینکه امامت
امریست منصوص من الله و مؤید مقام ست آنچه در کتاب کلینی بروایت جابر
مذکور ست که در خدمت حضرت فاطمه ع لوحی دیده مکتوب بکتابتی اخضر

از جانب الهی که اسامی سامی حضرات ائمهٔ معصومین مفصلاً مع ذکر نسب و لقب
هر یک واعزاز واحترام بترتیب از حضرت امیر المؤمنین تا صاحب الزمان در ان
لوح مکتوبست و حق تعالی در ان لوح اظهار عنایت بنهایت در بارهٔ حضرات
ائمهٔ معصومین نموده و بخصوص هر کدام علیحده تفویض خلافت فرموده بروجهی که
نهایت اهتمام الهی از کلمات تامات و عبارات اعجاز آیات آن بر صحیفهٔ
خاطر ارتسام پذیرست والحمد لله رب العالمین قاعدهٔ ثانیه
در ذکر آنچه میانهٔ این فقیر و قاضی زادهٔ مذکور در مجلس بهشت آئین بطریق مباحثه
وآداب مناظره مذکور ست یافت و آن مشتمل است بر دو نقل و چون قبل از
وصول بنده بدرگاه معلی از جملهٔ اموری که سبب تشنیع وی شده ببطلان آن
صفحهٔ زبان انتقاش داده بود حکایت غسل و مسح رجلین ست که مقصود وی
این بوده که مسح نمودن خارج از مدلول آیهٔ شریفهٔ قرآنیه بوده و از جملهٔ احکام
الهیه که شیعه مخالفت حکم خدا نموده اند و این معنی بر خاطر اشرف اقدس شاهانه
گرانی نموده آئینهٔ طبع کشورستانی ازین جهت غبار آمیز شده بود لکن

دریای بی منتهای حلم و کظم غیظ که موروثی آن خاندان عصمت بنیان ست
تموج نموده و خار و خاشاک اقوال فاسده و اعمال کاسدهٔ وی را در دل دریا نوال
گیتی ستانی جای قرار نمانده بمقتضای والکاظمین الغیظ والعافین عن
الناس والله یحب المحسنین خطیئات قولی و فعلی وی مقرون بعفو گردیده و
کلمات ناقصات مشتمله بر لاف و گزاف که از آن ناانصاف سمت صدور
یافته بود به پردهٔ اغماض استتار داده و بقاعدهٔ مستمرهٔ ابواب احسان و
امتنان بر روی آمال و آمال وی افتتاح یافته بود بنابراین مقدمات
ارادهٔ خاطر اشرف به سبقت مسئلهٔ وضو تعلق یافته و این کمینه را مصاحب
صافه زبان قدسی بیان پادشاه گیتی ستان از جانب آن گمراه نامه سیاه
بر سبیل اوامر قانون افراض چنین گوهرفشان گردید که طبقهٔ شیعه از متابعت
کلام الهی در باب وضو بچه سبب تخلف نموده اند که حق تعالی در قرآن عزیز
بشستن پا امر فرموده و ایشان از آن عدول نموده مسح مینمایند و فقیر را
در مقام جواب این بود که آنچه در کلام ربانی که بر خاتم انبیا نزول یافته و از

الجمله

الجمله مسئلهٔ وضو و احکام آن مذکور شده یافته شستن پا از آنجا اصلاً فهمیده نمیشود
و آنچه سامعین آیهٔ مبارکه از مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن پا چیز دیگر در
آیینهٔ ادراک صورت نه بندد و طریق استدلال از آیهٔ شریفه بر نحوی ست
که چون حق سبحانه از تفضل و احسان و ترحم و امتنان خواست که بیان
وضو نموده بر وجهی ادا فرماید که عامهٔ مکلفین که از ذکور پسر پانزده ساله
و از اناث دختر نه ساله ست چنانچه رای اکثر فقهاست چون شرایط تکلیف
در ایشان موجود باشد و مدلول آیهٔ شریفه مسموع ایشان گردد بی تأملی و
احتیاج بتحقیق آن از دیگری علم بکیفیت وضو حاصل شده بآسانی از عهدهٔ
مأمور به بیرون توانند آمد و درینصورت فاضل و جاهل و ناقص و کامل و دانا
و نادان و ذکور و اناث و بنده و آزاد و الحاصل هر که درین دایرهٔ تکلیف قدم نهاده
باشد در فهمیدن مدعا از آیهٔ شریفه علی السویه بوده چون مترجم فهمیدن مقصود
از کلمات الهیه گردد بوجهی وجیه فهمیده می شود و از حیثیت حق سبحانه
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ پوشیده نیست که آیهٔ مبارکه مشتمل است بر دو امر
یکی شستن و یکی مسح نمودن و بنابرین ناچارست که مکلف چون کلمهٔ فاغسلوا
بشنود که امرست بشستن عضوی از اعضای خود گوش کند و مستمع باشد که بعد از کلمهٔ
مذکوره کدام عضو از اعضای انسانی مذکور میشود تا فهمیده شود که آن عضو را
می باید شست و چون حق سبحانه بعد از کلمهٔ فاغسلوا بی فاصله روی و هر دو دست
را مذکور ساخته آدمی همچنین می فهمد که این سه عضو که عبارت از رو و دو دست
راست و دست چپ است شستن آن واجب است و چون مکلف معنی از
کلمهٔ فاغسلوا فهمیده باشد و بعد ازان بشنود که وَامْسَحُوا درین صورت
نیز می فهمد که امر بمسح چیزی شده و منتظرست که هر عضوی که در تحت آن مذکور
شود معلوم وی گردد که مسح نمودن آن عضو واجبست و آنچه بعد از کلمهٔ مذکوره
ذکر یافته کلمهٔ طیبهٔ برؤسکم وارجلکم است و درینصورت مکلف خواهد فهمید که
همچنانکه در مرتبهٔ اول شستن روی و هر دو دست واجب بود درین مرتبه

مسح نمودن

مسح نمودن از سر و هر دو پای تا کعبین خاطرنشان وی شده و اینصورت در آیینهٔ
ادراک وی ارتسام می یابد که وضو عبارتست من حسب الشرع از شستن
رو و دستها تا مرفقین و از مسح نمودن سر و پاها تا کعبین و نزد انصاف
آنست که اطلاع بر اختلاف قرائت و عدم اطلاع را مدخلی در فهمیدن معنی مقصود
از کلمات مذکوره نبود که تقریر شد بوده مدخول کلمهٔ فاغسلوا دلیل شستن و
مدخول کلمهٔ وامسحوا آیت مسح نمودن است و بعد ازان چون خواهند که امور
مذکوره را منطبق بر قوانین نحو گردانند امریست که انطباق آن بر قواعد مقرره
در غایت وضوح است و چون سخن باینجا رسید قاضی زاده مشار الیه از
جانب نواب اشرف اقدس اعلی مورد عتاب گردیده و نواب کشورستانی قسم یاد فرمودند
و خارستان احتمال تعرض و آزار و اهانت از پیش راه سخنان وی برداشته
موکد بایمانی مغلظه گردانیدند و او را در ذکر جواب و دقایق بحث و آداب سخن گزاری
و مراعات شرایط مناظره جرأت داده بملاطفات و نوازشات و اطمینان خاطر
وی از آنچه در قانون مباحثه جایز باشد خوشدل و مسرور ساخته فضای

خاطر دبیر از غبار اندیشه تصفیه دادند سوی الیه نیز چار سوی مباحثه را با جناس
نفیسه مناظره آراسته ساخت و دکّان مجادله را بمتاعی که در خزینهٔ خاطر
ذخیره نموده بود در نظر خریدار زیب و زینت فزوده گفت که قاریان کلام
مجید در قراءت آیهٔ شریفه اختلاف نموده اند و اختلاف ایشان با مراعات
قواعد نحو موجب قدح در حکم مسح گردیده بلکه دلیل وجوب غسل رجلین است
زیرا که نزد دو قرّاء کلمهٔ ارجلکم منصوب است و بنابر وجوه حرف عطف ناچار است
از معطوف علیه منصوب و در آیهٔ شریفه معطوف علیه موصوف بوصف مذکور
کلمهٔ وجوهکم و ایدیکم است و بنابراین می باید بجهت اعضوین سابقین مغسولند
این نیز مغسول باشد و جواب وی بر و تقریر در صحیفهٔ عبارت اندراج یافت
اوّل آنکه در غایت ظهور است که فعل و فاعل را ناچار است از مفعول و کلمهٔ وامسحوا
آنچه بعد از وی واقع باشد باید که مفعول او باشد و مفعول منصوب می باشد
پس قراءت نصب موافق قاعدهٔ مقرره در این امر واقع شده نصب وی
از جهت مفعولیت کلمهٔ وامسحوا خواهد بود و ارجلکم برؤسکم نصب ظاهر ندارد
مطهر

۱۱۵۰

بواسطهٔ عارضی و مانعی است که آن حرف جرّ است و معلوم است که حرف جر او را
از مفعولیت بیرون نبرده هر کدام کلمتین برؤسکم و ارجلکم در مرافقت
مفعولیت خود باقی اند و بنابرین نصب و ارجلکم بواسطهٔ مفعولیت
وامسحوا و اشتراک با برؤسکم در صفت مفعولیت است و ظاهر است
که درین ماده چون کلمهٔ ارجلکم مفعول فعل وامسحوا باشد باید که ممسوح
گردد و اما قراءت بعضی دیگر از قرّاء که کلمهٔ ارجلکم را مجرور خوانده اند
در آن صورت خود مسح اعضای ثلثه غایت ظهور دارد و بنابر عطف
ارجلکم بر لفظ برؤسکم پس هر دو قراءت متفق بوده در صورتین افاده
مسح رجلین نماید بی تکلّف و ارتکاب خلاف ظاهری تقریب دوم
آنست که کلمهٔ ارجلکم یا مجرور است یا منصوب چنانچه موافق قراءت اکثر قرّاء است
و در حالت اولی که فرض مجروریت وی است عطف خواهد بود بر ظاهر
کلمهٔ برؤسکم که بواسطهٔ وقوع حرف جرّ از حیثیت اصلی خود که نصب است
ممنوع گشته و در حالت ثانیه که فرض نصب کلمهٔ مذکوره است معلوم است

که در صورت مراعات اصل و محل کلمه سابقه که آن برؤسکم ست بنا بر
مفعولیت نموده شده و حاصل آنکه در صورت مراعات لفظ و در
صورت دیگر مراعات محل نموده هردو قاعده معمول شده تا منافات
میان قرائتین مرتفع گشته اختلاف احکام آن صورت نه بندد پس در
هیچ صورت از صور محتمله ظاهر آیت را دلالتی بر غسل رجلین نبوده
مسح اعضای ثلثه در نهایت ظهور بی عیب و بی قصور خاطرنشان نزدیک
و دور ست و خلاصه کلام آنکه قرائت ارجلکم که مجرور بوده باشد ظاهر ست
که برؤسکم عطف شده باشد و صریح ست در مسح نمودن پاها و اگر منصوب
خوانده باشند عطف خواهد بود بر محل برؤسکم بنا بر اینکه کلمه مذکوره
در محل نصب ست بانکه مفعولست و چنانچه عطف بر لفظ صحیح ست عطف
بر محل نیز درست ست چنانچه قاعده مقرره نحو اقتضا مینماید و درین
مرتبه قاضی زاده مذکور گفت که جرائت یدکه چون ارجلکم مجرور واقع شده
باشد مجروریت وی نه از جهت عطف بر لفظ برؤسکم باشد بلکه جر

ظ کلمتین

وی

وی تواند بود که از مقوله مجاورت باشد و در صورت نصب معطوف بر
ایدیکم باشد و این تاویل مثل تاویل شماست در صورت ارتکاب عطف
بر محل جواب وی این بود که عطف بر محل با آنکه مشروط بشرطی و متفرع
بر اصلی و قاعده باشد از امور مقرره علمای نحویست و این طور قاعده
را تاویل نام کردن مخالف قانون ست بلکه جر جوار که مدار علیه مباحثه
شماست آنرا تاویل گفتن صحیح ست و بنا بر این مباحثه واقعه میانه
ما و شما از مقوله تعارض باشد میانه ماول و ظاهر و رجحان ظاهر بر
ماول معمول اصولیین ست و بر تقدیر ارتکاب تاویل درین طرف رجحان
مرجحان تاویل ما بر تاویل شما از چند وجه ست اول آنکه تا عطف بر قریب
ممکن باشد بر وجهی از وجوه عطف بر بعید جائز نیست الا عند الضرورة
و ضرورتی نیست دیگر آنکه اگر عطف بر کلمه ایدیکم درست باشد بر صورت
قرائت جر عطف مذکور ممتنع خواهد بود کما لا یخفی دیگر آنکه ارتکاب جر
جوار از امور متروکه شاذه است و اهل عربیت تصریح نموده اند که

جرّ جوار نه امریست که قیاس بر وی معتبر باشد و ما دام که ضرورتی داعی نشده
باشد ارتکاب مجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت کلام است
چه جای افصح دیگر آنکه ما دام که عدم اختلاف در احکام الهی ممکن بوده قرائتین
موافق یکدیگر باشد اولی خواهد بود و بر تقدیر عطف بر بعید و حکایت مجاورت
اینمعنی فوت شده سبب اختلاف حکم الهی و موجب تنافر بین القرائتین
است دیگر آنکه از اخفش نقل است که ابواب مجاورت در کلام الهی واقع
نشده و بعضی وی در احکام لغت و عربیت حجت است دیگر آنکه تجویز جمعی
که ابواب مجاورت جایز باشد بشرایط معتبره ذکر شده که در ما نحن فیه مفقود
است پس بنابر وجوه مذکوره و مفاسد ظاهره معلوم و مبیّن گشت که ظاهر
آیه شریفه دلالت وی بر مسح ظاهر و مفهوم بوده خروج از مدلول آن
و جرّ جوار و عطف بعید بی آنکه ضرورتی باشد ارتکاب نمودن و کلام الهی را
از آنچه بحسب ظاهر فهمیده میشود انحراف دادن و در تحت مدلول بحر وی
الکلام غرق مواضعه داخل گردیدن از قانون استخراج معانی از الفاظ و مراعات

بتلفظ

بتلفظ و تعمق در مفهومات کلمات فرقانی بغایت مستبعد می نماید و چون سخن باینجا رسید
و بعضی دیگر از وجوه و تصرفات که ذکر آن علی التفصیل موجب تطویل است مذکور گردید
گفته شد که حالا بر شما لازم و متحتم است که آنچه علت خروج از ظاهر آیه شده و
وسیله ارتکاب امور محتمله بعیده گردیده و بر مکلف واجب ساخته
از مفهوم ظواهر نصوص قرآنی عدول نموده و احتمال مرجوح را راجح اعتبار کرده
بآن عمل نماید بیان آن باید نمود که اگر صلاحیت علیت امر مذکور در وی
بوده معتبر و معمول علیه نماید فبها و الّا ترک آن نمودن و بظواهر آیات
قرآنی که عند عدم المعارض واجبست عمل نمودن چنان نماید درین مرتبه
همانا تلقی بقبول کرده و بوجوب مسح که از ظاهر آیه فهمیده میشود اذعان نموده
صیقل جواب مرآت مناظره را باین نوع تصقیل داد که وضوء بیانی
مبیّن مقصود بوده مدار اثبات مدعا بر آنست و تقریر دلیل برین اسلوب است
که چون حضرت رسالت مرجعه بیان کیفیت وضو متوجه امر مذکور شده
پای مبارک را شسته و فرموده هذا وضوءٌ لا یقبل الله الصلوة

الا به تغیر این وضو نیست که قبول نمیکند الله تعالی نماز را الا بمثل این و این
حدیث از حضرت پیغمبر بروایت انس در صحیح بخاری مسطور ست و جواب
وی از وجوه متعدده ست اول آنکه این حدیث در طریق امامیه ذکر
نیافته و بر ایشان حجت نتواند بود الا بعد از تسلیم ما نول یا اثبات آن
بوجهی از وجوه دوم آنکه علامه نیشابوری که از عظمای شافعیه ست
در تفسیر کلام الهی در سورهٔ فاتحه بتقریب تحقیق جزویت بسمله و عدم آن
که میانه حنفی و شافعی مختلف فیهاست و حنفیه بروایت انس در صحیح بخاری
مستند شده که از حضرت پیغمبر صلعم عدم جزئیت نقل نموده و نیشابوری
در تزییف سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در اخفاء آثار علی بن
ابی طالب علیه السلام سعی بسیار مینمودند و جزائیت بسمله نزد آنحضرت ثابت
و محقق بود شاید انس را تخویف نموده او نیز دفعاً للضرر عن نفسه
موافق رای ایشان روایتی بافترا از حضرت رسالت نقل نموده باشد
با اضطرابی که در کلام انس واقع ست که وی ایضاً در محل دیگر از صحیح بخاری

ازحضرت

ازحضرت رسالت صلعم جزئیت نقل نموده و دلیل صحت امر مذکور ست بنا برین
روایة وی حجت نتواند بود و این عبارت تا اینجا ترجمه کلام نیشابوری ست و
چون کذب و افترای انس بر حضرت رسول آخر الزمان صلعم بنا بر خوف از اخوانش دنیویه
بشهادت علامه نیشابوری محقق شده باشد حال اتصال جاری بوده روایة انس
در معرض استدلال حجت نتواند بود سیم آنکه روایة مذکوره معلوم ست
که از روایات منقوله بطریق آحاد ست و فخر الدین رازی و غزالی را
عقیده آنست که باب آحاد از اهلیت حجیت بیرون ست و بعضی از
فحول علمای امامیه نیز باب آحاد را حجت نمیدانند و چون بزرگان فقها
و علمای طرفین اعتبار آن ننموده باشند استدلال بآن در غایت ضعف
باشد چهارم آنکه بر تقدیر حجیت باب آحاد چون به ثبوت پیوست
که ظاهر آیه را دلالتی واضحه بر وجوب مسح ست و روایت مذکوره منافی
آنست پس در حکم ناسخ و نازل منزله وی بوده احدی از علمای طرفین
بمجرد باب آحاد دال بر امر رجوع ظاهر آیه دال بر امری راجح ترک ننموده

عمل بظاهر نموده خصوصا وقتی که احادیث متواتره در طرق اهل بیت
رسول الله بر وجوب مسح ثابت شده مع موانع مذکوره از آن طرف قوت
معارضه از روایت مذکوره سلب نموده باشد و ایضا در کتب علمای
امامیه مذکور است از رُواةِ اهل سُنت که از صحابه نقل نموده اند که قرآن
دلالت بر مسح نموده غسل از آیه فهمیده نمیشود و دیگر روایات از طریق
اهل سنت بسیار نقل شده که مجموع دلالت بر مسح می نماید پس روایة
انس و مثل آن صلاحیت احتجاج نداشته باشد و عمل بظاهر قرآن
باید نمود و درین مرتبه خرمن صبر و قرار را بباد اضطرار داده و بی دست و پا
شده بحکایة اجماع اهل سنت درین باب متوسل شده گفت که اتفاق علمای
اسلام بر وجوب غسل درین مسئله محقق گشته و اتفاق ایشان حجت است
و تخصیص قرآن و نسخ نیز باجماع مذکور درست بوده بر تقدیر تسلیم دلالة آیه
بر مسح اجماع مذکور دافع آن بوده مدار اثبات غسل رجلین درین ماده بر اجماع
مذکور است و جواب این طور دلیلی بنا به روشن و هویدا است که احتمال دارد

که اطفال

که اطفال اثنی عشریه که هنوز بمکتب نرفته باشند بقوت عقیده فطریه از عهده آن
بیرون توانند آمد و چون این عبارت مسموع مومی الیه گردید تعجب تمام نموده
بشگفتگی و انشراح خاطر از وجه آن سؤال نمود و جواب سؤال مذکور از وجوه
متعدده ذکر یافت اوّل تحقق اجماع مذکور که بعد ازین در بحث خلافت
مذکور میشود خواهد یافت که معلوم نیست که اجماع تحقق معتبر واجب الاطاعة
از قوة بفعل آمده در خارج وقوع یافته باشد دوم آنکه مراد از اجماع یا اتفاق
تمامی اهل حل و عقد از امت محمد است چنانچه متبادر از اجماع است یا مقصود
اتفاق اهل سنت است و درین صورت اطلاق اجماع بران صحیح نخواهد بود
مگر باعتبار تسمیه جزء باسم کل و بر هر تقدیر یعنی دعوای اتفاق کل یا اتفاق بعض
احتجاج بآن اصلا صورت صحت ندارد و اما صورت اول یعنی اتفاق کل امت
بنا بر آنکه طایفه امامیه را در اتفاق مذکور دخلی نبوده مقصود مدعی اتفاق بعضی
از امت خواهد بود که مراد اهل سنت باشد و اما صورت ثانیه که اتفاق اهل سنت
باشد از وجوه متعدده مدخول است اما اولاً بنا بر آنکه اتفاق مذکور مجرد دعوی است

بی آنکه در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره طرفین ذکر یافته که از صحابه حضرت
رسول صلعم عبد الله عباس و انس بن مالک بمسح عمل نموده غسل را صحیح نمیدانسته
و این قول در حواشی کتاب صدر الشریعة که از تصنیفات معتبره علمای حنفیه ست ذکر شده
و مرویست که نزد انس بن مالک مذکور شد که حجاج میگفته که در وضو ظاهر و باطن
پاها را بشویید و تخلیل کنید میان انامل انس در جواب گفته که صدق رسول الله و کذب
الحجاج و درین حال این آیه قرائت نموده که فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى
الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و معلوم ست که انس از آیه شریفه
غیر مسح چیزی دیگر نفهمیده و تکذیب قول حجاج و تصدیق قول رسول الله صلعم صریحست
در آنکه انس را اعتقاد آنست که حضرت رسالت امر بمسح نموده و این روایه از وی
بعینه از قبیل حکایتیست که نیشابوری در تفسیر ذکر نموده و قبل ازین گذشت
که انس در ماده جزئیه بسمله در صحیح بخاری عدم جزئیت نقل نموده و در موضعی
دیگر جزئیت و اضطراب قول وی و بر متنهای بنی امیه که دران زمان صورت
می یافت دلیل کذب انس ست و درین مقام نیز مدعی بروایت انس در صحیح بخاری

مستند شده

مستند شده که از حضرت رسالت شستن پا نقل نموده و حکایه حجاج و رد قول وی
افاده مسح نمی نماید و آنچه نیشابوری دران مسئله دلیل کذب وی ساخته درین
مسئله حذو النعل بالنعل میتوان گفت و این حکایه را بغیر روایه انس را علامه حلی
در کتاب منتهی ذکر نموده و ایضا در کتاب مذکور دیده شد و در محلی دیگر ملاحظه شده
بود که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن بصری و ابن جریر طبری و ابو علی جبایی
درین مسئله عمل بتخییر نموده اند و از شافعی نیز در قول قدیم جمع بین الغسل و المسح
منقول است و بنا برین اتفاقی که مدعی دعوی می نمود خلاف آن ظاهر شده
مشخص گشت که در غسل رجلین اتفاقی میانه اهل سنت نیز واقع نبوده مسلم
آنکه بر تقدیر تحقق اتفاق مذکور اجماع با آن اصلا صورت ندارد بخلاف اتفاق ثانی
فرضی که عمل بمقتضای آن واجبست و چون این معنی مسموع وی گردید او را اضطراب
انداخته گفت سبب چیست که اتفاق طایفه از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند
جائز العمل نبوده باتفاق طایفه قلیله عمل باید نمود و جواب مدعی وی این بود که اما
عدم جواز اطاعت اهل سنت ازین جهت ست که ایشان بر تقدیر آنکه اکثر از امامیه باشند

بعضی از اهل حل وعقد نخواهند بود و باتفاق کل اهل حل وعقد اتفاق بعضی از
امت که مشتمل بر وجود معصوم نباشد از دایرهٔ اعتبار خارج بوده واجب
الاطاعه نیست ولهذا فحول علمای اصول از اهل سنت را اعتقاد آنست
که اتفاق اهل مدینه بر امری از امور اگر منعقد گردد واجب العمل نباشد بنابر آنکه
بعضی از اهل حل وعقد بوده که اطاعت قول ایشان واجب نیست و در شرح
مختصر ذکر شده که اگر یک کس یا دو کس از اهل حل وعقد خارج از دایرهٔ اجماع
باشد اجماع مذکور معتبر نبوده عمل بمقتضای آن واجب نباشد واما وجوب اطاعة اتفاق
امامیه از آنجهت است که چون ما را عقیده آنست که زمانه از امام معصوم خالی نیست
بوده چنانچه در محل خود مبرهن گردیده واصحاب کشف وارباب حقیقت نیز
موافق امامیه اند پس اگر اتفاقی در میانهٔ ایشان متحقق باید البته معصوم
داخل بوده وقول وی حجت ودلیل است واتفاق مذکور شرف از دخول آن
حضرت است دران میان و بنابرین عمل بمقتضای اتفاق مذکور واجب باشد
معصوم وقت
وظاهراً کسی را درین دغدغه نخواهد بود واجماع اهل بیت رسول الله صلعم بر آن

انعقاد

انعقاد یافته واحادیث صحیحه معتبره معول علیها در طرق اهل رسول الله در آن باب
نقل شده وبصحت رسیده باشد و روایتی که از انس مرعی نقل مینماید با وجود این قسم
از امور که معارض این آیت است قوت معارضه در وی نباشد پس عمل بمسح
که مستفاد از ظاهر آیه مبارکه است باید نمود تا وقتی که دلیل ظاهر شود که خلاف آن
مفروض گردد والا خلاف قرآن وخلاف روایت وخلاف قول اهل بیت
رسالت نموده باشد والله الهادی الی ان کشف الحق ونهج الصدق مبحث دوم چون
حکایت غسل ومسح باینجا منتهی شده وبر اهل مجلس ظاهر گشت ظهوراً بیّناً واکثر اهالی آن
اطراف که حاضر بودند حضرت ملا احمد آقای چراغ افندی که از جانب روم آمده بود
فهمیدند که درین مسئله حق بجانب امامیه است واحمد آقای مذکور از اهل علم وادراک
واصحاب تتبع حدیث وتفسیر بود از مشربهٔ این طایفه جرعه کشیده دانست
و اذعان ظاهری بلکه باطنی نیز بحقیت مقصد اثنی عشریه درین مبحث از
وی ظهور یافت وحکایت بخلافت ابی بکر کشیده و وجوه معتبره پسندیده که صفحه
تحریر بتسطیر آن تزئین پذیرفت بر ابطال خلافت وی وانکه ارتکاب این امر

از صحابه و از ابی بکر نیز بجز هوای نفس و متابعت شیطان بوده و اول بدعتی که بعد از پیغمبر
در دین نبوی ظهور یافت این حکایت است و تفصیل تحریر پذیر نیست و چون
بعضی از قواعد مذمومه اهل خلاف قطع نظر از وجوه منتشره عقلیه و نقلیه افاده
مدعا می نماید بهتر آنست که اولاً بذکر آن قیام نموده بعد از آن بامور مستحسنه پسندیده
عقلی و نقلی مردف سازد بتوفیق الله تعالی و تقریر کلام نبوی است که در مجلس بهشت
آیین در حضور ایلچیان وارده از اطراف و جوانب سمت تحریر یافت خصوصاً ایلچی
قندهار که قاضی زاده مذکور بنابر رفاقت وی راکب مرکب غرور و مسند نشین
بزم سرور و حبور گشته بود و احمد آقا ایلچی روم و جمعی دیگر از وجوه و اعیان
اهل خلاف که از اطراف عالم بدرگاه گیتی پناه روی آورده هر کدام باندازه استعداد
و قابلیت از وجوه بر و احسان پادشاه جمجاه گیتی پناه بکام دوستان محسود
دشمنان شده بودند و قواعد مقرره معهوده اهل خلاف بر شش وجه است قاعده
اول زعم آن طایفه اینست که حق جل و علا احدی از امت را بشرف خلافت
و نیابت حضرت رسالت اختصاص نداده و وجوه صفات کلام الهی از ذکر آن

خالیست

خالیست قاعده ثانیه میگویند که حضرت پیغمبر نیز موافق اراده الهیه عمل نموده و مجموعه
انتظام امت مطهره را بتحری این قضیه محتاج ندیده به تعیین خلیفه اشاره نفرموده قاعده
ثالثه رای ایشان برین قرار یافته که عقل را در وجوب نصب امام مدخلی نبوده
این مدعا از دایره احاطه عقل بیرون است قاعده رابعه مقتضای عقول
ناقصه آن طایفه اینست که زمانه از وجود امام معصوم خالی تواند بود و وجود وی را
در نظام عالم مدخلی نبوده و همیشه انتظام مرام عباد بدون وجود امام ممکن الوقوع است
قاعده خامسه اگر اهل حل و عقد امت محمدیه اتفاق بر امری از امور نمایند
اتفاق مذکور را ناچار است از سندی که مصحح اجماع باشد قاعده سادسه
اهل مدینه نبویه اگر اتفاق بر امری نمایند فحول آن طایفه را عقیده اینست که اتفاق
مذکور را اهلیت حجت ندارد بنابر آنکه اهل مدینه بعضی از امت اند و اتفاق بعضی از
امت حجت نتواند بود و چون این دانسته شد باید دانست که قواعد مذکوره
که ارتکاب نموده اند اقتضای آن می نماید که خلیفه گردانیدن ابوبکر از
جانب اصحاب و قبول نمودن وی آن مهم را از ایشان مدار آن بر هوای

نفس غلبهٔ شیطان وخلاف فرمودهٔ خدا و رسول ومحبت جاه و ریاست
وشهرت ونام برآوردن بخلاف پیغمبر وامثال آن از منافع صوریه دنیویه
ست که بالآخرة منتهی بعذاب مستدعی عتاب وخطاب رب الارباب
ست وتقریر دلیل برین مطلب بر دو نوع ست اول آنکه چون قواعد مذکوره
صریحست درین که خلافت ابی بکر بامر الٰهی نبوده است تعالی بآن منصب عالی از برای
وی اشارتی نفرموده وحضرت رسالت صلعم نیز ابوبکر را جهت این امر تعیین
نفرموده کتاب خدا وسنت مصطفی از ذکر خلافت ابی بکر خالی بوده نه نقل
افادهٔ این امر نماید ونه عقل وبمجرد هوای نفس ومتابعت شیطان ست ونباید
میگوییم که امری عظیم القدر جلیل المرتبه که فی الحقیقة نیابت النبیست در امور دین
ودنیای کافهٔ خلایق وقیام بمقام نبوتست وهمچنانچه اطاعت رسول صلعم بر تمامی امور دنیا
وآخرت واجب ولازم بود مخالف آنحضرت در جریدهٔ کفره داخل بوده
مستحق آتش عذاب گردد همان طریق اطاعت ومتابعت خلیفه نیز متحتم
بوده خلاف اوامر ونواهی وی مثل خلاف احکام الٰهی واوامر ونواهی رسالت

بنیابت

پناهی ست وبقین ست که این طور خبری اعظم مهمات دینیه واکمل واتم مهمات
ملیه است وچون کتاب خدا وسنت مصطفی صلعم از خلافت ابی بکر خالی باشد و
حق تعالی وحضرت رسول صلعم تفویض این امر بوی ننموده باشند وعقل حکم بصحت آن ووجوب
ولزوم این در مادهٔ وی نکرده باشد پس تمسک از تکالیف این قضیه از جانب
اصحاب به قبول نمودن از طرف ابی بکر چون متعذر از مستندی وحجتی شرعی باشد
غیر از آنکه اطاعت هوای نفس ومحبت امور دنیویه مقتضی آن شده باشد امری دیگر
بر امور خاطر نشود اند گفت واگر گویند که اجماع امت مقتضی آن بود با آنکه تقریر
مذکوره افادهٔ آن نموده که اگر اتفاقی شده باشد مخالف قوانین ایشان خواهد بود
لکن بهمین اکتفا نموده حکایهٔ اجماع وفساد آن بعد ازین ذکر خواهد یافت نوع
دوم از تقریر مذکور آنست که چون یکی از قواعد علمای مخالفین طریقهٔ رسول الله
آنست که زمانه احتیاج بوجود امام نداشته انتظام مهام بنی آدم توقفی بروی
ندارد وحاکم عقل حکم بر طبق قواعد اهل خلاف نموده که اگر امام در زمانه نباشد
مفسدهٔ از مفاسد بواسطهٔ آن ترتب نیافته مهام عباد من حیث التدین

والدنیا منتظم خواهد بود پس میگوییم که وقتی که آفتاب جهانتاب نبوت
خواست که در سحاب حجاب إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ
مختفی شده از تنویر کرهٔ غبرا بنور وجود کثیر الجود باز آمده مرغ روح پر
فتوح آنحضرت بجانب آشیان لامکانی پرواز نماید در چنین هنگامهٔ
تباهی و روز سیاهی زمرهٔ اصحاب که مصدوقهٔ وَأَصْحَابُ
الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ
اند چه واقعه روی نموده وچه قضیه دست داده بود که تقدیم امر امامت
که نه عقل افادهٔ آن نموده بود ونه نقل تقاضا کرده بر غسل وکفن و
دفن سید المرسلین که از واجبات عینیه بود بارتکاب بعضی ساقط
از بعضی کردند تقدیم داده ومراعات لوازم این قضیهٔ عظمی ولوازم
رسول الله وملاحظه رسوم تعزیت اولاد رسول که در اسلام وجاهلیت
از امور معتبره است ننموده وآن ذریعه حیوة عالم ووسیله نجات
بنی آدم را بر بستر هلاک گذاشته بسقیفه بنی ساعده روند وحکایة خلافت

ابی بکر را

ابی بکر را صورت داده بنوعی تعجیل نمایند که هنوز اهل بیت رسول الله از لوازم کفن
ودفن آنحضرت فارغ نشده ایشان ابی بکر را خلیفه الله وخلیفه رسول الله نام
نهند وبنا برین اقدام اصحاب برین امر اگر از جهت مراعات مهمات عباد
ومصالح بلاد است که وجود وعدم امام را دران مدخل نباشد یعنی مخالف
تجویز خلو زمان از امام است واگر جهت مراعات نصوص قرآنیست
مخالف دعوی عدم نص است واگر موافق وصایای نبویه است منافی قول
بعدم گفته ونوشته آنحضرت است درین باب واگر متابعت حکم عقل باشد
منافی قاعده ایست که عقل را در امر خلافت مدخلی نیست ودر صورت تصدی
این امر وتعجیل اصحاب در تعیین ابی بکر چون خالی از جمیع وجوه عقلی ونقلی باشد
غیر از پیروی هوای نفس وعداوت اهل بیت رسالت چیزی دیگر در مرآت
عقل انتقاش پذیر نیست وظاهرا علت اقدام ایشان برین امر خصوصا
استعجال دران بر وجه مذکور ازینجهت بوده که اکابر علمای اهل بیت
نقل نموده اند که بعد از حکایة غدیر چهل نفر از وجوه صحابه واهل اختیار با

بابکر بکر بیعت نموده بودند که چون طائر بلند پرواز روح اقدس و نفس
النفس نبوی از این خاکدان سفلی مراجعت بوطن اصلی نموده بر اغصان
اشجار فایض الانوار طوبی لهم وحسن مآب نشیمن سازد ایشان
نیز بر کیش اصلی و دروش قدیمی جبلی رجع القهقری نموده حکایت روز غدیر
وخلافت حضرت امیر و بیعتی که نموده بودند اعتبار ننموده ارادهٔ ایشان
بر داری هر که قرار یابد آن شخص را خلیفه نام نهاده مسند نیابت نبوی را
بوی رجوع نمایند و مذکور است که آن عهدنامه را بعبدالرحمن عوف سپرده
موافق آن عمل نمودند تتمه چون حکایت خلافت باینجا رسید قاضی زاده
مذکور بر طبق مدلول کلام که جانا مولانا محتشم کاشی حشره الله فی زمرة الائمة
المعصومین جهت پیش آمد روزگار وی گفته بوده که چراغ خود دگر در بزم
اولی نور می‌بینم بهشتی دارم اما دوزخی از دوری بینم ساحت مدعای خود
از پرتو انوار دلائل داله بر مقصود وی منور دیده و در جنت سرای اخلاق
شاهانه و اشفاق پادشاهانه خود را از تنگنای مباحثه و دوزخ الزام وافحام

ملاحظه نموده بحکایت پوسیدهٔ اجماع تمسک کرده و با وجود آنکه در ضمن عبارات
سابقه ایمای ببطلان آن بر تقدیر وقوع شده بود درین مرتبه اکتفا بآن
نشده در جواب گفت که اجماع نوعی که عمل بمقتضای آن واجب باشد بباید
که در مرتبه ظهور بر وجهی نمایان گردد که انکار آن نتوان نمود و ظاهر الوقوع
آن بر وجه مذکور از قبیل امور مستحیله می‌نماید و علمای اهل سنت چون از اثبات
اتفاق امت خصوصا اشتراک حضرت امیر المؤمنین ع و کثیری از بنی هاشم عاجز اند
دعوی مینمایند که اگرچه در روز سقیفه این امر وقوع نیافت بعد از آن حضرت
بمجلس ابی بکر آمده بیعت نمود و پوشیده نیست که این سخن نیز مثبت مدعا
نبوده محتاج بظهور تمام است و مع هذا وجوه فساد وی بغایت ظاهر و روشن است
اول آنکه در عبارات کتب اهل خلاف الا قلیلی تصریح به بیعت آنحضرت در ثانی الحال
نشده چنین تقریر می‌نمایند که چون حضرت فاطمه رحلت فرمود حضرت امیر المؤمنین
و بنی هاشم هنوز بیعت با ابی بکر ننموده بودند و این عبارت مفید آن نیست
که بعد از آن بیعت نمودند اگرچه فی الجمله مفهوم تواند شد و در تاریخ اعثم کوفی

کما از اهل سنت و مخالفین آنحضرت سبب چنین مرقوم گشته که چون ابوبکر
حضرت امیرالمؤمنین را بمجلس خود طلبید حضرت بعد از دخول دران مجلس
از سبب طلبیدن خود سؤال نمود عمر گفت که غرض بیعت نمودن با ابی بکر
است حضرت فرمود که چون شما بواسطهٔ قرابت رسول الله بر انصار حجت
گرفته دلیل استحقاق خود دانستید من نیز بهمان دلیل بر شما حجت
میگیرم عمر گفت ترا رها نکنم تا بیعت نکنی و مثل دیگران موافقت ننمائی
حضرت عبارتی که مدلول آنرا در صورت نظم ترجمه نموده اند که بیت
یکذره ازین سخن کجا اندیشم تا جان دارم طالب حق خویشم عمر را جواب
داد و ابوعبیده گفت در استحقاق تو تاملی نیست اما آنچه مصلحت اصحاب
دران است شما نیز چنان فرمائید و حضرت در جواب وی فرمود
که بر تن خویش ببخشای و آنچه راستی باشد مفرمای عطای که حضرت عزت
بخاندان نبوت نموده بخاطر دو در زمان خویش نقل مکنید قرآن در
خانهای ما فرود آمده و معدن علم و فقه و دین و سنت و فریضه مایم

ومعطای

و معطای خلق بهتر دانیم پس رو مکنید که شما را زیان دارد بشیر بن سعد گفت
یا ابا الحسن اگر این حرف پیش ازین بیگفتی بمجلس از اصحابه خلاف تو نکردی اما چون
در خانه قرار گرفتی گمان مردم این بود که مگر تو ازین خلافت کناره میکنی حضرت فرمود
که چون شدی که تجهیز پیغمبر و کفن و دفن وی را گذاشته متوجه طلب خلافت شدمی
و بعد از بیان این حکایة برین وجه نوشته اند که حضرت بیعت نموده بازگشت
و میگویند که جماعتی میگویند که بعد از وفات حضرت فاطمه به دو ماه و نیم بیعت کرد
و از عایشه روایت کنند که بعد از شش ماه و قاضی میر حسین یزدی شافعی در شرح
دیوان از صحیح مسلم نقل مینماید و ابن کثیر در کتاب جامع الاصول بهمین مضمون نقل نموده
که بعد از آنکه امر خلافت ابی بکر قرار یافت روزی حضرت امیرالمؤمنین بجمعی از
اصحابه با اتفاق ابی بکر بیرون رفاقت عمر طلبید و بعد از حمد و ثنای الهی روی با ابی بکر کرد
و فرمود ما یمنعنا ان نبایعک انکارا لفضلک ولکنا کنا نری ان لنا فیها حقا
فاستبددتم علینا و قرابت خویش با رسول الله و دیگر فضائل خود ذکر نمود بنوعی که موجب
رقت حاضرین گردید و پوشیده نیست که این حکایات و امثال آن که در کتب

اهل خلاف نقل شده صریح است در آنکه حضرت بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلافت
را بامر الهی حق خود دانسته و وجوه استحقاق خود درین امر بیان فرموده و با
وجود این حال بهیچوجه عقلا و شرعا درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت
نموده باشد و بخلافت ابی بکر راضی شده از جهت استحقاق ابی بکر منازعه
ننموده باشد زیرا که استحقاق آنحضرت در جزوی از زمان دون جزوی
صورت ندارد تا امر مذکور نظر بآن مختلف تواند بود و اعطای ربانی و
استحقاق ذاتی نه امریست که در وقتی از اوقات آنحضرت خالی از آن تواند بود
و مخالفت فرموده الهی تواند کرد پس اگر حرفی بر زبان کسی از مخالفین در امر بیعت
مذکور شود بمجرد اشتهای طبع خواهد بود و آنچه اعتم نقل نموده که علمای که حق تعالی
بنحاشان نبوت نموده بود و دمان خود نقل بکنید و ایشان را درین باب از موافقت
ربانیه آگاه نموده باشد چگونه تواند بود که بیعت از آن حضرت باختیار صادر شده
باشد و با وجود این قسم منازعه و مخاصمه و احتجاج و طلب حق خود نمودن بچه عنوان
علم به بیعت آنحضرت با ابی بکر و استحقاق و استعداد ابی بکر حاصل تواند شد و

[illegible]

کتب حدیث و دیگر کتابهای امامیه و خطب آنحضرت در نهج البلاغه و غیر آن مثل خطبه طالوتیه
و خطبه موسومه بوسیله و غیرها که هر که بر آن اطلاع یابد معلوم او میشود که حضرت بیان استحقاق
خود و بیان ظلم اصحاب در مخالفت ایشان بامضامین سنت و کتاب و تعریض و مبالغه در
مواخذه رب الارباب در روز حساب بمرتبه نموده که احتمال بیعت و رضا
و خشنودی در مرتبه از مراتب و زمانی از ازمنه نموده باستحقاق ابی بکر در این امر
قائل شده باشد لا و الله لیس هذا الا من الاکاذیب الجاریة علی لسان
بعض الجاحدین المعاندین من اهل السنة و الجماعة ای البدعة و الضلالة
و بنا برین مقدمات اگر بعضی از اجلاف عرب با طایفه از خصما و معاندین آنحضرت
ابی بکر را باسم خلیفه تسمیه نموده اطاعت وی کرده باشند و از شبهات مشتمله بر خلافت
وی و رضای اصحاب و اظهار اجماع صحابه در این باب بکذب و افترا درست نموده
باطراف و جوانب نوشته باشند این معنی موجب تحقق اجماع معتبر در شریعت
محمدی نبوده مجرد اسم بی مسماست و شکی نیست اگر اتفاقی در این امر از بعض اصحاب
صدور یافته باشد اتفاق بعضی را تمت بر امری از امور باشد و قبل ازین ذکر یافت

که اتفاق بعضی از امت واگرچه آن بعض اهل مدینهٔ مطهره باشند معتد به نبوده
در شریعت نبوی احتجاج بآن درست نیست چنانچه علمای اهل سنت تصریح بآن معنی
نموده اند و در مباحث اصولی گفته اند که اگر شخصی بیشتر از اهل حل وعقد خارج از
زمرهٔ اتفاق باشند آن اتفاق حجت نتواند بود خصوصا که اشراف و روساء
وعظمای اهل مدینه شریک آن قضیه نباشند واز ینجاست که چون اثبات
اجماع معتبر بلکه اجماع حجت بلکه اجماع غیر معتبر نیز از حیز وقوع بیرون بوده علمای
مخالفین از آن عاجز شده اند و دست بدامن بیعت استوار ساخته اند و
حال آنکه حکایت بیعت در مذاهب مختلفهٔ اسلامیه از حجج شرعیه شمرده نشده
و در حاصل و محصول فخر رازی و مطالب عالیه و شرح مواقف وغیره تصریح
بعدم اجماع وعدم لزوم آن در باب خلافت نموده بمجرد بیعت عمر ابی بکر
مستند شده اند وعبارت شرح مواقف بعد از ذکر خلافت ابی بکر وبیعت
واختیار امت چنین تحریر یافته که فاذا ثبت حصول الامامة بالاختیار فاعلم
ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ای

مع هذا الافتقار دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف
فی ثبوت الامامة ووجوب الاتباع للامام علی اهل الاسلام وذلک لعلمنا ان الصحابة
مع صلابتهم فی الدین وشدة محافظتهم علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی حق
الامامة بذلک المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن
عوف لعثمن ولم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل الحل والعقد فضلا
عن اجماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها و بر اهل دانش
خفایی ندارد که این عبارت اعترافست بآنکه در امر خلافت احتجاج باجماع امت
نیست و اقرار است بآنکه اهل مدینه اتفاق بر امامت ابی بکر ننموده اند چه جای
اتفاق مجموع اهل حل وعقد تمامی بلاد اسلام و صریحست در اینکه خلافت ابی بکر
غیر از بیعت عمر دیگر مثبت آن نیست نه اتفاق کل و نه اتفاق بعض و طرفه اینکه
او را بمجرد بیعت عمر خلیفة الله وخلیفه رسول الله نام نهاده اطاعت وی
بر جمیع امت واجب دانند و هر کرا این عقیده حاصل بوده بمجرد این قسم از
حکایت واهی ابوبکر را خلیفه باستحقاق پیغمبر دانند یقینا فاسد العقل گردیده علاج

غلبه سودا باید کرد یا اغراق بغض و عداوت خاندان رسالت نموده توشهٔ
طریق جهنم باید ساخت و طرفه اینکه ابوبکر که اقیلونی بگفت استحقاق خلافت از
کدام دلیل او را حاصل گشت و هم که فریاد میکرد انّما کانت بیعة ابی بکر فلتةً
وقی الله المسلمین شرّها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه اطاعت مقتضای
آن طور یعنی بچه دلیل بر خود و دیگران واجب میدانست و پوشیده نیست که
از عبارت مذکوره فهمیده شد که بیعت امیر المومنین با ابی بکر نه در روز سقیفه و
نه در غیر آن حصول نیافته دعوای خلافت ابی که اثبات استحقاق وی درین
امر موقوف بر اثبات اجماع بود فساد آن ظاهر گشت و دلیلی که افادهٔ این
امر تواند نمود قبل ازین ذکر شده که در کتاب خدا و سنّت مصطفی و دلیل
عقل یافت نشده و حرکة المذبوحی نموده بحکایة پوسیدهٔ اجماع متوسل می شد
و بطلان آن نیز وضوح پذیرفت پس مدّعی خلافت ابی بکر را اعتراف باید نمود
که مدعای وی که خلافت رسول الله ست مطلبی عظیم خالی از دلیل ست
و از غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین درین باب عبارتی

سمت

ست تحریر یافته که مثبت مدعای امامیّة و نافی غرض ارباب خلاف ست چه عبارت
وی در مقام بیان فقدان نصوص وارده بر خلافت ابی بکر باین عنوان جریان یافته
که فاذن بطل تعلّقکم بالنّصوص فعدتم الی الاجماع وهذا ایضا منقوض فانّ
العباس واولاده وعلیّا وزوجته لم یحضروا حلقة البیعة وخالفکم اصحاب
السقیفة فی مبایعة الخزرجی مقصود آنست که در روز سقیفه جماعت انصار گفتند
که چون امر خلافت از امیر المومنین منصرف شد و هیچکس در میان ما از کسی
دیگر بهتر نیست شما را امیری و ما را امیری باید و مقصود ایشان این بود که
سعد بن عباده که رئیس قوم و بزرگ قبیلهٔ خزرج بود او را خلیفه سازند
که اطاعت دیگری ننمایند و نیز علی ابن ابی طالب و سعد مذکور با ابوبکر و عمر
بیعت ننموده عشیرهٔ او بر موافقت انکار بودند و خود نیز یعنی سعد قبول امر
خلافت ننمود و بعد از زمان ابوبکر خالد ولید بعنوان شبی او را باتفاق
جمعی بقتل آورد و تفصیل این حکایة در تواریخ مذکور ست و پوشیده نیست
که عبارت غزالی همچنانچه افادهٔ ابطال دعوی اجماع در روز سقیفه می نماید مشتمل است

بعدم اتفاق نیز در ثانی الحال چه اگر در مرتبهٔ از مراتب اصحاب تخلف از بیعت سقیفه
رجوع نموده اجماع تحقق یافتی عبارت مذکور از اول تا آخر صحیح بوده و ذکر آن بر صرافت
اطلاق بقیدی از قیود پسندیده نبودی تبصره بعد از آنکه از کتب اهل خلاف خصوصا
تاریخ اعثم و صحیح مسلم معلوم شده که حضرت به بیعت ابی بکر توجه ننموده و بر جادهٔ
مطالبهٔ حق خود راسخ بوده کثیری از اصحاب و بنی هاشم نیز درین امر رفاقت آن
حضرت نموده اند باید دانست که در تالیف علمای اهل بیت ذکر یافته و از کتب اهل خلاف
نیز نقل نموده اند که چون امیرالمؤمنین ع ملاحظه فرمود که امت محمد صلعم بموافقت
قوم موسی و متابعت مدلول وَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ نقض معاهدهٔ یوم الغدیر
نموده ابواب ضلالت و گمراهی بر روی خود گشودند حضرت نیز بر
طبق کریمهٔ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا قطع
آمیزش اصحاب نموده سامعهٔ سعز آن صاحب اسرار و منور انوار از
ندای بهجت افزای وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ
وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلًا استماع حسن مصابرت بر قبایح صادره از ایشان

نموده

نموده بجمع متفرقات آیات قرآنی اشتغال فرمود تا آنکه عمر از غیرت نار گشته و
چون اخگری نیم سوخته با دلی از آتش نفاق سوزان و درونی از نایرهٔ شقاق
جوشان و خروشان بمشورهٔ ابو بکر قنفذ را که از خویشان عمر بود سه مرتبه بطلب
حضرت فرستادند و در هر مرتبه جوابی شنیده مراجعت می نمود و مرتبهٔ
چهارم عمر و قنفذ و عبدالرحمن با جمعی دیگر از منافقان شمشیر بسته و آتش در
دست گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه گردیدند و آنحضرت را با آواز بلند
از بیرون خانه طلب می نمودند و فاطمه ع هنوز عصابهٔ تعزیت نبوی بر سر
و جامهٔ مصیبت مصطفوی در بر با جسمی نزار و چشمی خونبار و آهی آتشین
و خاطری افسرده و غمگین در بیت نشسته چون ماتم زدگان بلوازم آن
قیام می نمود و درین حالت آواز آن مستوجب انواع عذاب یعنی عمر بن
الخطاب بسامعهٔ شریفهٔ بضعهٔ نبوت یعنی فاطمهٔ معصومهٔ مظلومه رسید و آن بغض
علیه آغاز بی ادبی و بیحیایی نمود و گفت افْتَحِ الْبَابَ وَ إِلَّا أَحْرَقْنَاهُ
عَلَيْكُمْ یعنی در بگشا و الا که خانه را بسوزانیم و مذکور است که چون فاطمه ع از گشودن

در امتناع می‌نمود آن جهنمی سوختنی آتش برافروخت و در خانه سوزانیده باندرون
خانه درآمد و فاطمه در آن وقت یَا اَبَتَاهُ یَا رَسُولَ اللهِ بگوش حمله
عرش عظیم و کروبین و روحانیین بوجه التعظیم رسانیده کلمه چند بر زبان
عصمت بیان بعنوان نظم جریان میداد که ترجمه آن بفارسی اینست
که ای پدر من و ای رسول خدای و ای حجت او بر خلق و ای شفاعت
کننده روز محشر به بین که با فرزند دلبند و جگر گوشه و پاره تن تو چه
میکنند و این قسم از کلمات جانگداز از آنحضرت صدور می‌یافت
لکن بر طبق کلام مصراع این دل فولاد تو یکذره سوراخی پذیر نیست و دل
سنگین و درون آهنین آن ملعون بی‌دین اثر ننموده همان بر جاده ترک ادب
اصرار و استقرار داشت میگویند که شمشیری حواله سینه اقدس نموده بازوی
مبارک آنحضرت مجروح گردید و آواز پیش بگوش حضرت شاه ولایت رسیده
بی اختیار از خانه بیرون آمد و متوجه عمر بن خطاب شده فرمود که ای
پسر صهاک حبشیه اگر نه آن بودی که در علم الهی سبقت یافته که تو

به عنوان داخل جهنم کردی خاطر نشان تو می‌شد که تو قادر برین قسم افعال جرأت نیستی
و در بین اثنا خالد ولید دشمن خدا و رسول شمشیر حواله حضرت نموده و جمعی از بنی هاشم
و خواص حضرت امیرالمؤمنین جمع شده خواستند که عمر را اهانت عظیم نموده تادیب
بلیغ نمایند و حضرت مانع ایشان شده بمصابرتی که حضرت پیغمبر در این امر وصیت
نموده زمره احباب را از اقدام بران امر ممنوع گردانید و در بعضی از تالیفات
از کتب تاریخ و غیره مسطور است که چون عمر خواست که داخل خانه گردد فاطمه
در پس در ممانعت می‌نمود آن شقی بی‌دین حضرت فاطمه را بنوعی در میانه
در و دیوار فشرد که از شدت آن فعل شنیع که متحمل شدن آن بغایت
متعذر می‌نمود آهی کشید که غلغله در ساکنان صوامع قدس و زلزله در مقیمان
جوامع انس انداخته اسقاط جنین آن بضعه سید المرسلین وقوع پذیرفت و
آن بدبخت‌ترین امت و الد اهل عداوت خاندان رسالت آنرا نیز سهل
دانسته چون داخل خانه گردید قنفذ ملعون تازیانه بر کتف مبارک سیده
کونین و معصومه خافقین زده بدن شریفش از ضرب آن متورم و متالم گشت

و خالد ولید پلید شمشیر با غلاف حواله آلی نور سراچهٔ طهارت و عصمت نموده
در بعضی روایات مذکورست که فعل خالد سبب اسقاط جنین آن معصومه گردید
و فرقی نیست میانه فعل عمر و عمل خالد چه ظاهرست که امور قبیحه صادره از خالد
باذن عمر وقوع یافته الحاصل آزار خاطر سیدهٔ دو جهان و بضعهٔ رسول آخر
الزمان درین باب و در باب فدک نیز بجائی کشید که ترک طلب حق خود
نموده این معامله را بصحرای محشر و زمان تظلم و دادخواهی در خدمت
سید البشر تاجیل داده کنج نشین زاویهٔ مظلومیت و مقهوریت گردید و
این صورت سبب تأثر آن گمراهان بی دین گردیده روزی جهت استرضای
خاطر شریفش متوجه منزل آن مرکز دایرهٔ عصمت و طهارت گردیدند
و بعد از ذکر بعضی کلمات معذرت آمیز حضرت فاطمه ع ایشان را قسم داد
که از پیغمبر شنیده باشید که میفرموده که فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی
مَن آذاها فَقَد آذانی بعد از آنکه ایشان تصدیق نموده معترف
شدند که حضرت پیغمبر در بارهٔ فاطمه مکرر این عبارت بر زبان معجز بیان

جریان داده حضرت فاطمه ع دست بدعا برداشته فرمود که اللهم
انهما قد آذیانی فانا اشکوهما الیک والی رسولک لا
والله لا ارضی عنکما ابداً حتی القی ابی رسول الله
فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل مضمون آنست
که فاطمه خوشتن را خبر میدهد از آزاری که ابوبکر و عمر مصدر آن شده اند و میفرماید که الهی
بتحقیق که ایشان مرا آزرده ساختند پس من شکایت ایشان نزد تو و رسول تو
می آورم و بعد از آن با ایشان خطاب نموده میفرماید که لا والله راضی نمیشوم
از شما ابداً تا وقتی که پدر خود را که رسول خداست ملاقات نمایم پس خبر دهم
او را از آنچه نسبت بمن صدور یافته پس حکم او راست در مادهٔ شما هر چه فرماید
عالم و صاحب اختیارست و بر عاقل مخفی نیست که فاطمه که حق سبحانه و تعالی او را
از جمیع آلایش صوری و معنوی تطهیر داده و تصریح بعصمت آن گوهر یکتای دریای
رسالت نموده و همچنین از جملهٔ ذوی القربی ست که حق تعالی در قرآن عزیز اشاره
بمودت ایشان نموده و پیغمبر بر طبق فرمودهٔ الهی در سفارش ایشان بر امت

نهایت وقت و مبالغه در محبت بجای آورده واطاعت ایشان را سبب هدایت
دانسته و توسل ایشان را موجب نجات از مواخذات یوم الحساب گردانیده
نزد اصحاب جمیع امور مذکوره را مخالفت کرده و در عوض مودت غایت
عداوت و بغض بجای آورده و آزار و اذیت فاطمه ع از همه کس بیشتر نموده
در تحت مدلول أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ داخل گردیده
و با وجود این حال خود را سزاوار رتبه خلافت و مرتبه امامت و هدایت
دانسته این ظلم و ستم نیز که اقوی از سائر مواد طغیانست از ارتکاب
آن بهیچوجه محابا ننموده کوشش بلیغ بجای آورده و طرفه اینکه در کثیری از کتب
و رسائل اهل خلاف خصوصاً کتاب اخطب خوارزم و در رساله او دیده شد که ابی سعید
خدری از حضرت رسالت نقل نموده که حضرت رسول ص در یکی از خطب شریفه
فرموده که مَنْ اَبْغَضَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللّٰهُ يَهُودِيًّا وَلَا يَنْفَعُهُ
اِسْلَامُهُ وَاِنْ اَدْرَكَ الدَّجَّالَ اٰمَنَ بِهِ وَاِنْ مَاتَ بَعَثَهُ
مِنْ قَبْرِهِ حَتّٰى يُؤْمِنَ بِهِ خلاصه عبارت مذکور آنست که حضرت رسالت ص

مجویا

پیغمبر فرمود که اهل بیت رسالت را بغض آورده روز قیامت حق تعالی او را در زمره
یهودان بصحرای محشر آورده و از اسلام ظاهری و نیز حمایت ایشان را نصیبی نبوده
مستحق خلود و عذاب گرداند و فرموده که اگر آنکس یعنی شخصی که بسبب حصول بغض
اهل بیت رسالت گردد و زمان دجال را دریابد ایمان بوی آورده و از دایره
اسلامی که بحسب ظاهر ایشان با آن نموده بیرون آید و اگر قبل از ظهور دجال رحلت
نماید حق تعالی او را از قبر او برانگیزد و بدنیا فرستد تا آنچه در طینت و طبیعت
وی سرشته باشد ظاهر شده تابع دجال گردد والحاصل چون خاتمه کار وی
محشر گردد در جریده کفار محشور شود تتمیم چون عامه دشمنان دین بعد از اجماع
روز سقیفه قائل شده اند و میگویند که عایشه نقل نموده که بعد از شش ماه اجماعی
که دعوی می نمایند صورت یافت و طرفه اینکه یکی از اساطین علمای امامیه
در این عصر مسموع شد که از علمای اهل سنت نقل مینمود که ایشان معترف شده اند
بآنکه در زمان حیوة ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشده بعد از زمان رحلت
چون سعد بن عباده که یکی از مخالفین حکایت اجماع است رحلت نمود خلاف

مرتفع گشته مسئلهٔ اجماعی شد و بنا برین باید که ابی بکر بعد از انقضاء ایام مجوزه برسند
خلافت متمکن نشده باشد و بنا بر حکایهٔ سعد بطلان خلافت وی در اوقات
زندگی غایت وضوح دارد اما بر قول عائشه چون اجماع امّت بر قول
اهل سُنّت بنفسه دلیل بوده مُثبتِ مدعاست بخلاف طریق امامیه که اجماع
کاشف از دخول معصوم بوده بنفسه حجت نیست بنا برین باید که عدم تحقق
دلیل چون مستلزم عدم وجود مدلول است مادام که اجماع که من حیث هو
دلیل صحت مُدعاست تحقق نیابد خلافت ابی بکر که نظر بوقوع اجماع صحیح و معتبر
میگردد قبل از آنکه اجماع منعقد شود فاسد بوده معوّلٌ علیه نباشد و بنا برین
قبل از انقضای شش ماه خلافت ابو بکر از امری که ثبت آن تواند بود خالی
بوده اگر دعوی خلافت نموده باشد باطل باشد و چون در ایام مذکوره
بطلان وی محقق باشد در جمیع ازمنه نیز چنین باشد والّا خرق اجماع مرکب
لازم آید **توضیح** اگر اتفاق بعضی از امّت حجت بوده عمل بمقتضای آن واجب
گردد باید که قَتَلَهٔ عثمان در قتل وی مستحق مدح بوده عثمان مذکور واجب القتل

باشد

باشد زیرا که طایفه که بر قتل وی اتفاق نموده این امر از ایشان صدور یافت
زیاده از اهل اتفاق بر خلافت ابی بکر بوده بزرگان و سرداران هر طایفه و
عمال و والیان بلاد و امصار مجتمع گشته متصدی قتل وی گردیدند چنانچه
مذکور است که محمد بن ابی بکر در آن ماده پیش دستی نموده پیش از همه کس
مبالغه می نمود و در بعضی از روایات آمده است که او بنفسه مرتکب قتل وی گردید
و عائشه پیراهن رسول صلعم بر سر چوب نموده در محلات مدینه میرفت و میگفت
اُقْتُلُوا نَعْثَلًا اُقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَ اللّٰهُ نَعْثَلًا اُقْتُلُوا حُرّاقَ الْمَصَاحِف
و بهر تقدیر انتفای استحقاق خلافت از ابی بکر یا وجوب قتل عثمان لازم می آید
احد الامرین لازم الوقوع است و منع جمع نیز نموده کل واحد از امرین موافق
نفس الامر است **لطیفه** بعضی از اهل سنت را عقیده آنست که حضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلم بقتل عثمان راضی بوده بامر و اشاره و رضا و رخصت ایشان
وقوع یافته و لهذا ابهانه معاویه علیه اللعنه در محاربهٔ صفین این بود که قتلهٔ عثمان
برحسب اشارهٔ آنحضرت صدور یافته و اگر این حکایه وقوع داشته باشد

دلیلیست روشن بر ارتداد عثمن زیرا که حضرات صلوات الله علیهم رضا بقتل مومن نداده دامر بآن ننموده بلکه منع جماعت از اقدام بر امر مذکور بر ایشان وی واجب بوده ترک واجب از ایشان متصور نیست و مشهور است که قالب عثمن تا سه روز بر مزابل افتاده کسی متوجه دفن و کفن وی نگردید و بعد از آن بشبی مروان با جمعی دیگر پنهان از اهل ایمان او را نقل بمقابر یهودان نموده دفن کرده و بر صاحب ادراک و کسی که مطلع بر قوانین ملت باشد مخفی نخواهد بود که قطع نظر از اتفاق اُمت بر کشتن عثمن اگر امیر المومنین رضا بقتل وی داده باشد این صورت در ثبوت کفر عثمن کفایت نموده احتیاج بدلیلی دیگر ندارد و از ینجاست که چون نواصب ماوراء النهر در زمان اقتدار امیر تیمور محضری ساخته و بخط تمامی علما رسیده بود مشتمل بر آنکه بغض آنحضرت فی الجمله صحیح بوده مؤمن کامل الایمان را باید که از بغض نصیبی باشد و مستند ایشان این بود که آنحضرت رضا بقتل عثمن داده و چون نوشته مذکور در مجلس امیر تیمور خوانده شد وی مدار رد و قبول

این

این حکایة را بر فتوی شیخ ابوبکر تایبادی گذاشت که در آن زمان از اقران خود بوده بعلم و عرفان سرآمد روزگار خود بود و چون محضر مذکور حسب الامر تیمور بخدمت شیخ مذکور تشرف یافت شیخ بعد از مطالعه آن نوشته را چنین مرقوم ساخت که وای بر عثمانی که علی بن ابی طالب بقتل او راضی شده باشد تذکره چون حکایة اجماع و رضا و آن در خلافت ابوبکر و ظهور بطلان آن بحد می رسید و بغایتی انجامید که دشمن و موالف و مخالف ناپسندیده گشت احمد آقا و چراغ ادغلی فرمودند چون حضرت رسالت در مرض الموت امامت نماز بابی بکر تفویض فرموده وی از آن معزول نگشته حضرت رسالت بزمرهٔ روحانیان پیوسته است بر آنکه حضرت درین باب اشاره بخلافت وی در جمیع امور مذکور نموده باشد و جواب از حکایة مذکوره بر طریق تمام پذیرفت اول آنکه اگر تقدیم ابی بکر بوحی الهی بوده و پیغمبر او را برای خود معزول نموده باشد خلاف دین و ملت باشد و اگر تقدیم او برای پیغمبر بوده و عزل نیز از جانب حضرت وقوع

یافته فعل ثانی ناسخ اول باشد و اگر تقدیم برای بنی و عزل با مر آلهی باشد شبیه
حکایت سوره برائت خواهد بود و اگر هر دو صورت بوحی بوده باشد درین
صورت نیز امر ثانی ناسخ اول باشد و طریق دوم از تقریر جواب آنست
که چون قیاس نزد امامیه معتبر نبوده معمول گشته از دایره اجماع بیرون است
پس بر ایشان باین امر حجت نتوان گرفت و بر تقدیر صحت اجماع به قیاس
باید که آنچه اصل است درین مسئله که پیش نمازی ابوبکرست بفرموده رسول
ثابت گردد و جامع میانه مقیس و مقیس علیه ظاهر باشد و حکایه مقیس علیه که
امامت ابوبکرست نزد امامیه بهیچ وجه صحت ندارد و آنچه در بعضی از کتب
اهل سنت درین باب ذکر یافته از افاده مدعای ایشان قاصر بلکه
مفید نقیض مطلوب است چنانچه از مدلول عبارت جمع بین الصحیحین مستفاد میگردد
و حاصل آن عبارت بفارسی آنست که بعد از آنکه ابوبکر با امامت نماز مشغول
گردید و حضرت را خفتی حاصل شد بنوعی که قدرت بیرون آمدن در خود یافت
تکیه بر فضل بن عباس و علی بن ابی طالب نموده و پای مبارکش در زمین

کشیده

کشیده بیرون رفت و ابوبکر را از پیش نمازی معزول گردانیده چون ضعف
غالب بود نشسته اتمام نماز فرمود و این نص صریحست درینکه مرتبه اول تقدیم
ابوبکر باشاره پیغمبر وقوع نیافته این صورت نه از روی اختیار بلکه از جهت
اضطرار و غلبه ضعف بوده و از ینجهت چون فی الجمله تخفیفی ملاحظه فرموده
و خاطر مبارکش به پیش نمازی وی راضی نبوده با وجود استیلای ضعف
و ناتوانی بعنوانی که ذکر یافت پای مبارک بر زمین کشیده و از
دو طرف تکیه فرموده بیرون رفت و متوجه پیش نمازی گردید پس
معلوم شد که حکایت امامت ابوبکر در نماز بفرموده حضرت نبوده
چنانچه در کتب علمای اهل بیت تصریح بآن شده و بر تقدیر رخصت حضرت
معلوم است که اختیاراً نبوده و بر تقدیر تسلیم همان لحظه معزول گشته از اثنای نماز
پیش از آنکه اتمام یابد ممنوع از امامت شده و بر تقدیر تسلیم مقدمات مذکوره
باز هم آنچه جامع میانه مقیس و مقیس علیه تواند بود منتفی است و شرایطی که در
باب امامت نموده از تخصیص عدالت که متفق علیه است در امر امامت صلوة

اعتبار نشده و ازینجاست که نماز در پس هر فاسق و فاجر و صالح و عابد و غیرها
صحیح است و در تاریخ اعثم ذکر یافته که چون ابوبکر بجماعت انصار گفت که من
بخلافت یکی ازین دو کس که عمر خطاب و ابوعبیده جراح باشد راضیم و شما
نیز راضی باشید ثابت بن قیس متوجه جواب شده برینوجه که چون پیغمبر
ابوبکر را در نماز مقدم داشت دلیلیست بر آنکه او را خلیفه گردانیده
و نه او از آن تجاوز تواند نمود و نه شما مهاجران جواب وی دادند که مهتر ع
بسبب تکسّر که او را طاری شده بود او را بنیابت امامت فرموده و آن
امامت نماز بود بدلیل آنکه چون رسول ع در مسجد در آمد و ابوبکر واقف
گشت بصف اول که موقف او بود باز گشت و مهتر ع پیش رفت
و نماز بگزارد و نماز پیغمبر را بود نه ابوبکر را و او را برینوجه جواب دادند و
احدی از مهاجر و انصار رد ننمودند پس معلوم شد که رخصت پیش نمازی
ابوبکر در مرتبه اول و عزل وی در مرتبه ثانی فی الحال ازینجهت بوده که امت
آنحضرت را معلوم شود که شخصی را که نیابت پیغمبر در یک نماز نتواند نمود و اهلیت

آن نداشته

آن نداشته باشد چگونه نائب وی در جمیع امور دینی و دنیوی اهل عالم باشد
و این نیز مثل سورهٔ برائت است که اول ابوبکر به بردن آن مامور شد
و در اثنای راه حضرت امیر المؤمنین بفرمودهٔ خدا و رسول او را معزول ساخته
خود بنفس النفیس متوجه گردید والحاصل آنچه دلیل بطلان خلافت ایشان است
اهل خلاف آنرا دلیل نقیض آن دانند و از جمیع مباحث مذکوره دانسته شد که
خلافت ابوبکر باعتراف دوستان و محبان وی بفرموده خدا و رسول نبوده
و چون باجماع متوسل شدند مشخص شد که حکایت اجماع حکایتی بوده که اصلا موافقت
بنفس امر نداشته و چون از اثبات آن در مرتبه اول عاجز گردیدند جمعی انگه
در ثانی الحال وقوع یافته هر که الله بوحی می‌نمودند و چون آن نیز ظهوری نیافته است
بداین بیعت زدند و از آن نیز به بیعت عمر اکتفا نموده ازینجهت مضحکهٔ اهل آسمان
و زمین گردیدند خذلهم الله و اخزاهم و اعدّ لهم عذابا الیما حکایة مضامین
کتب تاریخ و حدیث و غیره مفید آنست که تا صفحهٔ هستی بار تمام وجود انبیا ع
ارتسام یافته اختیار است را در تعیین اوصیا و خلفای مدخلی نبوده تشخیص

این امر موقوف بر اشارهٔ ربانیه است تا پیغمبر هر زمان موافق ارادهٔ
الهی ولی را باین منصب عالی و مسند متعالی اختصاص داده قائم
مقام خود گرداند شنیده باشی که چون حضرت داود ع از جانب
الهی مامور گشت که یکی از فرزندانرا جانشین خود گرداند و خاطر شریف
داود ع بیکی از اولاد که والده اش زنده و در حبالهٔ داود ع بود التفاتش
پذیرفت و چون علم الهی بظهور این نور در مظهر قابلیت سلیمن ع متعلق یافته
بود بنابرین قبل از آنکه داود ع متوجه این امر گردد اشارهٔ ربانیه بتاخیر
این قضیه صدور یافته داود ع مترصد امری جدید میبود تا آنکه میانهٔ
دو کس در مادهٔ باغ یکی از ایشان که گوسفند آن دیگری خسارت رسانیده
بود منازعه شده بخدمت حضرت داود ع رفع نمودند و در خلال حال
امر الهی شرف صدور یافت بآنکه هر کدام از فرزندان حضرت داود ع
که حق و باطل این منازعه بمیزان حکومت وی سنجیده گشته موافق فرمودهٔ
الهیه بفیصل رساند باختصاص خلافت داود ع مخصوص گشته از دیگران

باین امر

باین امر جلیل ممتاز گردد و از میان فرزندان حضرت داود ع حضرت سلیمان ع
بر طبق مدلول ففهمناها سلیمان صحیفهٔ ضمیرش بارتسام حقیقت این
الحق مرتسم شده مطابق اشارهٔ آسمانی صورت داد و ازین سبب قضیه
فهمیده شد که خلافت نبی بمجرد ارادهٔ او درست نبوده مادام که حق سبحانه بآن
اشاره نفرماید صحیح نخواهد بود و همچنین ظاهر گشت که چون ارادهٔ نبی
که بصفت عصمت موصوف است در باب خلافت کفایت نتماید بنابرین
اراده و اختیار امت خالی از کیفیت عصمت است بطریق اولی فایده مند
نباشد و نیز همچنین ظاهر شد که خلیفهٔ پیغمبری باید که بزیادتی علم و عرفان از
ماعدا ممتاز بوده محل اعتماد الهی باشد و لهذا آنچه سایر اولاد داود ع درین
قضیه بآن حکم فرموده نزد الله تم معتبر نبوده مدار این بحث بر حکومت
سلیمان گذاشته شد و همچنین فهمیده شد که علم خلیفه می باید که ماخوذ از علم الهی
بوده علم جاءا از الله داشته باشد و بر تفهیم و تعلیم الهی اطلاع بر مقاصد ربانی
داشته موافق آن مهام عباد فیصل پذیرد و با وجود این قسم از شرایط

وسستیز شده بود که پنجهٔ خصم الکن محبت خاندان ولایت دکر باده کریبان

ادبار وی کرفته وسرکشی وخیرکی وی بهیچ وتاب ریسمان الزام سکوتی بالهای

تسلیم ورضا تبدل یافت وبآب دیده شرمساری چهرهٔ جدال را از غبار

قیل وقال شست وشوی نموده سررشتهٔ کلام باین قسم از عبارت

منتهی کشت که اکر فرض محال نموده خلافت ابی بکر از رهکذر اجماع اعتبار یابد

وبعد از ان جمع از علماء دین محمد وفقهاء ملت احمدی بذل جهد در استعلام و

استکشاف احوال واعمال واقوال وی نموده باشند وعدم استحقاق این امر

برایشان درجه ظهور یافته باشد وطریق اباحت با وجوب طعن ولعن وی

من حیث الاجتهاد والاستدلال مسلک انظار وافکار ایشان شده بمقتضای

آن عمل نمایند درینصورت من هذا المتبع مستحق اجر ومستوجب کرامت خواهند بود

ودرمقام جواب فرمود این بود که چون فرض تحقق اجماع درین باب شده باشد اجتهاد

برخلاف آن از درجهٔ اعتبار ساقط مینماید وجواب وی درین حکایت این بود

که این قضیه نیز از اجتهاد در برابر اجماع از قواعد مضبوطه مقررهٔ اهل سنت اختراع

ولوازم چکونه نزد عقل مجوز باشد که خلافت بجز آخر الزمان که اشرف سلسلهٔ

انبیا علیهم السلام است تمامی شروط مذکوره وخواص مسطوره معتبر بوده

بمجرد بیعت عمر با ابی بکر که از علم وعرفان وعصمت وطهارت وسبق خدمت

در بارکاه ربوبیت وبیکانکی تام از قواعد ملت وشریعت وعدم مناسبت

ذاتی باین امر ذی رتبت وعدم اهلیت جلوس بر مجلس رسالت ونبوت امر

خلافت حضرت رسالت باختصاص آن لعین بدین پایه این مرحله زمرهٔ

ضالین مضلین مخصوص کردد نعوذ بالله من غضب الله الجبار القهار ومن سخط

نبیه المختار واهل بیته الاطهار الابرار فذلکه چون وجوه مختلفه مذکوره

اعلا افادهٔ مقصود نموده بطلان خلافت ابی بکر غایت ظهوریت یافت

وقاضی زادهٔ مذکور متلاشی شده غریق دریای اضطراب کردید ویمینا

وشمالا سراسیمه وحیران مانده ودر لجهٔ عمیقهٔ مغلوبیت دست امید

از دامن ترتیب مقدمات منتجه مقصود باز داشته وپای قرار از تحمل

خارزار افکار وانظار فاسده مجروح کردانیده طالب کریز از میدان مجادله

الیم

یافته بنابرین اگر طایفه دیگر از اهل اسلام بهمان سنت عمل نموده بسب کردند
موجب اعتراض یا اعتراض نباشد لاسیما در صورتی که اجماع مذکوره بآیات
بینات قرآنی و روایات متواترات نبوی مؤید و معتمد شده باشد و
تقریر کلام درین مقام انیست که بعد از آنکه طوفان طغیان آل ابی سفیان از
شواهق جبال کفر و عصیان منحدر گشته و کشت زار اعمال تابعین آن
خاندان افک و عدوان را از سیلاب مخالفت دودمان نبوت
ویران ساخته در عرض صد و ده روز اقامت صفین بود مرتبه محاربه
با نفس رسول سید المرسلین نمودند و کثیری از صحابه رسول الله خصوصاً هشتاد
نفر از اهل بدر درجه شهادت یافتند و عمار یاسر بر طبق فرموده یَا عَمَّارُ
یَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ بهمراهی اویس قرنی غبار انگیز میدان شهادت
گردیدند و بهمین اکتفا نموده خطبای آن روزگار بموافقت امر و اشاره
معاویه غاویه بر منابر اسلام به سبّ امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام
شعله افروز نیران کفر و عصیان گردیدند و عمر عبد العزیز باسقاط این

فصل

فعل شنیع امر نموده بدل آن از الفاظ مقترنه باتحاد و عناد آیه کریمه
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ ورد زبان
خطبا گردید و صاحب کشاف در تفسیر این آیه چنین میگوید که فلما اسقطت لعنة
الملاعین علی امیر المؤمنین کرم الله وجهه اقیمت هذه الآیة مقامها و لعمری انّها فاحشةً
و منکراً و بغیاً ضاعف الله لمن سنّها عذاباً و نکالاً و خزیاً اجابةً لدعوة نبیه و عاد
من عاداه و از امور مسلمه میان دوست و دشمن است که خلافت آنحضرت
باعتراف دشمنان دین و مخالفان ملت سید المرسلین اختصاص بذات احدی
الصفات آنحضرت یافته و بنصوص قرآنی و روایات نبوی مؤکد و مؤید شده و
پرده موانع صوری از چهره شاهد حقیقت حقیقی درین باب مرتفع گشته وجه
بدلکشای سراپرده حقانیت این عارفه دایه ظهور یافته بود و با وجود این حال
و اعتراف عامه معاندین و کافه جاحدین تبلیغ صادره از معاویه غاویه و
تابعین نزد علمای مخالفین محمول بر اجتهاد شده و بر تقدیر اسناد خطا بآن گروه
بی ایمان بی حیا ایشان را مستحق ثواب و متبرا از مواخذه و عتاب و عقاب دانند

وبرین تقدیر باید که باعتبار نصوص قاطعه سماوی و روایات صحیحه متواتره نبویه
واتفاق عامه محققین از امّت خیر البریه نموده تجویز اجتهاد در مقابل این قسم
از دلائل تامه شرعیه نموده باشند وبنابرین اگر مجتهدین اهل ایمان و
علما و فقهای آن زمره عظیم الشان چون ابوبکر را بوجهی از وجوه شرعی مستحق
خلافت ندانسته اگر در برابر اتفاق بعضی از امّت که هریک از افراد واقع
در آن طایفه و همچنین مجموع من حیث المجموع تمامی جائز الخطا باشند اجتهاد
بلیغ نموده وبعد از تعمق نظر و بذل جهد در تحقیق آن وی را از دایره خلافت
اولا بیرون دانسته و ثانیا او را سزاوار طعن و لعن و برائت و بیزاری دانند
مخالفتی با قوانین و قواعد مستمره اهل سنت ننموده درین امر بسنت
ایشان عمل نموده باشند کجا مستحق تشنیع و مستوجب اعراض یا اعتراض
توانند شد سبحان الله اگر فی الواقع بی آنکه مبالغه درین امر موافق طبع
بود و عقیده صافیه ملت تامه تشنیعات کثیره و توبیخات بشر شنیده باشی
ارتکاب این قسم از امور از سلسله موصوفین بعلم و ادراک و اضطراب

والتهاب و تعصبات بارده و تاویلات فاسده و ترتیب مقدمات در
اثبات ابطال درجه اهل بیت نبوت و ارتفاع قدر و منزلت اعادی آن
خاندان رفیع البنیان عصمت و طهارت اگرنه بواسطه غیظ و غلظت و
تلوث ماده تکوین و تکون به قاذورات منتنه عداوت دودمان رسالت
و هدایت باشد امری دیگر سبب انعقاد مخالفت منتهیه باظهار خصومت
و لجاجت در نسبت حالات و کمالات و فضائل و خصائل و اختصاص
آن خاندان ملایک مکان بمزایا و خصائص الهیه نتواند شد و قرینه از
قرائن دالّه برین مطلب اینست که چون حضرت امیر المومنین و حسنین
علیهم السلم جهت معصومه آخر الزمان ادای شهادت نمایند معتبر ندانسته
قبول نکنند و چون عایشه از برای پدر خود حکایتی از پیغمبر صا نقل نماید مدار
بر قول وی گذاشته بآن عمل نمایند و اگر حضرت رسالت دوات و کاغذ
طلبد که در امر خلافت چیزی بنویسد آن حکایت را حمل بر هذیان نموده نسبت
این امور حرفی بمعدن علم و دانش و عقل و بینش نمایند و اگر بر قول ایشان جهة

بی‌شمار که امر بامامت ابوبکر نماید با وجود آنکه فی الفور معزول شده باشد
دلیل خلافت وی سازند و اگر کسی امیرالمؤمنین را ولی خدا گوید با اعتراف
بآنکه حق تعالی او را ولی گفته نماید درین امر خصومت نموده انواع آزار و اهانت
نمایند و اگر شیخ نجم الدین کبری که خوشه چین مزارع حالات و کمالات آن
حضرت تواند بود شیخ ولی تراش گویند باین معنی که چشم شیخ بر هر که افتد
مرتبهٔ ولایت می یابد اذعان و قبول نموده مضایقه ننمایند و ام سلمه
و همچنین خدیجه علیهما السلام از ازواج مطهرات نبوی را که محبت و صحت
عقیدهٔ ایشان بر دودمان ولایت ظاهر است اصلا باسم ام المؤمنین
تسمیه ننمایند و چون عداوت عایشه و خصومت وی نسبت بسلسلهٔ
علیهٔ امامت و هدایت غایت ظهور دارد باین لقب ملقب سازند و
معاویهٔ غاویه را به خال المؤمنین نام برند از جهت اخوت ام حبیبه و محمد بن
ابی بکر که اولی و انسب است بوصف مذکور بواسطهٔ حسن عقیده و اخلاص
و اختصاص وی بامیرالمؤمنین اطلاق این کلمه برو ننمایند و خالد ولید پلید ملعون

مردود

…طرود دشمن خدا و رسول را که از کیش جاهلیت بیرون آمده و داخل
…مرهٔ اهل ایمان نشده و اشقی الاشقیا و اخس الاخسیاست بنابر
ظهور عداوت وی نسبت بشاه ولایت او را سیف الله گویند و اگر امیرالمؤمنین
را کسی باین کلمه توصیف نماید جامه بر تن دریده با قائل این کلمه عداوت نمایند
و معاویهٔ غاویه را با آن همه دشمنی و عداوت و خونریزی و اقسام کفر و
نفاق که زبان قلم از ذکر و بیان آن عاجز است بعدالت نسبت دهند
و یزید پلید مصدر انواع کفر و زندقه را تجویز لعن ننموده بر صفت ایمان
دانند و مجملی از اوضاع آن طایفهٔ ضاله نوعی است که بعضی از شعرا در لباس
نظم بآن اشارتی نموده برین نوجه **نظم** داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید — پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید — او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید — بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لَعَنَ اللهُ یزیداً وَ علی آلِ یزید

بعد از انقضای مباحثات مذکوره و ذکر بعضی

از وجوه مسند در مجلس بهجت آیین مشتمل بر اثبات مطاعن خلفای ثلاث و
اندکی از افعال شنیعه صادره از معاویه غاویه و غیره چون بعد از آن روزی دو
به صحبت حضرت قاضی زاده مذکور رسیده دلائل خلافت آنحضرت از کتاب
و سنت و فساد وجوه باطله اهل بدعت مذکور رتبت یافت و از سخنان جاریه
دران مجلس بغایت متاثر گشت عنان سمند کلام بجانب بیان مدلول
کریمه لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ الآیه انعطاف داده سبکه مدلول آیه
شریفه را باین عنوان سبکه بیان داده که چون حق سبحانه و تعالی تصریح و
تاکید برضای خود از جماعت تحت شجره نموده که از آنجمله خلفای ثلاث اند
چون رضای الهی از جماعت مذکوره بنص قرآن ثابت باشد پس اگر خلافت ایشان
و اقدام بر امر مذکور مرضی حق تعالی نبودی اظهار رضا از ایشان علی الاطلاق
بی قیدی از قیود نمودی و ازینجا ظاهر میشود که آنچه امامیه میگویند که اصحاب
رسول الله انکار نصوص وارده در بارهٔ امیر المؤمنین کرده اند از ینجهت مورد سخط

[...] الهی گردیده اند نه چنین بوده مجرد دعوای بلا دلیل است و آنچه
باز [...] در جواب وی بر زبان جریان یافت این بود که این حکایت خارج
از دایرهٔ استمرار در خلافت ابی بکر بوده از افادهٔ مقصود وی بغایت دور است
چه بر تقدیر تسلیم تعمیم حکم در رضا حصا تحت شجره باعتبار بیعت متحقق قبول
استقرار و استمرار آن در بقیه زمان وجود حضرت رسالت ص و اتصال آن تا
هنگام مخالفت اصحاب در خلافت حضرت امیر المؤمنین بعد از رحلت حضرت
و جسارت ابوبکر در تصدی خلافت تمامی در حیز منع بوده نظر بمقصود ایشان
بلا فایده مینماید با آنکه تواند بود که حق تعالی در تعلیق رضا بمؤمنین ارادهٔ اخراج
غیر مؤمن نموده باشد بنابر آنکه در تحت شجره چون مؤمن و منافق حاضر شده
باشند غرض الهی باین تعلق آن بوده باشد که حضرت رسالت ص از حقیقت جماعت
مذکوره مطلع ساخته بیان فرماید که نه آنست که جمیع از جماعه حاضرین تحت شجره
راضی و خشنود است بلکه رضای الهی منحصر در مخصوصین بصفت ایمانست و الا
ذکر کلمهٔ مؤمنین با آنکه اخصر از آن مثل کلمهٔ الذین و امثال آن بود مقصود نموده

کلمهٔ مذکوره بلا فایده باشد و آنچه در آیهٔ مبارکه مشعر بما هو المقصود

طلبه فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ است که درین مقام من حیث الظاهر فایدهٔ دیگر بغیر

نیست اِلّا اشاره بجماعت تحت شجره و این استدلال بعینه مثل استدلالی ست

که ابی حنیفه نموده بر اینکه کفار مکلف بنماز نیستند و مستند وی آیهٔ شریفهٔ اِنَّ

الصَّلٰوةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابًا مَوْقُوتًا ست که بمفهوما

دلالت بر اخراج کفره مینماید و در ما نحن فیه نیز ازین قبیل است که ذکر

مؤمنین من حیث المفهوم مفید اخراج منافقین ست و مخلص کلام آنست که حصول

رضا از جانب الهی درین مقام موقوف بر تحقق ایمان و وقوع بیعت در تحت

شجره ست و اینکه عامهٔ اصحاب موصوف بوصفین مذکورین بوده باشند

اول بحث و محل تامل ست و ازینجهت ست که حق سبحانه اهل بیعت شجره

به بعضی از اوصاف توصیف نموده که شمول آن نظر بکل واحد از افراد منتفی ست

تا دانسته شود که رضای الهی نظر بطایفه از جماعت تحت شجره متحقق ست که جامع

جمیع امور مذکوره باشند چنانچه میفرماید که فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ

فتحًا

بجامع کافهٔ عباد فتح قریبی که بعد از بیعت تحت شجره وقوع یافته فتح

خیبر است که شیخین هزیمت نموده ناموس اسلام را بباد داده بودند و روز سیم

بنوعی که در محل خود ذکر یافته شاه ولایت بفتح آن اختصاص یافته ابواب فتوحات

الهیه بر روی اقبال و اجلالش گشادند. و بنا برین آنچه از مفهوم آیهٔ شریفه فهمیده

میشود رضای الهی از حضرت امیرالمؤمنین و تابعین وی در محاربهٔ خیبر ست

ازانجهت که آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره ست که عبارت از بیعت

تحت شجره و فتح خیبر و تحصیل غنایم کثیره ست لا غیر واما توضیح این حکایت بطریقی که

در کتاب احتجاج نوشته آنست که بعد از آنکه حق جل و علا بمصالح خفیهٔ ربانیه

حضرت پیغمبر بمصالحه با مشرکین مامور ساخت و آنحضرت در حدیبیه باین امر

قیام نمود اصحاب رسول الله که دران وقت زیاده از هزار و پانصد کس بودند باین

صلح راضی نشده سالک مسلک مخالفت گردیده حکم صلح و مهمل متوجه حرب

قریش گردیدند و ایشان نیز چون اینصورت مشاهده نمودند حمله آوردند اهل

اسلام منهدم گردیدند و دران وقت حضرت رسالت باتفاق شاه ولایت

عنایه نشین تحت شجره بودند و چندی از اصحاب مصدر مخالفت شده از نجه
حضرت رسالت اند و چون شد حضرت امیر را بجانب قریش فرستاده و ...
از نقض عهد و میثاق منع نموده از محاربه و مناجمه باز آورد اصحاب نیز از فعل شنیع
خود و مخالفت رسول الله در مصالحه مذکوره نادم شده بعضی از معاذیر متوسل گردیده
و چندی مخالفتی که در حدیبیه نموده بودند بسبب نقض عهود اصحاب شنیع از ربقه اطاعت
نبوی بیرون رفته بودند مجددا در تحت شجره بیعت نموده ملتزم رسوخ در امر مذکور
گردیدند حق سبحانه و تعالی جهت تاکید این امر و بیان آنکه رضای حضرت رسالت
مستلزم رضای الهی است و اظهار تجاوز از خطیه مذکوره واقعه در صلح حدیبیه
که از اصحاب سمت صدور یافته بود ایشان را بنزول آیه مذکوره مستبشر
ساخت و بنابرین رضای الهی که متعلق باهل ایمان از حاضرین تحت شجره شده
یا اشاره باختصاص آن پناه ولایت و دو سه نفر دیگر از اهل ایمان است
که اصلا مخالفت ننموده و در صلح حدیبیه موافق فرموده نبوی عمل نموده اند
یا جهت بیان خشنودی الله تعالی از ندامت مخالفت رسول الله که در حدیبیه

نموده

... تجدید بیعت در تحت شجره سمت صدور یافته پس معلوم شد
که رضای حق سبحانه و تعالی بر تقدیر وقوع متعلق بندامت و بیعت که اصحاب از نقض
عهد روی نموده لهذا رضای الهی از جماعه اصحاب من جمیع الوجوه بنوعی که شامل برائت
ربانی از خلفای ثلاث باشد بهیچ وجه صورت نیافته یا اگر واقع شده باشد باعتبار
بیعت دوم است که بعد از مخالفت نادم شده تجدید بیعت نموده اند و بر هر تقدیر
عموم رضا اصلا فهمیده نمیشود بنوعی که شامل جمیع اوقات و ازمنه و حاوی تمام
افراد در تحت شجره بوده منتهی بایام حکومت ثلاثه شده باشد لاسیما که نقض عهد
مجدد که در تحت شجره شده بود در مواد کثیره از ایشان بوجهی سمت صدور پذیرفته
که اکثر اهل خلاف با شوکت اعتراف و اذعان کرده اند و بر تفصیل آن در ماده ثلاثه الحال
خواهد نمود چون رضای حق سبحانه بر وجه عموم و اطلاق حاصل نبوده و علم الهی
به نقض و شکستن عهود اصحاب احاطه نموده از اینجهت در آیه دیگر اشاره
بآن نموده که إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ
فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى

بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما حق سبحانه

طعن و توبیخ و بیان محرومیت طایفه مینماید از اصحاب که عهود و مواثیق

حضرت رسالت را شکسته و محابا نموده قبایح عظیمه از ایشان صدور یافت

و حضرت رسالت را خوشدل نموده میفرماید که بدرستیکه جمعی که بیعت

با تو نمودند بیعت نموده اند الا با من و دست من بالای دست

ایشان بوده یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان نموده و قوت

و قدرت من فوق قدرت ایشانست و مراد اینست والله اعلم

که اگر بیعت ایشان سبب زیادتی اقتدار و اعتبار نبوی بوده موجب

قوت اسلام و تاثر دشمنان دین از کثرت و جمعیت مسلمانان است

لکن چون از معاهده برگشته و مواثیق را در هم شکسته بمقتضای آن عمل شنیع

نقصان و خسران آن بایشان عاید شده ضرری از آن جهت بدیگری نرسد

پس هر که آن عهد را بشکند شکست خود نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید

زود باشد که اجر عظیم از حق تعالی جهت وفای عهد و پیمان نبوی و امر کرده

بنابرین

181

[...] مقدمات روشن شد که رضای الهی مخصوص اهل وفا به بیعت من بوده

مخالفین عهد رسول الله صلعم مشمول غضب و سخط ربانی باشند و در کتاب واحدی

از جابر نقل نموده که بیعت اصحاب در تحت شجره مشتمل بود بر آنکه از حرب هزیمت

ننمایند و بواسطه مراعات زندگی و اجتناب از کشته شدن رو گردان نشوند

و دیگر شرایط که در محل خود ذکر یافته و اول مخالفتی که از ابوبکر و عمر واقع شد هزیمت

از حرب خیبر بود و بعد از فتح مکه در جنگ حنین مثنی نمودند و در جنگ احد نیز علی

گریختند که از شهرتی که دارد احتیاج به تقریر و تحریر ندارد و مذکورست که در غزوه

حنین اصحاب رسول الله صلعم که دوازده هزار کس بودند تمامی روی بهزیمت نهادند

الا هشتاد نفر که ثبات قدم ورزیده وفا بمعاهده تحت شجره نمودند چون بیعت

تحت شجره مسمی به بیعت رضوان مشتمل بر عدم فرار و رسوخ در امر محاربه و

ثبات قدم و امثال این قسم از امور است پس هر که از اصحاب خصوصا

ثلاثه که مخالفت نمودند از بیعت نبوی و از ربقه بندگی بیرون آمده در

زمره ضالین مضلین داخل باشند و علی ای حال آیه شریفه را دلالتی

برفضیلتی و مزیتی از اصحاب نبوده بلکه دلیل طعن و لعن ایشان تواند بود

در ذکر وجوه مطاعن خلفا و اعمال صادره از ایشان که مستلزم خروج

از دایرهٔ ایمانست و مشتمل است بر وجوه متعدده اول آنکه چون آفتاب جهانتاب

سید البشر بر آسمان تبلیغ شرایع دین اطهر روز بروز ارتفاع یافته وطی

درجات مقدره نموده به نقطهٔ زوال قریب الاتصال شد و کافهٔ امت را

باطاعت شاه ولایت هدایت نموده طریق نجات از مهلکات دنیا و

عقبی بریشان ظاهر ساخت ناگهان بر طبق این کلام که رباعی باشمع رخت

دمی چو دمساز شوم ٭ پروانه مستمند جانباز شوم ٭ وانروز که این قفس

بباید پرداخت ٭ چون شهبازی بدست شهباز شوم ٭ ندای مراجعت

بوطن اصلی وصلای مفارقت این خاکدان سفلی استماع نموده آواز

جانگداز یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَیٰ رَبِّكِ

رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً را از مخدرات تتق غیب اصغا مینمود به پرواز

شاهباز روح مطهر از قفس جسد منور پرداخته مقدمات سفر آخرت

ابشر

[...]بیداد و بنابرین با حضار بزرگان دودمان نبوت اشاره فرموده

ایشان را مجددا باطاعت شاه ولایت وصیت نموده از مخالفت امر نبوی

و منازعه با ولی و وصی نبی درین امر مبالغه میفرمود و از آن میان عایشه

در برأت ساحت عقیده خود از غبار مخالفت متکلم شده گفت که مَا كُنْتَ

تَأْمُرُنَا وَنُخَالِفُهُ إِلَىٰ مَا سِوَاهُ مقصود وی انیست که هیچ وقت

نبوده که امری از حضرت رسالت صادر شده باشد و مخالفت آن نموده باشند

حضرت بعد از شنیدن این کلام از عایشه چهرهٔ دعوی او را بناخن تکذیب

خراشیده فرمود که یَا حُمَیْرَا لَقَدْ خَالَفْتِ أَمْرِی فِی حَیَوٰتِی

أَشَدَّ الْخِلَافِ وَلَتُخَالِفِینَ قَوْلِی هٰذَا وَلَتَعْصِیَنَّهُ بَعْدِی

وَلَتَخْرُجِینَ مُتَبَرِّجَةً فَتُقَاتِلِینَهُ وَأَنْتِ ظَالِمَةٌ وَ

لَتَنْبَحُكِ فِی طَرِیقِكِ كِلَابُ الْحَوْأَبِ و چون عایشه انکار

از مخالفت حضرت می نمود حضرت بیان مخالفت او را باین عنوان ادا فرمود

که در جوهٔ آنحضرت مخالفت شدید نموده و ظاهرا اشاره بافشای حکایت یوم الغدیر است

و فرمود که بعد از من نیز عصیان نموده و مخالفت آنحضرت در باب ...
نموده خروج بر وی خواهی کرد و بطریق زنان جاهلیت در آن وقت به
لباسهای فاخره ملبس خواهی شد و در آن حال تو ظالم و وی مظلوم خواهد بود و
هنگام خروج بمکانی خواهی رسید که سگان بر تو حمله نموده بآواز شدید بر تو
فریاد کنند با وجود این حکایت که از حضرت رسالت شنیده اندیشه از
مخالفت نموده متوجه بصره شد و شمشیر بسته بر شتر سوار گشت و بمحلی
رسید که سگان آواز بر آوردند و تحاشا ننموده اقدام بر مقاتله امیر المؤمنین
نمود با وجود آنکه یکی از راویان روایت حَرْبُکَ حَرْبی وَسِلْمُکَ
سِلْمی عایشه است حاصل آنکه وصیت رسول الله و حکایت غدیر که خود در آن
قضیه حاضر بود و بفرموده پیغمبر به بیعت امیر المؤمنین سرفراز گردیده و بعد از آن
تمامی امور مذکوره را بر کنار گذاشته داد ظلم و فضیحت داد راوی
روایت گوید که چون حضرت رسالت احساس اشتداد مرض خود نمود
کوس رحیل در معموره پیکر اطهر سید البشر بلند آوازه شد خواست

... ر عبار وجود بعضی از جاحدین و منافقین تصفیه داده ایشان
را بسمتی که خارج مدینه باشند اشاره فرماید بنابرین بخروج اسامه بن زید به بلاد
روم امر فرمود و کثیری از اصحاب برفاقت وی مأمور گردیدند و چون
اسامه از مدینه بیرون رفته در یک فرسخی فرود آمد و اصحاب نیز رفاقت
نموده بیرون رفتند درین حالت مرض حضرت اشتداد یافت عایشه
صهیب را بجانب عسکر فرستاده ایشان را ازین آگاه ساخت و در
همان شب ابوبکر و عمر و ابو عبیده داخل مدینه گردیدند و حضرت در آن شب
ساعتی متوجه باطن فیض مواطن خود گردیده و چون بظاهر حال مراجعت فرمود
این عبارت منقول قول وی گردیده که وَاللهِ قَدْ طَرَقَ الْمَدِینَةَ هٰذِهِ
اللَّیْلَةَ شَرٌّ عَظِیمٌ یعنی سوگند بخدای که راه یافت بمدینه درین شب
شر عظیم و چون از حقیقت شر مذکور سوال نمودند فرمود که بعضی از صحابه که برفاقت
اسامه مأمور شده بیرون رفته بودند مراجعت نمودند و دیگر باره مرافقت
اسامه را تاکید داده فرمود که لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ جَیْشَ اُسامَه

وکتب و رسائل اهل خلاف این عبارت موشح ست و ...
را خلافی واقع نشده و بنابر این چون تعیین اسامه و رفاقت صحابی آنرا از
جانب الهی و طریق وحی برسالت پناهی ارشده باشد حضرت اشاره باین
امر فرموده و هر که مخالفت نموده باشد چون خلاف فرموده خدا و رسول
ارتکاب نموده ازینجهة ملعون و مغضوب و مستحق لعن و طعن باشد خصوصا که
حضرت تصریح باین کرده نموده چنین فرموده باشد که لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ اُسامَة
وجه دوم از وجوه مطاعن بروجهی که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب ذکر یافته
ست که چون ضعف حضرت رسالت قوت یافت تکیه بر فضل ابن عباس و حضرت
شاه ولایت نموده بیرون رفت و بر درجه اولی از منبر شریف تمکن یافته فرموده که
اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي
كِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي فَاِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا وَلَا تَتَقَدَّمُوا اَهْلَ بَيْتِي فَتَمْرُقُوا وَلَا تَفَرَّقُوا
بِعَهْدِي وَلَا تَنْكُثُوا بَيْعَتِي الَّتِي بَايَعْتُمُونِي عَلَيْهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّي

قد

...م مَا اَمَرْتَنِي وَنَصَحْتُ لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا
تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ اُنِيبُ حاصل این کلام تاکید واقعه روز
غدیرست لکن معتقد ساخته او تا با ولایت اهلبیت عموما و تصریح بآنکه تمسک بایشان
موجب بعد از ضلالت ست و بیان آنکه زمانه از اهل بیت رسول که بر صفت امامت
باشند خالی نمیشود و بعد ازان بخصوص واقعه یوم الغدیر و عهد و میثاق آن روز
اشاره فرموده و مبالغه تام در مراعات آن و وفا بمضمون معاهده مذکوره فرموده
و بعد از تاکیدات و تنبیهات مذکوره حق تعالی را شاهد این حکایة ساخته فرموده
که الهی آنچه امر به تبلیغ آن نموده بودی و مراد حکایة روز غدیر و تاکید آن بر
وجه مذکورست به بندگان تو رسانیدم و بقدر استطاعت ایشان را
نصیحت نمودم و توفیق بجای تو حاصل است و رجوع و بازگشت بجانب تو است
راوی گوید که بعد ازین خطبه داخل حجره مطهره گردید و ابوبکر و عمر و بقیه اهل مسجد
را طلب فرمود و مجددا برفاقت اسامه مامور ساخت و ساعتی بخود برداخت
و بعد ازان فرمود که کاغذ و دوات حاضر سازند که جهت ایشان چیزی بنویسد

که بعد از آن حضرت گمراه نشوند چون قبل از آن به سابق
و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل ایشان و مراعات معاهده روز غدیر
فرموده بود و معلوم بود که نوشته مذکوره مخالف آن نخواهد بود بلکه
توضیح و تاکید آن خواهد نمود و آنچه قبل از آن ذکر یافته باشد مذکور خواهد شد
ازین سبب عمر مانع شده نگذاشت و گفت دَعُوا الرَّجُلَ فَاِنَّهُ
لَیَهْجُرُ حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰهِ یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید
و کتاب خدا ما را کفایت مینماید و مرویست که بعضی از اصحاب اراده نمودند
که اطاعت امر رسول نموده دوات و کاغذ حاضر سازند و بانها ایشان و عمر
نزاع بجائی رسید که حضرت ایوانس فرمود و روی مبارک از ایشان
گردانیده و فرمود که برخیزید که نزاع نزد من نه نیکوست و بعضی گفته اند که آن
حاضر شده و عمر پاره کرد و عبارت مذکوره ازوی صدور یافت و غزالی در کتاب
سر العالمین میگوید که حضرت فرمود که ائتونی بِدَوَاةٍ وَبَیْضَاءَ لِاَکْتُبَ
وَلَاُزِیلَ عَنْکُمْ مُشْکِلَ الْاَمْرِ وَاَذْکُرَ لَکُمْ مَنِ الْمُسْتَحِقُّ لَهَا بَعْدِی

یعنی

...ید درند که بنویسم آنچه مشکل باشد و از میان شما آنچه مشکلست
بردارم و مذکور سازم که مستحق خلافت بعد از من کیست و غزالی میگوید
که عمر درین حالت گفت دَعُوا الرَّجُلَ فَاِنَّهُ لَیَهْجُرُ وَقِیلَ یَهْذِی
یعنی این مرد نغمیده و هذیان میگوید و قاضی حسین در شرح دیوان میگوید که اول
فتنه که میان اهل اسلام واقع شد این بود که پیغمبر در مرض موت فرمود که هَلُمُّوا
اَکْتُبْ لَکُمْ کِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ و عمر مانع شده فتنه بلند شد و حضرت
فرمود قُومُوا عَنِّی لَا یَنْبَغِی عِنْدِی النِّزَاعُ و چون این دانسته شد
باید دانست که کفر عمر درین مبحث از وجوه متعدده است اول آنکه رد حضرت
امریست از امور دینیه وَاجِبًا کَانَ اَوْ مَسْنُونًا اَوْ مُبَاحًا و مانع حضرت
رسالت از اقدام بر امور شرعیه شدن محض کفر و نفاق است دوم آنکه
که اراده نبویه مسبوق به امر و اشاره الٰهیه است چنانچه مَا یَنْطِقُ عَنِ
الْهَوٰی شاهد این حکایت است و تمکین از امر و نواهی الٰهی ندادن اشد ارتکاب
کفر است سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر بواسطه منازعه مذکور ممانعت

[…]غضب آلود شده وروی مبارک گردانیده فرمو[…]

واز ابن عباس منقولست در کتب دوست ودشمن که حضرت […]

فرموده که مَنْ اَبْغَضَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَهُودِيًّا

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ وَاِنْ صَامَ وَصَلّٰى وَزَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ فَقَالَ

وَاِنْ صَامَ وَصَلّٰى وَزَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ مقصود ازعبارت عربیه آنست

که هرکه آنحضرت واهل بیت رسالت را رنجانیده چنان کند که ایشان به غضب

آیند روز قیامت چون بصحرای محشر درآید در زمرهٔ یهودان داخل بوده

از خریطهٔ اهل اسلام بیرون باشد راوی گوید که گفتم یا رسول الله آن

کس که شمار البغض آورد و بواسطهٔ این امر شنیع یهودی گردد با وجود آنکه

از اهل روزه و نماز باشد و زعم وی آن باشد که مسلمان ست باین بلیّه

مبتلا گردد حضرت فرمود که اگرچه موصوف بصفات مذکوره باشد چهارم

نسبت هذیان به رسول الله خصوصا در شرعیات و دینیات بمنزلهٔ نسبت این

امر ست بحضرت الوهیت و دغدغه نیست که این حالت نتیجهٔ کفر و عصیان

محمد

[…] پنجم بر اهل عقل خفائی ندارد که این

عبارت نسبت هرکه واقع گردد موجب اهانت و کسر حرمت و انحطاط

مرتبهٔ اوست از آنچه باشد و شکی نیست که نسبت به پیغمبر اشنع و اقبح خواهد بود

و اهانت آنحضرت بهر نوع از انواع سبب کفر و ارتداد ست ششم

آنکه امر […] مستلزم نفی رسالتست از حضرت پیغمبر در وقت بیماری

زیرا که اگر بر صرافت نبوت باقی بوده تفاوتی میانهٔ صحت و مرض

آنحضرت در امر نبوت نیست منع وی از اجرای مقاصد وی مستلزم

کفر واگر مقصود نفی نبوت باشد دران حالت این معنی اشنع و اوحی از اول

بوده بر هر یک از تقدیرین لزوم کفر و زندقه ظاهر ست و از طرائف

امور درین قضیه آنست که چون حضرت رسالت ارادهٔ وصیت میفرمود

او را بهذیان نسبت میدهند و کتاب خدا را در امور سلمین کافی

میدانند و فساد این عقیده سابق ذکر یافته و چون ابوبکر در مرض موت

کاغذ میطلبد که عمر را خلیفه و جانشین خود گرداند هذیان نگفته و کتاب خدا

درین صورت کنایت نموده لعن الله علی الف
ربذلك لعناً دائماً ابداً الی یوم الدین وجه سیم از
وجوه داله بر مطلب آنست که باعتراف دوستان و دشمنان دین حضرت امیر المؤمنین
را علم بجائی رسیده که کسی از مخلوقات ارض و سما معلوم نیست که در غرفه مساوی
و تامل درین امر با آنحضرت پیرامون خاطرش تواند گشت [illegible] شواهد این
حکایت کلام صدق انتظام لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً
و همچنین عبارت بغیر اشارت لو شئت لاوقرت سبعین بعیراً
من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین میفرماید که اگر بنشینم
بر جای بر اهل توریت حکم بتوریت نمایم و باهل انجیل به انجیل و باهل قرآن
به قرآن و مرویست که روزی جبرئیل بصورت اعرابی برآمده و در وقتی
که حضرت بر منبر نشسته بود و بافادات علیه و بعبارات بهیه اهل مجلس را
مایه سرور و حبور گشته جبرئیل پرسید که علوم غیبیه که در خزینه مخصوصه
ربانیه بقفل اختصاص الهی مقفل گشته آن نیز در جریده علوم حضرت داخل است

یا علی

[illegible] که علم من شامل آن نیز شده و چون سائل از فرق
میانه علوم الهی و علم آنحضرت سؤال نموده حضرت در بیان فرق چنین
فرموده که حق تعالی را علم بجمیع اشیا لذاته حاصل بوده و بهیچ چیز
در آن محتاج نبوده و من در علوم حاصله خود بوی محتاج بوده ام لکن آنچه در
خزینه علوم [illegible]صوصی داخل گشته مأخوذ است از علوم الهی و مثل این
روایات که سبب علم باختصاص و امتیاز آنحضرت در علوم دینی و معارف
یقینی و غیرها من انواع العلوم تواند شد از احاطه کاغذ و قلم بیرون است و
برین اقتصار میرود که چون آیه شریفه قل کفی بالله شهیداً بینی و
بینکم و من عنده علم الکتاب شرف نزول پذیرفت
یعنی بگو ای محمد که کافیست مرا گواه گذرانیدن در تبلیغ رسالت و آنچه
از حق تعالی بمن رسیده که ببندگان رسانم و آن کدام است میفرماید که الله تعالی
و آنکه صاحب علم کتابست و در کتب اهل خلاف زیاده از شمار خصوصاً
از ثعلبی و واحدی و غیرهم مسطور است که چون از حضرت رسالت پرسیده شد

که صاحب علم کتاب کیست فرمود که علی بن ابی طالب [illegible]
اقتصار نمود و چون سکوت در معرض بیان مفید حصر و تاخیر بیان از وقت
حاجت جایز نیست دانسته میشود که علم کتاب در آن حضرت منحصر بوده
کسی دیگر بمشارکت آن حضرت درین امر قایل نتواند شد و بنابرین چون
علم بمدلول کتاب کماهی تحقق تواند یافت که علم بما انزل الله [illegible] حاصل
بوده و بر مقاصد الهی اطلاع یافته عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و
ناسخ و منسوخ و غیرها تمامی در آینه ملاحظه آنحضرت مرتسم شده چیزی از آن مخفی و
پوشیده نباشد و بنابرین هر که در زمان آنحضرت بدون رضا و رخصت وی یا
در غیر زمان بی اذن و خشنودی آن محرم اسرار ربوبیت متصدی اجراء احکام شریعت
شده خود را مستحق آن داند مثل خلفای ثلث و معاویه غاویه و یزید پلید و جمیع بنی امیه
و بنی مروان و بنی عباس و عامه علما و فقهای مخالفین مثل حنفیه و شافعیه
و مالکیه و حنبلیه و سنیین بادیان باطله الکه تمامی از حکم نمودن موافق ما اراد الله
عاجز بوده در تحت مدلول وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الکافرون [illegible] اند باشند چهارم از وجوه معتبره در بیان مطاعن خلفای
ثلث و چون خلافت ابوبکر ببیعت عمر و حکومت عمر بوصیت ابوبکر و عثمن بمشورة
عبدالرحمن و فرموده عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر همگی است و به تقریر
دیگر خلافت ثلاثه متفق علیه اهل سنت است و عدم استحقاق اهلیت ایشان
اجماعی فرقه اثنی عشریه پس بطلان یکی مستلزم بطلان مجموع ثلاثه است
حذراً من خرق الاجماع المرکب و بنابرین گوییم که چون حضرت رسالت صلعم حکم
و حارث و مروان را از مدینه اخراج نموده بجانب شام فرستاده او
تاکیدات در عدم استرجاع ایشان نموده فرمود که لعن بر کسی که من بعد ایشان
را در مدینه جای داده با ایشان دوستی و ملاقات نماید و در زمان حکومت
شیخین دو فرسخ زیاده از محل استقرار ایشان دور شده بودند و چون نوبت
حکومت بعثمن منتهی شد ده هزار درهم از مال مسلمانان جهت ایشان روانه
گردانیده ایشان را بمدینه مطهره آورد و استقبال نموده بشاشت و سرور بسیار
اظهار نموده و در بعضی کتب مرقوم است که گفته که بر رغم کسی که شما را مطرود ساخته بود

[illegible] استرجاع آن نمودم و مرویست که مروان را در میان [illegible] قریه
داده کاتب امور مسلمین ساخت واین حکایت دلیل کفر عثمان ست از سه وجه
اول آنکه فرموده رسول از گفته وامر واشاره ربانیه ماخوذ ست ومخالف
آن مخالف فرموده آلهیه ست عمداً وعدواناً وجحداً وطغیاناً ومحض الحاد است
دوم تکرار عثمان بر استرجاع ایشان واظهار سرور بمخالفت حضرت
اول دلایل واله بر مطلوبست سیم آنکه الله تعالی میفرماید که لا تجد
قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللهَ
وَرَسُوْلَهُ وَلَوْ كَانُوْا اٰبَاءَهُمْ وَاَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ
ومعلوم ست که مواد وداد واتحاد ودوستی در روابط صوری ومعنوی زیاده
ازین نتواند بود که مخالفت فرموده رسول نموده ودشمنان دین که بطرید
رسول الله شهرت یافته بودند ایشان را تعظیم وتکریم نموده واز مال مسلمانان
مبلغی کلی بجهت ایشان فرستاده وتکرار برین معنی نموده اینها همه مخالفت با
خدا ورسول است وتصریح آلهی کسی که ایمان وی ثابت باشد متصدی این قسم

از امور

ابوبکر [illegible] اعمال مذکوره از عثمان دلیل ست بر آنکه آن ملعون ایمان
نداشته واز ینجهت مرتکب این قسم از امور گردیده پنجم از وجوه موعوده
آنست که چون مالک نویره که یکی از وجوه قبائل عرب ست وبیعت با ابابکر ننموده
اصلا خلافت وی را صحیح نبوده وبنابرین از مدینه بیرون رفته وبا عشیره خود در
صحرا بسر میبرد وابوبکر وعمر در باب کشتن وی اندیشه می نمودند تا آنکه
عامل زکوة که ابوبکر تعیین نموده بود وایشان زکوة اموال خود را بوی نداده
گفتند که بنوعی که در زمان حیوة پیغمبر میرسانیدیم بهمان دستور از عهده
آن بیرون آمده احتیاج تسلیم نمودن بتو نداریم واگر بکسی باید داد بامیر المؤمنین
تسلیم میکنیم که وصی پیغمبر وامام مسلمانان اوست وایشان این حکایت را
بهانه نموده طایفه مالک را مانع الزکوة نام کرده خالد ولید را فرستادند
تا آن قبیله را قتل وغارت نموده مردان را کشتند وزنان واطفال را
اسیر نمودند مرویست که حلیله مالک را همان شب بفراش خود در
آورده بوی ملاقات نمود وبا تمامی زنان ودختران آن طایفه این عمل نمودند

و چون این حکایت در هیچ زمان از کافر و مسلمان [illegible] با وجود آن
غیض و غلظت عمر ابوبکر را توبیخ نموده میگفت که حفظ ظاهر شریعت نموده
به قصاص او از خالد مذکور حکم باید نمود و آن بدبخت بی دین اباء تمام نموده
میگفت که لا اغمد سیفاً شهره الله علی الکفار و در تاریخ اعثم مذکور است
که چون طایفه مالک را گرفته نزد خالد ولید آوردند و وی [illegible] نموده
ایشان را بقتل می آوردند و هر چند فریاد میکردند که ما مسلمانیم و کشتن
ما در دین اسلام صحیح نیست خالد میگفت که مصلحت دین در کشتن
شماست و ابوقتاده که از رفقای خالد است میگفت که گواهی میدهم
باسلام این جماعت زیرا که وقتی که در محوطه ایشان فرود آمدیم و از طرفین
اظهار مسلمانی شد باتفاق بانگ نماز داده باداء نماز قیام نمودیم خالد
التفات بسخن وی ننموده بر مرافقت آن عمل راسخ بود و مالک هر چند میگفت
که کشتن و خون ریختن اهل قبیله ای بسببی صورت شرعی ندارد خالد قبول ننموده
وی را بقتل رسانید و شعرای عرب در بیان قبایح صادره از خالد خصوصاً

حکایت مباشرت [illegible] وی با زن مالک که در آن زمان بحسن مشهور
[illegible] قصاید گفتند و در اظهار کفر خالد و خروج وی از دایره اسلام مبالغه
بسیار نمودند و در تاریخ طبری مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر
رسید وی را اندیشه قتل خالد در خاطر می بود تا روزی در بازار یکی از ازقه
مدینه [illegible] ایشان شده عمر روی بخالد نموده گفت که یا خالد تو آنی که مالک
نویره را بکشتی و با زن وی زنا کردی خالد گفت میان من و وی عداوت
قدیم بود و او را جهت تشفی نفس خویش کشتم اما جهت تشفی نفس ابوبکر و
نفس تو سعد بن عباده را نیز بکشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمده او را نوازش
نمود و گفت یا خالِدُ أنْتَ سَیْفُ اللهِ و باین لقب میانه عرب مشهور شد
و نزد بعضی آنست که این لقب در زبان ابوبکر بر وی جاری شده که هر چند عمر
مبالغه در قتل وی می نمود ابوبکر قبول ننموده مخالفت میکرد و میگفت لا اغمد
سیفاً شهره الله علی الکفار و علی ای حال خالد ملعون بواسطه هوای نفس و
کشتن مسلمانان ملقب باین لقب گردیده لعنة الله و علی من لقبه بذلک

و در بعضی دیگر از تواریخ مسطور است که چون نوبت حکو[illegible]ب [illegible] زنان
و دختران طایفه مالک را استرجاع نموده بشوهران سابق که زنده بودند
باز داده و اکثر ایشان حامله شده بودند و با وجود آن تحمل نموده باز کردانید
و این فعل شنیع از خالد بظهور آمده ابوبکر رضا و خشنودی و بقتل مالک
خروج از دین محمدی و دخول در کیش جاهلیت است و علی [illegible] عمر که
نقیض فعل ابوبکر است در استرجاع زنان و دختران بنی نویره معلوم میشود
که هر دو از شریعت بی بهره و از پی هوای نفس کذاشته آنچه پسندیده خاطر هر کدام بوده
آن را دین و ملت نام نهادند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَحَشَرَهُمْ فِی زُمْرَةِ
الْمُنَافِقِینَ وَالْمُشْرِکِینَ الهم چون زنان و دختران نویره را اسیر
نموده بمدینه مطهره در آوردند از آنجمله حنفیه والده محمد حنفیه از آن طایفه
بود که در زمره اسیران و از جمله ابکار مندرج بود متوجه ضریح حضرت
رسالت شده بعد از مراسم زیارت میکفت که یا رسول الله ایمان بخدا و
برسول وی که محمد بن عبد الله است آورده ام و محبت تو و اهل بیت تو

سرشته آب [illegible] خود دانسته ام و اصحاب تو بطریق کفره فرنک ما را
اسیر نموده بر این وجه بمدینه آورده اند در روز قیامت ندانیم که بچه عنوان
از عهده جواب آن بیرون توانند آمد و زبیر حاضر آن مجلس بوده زبان مطایبه
کشوده که زنان را ناچار است از شوهری که بامور دین و دنیای ایشان را
رس[illegible]ـلا انجام مهام ایشان باشد حنفیه کفت لکن شوهر من شخصی تواند
بود که مرا خبر دهد از آنچه در وقت ولادت بر زبان من جریان یافته
و در خلال حال حضرت امیر المؤمنین حاضر آمده فرمود که چون مادرت را
وضع حمل تو نزدیک شد میکفت خدایا وضع این مولود بر من آسان کردان
و اکر خواهی در انکاه داری و اکر خواهی هلاک کردانی و چون تو متولد شدی
همان لحظه شهادتین بر زبان جریان داده با در خود حکایت نمودی و بر
او اعتراض کردی که چرا بهلاک تو رضا میداد و میکفتی عنقریب سید
اولاد آدم مرا بحباله خود در آورده از وی سیدی مرا حاصل کردد و مادرت
این سخنان را بر قطعه از نحاس نقش نموده در آن مکان دفن نمود و آن

وقت که ترا اسیر نموده‌اند آن قطعه منقوشه را بر داشته [illegible] بازوی خود
بستی و چون بمبالغه عثمان و بعضی دیگر از حضار آن قطعه را از بازوی
او گشوده ملاحظه نمودند همان عبارت بود که حضرت امیرالمؤمنین نقل نموده بود

ششم از وجوه مطاعن ابوبکر و عمر حکایت فدک و غصب نمودن از حضرت
فاطمه علیها السلام است و ملخص کلام درین مقام آنست که چون فدک قریه‌ایست
مع التوابع از حضرت رسالت بطریق نحله و عطیه بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
انتقال یافته در ایام حیوة سید کاینات متصرف آن شده بوده و مداخل
آن در دست وکلاء آنحضرت بمصارف شرعیه میرسید و چون ابوبکر غصب
حقوق مرتضوی نموده بر مسند خلافت رسول غصباً و غیظاً و عنفاً و عدواناً
تمکن یافت خواست که جهت ازدیاد مواد استخفاف و استحقار و انقطاع
وجوه انتفاع اهل بیت رسالت و اشتهار تسلط و تغلب در امور متعلقه بذریه
طاهره تجدید ظلمهای سابقه نموده امر بانتزاع فدک از تصرف وکلاء آنحضرت نمود
و چون این قضیه بمرافعه منتهی شد با آنکه از متصرفین املاک و اسباب و غیره طلب

گواه

گواه نمودن از ذوالید [illegible] و طلب انتقال ملکیت از صاحب تصرف بیرون
خارج قوانین شریعت مطهره است از مخالفت قواعد ملت محابا ننموده طلب
بینه نمودند و حضرت فاطمه زهرا موافق حکومت ابوبکر که مخالف حکم خدا و رسول است
ظهور حقیقت خود را در ملک متصرف فیه مقرون بشهادت امیرالمؤمنین و
حسنین علیهم السلام و ام ایمن مقترن گردانیده ایشان گواهی دادند و آن ملاعین
شهادت حضرات را قبول ننموده معلل بغرض گردانیدند و گواهی ام ایمن را نیز اعتبار
نکرده درین مبحث بنای مخاصمه با خدا و رسول و سلسله عصمت و طهارت محکم
ساختند و ثبوت مخالفت ایشان درین مسئله با خدا و پیغمبر بر وجه فساد
و انکار احکام شریعت خیر المرسلین که متضمن کفر و خروج از دایره ایمانست
از وجوه متعدده است اول آنکه کتب و رسایل اصحاب خلاف مشحون است
بعبارت منقوله از سید المرسلین که اَللّٰهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ حَیْثُ دَارَ
و بتقریر دیگر اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ حَیْثُمَا دَارَ و بروایت
اخطب خوارزم از ابن عباس از حضرت رسالت ص اِنَّ اللّٰهَ نَصَبَ عَلِیًّا عَلَمًا

علیٰ بینه وبین خلقه فمن عرفه کان مؤمناً ومن انکره کان کافراً
ومن ساواه بغیره کان مشرکاً ومن جاء بولایته کان ناجیاً
والیضا بروایت خوارزمی از حضرت رسول صلعم من اطاع علیا فقد اطاعنی
ومن انکره فقد انکرنی مضمون روایات مذکوره افاده آن مینماید
که قول و فعل و گفته و نوشته آنحضرت تمامی موافق حق و صدق بوده وحق
از او مفارق نبوده آنچه گوید و شهادت نماید موافق رضای خدا و رسول بود هرکه
انکار وی نماید انکار پیغمبر نموده باشد و منکر او در دایره کفره داخل باشد و هرکه
او را مساوی و مانند خلایق داند از جمله مشرکین باشد و چون گواهی ورا
بعلت اینکه آنحضرت بواسطه دنیویه گفته باشد رد نماید یقین است
که او را از جاده حق و صدق بعید انگاشته وحق را از دور تصور نموده انکار
وی نموده باشند و او را نیز مثل سایر الناس که احتمال کذب و خلاف در اداء
ایشان جاریست چنان داشته باشند و هرکه آنحضرت را موصوف باین قسم
از امور داند بی دینند موافق مضامین کتاب و سنت خارج از دایره قابلیه ملت و شریعت

باشد و ایضا بروایت اخطب خوارزم است که حضرت رسول فرموده که اگر
تمام عالم بر یک طرف باشند و علی بن ابی طالب بر طرف دیگر حق بجانب
آنحضرت بوده اطاعت وی و مخالفت جمهور آدمیان باید نمود و
اصحاب رسول الله اصلا اعتبار مضامین مسطوره ننموده مقیم مقام
انکار و آزار اهل بیت اطهار اند و معلوم اهل عقل است که قطع نظر
از شواهد صادقه درین امر از کتاب الهی و احادیث رسالت پناهی
چون ذات احد الصفات آنحضرت از جمیع ملذات و تنعمات صوری و ظاهری دست
آرزو منقطع ساخته و از ماکولات بپاره قرص جوین و از ملبوسات بمرقعی اکتفا نموده فرموده
که یا دُنیا غُرّی غیری فانی طلّقتکِ ثلاثاً لا رجعةَ
فیها بنا برین رد شهادت آنحضرت معلل بامید نفع دنیوی که از آن نور پاک
بتصور حصول آن استغفر الله خلاف در آینه اقوال و افعالش منتقش
گردد غیر پیروی هوای نفس و اظهار عداوت و خصومت اهل بیت رسالت
چیزی دیگر ظهور ندارد و مشهور است که آنحضرت در امر لباس پوشش

خشن و درشت اکتفا نموده اند و ژنده بر وصله پوشیده و میفرموده که رقعت
مرقعتي هذه حتى استحييت من راقعها یعنی آنمقدار وصله
برین خرقه خود دوختم که از دوزنده آن شرمنده شدم و مروی است که نان
گندم از آن جهت تناول نفرموده که از آدم ع نهی شده بود و نان جو
آنمقدار که کفایت نماید میل فرموده و عامه اوقات گرسنه گذرانیده که شاید در
بلاد اسلام کسی گرسنه باشد و آنحضرت با او درین امر شرکت نموده باشد و میفرموده که
كيف ابيت مبطانا وحولي بطون غرثى واكباد حرى
وانا امير المؤمنين ولم اشاركهم في مكاره الدهر هيهات
هيهات ان يقودني جشعي الى تخير الاطعمة ولعل بالحجاز
او باليمامة من لا طمع له الى القرص ولا عهد له بالشبع
الشبع ولا اكون كما قال القائل وحسبك داء
ان تبيت ببطنة وحولك اكباد تحن الى القد حاصل
کلام صدق انتظام حضرت آنست که چون تواند بود که شکم مملو از طعام بخوابم و احتمال

[illegible marginal note]

آن

آن بهم رسد که کسی چند در حوالی من باشند که شکم گرسنه و جگر تشنه داشته باشند و من امیر و
امام ایشان باشم و در ناخوشیهای روزگار با ایشان شریک نباشم و بعد از آن میفرماید
که هیهات که حرص مرا برین دارد و بکشاند مرا باختیار اطعمه و شاید در حجاز و
یمامه کسی باشد که طمع قرص جوینی در خاطرش نباشد و هیچ وقت شکم پر نخورده
باشد و میفرماید که اگر این حال باشد پس قرینه کسی باشم که برای او گفته اند
که هیچ دردی بدتر از آن نیست که تو خواب کنی با شکم مملو از طعام و در حوالی تو
کسانی باشند که از غایت جوع به پوست خشکی میل نمایند دیگر از وجوه مطاعن
اصحاب از حکایت فدک آنست که بعد از آنکه حق تعالی در آیه تطهیر تصریح نموده بآنکه حضرت
امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلم معصوم و مطهر و بری از آلایش صوری و
معنوی بوده آنچه گویند و فرمایند و طلب نمایند و شهادت نمایند و باختصاص آن لب گشایند تمامی
حق و صدق بود و از شایبه مخالفت آن منزه و مقدس است زیرا که ذهاب رجس که
حق سبحانه درباره ایشان بآن گواهی داده مستلزم آنست که بهیچ وجه کذب و افترا
و مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان جریان نیافته و در خاطر ایشان

مقصور نموده افعال و اعمال شان مطابق امر و اشاره ربانیه نیست و بنابرین اولا
قول حضرت فاطمه را خلاف اقوال سایر عامهٔ عباد محتمل الکذب دانستن و از وی بینه
طلب نمودن و ثانیا قول حضرت امیر المؤمنین را باحتمال جلب نفع از موافقت
نفس امر و مطابقت واقع دور داشتن مستلزم تکذیب آیهٔ الهی و استناد
خلاف واقع بحق جل و علا بوده از اینجهت قدم در دایرهٔ کفر گذاشتن
و به لات و منات و سومنات مقتضیات نفس اماره اعتراف آورده است
و در کتب علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت فدک بر رد
شهادت حضرات منتهی شد ابوبکر و عمر بر مراقبت عناد رسوخ ورزیده حضرت
فاطمه را از همین آزرده شده و مقنعه مصیبت بر سر بسته و از مجلس ایشان
باین عنوان منصرف گشته قسم یاد فرمود که با ایشان در بقیهٔ عمر تکلم نکرده
تا وقتی که مظلومهٔ مغصوبة الحق ملاقات رسول آخر الزمان نموده مواد ظلم و
ستم و غصب حقوق و هتک پردهٔ اعزاز و احترام و جرات در مخالفت
اوامر و نواهی سید الانام و ترک عمل بمدلولات کلام ملک علام که از ایشان بست

صدور

صدور یافته معروض پدر بزرگوار گرداند و مذکور است که ابوبکر حجت فدک
نوشته تسلیم سیدة النسا نمود چون عمر بران اطلاع یافت نوشته را گرفت
و پاره کرد و حضرت فاطمه او را نفرین نمود باین عبارت که مَزَّقَ
کِتَابِی مَزَّقَ اللهُ بَطْنَكَ یعنی کاغذ مرا پاره کردی خدا تعالی شکم ترا پاره
گرداند و دعای آن طاهرهٔ مطهره درجهٔ قبول یافته غلام مغیرة بن شعبه شکم آن
عدو آل محمد را پاره ساخت و چون آزار خاطر سیدة النساء درجهٔ کمال
یافت بهنگام رحلت و زمان نهضت از دار غرور بسرای سرور وصیت
فرمود که حضرت امیر المؤمنین آن جگر گوشهٔ مصطفی رسول الله را بشب دفن فرماید تا
آن ظالمین بر جنازهٔ او حاضر نشده بسعادت نماز بر جنازهٔ آن سیدة النساء
مستسعد نگردند و چون مضمون روایات خصوصا آنچه غزالی بعنوان حدیث ذکر
نموده که کینه و کلفت از مومن زیاده از سه روز در خاطر مومن نمی ماند اینصورت
دلالت تام بر عدم ایمان ابوبکر و عمر از ان ظاهر میشود چه استمرار آزار فاطمه تا حین
وفات دلیل انتفای ایمان ایشانست دیگر آنکه مشهور میانهٔ اهل علم از مخالف

والف آنست که پیغمبر صلعم فرموده که فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ
آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللهَ وَ
مَنْ آذَى اللهَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی فاطمه پاره ایست از من و عضوی از اعضای
من است هر که او را آزار کند مرا آزار نموده و آزار کننده من آزار کننده خداست
و موصوف باین امر از کفره است در روایت دیگر آنست که حضرت رسالت صلعم
خطاب بفاطمه نموده که یَا فَاطِمَةُ اِنَّ اللهَ تعالی یَغْضَبُ لِغَضَبِكِ
وَيَرْضَى لِرِضَاكِ و بعبارت دیگر مَنْ اَغْضَبَهَا فَقَدْ اَغْضَبَنِي وَ
مَنْ اَغْضَبَنِي فَقَدْ اَغْضَبَ اللهَ وَمَنْ اَغْضَبَ اللهَ فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ خَالِدًا مدلول روایتین آنست که آنچه سبب غضب فاطمه باشد موجب غضب
الهی و غضب الهی سبب خلود جهنم است و خلود جهنم از خواص کفره و مشرکین است
دیگر چون آزار فاطمه که مستلزم آزار رسول الله است ثابت شده و محقق
شده که آزار پیغمبر سبب آزار حق سبحانه است و حق تعالی میفرماید که اَلَّذِينَ
يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

واعدّ

وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا و ظاهر است که این آیت دلیلی روشن و برهانی
متقن است بر آنکه ابوبکر و عمر مستحق لعن و طعن و دخول جهنم و عذاب الیم بوده
در تحت مدلول آیه مبارکه داخل اند تکملة چون ابوبکر لعین عداوت
فاطمه ع و آزار رسول الله و آزار خدا بر میان طغیان بسته رسوخ تمام
در امر مذکور از وی بظهور یافت حضرت امیر المؤمنین ع بوی خطاب
نموده فرمود که اگر دو کس مرافعه نزد تو آورده یکی مدعی و دیگری متصرف
باشد طلب بینه از کدام و بر مجموع قسم بکدام خواهی نمود گفت بینه بر مدعیست
و قسم بر متصرف حضرت فرمود که چون درین ماده قضیه بر عکس گذشت
معلوم شد که مخالفت قانون شریعت درین باب از جهت عناد با اهل بیت
نبوت بوده و اینصورت از دو وجه دلیل صحت طعن و لعن ابوبکر و رفیق وی
درین امر است اول آنکه مودت اهل بیت یعنی دوستی و اطاعت ایشان
بمقتضی آیه قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
بر بندگان خدا واجب بوده ترک آن و تبدیل آن بامری که ثمره عداوت و مخالفت ایشان است

خروج از دین و انکار مراسم ملت سید المرسلین است دوم آنکه حکم در این
قضیه مخالف احکام آلهی است و مخالفت اوامر و نواهی آلهی از روی جهد و انکار
و عناد و استکبار موجب غضب جبار قهار و سبب خلود نار است
دیگر از اعتراضات آنحضرت بر ابی بکر اینست که اگر از اهل اسلام گواهان
عادل گواهی بر صدور فعلی از فاطمه بدهند که فاطمه بواسطه آن مستحق حد زنی
گردد اقامت خواهی نمود گفت بلی حضرت فرمود که در این صورت از دین
خدا و دین رسول برگشته و تبرا نموده باشی زیرا که لازم آید که تکذیب خدا و
تصدیق خلق نموده باشی بنابر آنکه خدای تعالی میفرماید که از فاطمه هرچه سبب آلودگی
و معصیت و خطیئت و مخالفت امر و اراده ربوبیت باشد تمامی بر طرف
ساخته و او را از هرگونه گناه و خلاف رضای الله پاک و پاکیزه گردانیده ام
و چون تو بسخن بنده از بندگان خدا فاطمه را سزاوار حد شرعی و تادیب دینی
دانسته و او را مثل سایر زنان عالم بسخن غیر معصوم اهانت نمائی پس ترک
فرموده خدا نموده و طهارت فاطمه که حق تعالی بآن گواهی داده قبول

نکرده

نکرده باشی و ازین جهت از ربقه مسلمانی بیرون آمده در زمره کفره و مشرکان
داخل باشی و مذکور است که این سخنان در آن سنگین دل سیاه اندرون اثر نکرده
و بجواب حضرت التفات نفرموده برخاست و بر اهل اسلام ظاهر است
که این شخص ابی بکر و تابعین قضیه البیت عظمی و اذیت کبری و بدعتی شنیع و فضیحتی قبیح
و ضلالی روشن و نفاقی مبین و عداوتی متیقن و خصومتی با خدا و نفاقی با مصطفی
و عنادی با مرتضی و دشمنی با ائمه هدی و محاربه با ملائکه ارض و سما که از ان ملعون
و تابعین بسمت صدور پذیرفته و کتاب خدا و سنت مصطفی متروک العمل گردیده
مرتبه مرتبه قوانین جاهلیت ظهور یافت و حیرت اینست که طایفه که خود را داخل
زمره اهل اسلام دانند و این قسم ظلم و بدعتی که نقل را در وی پیش سؤال و نه
عقل را تجویز انکار محال باشد از ابی بکر و تابعین صادر گردد و بستور او را خلیفه خدا
و پیغمبر نام برند و بر منبر پیغمبر تمکن ساخته بجای نشینی رسول الله ملقب گردانیده
اطاعت اقوال و افعالش لازم دانند و نص قاطع قرآنی و ارث مقرر معین نزول
آسمانی را منسوخ دانسته اهل بیت رسالت را از جمیع حقوق دینی و دنیوی

نوع ساخته احدی در امور مذکوره از جادهٔ متابعت آن ضالّ مضلّ منحرف
نگشته و یکی پابستهٔ زنجیر غوایت و ضلالت گردیده امام و مأموم و
ضال و مضل و غادی و مغوی و هر که باین قسم از امور راضی و خشنود
بوده و قول و فعل او را معتبر دانسته و احتمال کذب و خلاف بر دودمان
هدایت و ولایت راه داده و الحاصل اقوال و افعال و اعمال امراء خلفاء ثلاث
و تابعین و عاملین بخصوص اوامر و نواهی صادره از ایشان و محبین و معتقدین
صحت خلافت و لزوم اطاعت آن گروه بی دین و دشمنان دودمان
خیر المرسلین را صحیح و معتبر و معمول علیه دانسته و باقوال ایشان من حیث هی
عمل نموده یا آن طایفه را از گروه مسلمانان دانسته یا گفته و کردهٔ ایشان
را موافق رضای الهی تصور نموده یا صعود بر منبر نبوی را از ایشان صحیح و معتبر
دانسته یا ایشان و تابعین را مجتهدین اهل اسلام حساب کرده یا من حیث
الاستحقاق ایشان را رئیس و پیشوا و اهل دین دانسته یا کسی که مقلّد اقوال
و افعال ایشان باشد مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و غیر این

الفرق

١٩٦

الفرق النّاجیه را از زمرهٔ اهل اسلام تصور کرده الحاصل هر که طریق مخالف
قانون آل رسول الله است مثل جماعت مذکوره و باقی فرق شیعه غیر فرقهٔ
حقهٔ اثنی عشریه مثل زیدیه و اسماعیلیه و افطحیه و ناووسیه و اصناف
مختلفه غلاة بأسرها در کفر جمیع طوایف مذکوره تأمل نموده و در صحت طعن
و لعن و توبیخ و تکفیر و برائت از ایشان دغدغه نماید او نیز مثل آن جماعت
در زمرهٔ ایشان باخیل کفره و مشرکین محشور و معهود یوم النشور است
اللّهمّ هذه عقیدتی و خلاصة مذهبی و ما اهتدیت الا بهدایتک و وفّقت
بتوفیقک ببذل الجهد فی تحقیق الحقّ و تزهیق الباطل اللّهمّ أمتنی علی الایمان
بک و التصدیق بمحمّد نبیّک و علیّ ولیّک و الائتمام بولاة امرک و حججک
علی خلقک و اوصیاء رسولک من ولد فاطمة علیها السلام اللّهمّ احشرنی
فی زمرتهم و ارزقنی شفاعتهم و اخلطنی معهم فی الدنیا و الآخرة اللّهمّ اجعل
عاقبة امری الی غفرانک و رضوانک و منّ علیّ بنعمة بقیّة عمری لجوار ابن
بنت نبیّک حسین بن علیّ بن ابی طالب و صیّرنی فی حرمه لقضی ایّام حیاتی

بحق قبر الحسین والفوز فی کرّته والحشر فی زمرته اللهم واسألک
ان تکتبنی من اصحاب الحسین بحق الحسین وجدّ الحسین وابی
الحسین وامّ الحسین واخ الحسین والتسعة من ذریة الحسین
برحمتک یا ارحم الراحمین ایقاظ چون ابوبکر در ارجاع فدک
از تصرف حضرت فاطمه ع غلظت نموده تصریح بعداوت اهل بیت رسالت
نمود فاطمه ع اورا باین ملزم ساخت که بر تقدیر آنکه ملک من بوده واز
ترکه حضرت رسول محسوب گردد درینصورت نیز مستحق اخذ آن و
تصرف در آن منحصر در من بوده دیگری من حیث الاستحقاق بر آن
آن نتواند شد در مرتبه ابوبکر و تابعین مضطرب شده چون جوابی
که موجب حرمان فاطمه ع از ارث پدر بزرگوار باشد در خزینه خاطر کینه اندوز
حیله آموز وی جای نداشت درینصورت شیطان لعین که درون و
بیرون وی احاطه نموده چنین چاره جوئی نمود و وی را تعلیم داد که بخبر مزوّره
که طایفه انبیا را ارث نباشد یعنی متروکات ایشان بورثه انتقال نیافته

از مقوله

از مقوله صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین صدقه قسمت نمایند و این
حکایة از ابوبکر نه موافق عقل و نه مطابق نقل است اما نقل و اولی الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و عموم آیه بخبری که اهلیت تخصیص
داشته باشد مخصوص نگشته و تصریحات الهی بصحت ارث سلسله انبیا
در قرآن واقع است مثل و ورث سلیمان داود و در باره
زکریا میفرماید که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث
من آل یعقوب و حمل لفظ ارث بر حقیقت شرعی که مورد استحقاق
اموال و متروکات دنیویه است اولی از ارث نبوت است و بر تقدیر
اراده نبوت نتواند بود که مراد از ارث علم از متروکات دنیویه و مقامات قرب
درگاه الهی از نبوت و رسالت باشد چه اگر مراد ارث در امر نبوت باشد لا غیر
باید که مثل ارث مالیات تقسیم و تخصیص آن راه نتواند یافت و ایضاً بایستی
که هر فرزندی از سلسله انبیا قائم مقام والد خود بوده بر مسند نبوت متمکن
شدی و برین تقدیر ذریت رسول نیز بایستی که بوصف نبوت موصوف

میشدند و مخالفین که در امامت ایشان مضایقه نمایند در نبوت کجا تحمل
آن میشدند و علی ای حال جبری که نسخ آیات بینات قرآنی کاید یا تخصیص
آن بغیر ذریت مطهره کنند در قرآن و در روایات نبوی ورود نیافته
وقبل از زمان رسالت خاتم الانبیا و ذریت انبیای سابقین از ارث ممنوع
نبوده مثل سایر عباد الله استحقاق آن داشته انتفاع میگرفته اند و اگر این
حکایة مخصوص اولاد رسول آخر الزمان باشد آن نیز محتاج بدلیل و برهانست
و عبارت نَحنُ مَعَاشِرُ الاَنبِیَاءِ که خصم ذکر مینماید منافی تخصیص است
و اما عقل بر سایر عقلا روشن است که حکایت ارث موجب نقصانی در
دین یا دنیای ورثه انبیا نبوده بسبب رفع منزلتی یا انحطاط مرتبتی نتوانند
ازانجهت ممنوع از ارث شوند وحق تعالی مراعات اعزاز و احترام و توقیر و اکرام
ایشان درین امر نموده باشد بدستوری که در باب صدقه واجب فرموده چون تحریم
خستی و خفتی خواهد بود رفع این از ایشان نموده تا در درجه بعضی از ادانی
بنی آدم نبوده ملاحظه احترام ایشان نموده باشد دیگر اگر ابوبکر در نقل این

روایت

حدیث کاذب نبودی بایستی که حضرت پیغمبر صلعم چون این حکم بطریق وحی
و پیغام جبرئیل از آنحضرت صدور یافته و تخصیص کتاب خدا و منع ذریت سید
الوری نظر بآن مصلحت پذیرفته پس واجب آن بود که اولاد مطهره و هرکه در طبقه
از طبقات بوصلی از وجوه شرعیه مستحق میراث از آنحضرت شدی ایشان را
ازین معنی خبر داده و تبلیغ این امر بایشان نموده آنچه اراده آلهیه بآن تعلق
یافته بود بر ایشان ظاهر ساختی تا از شایبه احتمال فَمَا بَلَّغتَ رِسَالَتَهُ
مصون بودی و ظاهرست که انفراد و اختصاص اخبار و اعلام این امر به
ابی بکر دون اولاد و مستحقین ارث قرینه کذب راوی و افترا بر رسول
هاشمی است و از ظرایف امور آنست که چون جمعی از معصومین و مقربین درگاه
رب العالمین جهت معصومه طاهره مطهره ادای شهادت نمایند آن شهادت
در دیوان ابوبکر و عمر معتبر نبوده دعوی فاطمه زهرا بگواهی علی مرتضی و حسن مجتبی
و حسین شهید کربلا علیه صلوات الله الملک الارض والسماء از دایره اعتبار برون نشست
و چون ابوبکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت صریح کلام الهی نموده و تارک سنت نبوی

کرد و احدی از اصحاب او را منع نموده بجز قول ردیه عمر بنا که معاقب ... تواند بود و عمل نموده مخالفت صریح با خدا و رسول تجویز نماید با آنکه چون ترکات نبوی بعامه مسلمین تعلق یافته اهل اسلام را شریک از ان حصه و نصیبی خواهد بود و ابوبکر نیز بزعم خود و تصدیق دوستان او داخل زمره اسلام است و درینصورت از جمله شرکا و مستحقین اخذ آن خواهد بود و درین باب جلب نفع و اشتراک وی منظور نبوده عمل بگفته وی نموده‌اند و قول حضرت ... را در امر فدک اعتبار ننموده از درجه اعتبار ساقط دانسته‌اند و این هم از قرائن واضحه است بر آنکه عامه اصحاب رسول الله صلعم الا قلیل در عداوت خاندان نبوت شریک بوده همگی از جهت خصومت آن دودمان رفیع البنیان است و مدهوش گردیده در تحت مدلول صدق مشمول وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُمْ بِسُکَارَی وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ داخل گردیدند و ... مقام است روایة علامه در کتاب خلاصة الرجال از سیف بن عمیره از حضرت باقر اِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ اِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ سَلْمَانَ وَابُوذَرٍّ

والمقداد

والمقداد قال فقلت فعمار قال [illegible] حاص حیصة ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک ولم یدخله شی فمقداد و شکی نیست که اگر ارتداد این کبرات نبودی بلکه کفر اصلی جبلی پیش رو اعمال و افعال اصحاب ثلاث نشدی این مقدار جرأت در مخالفت احکام خدا و رسول نکردند و این قسم از قبایح نشدندی و حکایت مخالفت ایشان با قانون شریعت محمدی از ان گذشته که بحجاب ... از عهده تفاصیل آن تقصی توان یافت و در کتب مخالفین مسطور است که عمر بر منبر رسول الله چون بکلمات ناقصات بیهوده است که مرتبه مرتبه نسخ احکام شریعت وقت نماید روزی این کلمه بر زبان جرأت بیان داد که اَیُّهَا النَّاسُ مُتْعَتَانِ کَانَتَا فِی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَاَنَا اُحَرِّمُهُمَا وَاُعَاقِبُ عَلَیْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ و این کلامیست از عمر متضمن اعتراف بانکه او عمداً ترک اطاعت خدا و رسول نموده و چیزی که در زمان رسول الله سنت بود که ماخوذ از وحی الهی است مقرر و معمول و مستمر بوده وی حرام نموده و باتفاق امت محمد صلعم که حرام ما احل الله باشد بی دلیل شرعی تارک دین محمد بوده داخل کفره

آوردن تصرف نموده [illegible] بچیزی که مخالف دین بزرگ باشد
نموده و بر وجه اباحت متصرف ملک غیر شده و این عین کفر و زندقه است
و بر اختیار قول ثانی که میانهٔ اهل اسلام اشتراک یافته باشد همان مفسدهٔ
سابقه [illegible] حاصل است و بعضی از جهال و اهل جدال از جماعت مخالفین
میگویند که در حصهٔ عایشه و حفصه ایشان را دفن نمودند و این تاویلیست
بغایت ناپسندیده زیرا که اولا مخالف دعوی ابوبکر است که ارث حضرت
فاطمه را مانع شده از تسلیم باو امتناع مینمود و این صورت در زمان ابوبکر
استمرار یافته غصب حقوق فاطمه را این جهت صورت بعمل داد و بر تقدیر
ملکیت و حقیقت ورثه حصه هر یک از ایشان از حجرهٔ مطهره مساوی محل دفن
ایشان نبوده در ملک غیر بی اذن و رضای مالک از روی غلبه و قهر و حکومت
مدفون گردیده و حاصل کلام آنست که اگر عناد با رسول الله و مخالفت قرآن و سنت
بغیر از روی غلبه و عدوان و استحقار دین و ملت و استخفاف شریعت و نبوت
موجب ارتداد بوده مرتکب این قسم از امور مسمی باسم کافر و مرتد و ملحد و منافق

[illegible]

و ملاحده است و [illegible] اگر مریدان [illegible] که وی معصوم نبوده و [illegible]
مثل سایر الناس از خطا و مخالفت رسول و خدا خالی نیست و علی ای حال چون
فرموده رسول موافق امر و ارادهٔ امر حق سبحانه است پس امر متعه چون در
زمان نبوت بوده و عمر بتحریم آن حکم نموده در این صورت خلاف ما انزل
وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ نموده باشد و حق تعالی میفرماید که مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ
اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ هفتم از وجوه مخالفت
شیخین با قوانین سید الکونین آنست که ابوبکر وصیت کرد که او را در حجرهٔ
مطهرهٔ نبویه دفن نموده بمحل دیگر نبرند و بعد از آن عمر نیز که قائم مقام وی
و سالک مسلک اوست او نیز این بی ادبی و بیحیائی نموده به بدعت ابوبکر عمل نمود
و بیان مدعا برین وجه است که حجرهٔ نبویه یا بر ملکیت آنحضرت باقی بوده و بورثه
انتقال یافته یا داخل صدقات متعلقه باهل اسلام است چنانچه ابوبکر مدعی آنست
و سابقا این معنی اشارتی واقع شده و بر تقدیر اول چون حجرهٔ مطهره
بالاشاعه میانه ورثه محصوره نبویه مشترک بوده بی اذن ایشان

و از این نوع از اساءت امر ثلاث [...] ع متعدده که از انها که از او [...]
اندراج یافته سزاوار تسمیه باسامی مذکوره گردیده اند وشاهد حال درین قضیه
که اگر دشمنی وعداوت وخصومت اهل بیت رسالت احاطه ظاهر وباطن و
صورت ومعنی جماعت مذکوره ننموده شعله فروز نیران عداوت خاندان
رسالت نمی بودند ابوبکر وعمر را دران مکان عالی ومدفن متعالی سید الکونین
جای نداده فاطمه طاهره مطهره وجگر گوشه رسول ومنور بقعه بتول حسن بن
علی ابن ابی طالب ع را از محل موروثی صوری ومعنوی وظاهری وباطنی
ممنوع نساختند درخصوص این قضیه سالک مسالک اظهار کینه دیرینه وضغینه
قلبیه نمی شدند وشکی نیست که وقوع قضایای مذکوره از ایشان چون بعنوان
طغیان وعصیان وتسلط وتحکم وقهر وغلبه بر دودمان نبوت ورسالت است
علت مستقله بلکه علت تامه صحت حکم بکفر وارتداد آن طبقه ضاله مضله
بوده محل تامل ومقام تاویل وتوقف نیست خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ
وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ

ثم

ثم از مواضع علم [...] ومخالفت کتاب وسنت که ابوبکر
وعمر مصدر آن شده اند مضامین اعجاز آئین فقرات زاکیات خطبه سامیه
نامیه موسومه بشقشقیه است که اَمَا وَاللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ (ابن ابی قحافة)
وَاِنَّهُ لَیَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحٰی
یَنْحَدِرُ عَنِّی السَّیْلُ وَلَا یَرْقٰی اِلَیَّ الطَّیْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا
ثَوْبًا وَطَوَیْتُ عَنْهَا کَشْحًا وَطَفِقْتُ اَرْتَئِی بَیْنَ اَنْ اَصُولَ
بِیَدٍ جَذَّاءَ اَوْ اَصْبِرَ عَلٰی طَخْیَةٍ عَمْیَاءَ فَصَبَرْتُ وَفِی الْعَیْنِ
قَذًی وَفِی الْحَلْقِ شَجًی اَرٰی تُرَاثِی نَهْبًا حاصل مضمون عبارت
وافی هدایت شکایت ایست از ان سرکرده سلسله غاصبین حقوق مرتضوی ابوبکر بن
ابی قحافه که حضرت در لباس قسم اشاره بآن نموده میفرماید که بذات خداوند جهان
که پسر ابی قحافه خلافت را بطریق پیراهنی که ساتر عیوب بدنی وحایل فضایح صورت عنصری است
ظاهر کرده وبا وجود آنکه میداند که نسبت من بخلافت مثل نسبت قطب است به رحی
یعنی چنانچه سنگ بالین آسیا بر گرد میل آهنین که در سنگ زیرین جای نموده

[illegible]

یعنی نیابت خلافت رسول نیز مثل آن [illegible] متن میگرده و ا[illegible]
ازآنکه چون مدار انتظام آسیا بر آن میل بوده فواید اموله رحائیه
موقوف بر وجود آن میل ست همچنان مقاصد دینیه و مطالب شریعت
محمدیه وحصول منافع دینیه و دنیویه و تحصیل آثار علمیه و عملیه افراد بشریه
بوجود آنحضرت مربوط بوده ونقطهٔ پرکار هدایت و ولایت و
مرکز دایرهٔ خلافت و وصایت بوده ظهور حقایق موجوده بوجود آن
مظهر انوار غیبت و شهود تحقق پذیرست و بنابرین قائم مقام و نایب
مناب حضرت رسالت در وجوب اطاعت اوامر و نواهی بوده انتظام
مهام بنی آدم در نشاتین دینی و عقبی بآن کاشف رموز ارض و سما
تعلق پذیرست و اگر این امر بشخصی بی نسبت ارتباط یافته بوی تعلق یابد
درین هنگام آسیای دین و رحاء شریعت خیر المرسلین معطل و بی منفعت
مانده منافع اموله مترتبه بر آن صورت نه بندد و کلمهٔ ینحدر عنی السیل
ظاهر الاشاره به علوم دینیه و معارف یقینیه ست بامعنی که هر که طالب

یعنی

[illegible] ادراک مسالک علم و [illegible]یقان باشد چنانچه معرفتش از چشمه فیض
دانش آن عارف معارف سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي برساخته
باندازهٔ استعداد نصیبی یابد بنابرین عبارت لا یرقی الی الطیر کنایه است
از علو رتبه و سمو مرتبه و ارتفاع قدر آن عظیم المنزله که احدی از نفوس
بشریه و ملکیه باوجود طیران بر شواهق قُلَلِ تحقیق و تدقیق از وصول
بشرفهٔ رفیعه بنیان لامکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی آنحضرت عاجز
آمده معترف بقصورست و باقی کلمات ز کلیات آن نقطهٔ دوایر ایجاد
کاینات متضمن شکایت و بیان تقاعد از مطالبه حقوق دینی و امور دنیوی
و اغماض عین از مشاهدهٔ قهر و غلبهٔ اعادی و انزوا در زوایای صبر و تحمل است
و اشعار بآنکه اصحاب بغیر طریق ارتداد پیش گرفته سالک مسلک اطاعت و
متابعت اهل جحد و عناد گردیده و آنحضرت را بی ناصری و معینی گذاشته
از دین نبوی دَجَعَ القَهْقَرَی نمودند چنانچه عبارت وطفقت ارتای
بین ان اصول بید جذاء و اصبر علی طخیه عمیاء از آن حکایت مینماید یعنی

بار و انظار خود را مجتمع ساختم که علاج [illegible] پریشان [illegible] بدست [illegible]
از تنهائی و عدم اعوان و انصار ست یا صبر کنم بر ظلمت ظلم نابینا که اشاره
به خدمت مراتب ظلم ست فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی پس
صبر کردم و حال آنکه چشم از غبار اندوه کوه شکوه تسلط اعادی آزرده
و بی نور و حلقم از تجرع مرارهٔ آزار و شماتت اغیار بمثابه که مگر سنگ ریزه
و استخوان پارها در آنجا مجتمع شده و سبب حصول این قسم از اذیت و بلیت
آنست که میدیدم که میراث من منهوب و حقوق من مغصوب ست و غرض
از تحریر قلیلی از عبارت قدسی اشارت آنحضرت این بود که دانسته شود
که اعمال و افعال ثلاثه بر وجهی صدور یافته که متضمن نهایت آزار خاطر
و اندوه باطن و ظاهر آن نقطهٔ دایرهٔ سرایر بوده و بنابر مصلحت
الٰهی و وصیت رسالت پناهی متحمل آزار و اوضاع ناپسندیدهٔ اصحاب گردیده
تجرع کاسات مرارات آزار ارباب شقاق و نفاق می برداشت
و اگر تمامی فقرات خطبهٔ سامیهٔ مذکوره ترجمه پذیرد موجب طول کلام و

انبوه

[illegible] محبان آن دودمان [illegible] مان ست که در کتاب [illegible]
کشف الصدق از مسند احمد حنبل منقولست از رسول رب العالمین که
مَنْ اٰذٰی عَلِیًّا فَقَدْ اٰذَانِی و ایضا در کتاب مذکور یَا اَیُّهَا النَّاسُ
مَنْ اٰذیٰ عَلِیًّا بُعِثَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَهُوْدِیًّا اَوْ نَصْرَانِیًّا خطاب ست
گروه آدمیان بر وجه عموم که هر که آنحضرت را اذیت رساند و در قیامت
چون مبعوث گردد داخل زمرهٔ یهود یا نصاری خواهد بود و اگر بعبارت
منقوله از حضرت صادق ع در کتاب مهج الدعوات رجوع شود مرات خاطر
از تصویر حالات مقرون بکفر و نفاق مشحون بصحت لعن و طعن بر غلطها و دعای
اصحاب بی آداب مصور بصور علم الیقین که دیده اصلا و مطلقا خدشه چون
و چرا و وسوسهٔ مضایقه تو و هر [illegible] صحیفه خاطر نمانده سالک مسالک صدق و یقین
گردد و بعضی از آن عبارت شبیه دعای ضمی قریش بوده مانا این کم از آن
اشارتست و عبارت موعوده اینست اَللّٰهُمَّ وَضَاعِفْ لَعْنَتَکَ وَبَاْسَکَ
وَنَکَالَکَ وَعَذَابَکَ عَلَی الَّذِیْنَ کَفَرُوْا نِعْمَتَکَ وَخَوَّنُوْا رَسُوْلَکَ وَاتَّهَمُوْا نَبِیَّکَ

اتباعه وحلّا عقده فی وصیّته و… … فی خلیفته من اهل
مقامه وغیّرا احکامه وبدّلا سنّته وقلّبا دینه وصغّرا قدر حبیبک
وبدّلا ظلمهم وطرّقا طریق الغدر علیهم ومنعا خلیفتک من سدّ الثلم
وتقویم العوج وامضاء الاحکام واظهار دین الاسلام واقامة حدود
القرآن والعنهما وابنتیهما وکلّ من مال میلهم وحذا حذوهم وسلک
طریقهم وتصدّر ببدعتهم لعنا لا یخطر علی بال ویستعیذ منه اهل النار
اللهمّ العن من یقول بهم واتّبع امرهم ودعی الی ولایتهم وشکّ فی
کفرهم من الاوّلین والآخرین یا ارحم الراحمین حاصل مضمون این
عبارت غیبی بشارت دلیلیست روشن بر کفر ابوبکر و عمر و شرک ایشان
در خیانت صادره از ایشان در دین نبوی و تهمت بر حضرت رسالت
و برگشتن از دین آن و شکستن عهد و بیعت روز غدیر در امر خلافت
شاه ولایت و تصریحست بآنکه ایشان و تابعین ایشان تغییر احکام الهی
و تبدیل سنت نبوی نموده ملت حضرت رسالت را برگردانیدند و عزلت را

دتی

دین … ات نام … کرد … که عبارت از علی مرتضی است
بی اعتبار گردانیدند و غدر و بیوفائی با ائمه هدی نمودند و مخالفت امر و نهی
ایشان اختیار کردند و ابتدا بظلم آل رسول و آغاز حرب با ایشان و منع خلیفه
منصوبه من الله از آنچه موجب رشد و رهنمایان شریعت باشد نمودند و
آنحضرت را از استقامت در میان ملت و امضاء احکام شریعت و
اظهار دین اسلام و اقامت حدود قرآن مانع گردیدند و همچنین عبارت
مذکوره مشتمل است بر تکرار لعن بر ایشان و دختران ایشان که عبارت
۲۰۹ از عائشه و حفصه است و مشتمل است ایضا بر لعن جماعتی که به بیعت ایشان تن دادند
و بطریقی که ایشان رفته باشند میل نمایند و بقول ایشان تمسک کردند و سخن ایشان
را در دین نبوی معتبر شناسند و تابع امر و نهی ایشان شوند و همچنین لعنت
نموده بر جمعی که مردم را بدوستی و محبت ایشان ترغیب نمایند و تصریح نموده
بلعن کسانی که در کفر ایشان شک نمایند از اولین و آخرین مجملی از ترجمه
عبارات فیض آیات حضرت صادق علیه السلام است که نوشته شد و ظاهرست

... مسلکی و روشن ترین [illegible] ... بر کفر ... و تابعین و دوستان

و محبان و کراتشان [illegible] بعقیدهٔ ایشان عمل نموده باشند و ایشان را داخل

اهل اسلام دانند بلکه در کفر ایشان نمایند یعنی باید که ایشان را کافر

دانسته از ربقهٔ مسلمانان خارج دانند و چون شیطان لعین دور نیست

که کسی را وسوسه نماید که چون جماعت مذکوره قائل کلمتین و از اهل قبله اند

حکم بکفر ایشان چون توان نمود حضرت صادق ع از انجهت فرموده که هر که شک

در کفر ایشان نماید مستحق لعن است و پوشیده نیست که مجرد کلمه گفتن و

رو بقبله نمودن در تحقق اسلام کفایت نموده تا تصدیق بما جاء به النبی ص

و اطاعت اوامر و نواهی رسالت پناهی نباشد و اسلام ظاهر که مفید آنست

که خون و مال و زنان و فرزندان ایشان محفوظ مانده پیرامون آن نشوان شد

چنانچه زمرهٔ منافقین زمان نبوت که من حیث الظاهر اتیان بکلمتین نموده

در ملازمت حضرت باقامت صلوات و سایر امور دینیه تقصیری نمی نمودند

و لکن حق سبحانه میفرماید که وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ اِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ

ناید

ناید مجملا از وجوه محبت ... و تابعین ایشان در

و معلوم شد که هر که در کفر ایشان وغدغه نموده متزلزل باشد او نیز داخل

کفره و مستحق لعن و طعن است و خلاصهٔ کلام درین مقام آنست که غیر از

فرقهٔ حقهٔ اثنی عشریه جمیع فرق اسلامیه بغیر آنها که ظاهر ابو حدانیت

خدا و نبوت محمد مصطفی ص اقرار دارند و رو بقبلهٔ مسلمانان نموده نماز

میگزارند و به بقیهٔ مراسم دین محمد ص از زکوة و حج و غیرها قیام می نمایند امور

مذکوره ایشان را نفع ننموده و در روز جزا فایده نبوده در درجهٔ

کفره و مشرکین مستحق خلود نار و عذاب الیم اند در روایت ابی حمزهٔ ثمالی

از حضرت باقر ع در کتاب محمد بن یعقوب ره ذکر یافته که هر که تصدیق بوحدانیت خدا

و به نبوت نموده باشد مادام که اقرار بولایت امیر المومنین و باقی ائمهٔ اثنی عشر

ننموده و تبرا از اعادی و ضمیمهٔ آن نساخته باشد ایمان وی صحیح نبوده او را

خدا شناس نتوان گفت و چون ایمان صحیح عبارت از محبت ایشان بر وجه

کمال است چنانچه مراد از کفر عدم محبت و مودت است و قبل ازین مجملی از آن

... و محبت کامله تحقق نیابد الا ... تبرا از اعادی اهل مجد وانکار
آن خاندان عصمت بنیان بنابرین تبرا نیز مثل تولا رکنی از ارکان ایمان
بوده دوست ایشان دوست خدا ومنکر ایشان منکر حق جل وعلاست
وابن بابویه ره در رساله اعتقادات اشارتی بآن نموده که ونعتقد
فیهم ان حبهم ایمان وبغضهم کفر وان امرهم امر الله
ونهیهم نهی الله وطاعتهم طاعة الله ومعصیتهم معصیة
الله وولیهم ولی الله واگر بخاطر کسی ازین دغدغه شود که مخالفین
ایشان موسوم بعداوت نبوده ازین جهت تبرا اند جواب آنست که
هرکه از جانب محبت اهل بیت رسول الله صلعم کام جان را طراوت ونضرت
داده بتقدیم کسی برایشان در امری از امور راضی نگشته وقائل آن نشده
نسبت بآن سلسله رفیعه ومراعات اعزاز واحترام لازم دانسته غیر ایشان
را سزاوار خلافت پیغمبر نخواهد دانست چنانچه روایت ابن عباس در مناقب ابن شاذان
مذکور است که حضرت رسالت صلعم فرموده که علامت بغض وعداوت با علی بن ابی طالب
کرد

آنست که دیگری را بر وی مقدم دارد ... نیز همین حکم مینماید
شنیدن بعضی از فضائل وحالات امیر المومنین ودانستن احوال
ابوبکر وغیره اگر بعداوت وخصومت با آنحضرت درمیان نباشد بکدام
استحقاق واستعداد که ابوبکر بآن اختصاص یافته ودر امیر المومنین
نبوده که ابوبکر را بواسطه آن قائم مقام رسول الله باید دانست
وآنحضرت را در درجه رعایا وتابعین وی تصور باید نمود واین معنی
نه پسندیده عقل ونه موافق نقل است وشعبه الیست از شعب مختلفه
۲۰۸ کفر والحاد که معتقدین حقیت خلافت ثلاثه را موجب خلود عذاب
در یوم التناد است ومناسب مضمون این کلام است انچه از شیخ الطایفه
شیخ ابوجعفر طوسی نور الله ضریحه منقولست از ابن عباس که از حضرت
رسالت سوال نموده که وصیت کن ما را بامری که در دین ودنیا از آن
انتفاع یابد وحضرت در جواب فرموده که بر تو باد بمودت علی بن ابی طالب
که قسم بذات الله که مرا بحق بخلق فرستاده که حق تعالی هیچ حسنه از بنده قبول

[illegible] بت علی بن ابی طالب ع از [illegible] نماید و چون شخص مذکور از اهل
ولایت آنحضرت باشد یعنی دار دنیا تولا بوی نموده باشد اعمال وی درجهٔ
قبول یابد و اگر محروم ازین سعادت باشد از و سوالی نموده داخل جهنم
گردد و بعد ازین کلام حضرت رسالت صلعم قسم یاد نموده که یا ابن عباس
بخدای که مرا بحق بخلق فرستاده که آتش بر دشمنان علی بیشتر غضب آلود است
که بر کسی که گمان وی آنست که خدای تعالی را فرزندی باشد ابن عباس گوید
که گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر داشته باشد فرمود
که بلی طایفهٔ که نام ایشان با امت من برابر نهاد مذکور شود دشمن وی باشند
و ایشان را از مسلمانی نصیبی نباشد و ظاهر است که هر که از اسلام بی نصیب باشد
در خریطهٔ کفره و مشرکین منخرط گردد و فرموده که از علامات عداوت
آنحضرت تقدیم غیر او بر وست و ابن عباس روایت مینماید که چون ازین
حدیث ایامی گذشت و وقت رحلت رسالت نزدیک شد گفتم یا رسول الله
چه میفرمائی که مرا آن عمل باید نمود فرمود که یا ابن عباس مخالفت کن با هر که

مخالف

مخالف علی باشد و هیچ وقت [illegible] کسی که مخالف او با[شد]
اگر خواهی که ملاقات پروردگار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست
علی و دشمنی کن با دشمن علی یا ابن عباس پرحذر باش که در بارهٔ علی
شک در خاطر گذرانی که هر که شک کند در بارهٔ آن حضرت نزد الله تعالی
از قبیل کفره و مشرکین است و از جملهٔ روایات منقوله درین مقام که فرح
بخش خاطر خواص و عوام از شیعیان و محبان ع و دامن سید الانام است روایت
سماعة بن مهران از حضرت صادق ع بر منوجه که آنحضرت بسماعه خطاب نمود
و فرمود که بدترین مردم کیست سماعه گفته که یا ابن رسول الله بدترین مردم مایم
حضرت ازین سخن بنوعی غضب آلود شده که رخسارهٔ مبارکش افروخته
گردیده و از روی آزردگی خاطر اقدس تکیه نموده و تکرار کلام سابق فرموده
و سماعه بهمان دستور جواب داده بعد ازان فرمود که چون باشد که روز
قیامت شما را بیش از مردم بهشت امر شود و ایشانرا بیش از همه کس بدوزخ
اشاره نمایند و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند که نمی دانیم که مردی که در دنیا

... ه از اهل گناه و معصیت ... و مستحق عذاب جحیم السعیر کجا رفتند و حال
ایشان چه گونه است، مضمون مسطور موافق مدلول این آیه شریفه است که
مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ بعد از این قسم
از بشارات دیگر باره متوجه سماعه شده فرمود که هر که از شما گناهی
از او صادر گردد چون روز قیامت شود به پای خود متوجه درگاه
الهی شده شما را شفاعت کنیم و عبارت حضرت اینست که یا سماعة
بن مهران انه من اساء منکم اساءة مشینا الی الله تعالی
یوم القیمة باقدامنا فنشفع و بعد از آن فرموده که والله که داخل آتش
یاد الف — نشود از شما ده کس والله که داخل نشود از شما پنج کس والله که داخل آتش نشود
از شما سه کس والله که داخل آتش نشود از شما یک کس تا آخره روایات
صحیحه معتبره در باب شیعه اثنی عشری و عدم دخول ایشان در دوزخ بیش از
بیش و زیاده از احاطه وهم و دور اندیش است و ذکر شمه از آن حذراً
من طول الکلام و تورط الخلق فی الاثام مصلحت ندید ختم بالصلاح

استحقاق

استحقاق طعن و لعن اصحاب کرام نمودن از باب نظم کلام و الیق بتوافق
باطن و صورت مبنی است و چون قبل از این دانسته شد که قول و فعل حضرات
ائمه طاهرین بنابر عصمت و طهارت ذوات مقدسه انسانی موافق اراده
الهیه بوده مجملات قرآن و متشابهات و غیرها تمامی نزد ایشان حاضر بوده
مدرک صدق شمول لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پرده شکوک و
شبهات محتمله درین مقام را مرتفع میسازد و بنابرین باید که آنچه بطریق استناد
(۱) آن به یکی از حضرات صادقین مصحح گردد اطاعت مدلول آن و اعتقاد بحجیت
متابعت مضامین فرامین ایشان که امنای رب العالمین و حجت الهی
در روی زمین اند نصب العین ضمیر خود باید داشت و بنابرین باید دانست
یاد الف — که بطریق وثیق اثنی عشریه بوضوح پیوسته که چون آیه يَوْمَ نَدْعُوا
كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ شرف نزول یافت بعضی از طوایف بنی آدم
در روز محشر برفاقت و معیت امام ایشان حاضر آورده آن عرصه خطیره خواهند
و بعد از نزول آیه شریفه جمعی از مسلمین که حضار مجلس نبوی بودند سؤال کردند که کدام

هر از ذریت نبوت بر صفت امامت خواهد بود حضرت در جواب ایشان فرمود
که امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت مخصوص ذریت من است بعد از من
اما بعضی از شیعیان امت تکذیب قول ایشان و انکار امامت ایشان نموده
داین کفر و ضلالت و تابعین ایشان دست ظلم و تعدی از آستین بی
باکی بیرون آورده و مخالفت حکم خدا و رسول را قدوه دانسته دقیقه
فرو گذاشت نمایند و دران وقت هر که تولا با اهل بیت من نموده مصدق
اقوال ایشان باشد روز قیامت برفاقت من اختصاص یابد و هر که تابع
اهل خلاف شده تکیه بر اقوال و افعال ایشان نماید برستی که آنکس از من
نیست و با من نیست و من از و بیزار است و شکی نیست که هر که حضرت پیغمبر
از و بیزار باشد و در صحرای محشر داخل امت او نباشد و برفاقت آنحضرت
سرافراز نگردد و در زمره کفره داخل بوده خسر الدنیا و الآخرة باشد و از فرح
روایت بریده عجلی است از حضرت باقر در تفسیر آیه اولئک الذین
لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و حاصل

حضرت باقر نقل است که هر که از طوایف بنی آدم گمان کند که دین […] حقیت
غیر ذریت حضرت رسالت باین وصف اتصاف پذیر است ایشان همگی عند الله تعالی
ملعون و مردود و مطرود باشد و اورا نصیبی از ثواب و بهشت و نعیم جاودانی
نبوده مخذول و منکوب بصحرای محشر گردد و مثل روایه مذکوره است آنچه از حضرت
باقر علیه السلام ایضا در تفسیر آیه وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ
وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ نقل شده برین وجه که هر کس در دنیا خود را
امام گوید و بکذب و افترا نام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب
به پیغمبر نموده میفرماید که خواهی دید کسانی که بدروغ و خلاف واقع بر مسند خلافت
نشسته باشند در صحرای محشر روسیاه و نامه سیاه و اویلاه گویان در
صف محروان (؟) در روی سیاهان جای نماید و در حدیثی از ابن ابی یعفور از حضرت
صادق علیه السلام نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز قیامت با ایشان تکلم نماید
و ایشان را از معصیت و جرم پاک نمیگرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمی
سازد و بعذاب شدید معذب میگرداند یکی آنکه دعوی نماید که حق تعالی او را امام

گردانیده و چنین باشد و یکی آنکه انکار امامت شخصی نماید که حق تعالی او را امام
گردانیده و یکی دیگر آنکه اعتقاد او این باشد که آن دو کس را از اسلام نصیبی باشد
و مؤید این روایتیست آنچه در کلینی ذکر یافته که مَنْ لَیْسَتْ اِمَامَتُهُ مِنَ
اللّٰهِ کَانَ مُشْرِکًا بِاللّٰهِ یعنی هر که امامت وی از جانب الهی نباشد شریک کسی است
که بخدای تعالی شرک آورده باشد و وجه این آنست که چون تعیین امام وظیفهٔ
مخصوص مرتبهٔ ربوبیتست پس هر که اعتقاد امامت بخود یا بدیگری داشته
باشد و حق تعالی او را بجهة این امر منصوب نگردانیده باشد درینصورت باید
که قائل بشرکت در کارخانهٔ الوهیت گردد و ازین قبیل است آنچه ابن بابویه
نقل نموده از حضرت صادق ع که مَنِ ادَّعَی الْاِمَامَةَ وَلَیْسَ بِاِمَامٍ
فَهُوَ الظَّالِمُ الْمَلْعُونُ یعنی هر که دعوی امامت نماید و وی امام نباشد
یعنی خدا و رسول او را بجهة این امر تعیین ننموده باشند شخص انچنین از اهل ظلم
و از مستحقین لعنست و از روایات معتبرهٔ مذکوره در کتاب کافی بروایت
زراره از حضرت باقر ع و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت صلعم مرقوم گشته که

اَمَا لَوْ اَنَّ رَجُلًا قَامَ لَیْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِیْعِ مَالِهِ
وَحَجَّ جَمِیْعَ دَهْرِهِ وَلَمْ یَعْرِفْ وِلَایَةَ وَلِیِّ اللّٰهِ فَیُوَالِیَهُ وَیَکُوْنُ
جَمِیْعُ اَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ اِلَیْهِ مَا کَانَ لَهُ عَلَی اللّٰهِ حَقٌّ فِیْ ثَوَابِهِ وَلَا
کَانَ مِنْ اَهْلِ الْاِیْمَانِ خلاصهٔ مضمون عبارت آنست که حضرت رسالت صلعم فرموده
که اگر کسی تمام شب عبادت و تمام روز صرف روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را در
راه خدای تعالی تصدق نموده و در تمام عمر اوقات صرف حج گردانیده باشد و با وجود
این حال او را معرفت ولایت ولی خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب
از جانب خدا کیست و چه کس است تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلالت
آن ولی خدا از و صادر گردد این طور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجری و ثوابی
نبود و از دایرهٔ اهل ایمان خارج باشد و شکی نیست که مضامین صدق آمیز
روایات مذکوره تمامی موافق احوال و اعمال خلفای ثلاث و تابعین اوامر
و نواهی ایشانست که بر زبان مردم باهل سنت و جماعت مذکور میگردد و چون
انطباق دلالت روایات مذکوره بر حالات و اعتقادات اهل خلاف غایة

وضوح یافته اتصاف ایشان باوصاف مذکوره محل مناقشه ومنازعه ومقام
شایبه ومکابره نیست واموره مذکوره از خواص کفره ومشرکین وملاحده
ومنافقین است زیرا که لحن شرعی بلکه یقینی بنفاق وشقاق وکفر ولوازم
آن در ماده طوایف اهل خلاف حصول یافته از شوائب احتمالات بعیده
که جهال ومعاندین گویند یا نویسند بغایت دور واز نواحی خیالات فاسده
آن جماعت مهجور است وایضا از وجوه داله بر کفر وضلالت خلفا وتابعین
روایت منسوبه بحضرت کاظم موسی بن جعفر ع است در تفسیر آیه وَمَنْ
اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللّٰهِ حضرت فرموده که
یادداشت معنی آیه اینست که هر که در امور دینی اعتماد بر عقل خود وهوای نفس کند گذاشته
وبی آنکه او را هادی از جانب خدای تعالی باشد تکیه بر جزئی دیگر نموده
باشد گمراه ترین گمراهان باشد ومثل اینست روایت محمد بن مسلم از حضرت
باقر ع برین وجه که مَنْ دَانَ اللّٰهَ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ
لَا اِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ
یعنی

یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی بوسیله طاعتی وعبادتی که نفس خود را در ان عبادت
جهد وسعی نموده باشد واو را امامی از جانب الله تعالی نباشد سعی آن شخص در ان
عبادت قبول حق سبحانه نبوده گمراه وحیرت زده است واصرح ازین حکایت
واقعه میانه ابی شبل وحضرت صادق ع است برین وجه که حضرت خطاب
بوی چنین فرموده که یا اَبَا شِبْلٍ وَاللّٰهِ لَا يُقْبَلُ الصَّلٰوةُ اِلَّا مِنْكُمْ
وَلَا الزَّكٰوةُ اِلَّا مِنْكُمْ وَلَا الْحَجُّ اِلَّا مِنْكُمْ حاصل کلام آنحضرت آنست
که عبادات مفروضه وطاعات منصوصه از فرقه اثنی عشریه صحیح نموده بدرجه قبول
موصول تواند بود از آنجهت حضرت صادق بیان این مدعا مقرون بقسم
ساخت که شایبه لِمَ وکیف وخدشه چون وچرا مانع نگردیده مستتبع مدلول
عبارت از سلوک وادی شبهات وشکوکات عدول نموده سالک
مسلک علم وورع فائز گردد ومعلوم است که عدم قبول عبادات آن طایفه از جهت
فقدان شرایط صحت است که عبارت از عقیده خالصه وایمان صحیحست که ملزوم
اطاعت اهل بیت رسالت ومتابعت اوامر ونواهی ایشانست در دنیا و

آخرت و روشن تر از عبارت سابقه و الزم مستفاد از اعتقادیه روایت جنان
ابن سدیر از حضرت صادق ع است چنانچه صاحب کتاب کافی آن را تشریح
یافته و آنحضرت سبیکهٔ حقیقة حال اهل ضلال را مسکوک سکهٔ بیان ساخته است
که لا یبالی الناصب صلّی ام زنی و هذه الآیة نزلت فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا
حامیة و حاصل کلام درین مقام آنست که حضرت صادق ع میانهٔ نماز که افضل
عبادات و زنا که افحش معاصی و سیئات است چون از مخالفین واقع گردد تفاوتی
و فرقی ملحوظ و ملاحظهٔ آنحضرت نگشته نزد آنحضرت اینست که همچنانچه بر
فعل زنا مواخذ و معذب خواهد بود بر فعل نماز نیز بهمان قاعده مغضوب
و معاقب است و وجه صحت این قضیه آنست و العلم عند الله تعالی و امنائه
فی خلقه که چون نماز مذکور نه بر وجه مرغوب شارع و اطاعت آثار رسالت و
متابعت احکام امام زمان است وقوع یافته بلکه بنا بر مساهله در دین
نبوی و جحد و انکار شرایع مصطفوی و اطاعت آثار اهل ضلال و متابعت
هوای نفس و موافقت وساوس شیطانی و تحریفات کلام ربانی صدور یافته

درباره این

و درباره این چون امرین مذکورین برخلاف فرمودهٔ خدا و رسول او واقع
شده باشد و هوای نفس بمقتضای آن بوده باتفاق وسوسه و اضلال
شیطان لعین وقوع یافته باشد درینصورت هر کدام از آن دو فعل
که یکی زنا و دیگری نماز است چون مخالف رضای خدا و فرمودهٔ سیّد
الورٰی و مطابق تحریک شیطان بی دین است از جهت در مفهوم معصیت
و مخالفت سنت و شریعت مشترک بوده باید که در عذاب و عقاب
تفاوتی بین الامرین نبوده بفعل هر کدام از فعلین مذکورین مستحق مواخذهٔ
الٰهی و مستوجب عذاب نامتناهی باشد و لا شک مسافت بعیده است
بین مسلکین متضادین فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ
چون از هدایت هادی مسالک صدق و یقین و ولایت امنای
رب العالمین خالی بوده به پیروی اصحاب ضلالت و غوایت که ترک
بغال ایشان از رشتهٔ قویه وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ انتظام
یافته مقتدی نتوان شد و در نظم گفته شده بیت ز نفس به اگر یکی طمع داری

چنان باشد که از زاغ سیه دارد طمع سر سبزی بیضا ... در باغ خونخوار
قضا ساز از ولا نیز در آن کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها نجات
از راه عترت جو نه از احیای عزی ای شغالان خاک درگه دان نه طیبت
بوعلی سینا را هدایت حقیقت کلام در باب خلفای ثلث و تابعین
آنست که ارتداد ایشان یعنی رجوع بطریق جاهلیت و بت پرستی بعد از استسعاد
بسعادت اسلام نموده اند یا آنکه در اصل بر کفر ذاتی باقی بوده بطریق منافقین
باظهار کلمتین و اتیان بظواهر عبادات شرعیه عمل می نمودند و این حکایت
مردد است میانه امرین مذکورین و آنچه به یقین پیوسته آنست که آثار کفر
و نفاق و جحد و انکار اهل بیت و اقدام باهانت و کسر حرمت و بدعت
در قوانین شریعت و تحریف کتاب و تبدیل سنت به بدعت نمودند پس
قدر مشترک میانه ارتداد و کفر اصلی در جز ظهور دارد و لیکن خصوص احد الامرین
فی الجمله خفائی داشته قرائن معتبر بتحقیق هر یک صورت پذیرفته است تمام ارتداد
ایشان از آن جهت که از حضرت صادق ع چون اهل ارتداد که مدلول آیه ان
الذین

ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی
بر آن دلالت می نماید سؤال کردند در جواب فرمود که فلان و فلان و فلان مرتد
گشته از دین محمدی بر گردیدند و ارتداد وقتی درست باشد که مسبوق بایمان
شده در زمره مومنین داخل شده باشند و ایضا از حضرت صادق ع منقول
که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا و اعتدیهم
عذابا شدیدا است جماعتی باشند که بر گردند از حق تعالی و بخلافت امیر المومنین
که من جانب الله است انکار نمایند و درین آیت حق سبحانه اعزاز و احترام و
توفیر و اکرام آنحضرت را بجای رسانیده که مردود او را مردود الله دانسته
و تعبیر از آنحضرت به لفظ ربهم نموده تا ظاهر شود که منکران آنحضرت بعینه در درجه
منکرین حق سبحانه بوده تفاوتی در آیینه اعتقاد انتقاش نماید و همچنین آیه
شریفه ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا
کفرا دلالت بر ارتداد می نماید بنابر تصریح به لفظ امنوا و اما بقای ایشان بر کفر
اصلی آنست که قبل ازین مذکور شد که در لیلة العقبه اندیشه کشتن پیغمبر ص نموده

چون از سایر بوادر ظلم و غرور دست امید ایشان منقطع گردید با بدخواهی
دباب جرأت نموده مرتکب آن فعل شنیع گردیدند و ایمان بخدا و رسول اگر
صحیح بود ظاهر موافق باطن باشد اقدام برین قسم از خطیات ننموده مسلمان
بر اسلوب این طور امری نمیشود دیگر ایمان آورده بخدای تعالی بعد از ملاحظه
امور واقعه یوم الغدیر و تأکیدات الهی درین امر و ترددات جبرئیل و تنبیهات
و تهدیدات نبوی و تهنیت نمودن ایشان حضرت امیر المؤمنین را و قبول
نمودن حکم الهی و دیگر امور واقعه آن روز و بعد از دو ماه مخالفت صرف نمودن
و ارتکاب آن قسم از قطایع کردن و بضعه رسول الله را شمشیر زدن و آتش
کینه دیرینه افروختن و در خانه حضرت فاطمه را افراختن و دیگر قبایح که زبان
قلم شکسته رقم شرح دارد که بیان آن علی التفصیل تواند نمود این طور از معاصی اگر
کسی که ایمان به پیغمبر آخر الزمان آورده باشد بغایت مستبعد مینماید دیگر آنکه در کتاب
سلیم بن قیس مذکورست که چون ابوبکر بعد از شب غار عمر را ملاقات نموده از احوال
آنحضرت بیان ایشان حکایه میگذشت ابوبکر گفت که قبل از واقعه مذکوره

[illegible]

امر نبوت محمد نزد من مشکوک بوده گاهی عقل حکم بصحت و گاهی ببطلان می نمود و چون بهنگام
استتار در آن موضع محمد دست بچشم من مالید و بعد از آن نگاه نمودم دریای حبشه و
کشتی و جعفر که روانه حبشه شده بود تمامی بچشم من در آمد ازین صورت مرا
علم بسحر او حاصل شده دانستم که آنچه از خوارق عادات از وصدور یافته
تمامی از قبیل اعمال ساحران است و مذکورست که بعد از آنکه عمر این حکایه از ابوبکر
شنید رای ایشان بر سحر و ساحری آن حضرت قرار یافته درین امر راسخ
یافتند دیگر علامه نیشابوری در تفسیر خود نقل نموده که زنی از اهل مکه
که عاتکه نام داشت به امید رعایتی و آرزوی نوازشی روانه مدینه مطهره
گردیده و بحضور رسول صلعم از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود
شخصی اسم وی حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت
دران وقت عازم فتح مکه بود آن مضمون را درج نموده به عاتکه مذبوره
سپرده و وی در میان موی سر خود پنهان نموده روانه گردیده
بعد از آن جبرئیل نزول نموده و حضرت رسول را ازین حکایت خبر داده

آنحضرت امیر المؤمنین و عمر و شخصی دیگر را برای زن عاتکه مزبوره روانه ساخت
و فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن که همراه او ست
آن مکتوب را ازو بگیرند و اگر انکار نماید قبول ننمایند و چون ایشان روانه شده
بآن عورت رسیدند مرتبه اول عمر بوی رسیده ازو طلب مکتوب نمود
عاتکه انکار نموده دران امر تاکید تمام نمود و سوگندان معتبره زمان
جاهلیت موکد میساخت عمر قول وی را قبول نموده او را بگذاشت و چون
حضرت امیر المؤمنین ازو سؤال نمود که مکتوب نگرفته چرا او را گذاشتی عمر گفت
که وی سوگندان یاد نمود که مکتوب ندارد از انجهت او را زجر نموده تجویز آزار او
ننمودم و بعد از شنیدن این سخن حضرت امیر المؤمنین متوجه شده فرمود
که والله پیغمبر سهو و خلاف نگفته و هرچه فرموده از وحی الهی و پیغام کردگاری
جبرئیل فرموده و بر عاتکه شمشیر برکشیده فرمود که یا مکتوب میدهی یا کشته میشوی
عاتکه مکتوب مذکور را از میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم امیر المؤمنین
نمود و بر صاحب ایمان ظاهر است که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی داشته
دیگر

نگفته و نکرده او را از نزد خود نه بطریق وحی و آمدن جبرئیل البته احتمال کذب در
سخنان آن صادق القول بر امون خاطر وی نگردد و چگونه تجویز نمود که نسبت کذب بقول خدا
و پیغمبر خدا داده و سوگند بت پرستان گوش نموده پیغام خدای را اعتبار ننماید
وَمَا هٰذَا إِلَّا الضَّلَالُ الْبَعِيدُ دیگر چون پیغمبر در موضع حدیبیه
بامر رب العالمین با مشرکین مکه صلح نمود عمر نزد پیغمبر آمده گفت هَلْ أَنْتَ
عَلَى حَقٍّ آیا تو بر حقی و چون پیغمبر فرمود که بر حقم گفت سبب چه بود که این
ننگ در اسلام نموده صلح کردی حضرت در جواب وی فرمود که مصلحت الهی اقتضای
آن مینمود و بعد از ان از خدمت پیغمبر روانه صحبت ابی بکر شده باو نیز چنین
گفت و از ابوبکر شنید که حضرت درین واقعه بمصلحت الهی صلح نموده و قصوری
درین ترتیب نیست عمر در جواب ابوبکر گفت مَا شَكَكْتُ فِي الْإِسْلَامِ مُنْذُ
أَسْلَمْتُ مِثْلَ شَكِّي الْحُدَيْبِيَةِ یعنی از آن روز که مسلمان شدم مثل شکی
که [illegible] روز حدیبیه نموده ام دیگر چنان شکی از من واقع نشده و ابن طاوس
این حکایت را در طرایف از طریق مخالفین نقل می نماید و میگوید که باتفاق

اهل اسلام نگـ[...]ـد در اسلام ابتدا دست بلکه کفر اصلی و اگر گوئی که توبه نموده
از کفر رجوع نموده بود این قول مستلزم خرق اجماع مرکب است نافهم و انصاف
انست که قراین کفر ذاتی خلفای ثلث بیش از وجه ارتداد ایشانست و
عبارت حضرت باقر ع در تفسیر آیه شریفه الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ
که مفسر اول و ثانی و ثالث شد یعنی ابوبکر و عمر و عثمن مؤید مقام است
و اگرچه اطلاق کفر بر مرتدین از اسلام صحیح است اما اطلاق لفظ مذکور معرا
از قرینه صارفه افاده کفر ذاتی مینماید و یکی از شعرا موفق گشته و آنچه حق تعالی از عثمن
تعبیر بآن نموده که لفظ عصیان است در آیه شریفه او نیز از تجنیات لفظ عثمن بعصیان
یافته و باین عنوان در رشته نظم انتظام داده شعر ملعون بحجتی ابوبکر لعین میدان شعر
سگ پیچ عمر را بیقین عثمن بلبد آیه عصیان است این جمله زبینات آیات است
و صاحب کتاب کامل بهایی در کتاب خود نامه از عمر خطاب بجانب معاویه غاوی نقل
نموده مشتمل بر اینکه از دین آبا و اجداد مباد منحرف شده بسحر محمد منجذب شده
باشی و چون امور دنیویه بسبب آن شده بود که فی الجمله ماشاتی با وی باید

نمود

٢١٨

ازینجهت بحسب ظاهر اطاعت وی نموده بامر و نهی او عمل میکنیم و لکن فی باطن
الامر کُنَّا عَلَى الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ اٰبَاءُنَا و دران مکتوب مذکور است
که چون پسر ابوطالب بزرگان و اهل دانش و شجاعت از طایفه قریش را
مستاصل ساخت تو نیز ای معاویه در استیصال اولاد ابوتراب سایر اهلبیت بکوشی
و بسحر محمد و بنی هاشم عموما از راه نروی و اگر از جهت مراعات تنفر بعضی از مردم
رعایت ظواهر قوانین محمدی نموده رسوخ تمام دران امر از تو ظاهر گردد اما در
واقع از طریق سلف و قاعده آبا و اجداد منحرف نشده از قانون قدیم برنگردی
و دیگر سخنان دران کتاب ذکر شده که زبان قلم بذکر آن آلوده نتوان
ساخت و اگر این حکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود کافی بوده
احتیاج بدیگر دلایل نخواهد بود الحاصل ای برادران دین دار و ای دوستان
اهل بیت ابرار و ای شیعیان خاندان حیدر کرار این رساله را کنج لیس معایب
و مثالب دشمنان خاندان نبوی نموده چون اندکی ازان مرقوم رقم بیان
گردید بعد از تفحص و تعمق تمام در صحت آنچه مذکور شده دغدغه نمانده بیکی و

بین الله تعالی ... نقل نشده و بکذب وافترا حرفی بر صفحهٔ تحریر رقم نیافته
واز آنچه اصحاب رسول الله خصوصاً ثلاثه وتابعین با آل طه وپس نموده از هزار
یکی واز بسیار اندکی درین صحیفه نوشته نشده وآنچه مرقوم رقم حق وصدق
گردیده شمه‌ای از معایب وکلمه‌ای از مثالب ایشان بوده غرض صحیح از تسطیر آن
قطع نظر از اطاعت امر پادشاه جمجاه گیتی سپاه ذخیرهٔ هنگامهٔ قیامت واندوخته
روز حسرت وندامت گردانیده وسیلهٔ نجات وذریعهٔ قطع مواخذات
میداند وهرکه از اصحاب ایمان بی آنکه بمطالعه کتب ورسائل درین باب
توفیق نیافته در جریدهٔ اهل علم داخل نشده باشد خواهد که فی لمحة الاطلاع
بر بعضی از امور واقعه در فضائل اهل بیت نبوت ومطاعن مخالفان دودمان
عصمت وطهارت حاصل نماید وظیفهٔ وی آنست که لمحهٔ اوقات صرف مطالعهٔ
این اوراق نموده وبصیرتی درین باب کسب کرده مؤلف این رساله را از توفیق
استسعاد بسعادت شفاعت اهل بیت رسالت دعای نموده بجرم [illegible]
دخول در زمرهٔ تحقیق دودمان ولایت وهدایت یاد نماید بیت گرچه ناستوده

کاری

کاری از من گردون نگرفت اعتباری از من بستم نفسی که گر نمانم ماند
بر لوح زمانه یادگاری از من چون علمی از وجوه معتبره کفر ونفاق اصحاب
شمال وتابعین بی آل مکشوف خاطر ارباب کمال گشت باید دانست که بعد از حصول
علم از آیات وروایات سابقه باستحقاق لعن وطعن آن طایفه آنکه
طریق محبت آن از اهل ایمان بنا بر پیروی اطوار ربانی وآثار نبوی ومتابعت
کردار وگفتار اهل بیت مرتضوی علیهم السلام ست چه بر عامهٔ مکلفین از زمرهٔ حقه
اثنی عشریه لازم ومتحتم ست که از جماعت مذکوره تبرا نموده وتلفظ
بخصوص لفظ معین موضوع از جهت اظهار برائت که عبارت از لفظ لعن
ست گردیده از نجهت در زمرهٔ معتقدین آثار ومتبعین اطوار اهل بیت
اطهار داخل باشند وطریق توضیح این امر از وجوه معتبره ست اول
آنکه چون مضامین صدق آیین روایات معتبرهٔ صحیحه ناطق ست بآنکه تبرا از
اعدای دین ودشمنان دودمان خیر المرسلین در تحقیق ایمان دخیل بوده
شرط تولا در ظهور ایمان ست پس درینصورت ناچارست از اعتبار لفظی از

الفاظ معینه ... بر معنی برائت چنانچه در جمیع اجزاء معتبره در تحصیل ایمان صحیح
لابد است از لفظی که مجرد از قصد قلبی بوده مشعر بما فی الضمیر باشد و لفظ موضوع نوع
شرعی لعن مستعمل در کتاب خدا و سنت مصطفی منحصر در خصوص لفظ لعن است چنانچه
حق جل و علا در مقام سخط و غضب و اظهار استحقاق عذاب و عقاب اعداء الله
بهمین لفظ اشاره بمعانی مذکوره مینماید که غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَلَعَنَهُمْ و
همچنین أُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ وایضا أُولٰئِکَ
عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِکَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ وایضا أَلَا
لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظَّالِمِینَ وهمچنین فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَی
الْکَاذِبِینَ و در سنت نبوی نیز همین لفظ مستعمل شده چنانچه در متخلفین
از جیش اسامه فرموده که لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ جَیْشَ أُسَامَةَ
و در باره ابوسفیان و معاویه و پسر دیگرش فرموده که لَعَنَ اللّٰهُ الرَّاکِبَ
وَالسَّائِقَ وَالْقَائِدَ و حضرات اهل بیت طاهرین نیز بر همین نسق عمل
نموده در مقام برائت از اعداء ایشان بکلمه مذکور شده اند چنانچه ...

حتی

حتی قرشی و ایضا کلام حضرت صادق ع که ذکر آن درین رساله سبقت
یافت شاهد مدعیات است پس معلوم شد که آنچه مجزا ما فی الضمیر بوده از اعدای
دین نبوی حقیقت برائت به تلفظ آن درجه ظهور می یابد منحصر در کلمه
مذکوره است پس هر که از اهل ایمان خواهد که تبرا از اعادی نموده کامل
الایمان والعقیده گردد باید که تلفظ بلفظ مذکوره نموده مقرون بقصد قلبی
گرداند چنانچه در سایر اجزای ایمان قصد معنی و اتیان بکلمه داله بران لازم بوده
باین عنوان معمولِ اهل ایمان است چون بروی کتاب و سنت از وجوب و ندب
خالی نبود خصوصا در اصول اعتقادیه دلیل وجوب است و حق تعالی و حضرات
طاهرین مستحقین غضب و سخط و درد کاری و مبعدین از رحمت باری را مخصوص
لفظ مذکور ملعون و مغضوب علیهم گردانیده بهمان صیغه اظهار برائت از
مطرود
اعدا نموده اند پس لازم بندگی و پیروی اطوار الهی و آثار رسالت پناهی و
ذریه طاهره آنحضرت آنست که بندگان نیز چون اراده اظهار برائت از اعداء الله
نمایند بهمان لفظ تلفظ نموده متاسی به افعال خدای و مقربان بارگاه کبریا شده

چون استحقاق لعن مخالفین بوجوه معتبره ثابت شد و در قرآن عزیز در کثیری از
مواضع اوامر و نواهی مقصوده الهیه در ضمن صیغ موضوعه خبریه تحقق یافته
و بنابرین تواند بود که اگرچه کلمات مشتمله بر لعن در لباس صیغه خبری ذکر یافته
اما محتمل است باحتمال قریب که غرض تلقین عباد و امر ایشان باتیان بکلمه مذکوره
باشد چنانچه کلمه لعنهم اللاعنون من حیث الظاهر افاده این معنی نماید و
برین تقدیر صحت لعن دشمنان دین اعم از خلفای تابعین و متدینین بادیان
باطله و متعبدین بقواعد فاسده مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و عامه
فرق منسوبه بشیعه غیر اثنی عشریه و غیرهم من الغلاة والزنادقة و سائر
الملاحدة بانواعها و اقسامها تارة بدلیل آتی و تارة بمتابعت تلقین
الهی و اشارات و کنایات و تعریضات اهل بیت نبوی واجب بوده مؤمنین
را اینمعنی ذریعه روح و راحت و وسیله نشاط و انبساط در متابعت کتاب
و سنت است و عبارت ابن بابویه در مسئله برائت در رساله اعتقادات
برین وجه است که وَاعْتِقَادُنَا فِی الْبَرَاءَةِ اَنَّهَا وَاجِبَةٌ مِنَ الاوثان

الاربعة

الاربعة والانداد الاربع ومن جمیع اشیاعهم واتباعهم
وانهم شر خلق الله ولا یتم الاقرار بالله وبرسوله وبالائمة
علیهم السلام الا بالبراءة من اعدائهم خاتمه چون ختم رساله
برین بحث مرکوز خاطر شکسته بود مناسب آن دید که مضامین مذکوره در
طی اوراق این رساله با بعضی از زواید حسنه بعبارتی اجمالی مرقوم رقم بیان
گرداند که اگر شخصی از انتقاش مدلولات عبارات مسطوره بر صحیفه مطالعه فرصت
نیافته خواهد که علی سبیل الاجمال بران اطلاع یابد برجوع بخاتمه این رساله نموده
از ملاحظه دو سه ورق که مرقوم رقم وضوح می یابد فایده مأموله تحصیل نماید و
توضیح مقصد در ضمن دو اشارت صورت کتابت می یابد بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته
یادداشت
اشارهٔ اول باید دانست که بیعت مردم و اختیار ایشان را در امر خلافت
نبوی و رسول مدخلی نبوده هر که را عقیده آنست که نیابت رسول الله و خلافت ائمه
در روی زمین بگفته کسی و اختیار شخصی غیر معصوم صحیح بوده موافق رضای الهی خواهد بود
ترتب عقل و نقصان تمیز وی غایت ظهور دارد چه قطع نظر از دلائل عقلی و نقلی

نظر بالعرف و قاعدهٔ معمول میانه مردم تعیین وکیل جهت پادشاه روزگار
وابسته باختیار رعیت نبوده ایشان را در آن امر دخلی نیست زیرا که هر کس
از اهل عالم که او را احتیاج بنایبی و قائم مقامی باشد آنچه پسندیدهٔ خاطر وی بوده
و اهلیت این حالت در وی مشاهده نموده او را بر جمیع این امر اختصاص میدهد
نه آنکه صاحب مهم در این امر دخل نداشته مردم بیگانه در وی نسبت جهت او
نائب تعیین نمایند و بنابرین چون تواند بود که مهمات عالمیان و حوائج ضروریهٔ
آدمیان که حصول آن موقوف بر وجود خلیفه خدا و رسول باشد ایشان در این
امر دخل ننموده و پیرامون نشده جمعی از امت و طایفه از رعیت باین حکایة
قیام نمایند و بر اهل عقل خفائی ندارد که بنی نوع انسان غیر زمرهٔ معصومین تمامی
جائز الخطا بوده اختیار ایشان شاید که مخالف ارادهٔ الهیه باشد و [illegible] بر این
چون تواند بود که محل اعتماد بوده بر مردم عالم واجب باشد که عمل بمقتضای آن نمایند
و از امور ظاهره بینه است که اگر بعد از پیغمبر هم از برای انتظام امور دینی و استحکام
مهام مصطفوی کتاب خدا و سنت [illegible] مصطفوی و دلیل عقلی کافی نبوده جهت [illegible]

غوامض

۲۲۲

غوامض امور و حل مشکلات جمهور و بیان مقاصد خدا و رسول از کلمات
بینات قرآنی و احادیث نبوی و تخصیص عام و تقیید مطلق و تمیز میانهٔ محکمات
و متشابهات و غیره احتیاج بوجود نایبی و جانشینی باشد لازم آنست
که الله تعالی تعیین آن شخص نموده و پیغمبر هم صریحاً بنیابت و خلافت او اشاره
فرماید تا فواید مأموله بر وجود نبی در زمان رحلت آنحضرت بر وجود خلیفه
و نائب مترتب گردد و اگر قرآن و حدیث و عقل کافی بوده وجود نائب
محتاج الیه نباشد پس درینصورت رعیت را اختیاری نبوده اقدام ایشان
بر تعیین شخصی موسوم بخلیفة الله و خلیفه رسول الله موجب زیادتی در امور
دینیه شده و مخالف ارادهٔ خدا و رسول عمل نموده باشند و ایضاً اختیار
امت شاید متعلق بشخصی شود که أفسق فسقه باشد و ایضاً هر طایفه را از
که جهت خود امامی و سرداری تعیین نموده قول و فعل او را مطاع دانند زیرا که
رجحان اختیار کسی بر اختیار دیگری ظهور نداشته چون همگی جائز الخطا اند
هیچکدام مکلف باختیار دیگری نتوانند شد و درینصورت آتش منازعه و مخاصمه

استعمال یافته منتهی بتشاجر و تنازع و مفاسد عظیمه گردد و حال آنکه غایهٔ وجود
امام رفع این قسم از امور است و غالب اوقات مستلزم محاربه و مقاتله
و خون ریختن و تخریب بلاد و تسلط بر عباد و امثال آنست نمی بینی که بعضی از صحابه
اختیار خلافت عثمان نموده و بعد از آن کثیری از ایشان اتفاق قتل وی نموده
مشاهیر صحابه و اهل حل و عقد اقطار و انصار درین امر متفق شده بودند
عایشه نیز فریاد بر آورده میگفت اُقْتُلُوا نَعْثَلاً قَتَلَ اللّٰهُ نَعْثَلاً اُقْتُلُوا
حُرَّاقَ الْمَصَاحِفِ و از محمد ابی بکر و عمار یاسر و غیره مذکور است که قَتَلْنَاهُ
وَهُوَ كَافِرٌ و مرویست که چون امیر المؤمنین ع از احتجاج بر خلایق بطریق
آیات و روایات و تصریحات رسول و تأکیدات الهی در امر خلافت
فایده ندیده اثری بران ترتب نیافت آنحضرت نیز به بیعت مردم التفات
فرموده درین امر بقاعدهٔ سلف عمل فرموده از جملهٔ مردی که تخلف از آن
حضرت نموده بمعاویه پیوستند حسان بن ثابت و عبد الله عمر و سعد وقاص
و بعضی دیگر نیز متفق ایشان شده بودند و حاصل آنکه جمعی کثیر به بیعت معاویه

میل نموده و طایفه بر امیر المؤمنین ع خروج کردند و سی هزار کس بتحریک طلحه و زبیر
و عایشه و حفصه روگردان از آنحضرت شده محاربهٔ جمل و غوغای خرابی بصره
وقوع پذیرفته مفاسد بسیار بران ترتب یافت و چون بیعت قائم مقام
کتاب و سنت گردید جمعی کثیر بمعاویه بیعت نمودند و پارهٔ بحضرت امیر المؤمنین ع
و آن قسم خرابی در بنای دین نبوی واقع شد که قلم را قوت تحریر و زبان را
تاب تقریر نیست و حکایه به سبّ امیر المؤمنین و حسنین کشیده خاندان
نبوی را استیصال ساختند تا دانسته شود که شجرهٔ بیعت آن طور ثمره بار آورد
و ایضاً اگر امر خلافت از جزئیات دین و ملت است باید که حضرت رسول مثل
سائر امور دینیه تشخیص آن داده یا وصیت به تعیین آن فرموده باشد
اگر خارج ملت و شریعت باشد بنوعی که حضرت رسالت اشاره بآن نموده
باشد اختیار امت درین صورت مستلزم تشریع و بدعت در احکام شرع
باشد و ایضاً حق جل و علا فرموده که اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و بنابرین نتواند بود که بیان خلیفه نموده به تفصیل این قضیه

وعدم التفات بتشخیص آن راضی شده باشند که آنکه بهیچوجه ربطی بامور دینیه ندا[شته]
وتوضیح وتبیین آنرا خارج از مواد محتاج الیهای دین مبین نبوی دانسته باشند
و درین هنگام امت ورعیت را چه یارای آنکه بمقتضای هوای نفس عمل نموده
کسی را باسم خلیفه مسمی کرده‌اند و دلیل صحت و وجوب اطاعت آنکس را منحصر در بیعت
دانند و از بیعت نیز به بیعت شخصی واحد اکتفا نموده بر بندگان خدا اطاعت
آنکس را واجب دانند نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْاَبَاطِیلِ وَالْاِضْلَالِ وَ
التَّضْلِیلِ ایضاح حق تعالی میفرماید که وَرَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ ایضاح
مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ ومدلول این آیه نفی حقیقت بیعت واختیار امت
بوده مکذب مقاصد اهل خلافست و میفرماید که اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ
اَنْ یُتْرَكَ سُدًی یعنی آیا گمان کنند مردمان که ایشانرا واگذارند بی امیر
وسرداری و درین باب آیات و روایات بسیارست و چون اختیار امت سود[مند]
نباشد و بندگان خدا را شدت احتیاج بحاکم و امیر و سردار واقع بوده نظام عالم
وانتظام بنی آدم بوجود وی مربوطست پس باید که این قضیه از جانب خدا

و رسول مجمل نیافته و تعیین کرده تشخیص آن داده باشند چنانچه ان شاء الله تعالی
بعد ازین مذکور خواهد شد و بنابرین لازم آنست که شخص منصوب از جانب خدا
وتعیین پیغمبر بوده مصطفی موصوف بوصف عصمت بوده از آلایش صوری
ومعنوی مبرا باشد تا فایده که بر وجود نبی مترتب میشد بر وجود خلیفه نیز مترتب
یابد والا تشخیص وی از جانب الهی بلا فایده صورت یافته ثمره بران مترتب
نیابد اشاره دوم چون عصمت از شرایط عمده امامت است و انحصار باتفاق
دوست و دشمن در اهل بیت رسالت صورت یافته دیگرانرا ازین حالت بهره درین
کیفیت بهره نیست چه اقتضای جلت عظمته بنابر عنایات ازلیه در باره خانواده بیت
و ذریت طاهره آنحضرت از عصمت الهیه از امور مخفیه ربانیه است که بعضی از نوع ان
بنگاه احدیت بان امتیاز از سایر انبیا بند در دولت مقدسه ایشان خلق نموده
میفرماید اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ
یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا تا عامه خلایق بدانند که این زمره رفیعه چون اختصاص بعصمت
یافته از آلایش صوری و معنوی تطهیر پذیرفته وطینت ایشان از ماء [illegible] ربانیه

محو گشته پس امر امامت و خلافت در ایشان انحصار یافته جز دیگری نسبت نداشته
باشد و چون این دانسته شد باید دانست که خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع
آنست که شبهٔ دعوای خلافت خلفای ثلث از وجوه دلائل قرآن و حدیث و
دلیل عقل مبرا بوده بجز هوای نفس عمر خطاب و تابعان او از گمراهان نامه
سیاه صورت یافته باشد بلکه آیات بینات قرآنی و روایات صحیحات
نبوی ازان منجا درست که نگاشته صحیفه انتها و استقصا توانند شد
و بذکر اندکی ازان مفرح قلوب ممکن است اول وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ الله تع درین آیه عنایت نموده
خویشان و نزدیکان را بر دیگران تقدیم داده تصریحات ایشان را اولی از
غیر دیده اند دوم إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
و چون حضرت امیرالمؤمنین ع در خدمت حضرت رسالت صلعم و حضور جماعه اصحاب
در وقت نماز توجه برکوع انگشتر سلیمانی که بوسیله از وسائل بدست آنحضرت

افتاده

افتاده بود بمثابه و قدر جوی تصدق بسائل نمود و این آیه شرف نزول یافت
مشتمل بر آنکه حکومت و سرداری و رسم اختیار و اقتدار که خدا و رسول را نسبت
به بندگان و رعایا واقع است آنحضرت را نیز دران شریک ساخته و حکم
و فرمان او را در امور عباد در نشاه مبدأ و معاد مثل اوامر و نواهی الهی و رسالت
پناهی دانسته تفاوتی درین امر نزد الله تع ملحوظ نیست سیم آیه
مباهله و مجمل آن واقعه انست که میانه حضرت رسول صلعم و طایفه نصاری
منازعه بود در انکه ایشان را زعم این بود که حضرت عیسی ع بشرف فرزندی الله تع
مشرف و سزاوار است و آن حضرت در نفی آن معنی مبالغه می نمود تا آیه إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ
عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ نزول نمود و امر شد
که اگر بعد ایشان بهانه جوئی کنند و برهان دعوی راسخ باشند
با ایشان بگو که بیایید تا بطلبیم زنان ما و زنان شما و فرزندان ما و فرزندان شما
و نفسهای ما و نفسهای شما را و تضرع و ابتهال بدرگاه متعال نموده خلاف
گوینده بلعنت الهی مقرون و متصل باد بر وجهی که قبل ازین تسطیر یافت

امر مباهله انتظام یافت و یکی از دلائل خلافت آن عباست چهارم قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پنجم
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ششم
انی تارك فیکم الثقلین هفتم مثل اهل بیتی هشتم
انا مدینة العلم و علی بابها و چون آنحضرت در مدینه علم
رسول باشند پس از در بدرون باید رفت نهم انت منی بمنزلة
هرون من موسی و در بعض شاهی توفیق یافته بر ین وجه که
در دو ربی انسی و جنی بودند با من تو بگو که هیچ سنی بودند از یار چهار
انت منی برخوان باقی بجز اکه لیس منی بودند دهم انا
و علی من نور واحد من اصل واحد من شجرة واحدة
من طین واحد یازدهم من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه و نوح فی تقواه الحدیث دوازدهم
لو ان الریاض اقلام و البحار مداد و السموات صحفا

والانس

والانس کتاب و الخلق حساب ما احصوا فضائل
علی بن ابی طالب سیزدهم قل کفی بالله الآیه چهاردهم
انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال
عهدی الظالمین دلالت می نماید که از ذریت حضرت ابراهیم هر که بر
صفت عصمت نباشد مستحق خلافت نیست و ثابت شد که آنحضرت معصوم و مطهر است
پس استحقاق خلافت او را حاصل باشد دون سائر الناس پانزدهم و احدی
گویند از مدلول آیه اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم
بروح منه اهل بیت رسالت اراده شده و مقصود از اولئك حزب
الله الا ان حزب الله هم المفلحون شیعه اثنی عشریه اند شانزدهم
محمد بن حسن صالحانی از اکابر اهل سنت است و وی در تصنیفات خود
ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق
یادداشت
الله النار یعنی اگر مردم بر محبت امیر المؤمنین متفق می نمودند حق سبحانه آتش
دوزخ خلق نمی نمود و شکی نیست که محبان آنحضرت که درین روزگار منحصر در

اهل سنت ست از محبت آن والا رتبت محروم اند پس آتش دوزخ مخصوص
ایشان باشد هفدهم در کتاب ابن مردویه الفاظ از فحول جمع العین
منقول است که فرموده که ولایة علی بن ابی طالب حصنی
من دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد بامامت علی بن یاد
ابی طالب حصار من ست و هر که در حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد
و این روایة دلالت میکند که اقرار بولایة آنحضرت مثل اعتراف بوحدانیت
ست زیرا که مذکور شده که لا اله الا الله حصنی و من دخل
حصنی امن من عذابی پس چنانچه اعتقاد بوحدانیت حصار مومن یاد
ست اعتقاد بولایت نیز از قبیل است و از اینجاست که حضرت رضا ع چون ذکر این روایة نمود فرمود
که و لکن بشروطها و انا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت
بی اقرار بامامت حضرات ائمه اثنی عشر سود مند نباشد هیجدهم از [illegible] ایضا
از رسول ص یا علی حبک حسنة لا تضر معها سیئة
و بغضک سیئة لا ینفع معها حسنة نوزدهم

یاد است

ابوبکر شیرازی در تفسیر خود ذکر نموده علی خیر البشر من ابی فقد کفر
یعنی علی بهتر از نوع بشر است باینمعنی که مثل او در بنی آدم نیست و بنابرین بهترین مردم یاد است
چون محکوم بحکم بدترین مردم باشد بیستم در تحفة الابرار طبرسی از
رسول ص منقول است که یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر
و لا یتأخر عنک الا کافر یعنی مراد اینست که بعد از من کسی تقدیم بر تو نکند یاد است
الا کافر و تاخیر از تو نکند الا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت
آنحضرتست و صاحب کتاب گوید که متقدمان معروف اند یعنی آنها که تقدیم بر حضرت
نموده اند معروف و مشهور اند و مراد ابوبکر و عمر و تابعین ست و اما جمعی که متاخر شده
یعنی تخلف از بیعت آنحضرت نموده مالک مسلک عناد و الحاد گردیده اند بر زعم
سنت معاویه و عبدالله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامه بن زید
و سعد بن وقاص و غیره بشرف بیعت آنحضرت تشرف نیافتند و ایضا در
کتب رسائل غیر محصوره مذکور است از حضرت رسالت که یا علی لا یحبک
الا مومن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی مدلول روایت

که هر که محبت بآنحضرت داشته باشد بصفت ایمان و تقوی موصوفست و
هر که ازین سعادت محروم باشد بکفر و شقاوت موسوم است و موافق مضمون
مسطورست آنچه راغب اصفهانی در کتاب کشف ذکر نموده که مراد از مدلول
کریمهٔ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ وُدًّا او بر اهل ایمان خفائی ندارد که بهترین نعمتهای الهی که
بندگان باعطای آن سرافراز گشته اند نبوت حضرت رسالت و استسعاد
بسعادت اعتراف بحقیت آنحضرت است و از جهت بخطاب مستطاب كُنْتُمْ خَيْرَ
أُمَّةٍ از اعدا امتیاز یافته باین نعمت اختصاص پذیرفته اند و از کمال مرحمت
الهی شکرانهٔ این نعمت عظمی منحصر در ولایت و مودت امیر المؤمنین و ذریهٔ
طاهرین آن مرکز دائرهٔ صدق و یقین است که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و مضمون آیه اینست که حق تعالی حضرت رسالت را
مامور ساخته که بزمرهٔ مکلفین بگوید که مرا در امر رسالت و پیغام گزاری میانهٔ خدا و
خلق و تحمل آزار و مشقت بیشمار که لازمهٔ امر نبوت است بهیچ وجه عوض و اجری

منظور نیست

منظور نیست إِلَّا مودت اهل بیت رسالت که ذوی القربی عبارت از آنست و حضرات
مدلول این آیه را اعتبار نموده و در خصوص مودت واجبه انواع عداوت و اذیت
و اهانت نسبت بذریهٔ طاهره بجای آوردند و روایت مشهورهٔ أَلَا وَ
مَنْ مَاتَ عَلَىٰ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا از صفحهٔ خاطر محو نموده اند و در
کتاب مصابیح از احادیث اهل خلاف مذکورست که ابن عباس در ایام بیماری
حضرت رسالت از آنحضرت سؤال نموده باین عبارت که إِذَا أَنَا مَا
نَجِدُكَ الْعِيَاذُ بِاللهِ فَإِلَىٰ مَنْ مقصود آنست که بعد از تو خلیفه و
قائم مقام تو کیست و امر امت در اطاعت بچه عنوان درست باشد حضرت
اشاره بامیر المؤمنین نموده و در رجوع بندگان بآنحضرت سمت وجوب پذیرفته
و معنی نص جلی همین است که مخالفین انکار مینمایند و این قسم از روایات
صریحة الدلالات را معتبر نمیدانند و در کتاب حسن بن علی بن محمد بن حسن الطبری
از کتاب شرف النبوة مذکورست که ابو بکر بخواب دید که آفتاب از آسمان بغداد
و در زمین پراکنده شده و پارهٔ از آن بجانب ابو بکر افتاد و چون این مضمون را

به بحیرا آمد راهب گفت بحیرا تعبیر خواب بدین وجه نمود که پیغمبر آخر الزمان ظاهر
گردد و ترا از وی دولتی و منصبی عظیم روی نماید و چون حضرت رسول صلعم
مبعوث شد و ابوبکر را دعوت می نمود وی دلیل صدق آنحضرت طلب
داشت حضرت فرمود که شاهد حال من خواب تو و تعبیر بحیرا است و بنا بر این
اظهار اسلام ابوبکر جهت حصول مقاصد دنیوی و امید مال و جاه و عزت
و امثال آن باشد و ظاهرست که سلوک ابوبکر بعد از حضرت رسالت و عداوت
وی با اهل بیت نبوت قرینهٔ واضحه ست که اذعان وی به نبوت حضرت
از جهت امور مذکوره ست بلیست و یکم ابونعیم ذکر نموده که چون
آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
نزول یافت حضرت رسالت بشاه ولایت توجه نموده فرمود که هُمْ أَنْتَ
وَشِيعَتُكَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيِّينَ وَيَأْتِي
خُصَمَاؤُكَ غِضَابًا مُقْمَحِينَ و در رسالهٔ فرقهٔ ناجیه از طریق اهل بیت
ذکر یافته بروایة ابوالفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی از احمد بن مطرق

بن سوار بن الحسن القاضی ... بکه از ابوحاتم مهلبی بن المغیره بن محمد بن مهلب از
عبد الغفار بن کثیر کوفی از هیثم بن حماد از ابی هاشم از مجاهد از ابن عباس که در ری
یهودی نام وی نعثل نزد حضرت رسالت صلعم آمده بعرض رسانید که بعضی مسائل
در خاطر خطور نموده مدتیست که مقصد منحصر در تحقیق آن گشته و اگر جواب مسائل
مذکوره از افاده نبویه معلوم گردد سبب اسلام و موجب استعداد باعتراف
به نبوت سید الانام خواهد بود و چون به پرسیدن امور مذکوره مأمور گشت
مسائل متعدده بران حضرت عرض نموده جواب شافی کافی می شنید تا کلام
بخلافت منتهی شده پرسید که وصی و خلیفهٔ شما چه کس خواهد بود هیچ فرد
از افراد انبیا باقی آنکه او را جای نشینی معین کرده از دنیا رحلت ننموده حضرت
در جواب فرموده که وصی و خلیفهٔ من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او
فرزندان من حسن و حسین و بعد از ان نه کس دیگر از صلب حسین علیه السلام و بعد از ان
سائل مذکور التماس اسامی حضرات ائمه علیهم السلام نمود و حضرت التماس وی را قبول فرموده
گفت که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر وی جعفر و بعد از

جعفر پسر او موسی و بعد از موسی پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او علی
و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمد مهدی و مجموع اینها دوازده اند بوفق
عدد نقبای بنی اسرائیل سائل از مکان ایشان در جنت سؤال نمود حضرت
در جواب فرمود که همراه من و در درجه من باشند و بعد از شنیدن این حکایة
بر نهجی یهودی مسلمان شده باداء شهادتین قیام نموده در زمرهٔ اهل ایمان
داخل شد و بعرض رسانید که تفصیل مذکور مشتمل بر اسامی اوصیای مذکوره در
کتب متقدمه تحریر یافته و بهمین ترتیب از حضرت موسی ع در بیان پیغمبر آخر الزمان
داده‌های او نقل واضح بثبوت پیوسته و در کتاب مذکور بروایت مفضل از
حسن بن علی بن زکریا عدوی از سلمه بن قیس از علی بن آبس (?) از ابی الحجاب
از عطیهٔ عوفی از ابی سعید خدری بر نهجی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ص يَقُولُ
اَلْاَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَي عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالتَّاسِعُ
قَائِمُهُمْ فَطُوبَى لِمَنْ اَحَبَّهُمْ وَالْوَيْلُ لِمَنْ اَبْغَضَهُمْ حاصل این
روایت متضمن مضمون روایة سابقه است که حضرت تصریح بامامت اثنی عشر نموده

نموده

ذکر نموده که نهمین از صُلب حسین ع قائم مقام ایشانست و در کتاب مذکور بروایة
هرون بن موسی از محمد بن اسمعیل از عبد الله بن صالح از رستک (?) بن سعید
از ابی یوسف حسن بن سعد الانصاری خزرجی از سهیل بن سعید الانصاری
حاصل روایة آنکه سهیل مذکور از حضرت فاطمه ع از عدد اوصیای پیغمبر سؤال نمود
و آنحضرت فرموده که پیغمبر ص خطاب با امیر المؤمنین نموده و فرموده که یا علی امام
و خلیفه بعد از من توئی و توئی اَوْلی بمؤمنین از نفسهای ایشان و همچنین تفصیل
و ترتیب معین اسم هر کدام از ایشان را ذکر نموده و فرموده که اَوْلی بمؤمنین از
نفسهای ایشانست و بعد از آن فرموده که يَفْتَحُ اللّٰهُ بِهِ مَشَارِقَ الْاَرْضِ
وَمَغَارِبَهَا فَهُمْ اَئِمَّةُ الْحَقِّ وَاَلْسِنَةُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ
مَنْ نَصَرَهُمْ وَمَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ یعنی حق سبحانه بوجود ایشان
فتح مشارق و مغارب خواهد نمود و پیغمبر باید که ایشانند ائمهٔ حق و سخن گویان راست
یعنی کذب و افترا بر زبان ایشان جاری نگشته و نصرت یابد هر که ایشان را یاری نماید
و محروم و مغلوب گردد هر که ایشان را محروم سازد و ظاهر است که مبالغهٔ حضرت بسالت (?)

از نفسهای ایشانست تا بحضرت صاحب الامر ... و فرموده که بعد از ... حسن عسکری ... اولی بمؤمنین ...

در امامت حضرات ائمه ع خصوصا تصریحات تامه در امر حضرت صاحب الامر
بهر وجهی سمت وقوع یافته که احتمال خلاف در الفاظش قبول تواند بود و آیات
تامه نبویه و تصریحات موکده مصطفویه و تنصیصات ظاهره خبریه و ظواهر
منصوصه سماویه از اندازه احصا و استقصا بیرون بوده و اگر کسی را
دیده عقیده کور و بی نور باشد این قسم از روایات و آیات و دلالات
او را کفایت نموده احتیاج بزواید نیست و اگر قرحه غیظ و غلظت دیده
بصیرتش را از رویت معانی مقصوده در قوالب الفاظ و کلمات
باز داشته مقیم مقام مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا است او را هدایت نمودن و
براه راست آوردن در غایت تعسّر بلکه تعذّر است اشاره
اهل سنت گویند که حضرت امیر المؤمنین ع چون اشجع روزگار خود بود اگر
خلافت را حق خود دانستی بایستی که با اصحاب منازعه و محاربه
نموده حقوق خود را از ایشان استخلاص نمودی و این اعتراض از غایت

جهل

جهل و نادانیست از وجوه معتبره اول آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امورست
که حسن آن من حیث الظاهر بر اغلب خفایی دارد و اولیای خدا آنچه از ایشان
بحسب ظهور میرسد بی آنکه اراده ربانیه بآن تعلق یافته باشد پیرامون
نمیشوند و از آن جمله است حکایت هجرت حضرت رسالت و امر الهی بخروج
وی از مکه معظمه در شب ظلمانی و کتمان آن از سایر مردم الا نفس رسول رب
العالمین که عبارتست از علی بن ابی طالب و خوابیدن آنحضرت در خوابگاه
آن والا رتبت تمامی افعال مذکوره نه از روی عجز الله تعالی است بلکه بنابر
بعضی مصالح خفیه ربانیه است که عقل انسانی از ادراک آن قاصرست و همچنین
ابقای طوایف کفار بر صرافت کفر و شقاق و امهال ایشان در انتظام
امور دنیویه و کثرت اموال و اسباب و عشیره و تسلط ایشان غالب
اوقات بر اهل قبله و غیرها تمامی نزد عقل محل تأمل است و یقینست
که حصول امور مذکوره نه از جهت حقیقت زمره کفره و نه بواسطه عدم قدرت
الهی بر استیصال ایشان و تطهیر روی زمین از نجاست وجود طوایف

مذکوره ست بلکه شئون الهیه و مصالح ربانیه مقتضی آن بود، شاید نظام
عالم و انتظام مرام بنی آدم برین وجه تمشیت پذیر بوده باشد و ازین قبیل است
حکایت حرب خندق که چون گروه کفره از مشرکین قریش و اهل ذمه و غیرهم جمعیت
نموده خواستند که هجوم آورده بنای اسلام را منهدم گردانند و در آن وقت
اسلامیان بغایت قلیل و بی قوت می بودند الله تعالی امر فرمود که حضرت پیغمبر
خندقی بر دور مدینه احداث نمایند که از ورود ایشان و هجوم و شبیخون و امثال
آن ایمن و مطمئن گردند و یقین است که وقایع مذکوره مشتمل باشد بر کثیری از
مصالح الهی که عقل بشری از ادراک آن عاجز باشد و ازین قبیل است
مصالحه که حضرت رسول صلعم در حدیبیه با مشرکین قریش نمودند و صلح
مذکور اصلا موافق آرای اصحاب نبوده در اول مرتبه بآن راضی نشدند
و ثانی الحال پشیمان شده فی الجمله اطاعت نمودند و این نیز غایت ظهور
دارد که مصالحه مذکوره نه از روی عجز بلکه جهت مصلحت وقت و نظام امور
مسلمین است دوم از وجوه مستحسنه درین باب آنست که مذکور شد

که حضرت امیر المؤمنین با آنچه رضا و خشنودی خدا و رسول در آن بود عمل نموده
اصلا خلاف آن پیرامون خاطر مبارکش نتواند شد و مروی است که حضرت
رسالت صلعم مکرر با آنحضرت توجه نموده میفرمود که یا علی سَتَغدِرُ
بِکَ اُمَّتی یعنی زود باشد که امت من بتو بیوفائی نموده از عهده
بیعت تو پشیمان گردند و آنحضرت را بصبر و تحمل اشاره میفرمود و
تحملات و مصابرات افعال مذمومه صادره از اصحاب تمامی محمول بر
وصایای صادره از حضرت رسالت است نه عجز آنحضرت از اخذ حقوق
دینیه خود و چون حضرت نسبت بحضرت رسالت مثل هرون است نسبت
بموسی علیه السلام و هرون با فرعونیان محاربه نموده میفرمود که اِنَّ القَومَ استَضعَفُونی
وَ کادُوا یَقتُلُونَنی و بنابرین حضرت پیرامون نزاع و جدال نگشته
بوصیت پیغمبر و سنت اوصیای ما تقدم عمل فرمودند و در عبارت شریف
آنحضرت واقع است که مرا شباهت است ببعضی از انبیا در مصابرت بر
مکاره و تحمل شداید سیوم آنست که سنة الله جاری شده بر آنکه

شخصی تن تنها بر جمعی کثیر که زیاده از اندازهٔ شماره هست حمله آورده و اخذ
حقوق خود نماید و موافق اینست عبارت آنحضرت در نهج البلاغه که
طفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر
علی طخیة عمیاء و این اشارتست بعدم اعوان و انصار و عدم جواز
محاربه با وجود عدم ناصر و بنابرین بود که حضرت رسالت با وجود حمایت
شاه ولایت چون معارضه با کثرت قریش ممکن نبود صبر نموده الی آنکه برون
رفت و ازینجاست که الله تع میفرماید و ان یکن منکم مائة صابرة
یغلبوا مائتین و درین آیت اشاره شده که شخصی با دو کس بیشتر
نمی تواند بود و اگر مخالفت حکم الهی و مراعات قواعد محاربه و مجادله نباشد سبب
چه بود که حضرت رسالت مدتی در شعب ابی طالب نشسته امر رسالت پنهان
داشتی و بعد از فوت خدیجه و ابو طالب به طایف رفته آنجا نیز مدتی برین
نهج اوقات گذرانیدی و حق انصاف درین مسئله آنست که چون ایمان صحابه
و رسوخ ایشان در ملت نبوی استحکامی نیافته و اگر متزلزل بوده برجع القهقری

مائل

مائل شده بوده و اگر حضرت تحمل اثقال آن اذیت نشده به سپر مصابرت
دفع سهام مرتبه اطوار ناشایسته نمودی بنای اسلام که از اقرار ظاهری
صحابه انتظام یافته بود منهدم گشته و دیگری رغبت نموده الی انقراض الدهر
کفر قوت یافته دین مبین نبوی منسوخ گردیدی و مؤید اینست آنچه از حضرت
منقول است که لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم
یعنی اگر نه آن بودی که مردم قریب العهد بکفر بودند البته مجاهده با ایشان مینمودم
و این عبارت نیز منسوب بآنحضرت است که فنظرت فاذا لیس لی
معین الا اهل بیتی یعنی کسی دیگر غیر اهل بیت که اعانت نماید
نبودم ازینجهت از مطالبت حق خود تقاعد نمودم الحاصل آنچه اهل
خلاف در مادهٔ قدرت کاملهٔ الهیه و وجود کفار و غلبهٔ ایشان و
تسلط بر مسلمانان و کثرت اموال و بلاد و بسیاری زخارف
دنیویه و عدم استطاعت اهل اسلام در معارضه و مقاتلهٔ ایشان
گویند همان جواب بعینه جواب ایشانست از شبهه که در مادهٔ امیر المؤمنین ع

واهل خلاف بخاطر گذرانیده اند والسلام علی من اتبع الهدی بحمد
آنست که ختم رساله بر مجملی از عقیدهٔ زمرهٔ اثنی عشریه نموده اتمام کلام
بآن انتظام یابد بدانکه از جملهٔ امور اعتقادیه و اصول دینیه اعتقاد بوجوب
وجود و وحدانیت آنحضرت است وخلاصهٔ کلام درینمقام آنست که اعتقاد باید
نمود که سلسلهٔ مخلوقات از علویات و سفلیات وغیرها من سائر المخلوقات
را ناچار است از موجودی که وجود او بالذات حاصل بوده در هستی خود
محتاج بهیچ شئ از اشیا نباشد زیرا که ممکن ازینجهت که ممکنست محتاجست
در وجود خود بغیر پس هرچه در دایرهٔ امکان قدم گذاشته باشد تمامی
افراد حاصلهٔ وی در وجود خود محتاج خواهند بود بموجودی غیر افراد که
که سبب آنها شده باشد باید که واجب الوجود باشد واعتقاد باید نمود که
وجود واجب وهمچنین تمامی صفات او از علم وقدرت وحیوة وغیرها
عین ذات بوده نه جزو ذات واجبست ونه خارجی که عارض شده باشد
بامعنی که آنچه در سلسلهٔ ممکنات بر ذات وصفات مترتب میشود بر ذات

واجب وحده مترتب می یابد واعتقاد باید نمود که واجب الوجود ازلی وابدیست
بغیر هیچ وقت نبوده که نبوده و هیچ وقت نباشد که نباشد اعتقاد
باید نمود که واجب الوجود را شریک و مثل و مانند نیست که اگر شریک متصور
بودی موجب فتنه و فساد شده عالم بر یک قرار نماندی و هر کدام ارادهٔ
می نمود غیر ارادهٔ دیگری و این قسم از امور موجب فساد در وضع
آسمان و زمین وما فیهما وما بینهما می شدی و مثل مخلوقات در مکانی و جهتی نباشد
واز قبیل اجسام نباشد ومعرفت کنه ذات او مقدور نباشد وهیچ جزو از
علم او بیرون نباشد و علمش احاطه بجمیع اشیا نموده و هرچه در خارج نمودی که درجهٔ
وجود یافته و خواهد یافت بر آن وجه نزد الله تعالی حاضر بوده و سلسلهٔ ممکنات
من الازل الی الابد در رشتهٔ معالم ذات ربوبیت در آمده ماضی و
حال واستقبال آنجا معتبر نباشد و تمامی زمان ومکان وآنچه در زمان
ومکان حاصل شده و حاصل شود بی تفاوتی در رشتهٔ علوم آلهیه انسلاک
پذیرفته واعتقاد باید کرد که امروز و فردا و گذشته و آینده گاهی

[illegible]

تفاوت داشته باشد که مجهولات بطریق کسب و تحصیل معلوم کسی گردد
بنابرین ذاتی که در معلومات خود محتاج کسبی و نظری نبوده و احتیاج بهیچ چیز نداشت
اشیا باسرها تمامی نزد او لذاته حاصل باشد تفاوت ازمنه و شهور
در بیصورت بیصورت نماید واعتقاد باید نمود که قدرت کامل او احاطه
بجمیع مقدورات نموده و ذرّه از ذرات کائنات از تحت قدرت او
بیرون نبوده قادر مطلق و آفریدگار بحق است و آسمان و زمین و آنچه
در آسمان و زمین در حلقهٔ امکان در آمده باشد تمامی از مقدورات و مخلوقات
الٰهیه است و زمان و مکان خلق کردهٔ اوست یعنی نبوده اند و الله تعالی
ایجاد نموده و ازینجا معلوم است که او در مکان نیست و در هیچ جهت از
جهات نمی باشد و شیخ سنائی خوب گفته که ع بامکان آفرین مکان چه کند
آسمانگر بر آسمان چه کند و ذاتی که پیش از زمان و مکان بوده او را چه
احتیاج بزمان و مکان باشد و چون از مکان مستغنی باشد او را بدیدهٔ سر
نتوان دید زیرا که هر چه او را بچشم باید دید بی دغدغه در طرفی از اطراف

شش‌گانه

ششگانه خواهد بود و چون واجب الوجود در هیچ جهت از جهات نیست
پس مرئی نتواند شد و آنچه مخالفین اهل بیت گفته اند که مرئی میشود کفر
زندقه است زیرا که مستلزم احتیاج او بمکانست و محتاج بمکان واجب
الوجود نتواند بود و اعتقاد آنست که الله تع جسم و جوهر و عرض نیست و جزء
در وی حلول نکند و او نیز در چیزی در نمی آید و مذهب حلولیان کفر و الحادست
و بعضی از غلاة که اعتقاد ایشان اینست که الله تع در امیر المؤمنین در آمده کفر و
باطل و زندقه است واعتقاد آنست که کلام الله عبارت ازین حروف منتظمه است
که در قرآن نوشته و الله تع آنرا خلق نموده باین معنی که آن حروف مسموعه در
هوا خلق شده بوساطت تحرک جسمی از اجسام مثل درخت زیتون وغیره چنانچه
آدمیان ایجاد حروف و اصوات نمایند در هوا بوساطت تحرک لسان و بنابرین
کلام الٰهی حادث باشد و آنچه مخالف گوید که کلام خدا صفتیست قائم بذات حق قدیمست
بعز واعتقاد آنست که الله تع قادر مختارست یعنی فعال هر چه بارادهٔ او
صدور می یابد نه آنکه او را در آن اختیاری نباشد مثل آتش در سوختن واعتقاد

آنست که الله تع آنچه ازو صادر گردد در ان مصلحتی و فایده هست وعبث

وبلا فایده کاری نمیکند و فعل قبیح ازو صادر نمیشود و رضا بفعل قبیح نیز

نمیدهد و مخالف گوید که جمیع افعال قبیحه ازو واقع میشود و قبح این اعتقاد

در غایت ظهورست و اعتقاد آنست که آنچه از افعال بندگان که از

ایشان صدور می یابد از نیک و بد تمامی باراده ایشان وقوع می یابد و

الله تع آنرا در ایشان خلق ننموده بلکه باختیار ایشان از ایشان صادر میشود

و بر اعمال حسنه مستحق ثواب و بر افعال قبیحه مستوجب عقاب اند و مخالف

گوید که افعال تمامی از حق تع صادر گشته و در بنده خلق نموده و ظاهرست

که الله تع با نهایت رحمت و عدل و حکمت اگر فعلی در بنده خلق نماید و بنده

را دران اختیاری نباشد چگونه آن شخص را بگناه ناکرده عذاب نماید و بفعلی که از الله تع

صادر شده باشد دیگری را مواخذه داند نعوذ بالله از گفتن و اعتقاد نمودن

این نوع سخنان و مرویست که ابو حنیفه از حضرت صادق ع از افعال عباد سوال نمود

حضرت فرمود که اعمال بندگان یا از بنده کانست یا از الله تع یا بشرکت خدا و بنده

... در الله تع باشد ... نیست که او بنده را عذاب کند بر فعلی که از خود وی صادر شده

باشد و اگر مشترک نیز باشد خوب نباشد که درینصورت نیز عذاب و عقاب مخصوص

بنده باشد و بنابرین فعل بنده از بنده صادر شده بر فعل حسن مستحق ثواب و

بر قبیح مستوجب عقاب باشد و اعتقاد آنست که چون افعال عباد از ایشان

واقع میشود و بواسطه اعمال قبیحه مستحق عذاب میشوند عقل را ابائی نیست که

الله تع غیر کفر کافران دیگر اعمال را عفو فرماید و بنا بر کرم و تفضل و احسان

بی پایان از ایشان درگذرند و نقل نیز مدد عقل درین مسئله مینماید چه حق سبحانه

میفرماید که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا

تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و باید دانست که افعال عباد از روی

خلقت تقدیری مخلوق خدای تع است که حق جل و علا بمقادیر جمیع اشیا پیش از وجود

ایشان عالم بوده اما از روی تکوین و ایجاد منسوب بعباد است چنانچه افعال

صادره از عباد تابع مقاصد و متعلق بمصالح ایشان است و محدث و پیدا کننده

[illegible]

آنچنانکه حضرت صادق ع فرموده که لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلٰکِنْ اَمْرٌ
بَیْنَ اَمْرَیْنِ قِیلَ وَمَا اَمْرٌ بَیْنَ اَمْرَیْنِ قَالَ وَمَثَلُ ذٰلِکَ
مَثَلُ رَجُلٍ رَأَیْتَهُ عَلیٰ مَعْصِیَةٍ فَنَهَیْتَهُ فَلَمْ یَنْتَهِ فَتَرَکْتَهُ
فَفَعَلَ تِلْکَ الْمَعْصِیَةَ فَلَسْتَ اَنْتَ الَّذِی اَمَرْتَهُ لَمْ تَقْبَلْ مِنْکَ
ودر توریت مکتوبست که یَا مُوسیٰ اِنِّی خَلَقْتُکَ وَاصْطَفَیْتُکَ وَقَوَّیْتُکَ
وَاَمَرْتُکَ بِطَاعَتِی وَنَهَیْتُکَ عَنْ مَعْصِیَتِی فَاِنْ اَطَعْتَنِی اَعَنْتُکَ عَلَیْهَا
وَاِنْ عَصَیْتَنِی لَمْ اُعِنْکَ عَلَیْهَا وَلِیَ الْمِنَّةُ عَلَیْکَ فِی طَاعَتِکَ وَلِیَ
الْحُجَّةُ عَلَیْکَ فِی مَعْصِیَتِکَ مترجمش آنست که ای موسی ترا آفریدم و برگزیدم و
قوت دادم و امر کردم بطاعت خود و نهی کردم از معصیت خود اگر طاعت کنی ترا امداد
ومعاونت کنم و اگر معصیت کنی ترا مدد ندهم و در طاعت کردن منت منست
بر تو و در معصیت کردن حجت منست بر تو واعتقاد دانست که چون
تکلیف بندگان بر طاعات و عبادات که ثمره آن دخول بهشت و نعیم جاودانی
وقرب درگاه الهی واین قسم از امور لطفیست از الطاف ربانی و بر

آنچه سبب تقرب بنده بدرگاه و ارتکاب طاعت و دوری از معصیت
باشد عقل حکم میکند که الله تعالی اخلال بآن ننموده آن چیز لازم الوقوع باشد
بنابرین سلسله انبیا خلق کرد که چون از ارادت الهی ایشان بران
مطلع توانند بود بر وجهی که از زیاده و نقصان مصون باشند بخلق رسانیده
فایده تکلیف ظهور یابد و ازینجهت باید که حق سبحانه تعالی بعد از هر نبی قایم
مقام و جانشینی جهت او نصب نماید تا آثار نبوت و احکام شریعت
وملت آن نبی در میان بندگان برقرار باشد و هرچه از تفصیل کتاب آسمانی
که نبی آن روزگار دانسته تعلیم وصی و قایم مقام نماید تا هر که محتاج بدانستن
چیزی باشد که در دین و دنیای وی دخل داشته باشد آنرا از آن نایب
و قایم مقام تحقیق تواند نمود واعتقاد دانست که عالم یعنی ما سوی الله
یعنی غیر از ذات پاک الهی و صفات وی که عین ذات اوست آنچه از کتم
عدم بوجود آمده تمامی حادث است یعنی نبوده و پیدا شده و شبهات که
از حکما نقل نموده اند بر وجهی که افاده آن نماید که عالم قدیم است باطل و

بی اعتبار و ترتیب مقدمات آن بفعل شیطان و به[illegible] او و سهو
واعتقاد آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که بتو رسیده از جانب
خدای تعالی مفوض این منصب عالی شده اند و هیچ جزوی از زمان خالی
از وجود پیغمبری یا جانشینی آن پیغمبر نبوده تمامی معصوم و مطهر اند و از آن
آنچه گناه و معصیت باشد بهیچوجه صدور نیافته پاک از جمیع معایب و
نواقص اند و مراد از اولو العزم پنج تن از جمله ایشانست نوح و ابرهیم و موسی
و عیسی و محمد صلعم و آنچه مخالفین اهل بیت به پیغمبران نسبت می دهند که العیاذ بالله
خطیئتی یا معصیتی از ایشان صادر شده خلاف واقع و محض عداوت و دشمنی با سلسله
نبیاست واعتقاد آنست که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف پیغمبر خدا و رسول آخر الزمان است و دین او ناسخ سایر ادیانست
و مبعوث بکافه خلایق از انس و جن و عرب و عجم و غیرها من طوایف المخلوقات
و معصوم و مطهر از جمیع آلایش صوری و معنوی و دینی و دنیویست و از
اوایل عمر تا آخر گناه کبیره و صغیره عمداً و سهواً و نسیاناً از او وقوع نیافته

نشود

نشود گفته و کرده و امر فرموده موافق رضای الهی و خوشنودی حق سبحانه و تعالی است
واعتقاد صحیح منسوب باهل بیت آنست که پدران پیغمبر صلعم از آدم تا عبد الله
همه مسلمان و خداپرست بوده اند و ابوطالب وصی عبد المطلب است و عبد المطلب
از نجبا و اوصیای ابرهیم بوده و همه مسلمان بوده اند و آمنه بنت وهب بن عبد مناف
مادر حضرت رسول و فاطمه بنت اسد بن زید بن هاشم مادر حضرت امیر المؤمنین مسلمان
بوده اند غایتاً مادر و پدر بر دین ابرهیم وفات کرده بودند حضرت پیغمبر در شب معراج
دعا کرد و خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا ایمان بوی آوردند باز روح ایشان را قبض
کردند و حضرت رسول فرمود که خُرِجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أُخْرَجْ
مِنْ سِفَاحٍ یعنی من از نکاح پیدا شده ام نه از زنا و نکاح پیش از اسلام صورت بند
و شبهه که مخالفان از نص قرآن میگویند آنست که در قصه ابرهیم میفرماید که اِذْ
قَالَ لِاَبِيْهِ آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً و اکثر اهل تفسیر از
مخالفان تصریح کرده اند که پدر اصلی ابرهیم تارخ بن ناحور نام است و در تفسیر ثعلبی آورده
که ابرهیم پدر اصلی خود را ندیده بود و آزر بت تراش او را پرورد و از آن سبب او را اب

پدر میخوانند و ابولیث سمرقندی در تفسیر خود آورده که آزر نام بت بزرگ ایشان
و تقدیر آیت چنان بیان کرده که أَتَتَّخِذُ آزَرَ أَصْنَامًا آلِهَةً
و باید دانست که آبا و اجداد انبیا از خاتم تا آدم همه مؤمن و پاکیزه اعتقاد
و متدین بدین حق و ملت پیغمبران زمان بوده و در هیچ وقت و هیچ زمان بت پرست
نبوده اند و مخالف که غیر این گوید خصومت با پیغمبران نموده در روز قیامت مکافات
آن با ایشان خواهد رسید و حاصل آنکه ایشان را در صحرای محشر دوستی و
مددکاری نبوده بامید ابوبکر و ابوحنیفه از آن ورطه سالم نتوان بود چه ایشان
با خدا از این جهت دشمن بوده اند که قبایح را تمامی أزلاً و أبداً افعال او میدانند
و با پیغمبران از جهت عداوت نموده اند که همگی ایشان را صاحب گناه و خطیئه
قرار داده اند و درین باب کتابی نوشته اند و آبا و اجداد ایشان را کامل الایمان
ندانسته نسبت کفر با ایشان نموده اند و دشمنی ایشان با ائمه معصومین بغایت
ظهور است که بهتان است و عاصیان امت و بت پرستیگان امت را
مقدم بر سلسله عصمت و طهارت داشته و ذریت رسول الله را اهانت
نموده

نموده اند و .. اعتبار بیرون کردند و احکام قرآن را در باب ایمان قبول ننموده
بر کنار گذاشته و آیات بینات قرآنی را تاویلات بعیده نمودند و آنچه در عبادت
و طاعات از اهل بیت رسول الله تلاقی میشد بخلاف آن عمل میکردند تا اعمال و اقوال و افعال
حضرات ائمه را از مرتبه بی اعتبار ساخته کسی متابعت ذریت طاهره نتواند
نمود و فدک و خمس آل محمد را از ایشان مغصوب و مقطوع نمودند تا ایشان
را بر رعایت و امداد و احسان اهل ایمان قدرت و استطاعت
نمانده کسی را با ایشان بازگشتی نماند الا چندین شخص از خواص امت که دین بر بنیا
لغو خفشد و در زمان ثلاثه حکم قرآن و حدیث را از مرتبه چشم پوشیده
در .. سقیفه سیصد نوشته باطراف و جوانب فرستادند مشتمل بر آنکه
خلیفه پیغمبر ابوبکر است و عبادت و طاعت بدستوری که خاطر ایشان خواهد
مخالف طریقه امیرالمومنین در آن نوشته درج ساختند و چون دین و ملت
و شریعت و محراب و منبر از تصرف خلیفه پیغمبر بیرون آوردند این امر استمرار
استقرار یافت و مردم را گمان این شد که اهل بیت رسول الله را هیچ جرم ..

خلافت او حقی و نصیبی نیست از انجهت چون نوبت خلافت بحضرت امیر
رسید شمشیرها از غلاف بیرون آمد و زن و مرد و دور و نزدیک بر اشتعال
و فتنه جویی نموده از اطراف و جوانب ابواب محاربه و مقاتله با آن خلیفهٔ
خدا و پیغمبر مفتوح گردانیدند و با این نیز راضی نشده معاویه باطراف
و جوانب حکم فرستاد که ابوتراب و اولاد او را بر منابر لعن و طعن نمایند
و در بلاد و توابع شام مکتب داران مامور شدند که این کلمهٔ مهلکه که هیچ
بت پرست و مسیح و یهودی و زندیقی پیرامون آن نگشته تعلیم اطفال نمایند
و هیچکس نام علی بر زبان جاری نسازد و فرزندان را علی نام نگذارند
و بر زبان هر که این اسم بگذرد زبانش ببرند و فرزندانش اسیر و اموالش
تاراج نمایند چنانچه گویند واعظی در مسجد دمشق نام علی بر زبانش گذشته
بود عبدالملک مروان ملعون امر نمود که زبانش بیرون کشیدند و تعجب
مینمود که عجب است که این اسم هنوز بر زبان مردم میگذرد و از کمال مکر و حیله و
تسویلات شیطانی اطراف را پر آوازه گردانید که ابوتراب و فرزندان

با آل

با آل رسول الله محاربه نموده حقوق ایشان را غصب نمودند تا مردم جرأت نموده
هرجا اسم ابوتراب گذرد دشنامها گویند و کلمات کفرآمیز بر زبان گذرانند
و منافع و مداخل مشروعه ایشان را بنوعی مسدود ساختند که ایشان را قدرت
بر چیزی نمانده مهمات دنیا بر ایشان تباه گردد و تا زمان خلافت عمر چون
اسم آنحضرت و بنی هاشم در اول طومار بیت المال دید که وظایف باسم ایشان
نوشته اند از وظایف چیزی کم کرده و رفته رفته تمامی را قطع نموده و در باب
مطاعن خاندان نبوت اهتمام بنوعی نمودند که چون اسم علی و حسن و حسین مذکور
شدی کودکان و جوانان آن روزگار می پرسیدند که مسمی باین اسامی چه کسانند
تا نوبت بواقعه کربلا منتهی شد و زنان و اطفال و غیر ایشان را اسیر نموده
بشام بردند و اهل شام شادی مینمودند و دایره میزدند و بر آن خضاب
نموده و حنا بسته و لباسهای فاخره پوشیده بانواع ملاهی اشتغال مینمودند
و سورهٔ انا فتحنا میخواندند و یزید پلید را تهنیت میگفتند که مرتکب این امور
شده بود و مشهور است که مخدرات هاشمیه را تا پای سرهای برهنه

برشتران بی پالان بجانب شام روان گردانیدند و کلام مولانا محتشم رحمه
این واقعه خبر میدهد کاشوب بر حرمگاه چون ره آن کاروان فتاد. شور
نشور و اهمه را در کمان فتاد. شد وحشتی که شور قیامت بگرد رفت چون
چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد. ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد. بی اختیار نعره هَذَا حُسَیْن از او سرزد
چنانچه آتش از آن در جهان فتاد. پس با زبان پر گله آن بَضْعَةُ الْبَتُول
رو در مدینه کرد که یَا اَیُّهَا الرَّسُول این کشته فتاده بهامون
حُسَیْنِ تست این صید دست و پا زده در خون حُسَیْنِ تست. و مرویست
که بعد از حضرت امیر المؤمنین ع ابن عباس نزد معویه رفت و ده [هزار] مثقال
طلا و دیگر چیزها از اجناس نفیسه برسم تحفه جهت آن ملعون برد و التماس نمود
که لعن آنحضرت از منابر برطرف کند قبول ننمود و گفت آن مقدار اهتمام در این
بدعت بجای آورم که چون روزی برطرف شود مردم را گمان آن باشد
که سنتی از سنن نبوی برطرف شده و چنین شد که چون عمر عبد العزیز ام[ر]

فرمود

فرمود [که] این بر منابر نخوانند و باین مضمون احکام انعام داده باطراف
و جوانب فرستاد مردم فریاد برآورده میگفتند که غُیِّرَتِ السُّنَّةُ
بُدِّلَتِ السُّنَّةُ و چون عمر عبد العزیز از منبر پائین آمده ترک لعن
نمود در آن روز مذکورست که او را سنگ میزدند و شتم مینمودند و
میگفتند که تارک سنت است و وی در خانه گریخته شخصی دیگر را جهت
پیش نمازی تعیین نموده بود و فدک را نیز باولاد فاطمه رد نموده
هفتاد خروار زر که از خمس بهم رسیده بود مذکورست که بخدمت حضرت
امام محمد باقر ع فرستاد و حاصل آنکه هر کس با آل رسول الله صلعم منازعت
و مخاصمت نموده در هتک اعزاز و احترام یا سد ابواب منافع و مداخل
ایشان یا قتل و استیصال اولاد سید الانام سعی نموده باشد
نزد جماعت مخالفین سعی او مشکور و ذنب او مغفورست و در این
باب سخن بسیارست لکن محل ذکر آن نبوده ان شاء الله تعالی کتابی
مبسوط در تحقیق مقام صورت اتمام خواهد یافت بتوفیق الله تعالی و حسن تائیده

وازجملهٔ اعتقادات آنست که همچنانچه وجود انبیا جهت تبلیغ
احکام الهی لازم و متحتم است نصب ائمه و خلفا نیز واجب و لازم
بوده اگر زمانه از وجود یکی از ایشان خالی باشد راه هدایت بر بندگان
پوشیده شده احکام شریعت اختلال یابد و اعتقاد باید نمود
که امام زمان چون قائم مقام پیغمبر و نائب الله تعالی است می باید که معصوم
و مطهر بوده از آلایش امور صوری و معنوی و خطیئات دینی و
دنیوی منزه و مقدس باشد یعنی بصفت عصمت و طهارت موصوف
بوده مصدر اثمی و خطیئتی نگردد تا آثار نبوت و انوار رسالت از وی بجهت
عبادت و طاعت بندگان ظهور یافته عامهٔ خلایق را دلیل و هادی
و اعتقاد باید نمود که امام زمان و خلیفهٔ رسول باید که افضل و اعلم
و اورع روزگار باشد تا قول و فعل و امر و نهی بمنزلهٔ قول رسول شده بوده
از شایبهٔ خطا و مخالفت رضای خدا منزه باشد و اعتقاد باید نمود
که امام زمان چون فی الحقیقت نائب الله تعالی است در روی زمین می باید

نغیر

منصوص از جانب الله بوده امامت وی من جانب الله باشد و چون
باسم خلیفهٔ رسول الله است باید که حضرت رسالت نیز او را تعیین نموده
این منزلت و مرتبت اختصاص داده و اعتقاد باید نمود که امام زمان
و خلیفه و نائب مناب حضرت رسالت بعد از او و بلافاصله امیر المؤمنین
علی است بنص قرآن و تصریح و تخصیص حضرت پیغمبر در این امر و بعد از او
فرزندان آنحضرت حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن حسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و
حسن بن علی و محمد بن حسن صاحب الزمان بتفصیل و ترتیب مذکور هر یک
بعد از دیگری بامر خدا و نص حضرت رسالت امام و خلیفه و جانشین رسول
٢٤٨ و معصوم و مطهر از جمیع نقایص و رذائل و معایب ظاهری و باطنی و
صوری و معنوی بوده نازل منزله و قائم مقام حضرت رسول علیه السلام
و هر کدام در زمان آنست خود اَعلَم و اَفضَل و اَورَع و اَتقی از ما عدا بوده
گفته و نوشته و فرمودهٔ ایشان تمامی موافق رضای الهی و خشنودی

رسول است و ایشان همگی بدلیل عقل و نقل و صریح قرآن معصوم و مطهر اند و
صدور صافیهٔ ایشان خزینهٔ محروسهٔ ارادات الٰهیست و اعمال و افعال
ایشان مطابق و موافق رضای حق سبحانه و تعالی ست و ایشان ائمهٔ هدی
و اوصیای پیغمبر و حجت خدا بر خلق بوده اطاعت ایشان فرض عین و
عین فرض ست و جزو ایمان و مخالفت ایشان کفر و خروج از دایرهٔ اسلام است یادداشت
و دوست ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و مطیع ایشان
مطیع الٰهی و عاصی ایشان عاصی پروردگاری بوده منکر یکی از ایشان منکر
همگی ایشان ست و منکر همگی منکر خدا و رسول و شریعت و سنت بوده
ایمان مجمع و السنة بمحبت و اطاعت ایشان و فرقهٔ ناجیه منحصر در عابدین بمعاد
و اقوال و عارفین مقاصد ایشان از کتاب خدا و سنت مصطفی ست و
اما علت ارتحال حضرت رسول ص و اوصیای آنحضرت آنست
که ابن بابویه نقل نموده که حضرت پیغمبر ص در محاربهٔ خیبر مسموم شده بود چنانچه از آن
مرا آزرده می بود تا رحلت فرمود و مشهورست که شاه ولایة بضرب ابن ملجم

و امام حسن مسموم زوجه خود جعده بنت الاشعث و امام حسین بضرب شمر ذی الجوشن
و سنان بن انس درجهٔ شهادت یافتند و امام زین العابدین از ولید بن
عبد الملک مسموم شد و امام محمد باقر مسموم ابراهیم بن الولید و حضرت امام
جعفر الصادق مسموم منصور دوانقی که خلیفهٔ آل عباسیه بود و حضرت امام کاظم مسموم
هرون الرشید و حضرت امام رضا مسموم مامون الرشید و حضرت
امام تقی مسموم معتصم و حضرت امام نقی مسموم متوکل و حضرت امام عسکری
مسموم معتضد شده تمامی درجهٔ شهادت یافتند لعن الله قاتلهم و اعتقاد
باید نمود که محمد بن حسن صاحب الامر امام زمان و نصب کردهٔ خدا و پیغمبر آخر
زمان است و آنحضرت زنده و موجود و قائم آل محمد و منتقم از دشمنان
دین و قاتلان فرزندان امیر المومنین و سید المرسلین ست و وقت ظهور
ظاهر شده و زمین را از شرک و کفر و الحاد و فسوق و ادیان باطله و مذاهب مختلفه
پاک نموده ملت مطهرهٔ حضرت رسالت و شریعت آن والا رتبت در زمان
وی انتشار یافته موجودات آن روزگار تمامی بر مذهب حق ائمهٔ اطهار علیهم السلام در آمده

مخالفت بالکلیه از میانه برخیزد و منافقین و ارباب انکار در روی زمین نمانند
انکار باقرار و جهل بعلم و کفر بایمان و فسوق بتقوی و صلاح و خصومت بمحبت بمودت
و نفاق بوفاق و محنت بجهت و کفران بشکر نعمت و دشمن بدوست و بیگانه
باشنا مبدل گردد اینست آنست که معتقدان این دودمان و محبان این
خاندان عصمت بنیان بعنایت الله تع در زمان ظهور صاحب الزمان و
اوان رجعت بقیه ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین بتوفیق موفق گشته
در نشاء دنیویه و عالم عنصریه نیز بانتقام از خیل دشمنان آن آستان ملایک
آشیان باصره ایقان و ایمان را بکحل الجواهر غلبه بر اعدای دین منور ساخته
در دنیا و آخرت و عالم معنی و صورت ناصر و منصور و غالب و غیر مغلوب
بوده اعداء الله و اعداء رسوله و اهل بیته الطاهرین مردود و مقهور و
مغضوب خسر الدنیا و الآخرة در جریده ملاحظه در آمده در لواء محبت مشتهر
ذلک هو الخسران المبین درجه ظهور یابد و اعتقاد باید نمود که ۴
مخالفین ائمه اثنی عشر در جریده کفره داخل بوده مستحق خلود عذاب و عقاب اند

و متدینین

و متدینین بادیان باطله تمامی از دایره ایمان خارج بوده مستوجب قهر
و غضب الهی و محروم از نعیم نامتناهی و ممنوع از وصول بمنازل اهل قبول اند
و اعتقاد باید نمود که چون مودت اهل بیت رسول بفرموده حق سبحانه
در عوض اجر نبوت حضرت رسالت است پس باید که هر کرا دغدغه ایمان شود
در محبت آن زمره عظمی که مقربان درگاه و محرمان بارگاه الهاند و باین کلام
فرزدق ایمای این واقع است که مِنْ معشرٍ حبّهم دینٌ و بغضهم
کفرٌ و قربهم منجی و معتصمُ ان عدّ اهل التقی کانوا ائمتهم او
قیل من خیر خلق الله قیل هم دقیقه نامرعی نگذاشته این عطیه عظمی
و موهبت کبری از مقامات مراحم الهی و مواد اصطناعات ربانی دانسته
بشکرانه این نعمت بیکران بر حسب طاقت قیام نماید و از حضرت صادق ع
منقولست که وِلایتی لِأمیرِ المؤمنینَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ وِلادتی
مِنْهُ یعنی تولائی که مرا با امیرالمؤمنین واقع است دوستتر میدارم از آنکه
در زمره اولاد آنحضرت داخلم و از اینجا ظاهر میشود که مرتبه ولایت فوق

مراتب قرب آن داه رتبت ست و اعتقاد صحیح آنست که مضامین روایات
معتبره که در باب اهل بیت رسالت واقع شده تمامی را تصدیق باید نمود
و هر چند محل تأمل باشد در خاطر شک و شبهه راه نباید داد که هر که در باب
ایشان شک نماید کافر باشد و اعتقاد باید نمود که آن گروه ذوی شکوه
برگزیدهٔ خدا و ذریت طاهرهٔ مصطفی و مرتضی اند و اولین نوری از
انوار الهی که تعینات ربانیه صورت عظمت پذیرفته انوار ذوات
مقدسهٔ رسول عربی و ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین است
و اولین مخلوقی که بوحدانیت الهیه و صفات لازمهٔ ربوبیت اقرار
نموده و در روز میثاق اختصاص بخطاب مستطاب الست بربکم
یافته و از ذریت مستخرجه از صلب آدم اعتراف بامامت و خلافت
ایشان حصول پذیرفته مخصوص طبقهٔ عظیمه و زمرهٔ محقه است و دنیا و اینها
بطفیل ایشان از کتم عدم بفضای وجود قدم نهاده و اگر تنویر ساحت ایجاد
بنور وجود ایشان صورت نبستی خلقت آسمان و زمین و جنت و

نار

نار و آدم و حوا و ملائکه و عرش و کرسی و لوح و قلم دیباجهٔ مجموعهٔ ایجاد را تزئین
ندادی و اعتقاد صحیح درین باب آنست که ایشان حجج خدا بر خلق و آئینه
جمال نمای وجه باقی و اولیاء الله و اوصیای رسول الله و اولوالامر که در قرآن
امر باطاعت ایشان شده سبل مستقیمه منتهیه بساحت جلال احدی
و فضای کمال سرمدی اند و بمنزلهٔ سفینهٔ نوح نجات امت از مهلکات
دین و دولت و مخاطرات دنیا و آخرت و معنی و صورت منوط و مرتبط
بمحبت آن زمرهٔ عالی رتبت بوده دیدهٔ ایمان بخاکروبهٔ آستان ملایک
پاسبان ایشان پرنور و ضیا و چشم اعتقاد بسرمهٔ صافیهٔ طینت طیبه
و خلوص مودت جبلتیهٔ آن عتبهٔ علیه روشن و بیناست و محرر حروف را
صح عقیده درین باب موافق مضامین سنت و کتاب و مطابق اعتقاد ابن بابویه
از اولیاء الله الاطیاب است و وی در رساله اعتقادات میگوید که اِعتقادُنا
فِیمَن جَحَدَ اِمامَةَ اَمیرِ المُؤمِنینَ وَالاَئِمَّةِ مِن بَعدِهِ
اَنَّهُ بِمَنزِلَةِ مَن جَحَدَ نُبُوَّةَ جَمیعِ الاَنبیاءِ وَاعتِقادُنا

فِيمَنْ أَقَرَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَقَرَّ وَاحِدًا فَوَاحِدًا مِنْ
بَعْدِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ أَقَرَّ بِنُبُوَّةِ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَقَرَّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلعم و اعتقاد در باب فاطمه ع آنست که بمقتضای
حدیث نبوی بمنزله بضعهٔ نبی و عضوی از اعضای آنحضرتست و وی در
تحت مدلول آیه تطهیر داخل بوده معصومه و مطهره و مغصوبة الحق و
مظلومه بظلم اصحاب است و آزار و اهانت او آزار رسول و آزار خدای تعالی است
و اعتقاد در باب قتلهٔ انبیا و ائمه علیهم السلام آنست که ایشان
در زمرهٔ کفره و مشرکین مخلد در نار معذب باشند بعذاب ابد
و اعتقاد آنست که آنچه حضرت رسول الله صلعم خبر داده اعم از آنکه در
قرآن تصریح آن شده باشد یا نشده تمامی حق و صدق و در درجهٔ علم الیقین است
پس اعتقاد باید نمود بسؤال منکر و نکیر در قبر و عذاب موعود [illegible] تنگی
تاریک ظلمانی که اگر پرتو انوار محبت کامله ذریت طاهره منور آن حفره
ظلمانیه نگردد بچیزی دیگر روشنی نیابد و مرویست که اهل سعادت را

وسعتی در قبر و روشنی و استشمام روایح طیبه و مژدهٔ نعیم جاودانی کرامت
کرده و ارباب شقاوت را عکس آن روی نموده و فشار قبر و تنگی و
تاریکی فزوده و از رایحهٔ منتنهٔ دوزخ به نزول عذابی و ما حفر عقابی متنبه
سازند و مرویست که بیشتر عذاب قبر از بدخوئی است یعنی سخن چینی و کج خلقی
و پرهیز ننمودن از بول است و مشهور است که حضرت رسالت صلعم
فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المؤمنین است و میانهٔ او و میان آنحضرت
حقوق خدمت و محبت و حسن عقیده و اخلاص تمام واقع بود او را در
پیراهن مبارک خود کفن کرد و جنازهٔ او را بر دوش مبارک گذاشته
تا کنار قبر برده و بعد از آن در قبر وی رفته خوابید و بعد از آن او را بدست مبارک
خود مدفون ساخت و بر وی تکیه نموده تلقین وی مینمود و مردمان می‌شنیدند
که این کلمه تکرار می‌نمود ابنک ابنک و چون از قبر بیرون آمد و
تسویه قبر نمود درین حالت نیز تکیه نموده میفرمود که اللهم انی
استودعتها ایاک و چون اصحاب از حقیقت افعال آنحضرت

اظهار عنایات در بارهٔ فاطمه سؤال نمودند فرمود که بسبب تکفین وی به پیراهن
آنحضرت ازان جهت بود که فردون قرار وی صنع کرده و خوابیدن در قبر جهت
وسعت قبر وی و تکیه نمودن و تکلم شدن جهت تلقین جواب منکر و نکیر است
و کلمهٔ ابنک ابنک ازان جهت که چون ازو پرسیدند که خدای تو کیست جواب
داد و از رسول پرسیدند ازان نیز خلاصی یافت و چون از ولی و امام وی
مسئول گردید مضطرب گردیده از دهم آن بلرزید و ازین جهت تعلیم وی
نمودم که امامی که او را ازان سؤال نمودند پسر او ست یعنی پسرت علی بن ابی طالب
و ازین روایت فهمیده میشود که امیر المؤمنین ع در جمیع ازمنه امام و اهل ایمان
بوده تخصیص وی بوصف امامت بعد از زمان رسالت بیصورت نماید
والا سؤال منکر و نکیر از امام جائز نبودی لکن تصرفات آنحضرت در امور دینی
و دنیاوی کافه عباد من حیث الائمه دور نیست که متوقف بر انقضای زمان
رسالت کرده چنانچه در مادهٔ زکریا و عیسی ع ذکر یافته و درین باب حدیثی
طویل العبارة کثیر المنفعة در کتاب کافی مذکور است که طالب تحقیق و تفصیل بهمین را

بان رجوع

بان رجوع باید نمود و امیدوارم در بین ورطهٔ عظیمه و حفرهٔ و هیمه و خوفی شدیده
و خانهٔ جدیده و بساطی نارفته و غربتی بی رفیق و کربتی بی شفیق و ظلمتی بی نور
و شبی دیجور و مرکبی لنگ و راهی دور بمحبت اهل بیت رسالت بوده فریاد
رس عریان رنجور و مفلسان عور است اگر مراد از محبت اهل عقیدهٔ
کامله بوده اطاعت او امر و نواهی ایشان را مدخلی در تحقق آن نباشد و الا
همان حکایتست که نظم دعوی بسر زبان خود و ابستی در خانه برادر بت یکی فکنی
گوئی که بیک شهادت از بت رستم فردات کند خمار کاکنون مستی و دیگر نه چنین نو
مشکل است تو پنداری با این یک قول رستی کند ز اخمارت ز آنکه مستی
مسلمان نیست از تو جز زبانت منافق این بود کردم بیانت اگر دل با زبان
یکسان کنی تو هر آنچه گفتی زبان کنی تو مسلمان حقیقت گشته باشی ز زنگ
شرکان وارسته باشی و اعتقاد آنست که حشر اجساد واقع است و مراد
بعث از قبور و اعادهٔ روح بهیکل نخستین بحکم اکمل اکرام هر کس بسبب
دنیویه شل استقرار روح انسانی بوده و من حیث الظاهر مخاطب بحکم

امروز ملی گردیده در روز محشر سر از قبر بر داشته حاضر آن مجمع کثیر الخطر گردد
و مخبر صادق از آن خبر داده و اجماع کافهٔ خلایق بر آن انعقاد یافته الا قلیلی
از حکما که بایشان نسبت میدهند که بحشر اجساد قائل نشده اند و اگر چنین
باشد تکذیب قرآن و حدیث و اجماع مسلمانان نموده باشند قال تعالی
مَن يُحيِي العِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُل يُحيِيها الَّذِي
أَنشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلقٍ عَلِيمٌ كُلَّما أُلقِيَ
فِيها فَوجٌ سَأَلَهُم خَزَنَتُها أَلَم يَأتِكُم نَذِيرٌ قالُوا
بَلى قَد جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبنا وَقُلنا ما نَزَّلَ اللّٰهُ
مِن شَيءٍ و ایضاً كُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم
جُلُوداً غَيرَها لِيَذُوقُوا العَذابَ و بالجمله آنچه در
تحت مدلول ما جاء به النبی مندرج گشته مجملا و مفصلا از حشر جسمانی
و وجود بهشت حقیقی و استحقاق ثواب و عقاب و نعیم جاودانی و تفضلات
جسمانی و حصول منفعت و مضرت و نامهٔ اعمال یمینا و شمالا مشتمل بر ذکر

کبایر و صغایر چنانچه کتاب خدا آن ناطق است که و وضع الکتاب فتری المجرمین
مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب
لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها ناطق حق و
صدق و واقع شدنی است و هر که در امور مذکوره شک نموده و عدم وقوع
و لا وقوع بر امور خاطرش گذرد داخل زمرهٔ کفره بوده شریعت نبوی
اعتقاد نیاورده باشد و اعتقاد آنست که حوض کوثر صحیح و ثابت است
و در روایات و اخبار و آثار نبوی ذکر وی مکرر شده و حضرت رسول
در حدیث اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین فرموده که اهل بیت من و
کتاب خدا از یکدیگر مفارقت ننمایند تا وقتی که بر سر حوض بمن رسند و
در روایتی دیگر میفرماید که یا علی آنچه حق سبحانه بمن کرامت فرموده در عوض
آن چیزی دیگر بتو عنایت کرده ختم نبوت بمن و ختم وصایت بتو و در عوض
وحی الهام بتو شفقت فرموده و در عوض معراج رفع حجاب از تو نموده
و در عوض حوض کوثر سلسبیل بتو داده و در حدیث دیگر میفرماید که اوّل

کسی که بر سر حوض من حاضر شوند در روز قیامت تو و شیعیان تو و مثل
این اخبار بسیار است که دلیل صحت وجود حوض است و ابن بابویه رحمه الله
میگوید که عرض آن حوض آنقدر است که میانه ایله و صنعا و گویند ایله
بتشدید لام شهریست در حوالی بصره و ظاهرا درین زمان خرابست
و مذکور است که بعدد نجوم آسمان اباریق ماخوذه از جواهر نفیسه بر سر
آن حوض مهیا و آماده شده و صاحب اختیار حوض کوثر در روز محشر
امیر المومنین حیدر است و در روایات منقوله از طرفین مخالف و
موالف بصحت پیوسته که اولیای آن حضرت در آن روز بسعادت
خوردن آب از دست آن حضرت مستسعد خواهند بود چنانچه
دشمنان آن دودمان بصفت حرمان اتصاف خواهند داشت
و مرویست که هر که از آن آب جرعه بیاشامد بعد از آن ابد الآبدین
تشنه نگردد و اعتقاد آنست که شفعای روز محشر سید الاولین
والآخرین و شفیع مذنبین خاتم النبیین و علی امیر المومنین و ذریت

معصومین

معصومین ایشانست و مرویست که شفاعت جهت اصحاب کبائر است
که بی توبه از عالم رحلت نموده باشند و روایة اِنّی اِدَّخَرتُ شَفاعَتی
لِاَهلِ الکَبائِرِ مِن اُمَّتی مفید مقصود است و ایضا از حضرت رسول ص
منقول است که لا شَفیعَ اَنجَحُ مِنَ التَّوبَةِ یعنی شفاعت
کاری که حاجت کسی را بر آرد بهتر از توبه نیست و مرویست که انبیا و
و اولیا تمامی از اهل شفاعت اند و در روایات کثیره ذکر یافته که مومنین
نیز از اهل شفاعت بوده هر فردی از ایشان هفتاد نفس از اقربا و
خویشان و اهل مودت را شفاعت توانند نمود اما امیدواری آنست
که بطبق کلام شعر ز مشرق تا بمغرب گر امامست علی و آل او ما را تمامست
بجز نبی دیگر غیر شفاعت اهل بیت رسالت مستوثق نبوده و به تنظیف
کسای دین از اجرام و معاصی توبه و انابت قناعت ننموده و تطهیر وی
از ارجاس و انجاس ظاهری و باطنی منحصر در زلال افضال عطا و آل امیر
و به کمال صورت یافته تا آل حال کنز الاضلال و طومار کردار و گفتار از

[illegible]

۴۹

کبایر اعمال و صغایر افعال و خطیآت مهلکه و سیآت موبقه اقوال مشتمله
بر اثقال احمال وزر و وبال که از ذخیره راتبه قیل و قال و وظیفه یومیه امانی
و آمال حاصل شده و در نهانخانه ریا و مخازن خزینه مجرور کینه و ضغینه
و ودیعت یافته باسبان حرص و حسد که مقیم آستان الحسد تاکل
الحسنات کما تاکل النار الحطب بحفظ آن مشغول گشته امید
چنانست که آتشین آه پشیمانی باحراق اشواک و خار و خاشاک آن کفایه
نموده و سلسبیل محبت اهل بیت رسالت طهارت کاملا یافته در چشمه صافیه
شفاعت ذریه طاهره انغماس پذیرد و زبان بیان بعضی از شعرا در مقام استشفاع
بسید الکونین از مهلکات روز جزا باین عنوان شفاعت گذار است نظم زخاک
ای لاله سیراب برخیز چو نرگس خواب چند از خواب برخیز ببتن در پوش
عنبر بوی جامه بسر بربند کافوری عمامه فرو آویز از سر گیسوان را فکن سایه
بپا سرو روان را ادیم طایفی نعلین پا کن شراک از رشته جانهای ما کن
بده دستی ز پا افتادگان را بده دلداری دلدادگان را اگر چه غرق دریای

گناهیم

گناهیم فتاده خشک لب بر خاک راهیم تو ابر رحمتی آن به که گاهی کنی در حال لب خشکان
نگاهی اگر نبود چو لطفت دستیاری ز دست ما نیاید هیچ کاری اعتقاد
مجملی از وقایع روز جزا و لوازم مواخذات رب الارض و السما بر وجهی که علمای
اعلام در تصانیف خود ذکر نموده اند باسناد متصل به پیغمبر آخر الزمان و ذریت
طاهره مطهره آن سید دو جهان اینست که در روز قیامت و هنگام حسرت و
ندامت کیفیت احوال بندگان مختلف بوده و اعمال هر کس بصورتی از صور حیوانات
متشکل گشته دران معرکه حاضر گردند و مذکور است که طایفه عریان و جماعتی
پوشیده و گروهی با چهره ظلمانی و زمره با جبهه نورانی علی اختلاف الحیثیات
بعضی سر در پیش افکنده و عرق خوف و خشیت و ندامت و خجلت از جبهه ایشان
تقاطر نموده بر همین منوال تا مدت هزار سال متوقف شده و سراسیمه و حیران
راه نجات بر ایشان محقق باشد و اهل ایمان هر کس باندازه قوت ایمان و
صیانت آن از تصرفات شیطانی و تقویت وی باعمال صالحه و محافظت
آن از ارتکاب معاصی و مناهی او را نوری از جانب راست نمایان باشد

که از ظلمت آن صحرای هولناک فی الجمله حمایت نماید لیکن از جانب چپ ظلمتی عظیم که
دیده را تاب دیدن آن نباشد ظاهر گردد و اهل ایمان بآن روشنی طریق تردد
بر ایشان آسان گردد و گویند که کریمه نُورُهُمْ یَسْعَىٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ
وَبِأَیْمَانِهِمْ اشاره بحالت مذکوره است و از ابن مغازلی شافعی
منقولست که نوری که ساعی در مهمات اهل ایمان بوده جهت ایشان متردد باشد
عبارتست از صاحب اختیار آن عرصه و حامل لوای محمدی در آن معرکه یعنی
مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ بامر رب العالمین علی امیر المؤمنین صلوات الله علیهم
اجمعین و بیان سعی آنحضرت دران روز جهت مؤمنین بر نهج نموده اند که چون طایفه
از اهل ایمان و شیعیان آن خاندان ببرکت حمایت آنحضرت نجات یافته
روانه بهشت گردند حضرت را خاطر مبارک از وضع جانب ایشان جمع شده
بطایفه دیگر پردازد و همچنین هر طایفه و زمره و جماعت از اهل ایمان باشند بعد از
انتظام احوال فرقه از ایشان متوجه فرقه دیگر شده بر همین منوال صورت احوال
ایشان انتظام یابد و در روایات معتبره واقع است که شیعیان خاندان

رسالت

رسالت در روز قیامت بر بالای بلندی از مشک اذفر قرار گرفته آنچه محتاج الیه
باشد از اسباب تنعمات اخروی خازن بهشت ایشانرا از آن متمتع و محظوظ
داشته بر طبق فِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ بتلذذات
جنات عالیه متلذذ باشند تا وقتی که خلایق از حساب پرداخته صلای
فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ دران میدان بی پایان بسامعه
طوایف مخلوقه از جنیان و آدمیان و غیرها رسانند و مرویست از حضرت
رسالت که اهل شک و شبهه و رده اهل بیت رسالت در جانب یسار ظلمانی
سرگشته و حیران متردد باشند و اهل ایمان که در جانب یمین نورانی باشند
شکرانه ایزدی نموده بکلمه رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ
متکلم باشند و مرویست که اهل محشر بعضی به پهلو و بعضی به پشت و بعضی قد خمیده
و بعضی نابینا و بعضی ناشنوا باشند و بعضی از مفسرین گویند که مراد ازینست که از
آثار رحمت الهی محروم بوده و از بشارات ربانی که ملائکه باهل موقف رسانند چون
بصفت حرمان اتصاف پذیرند ازانجهت بمنزله اشخاص مفقودة الجوارح بوده

حاما از چشم و گوش محروم باشند و مرویست که هر طایفه از ارباب ملاهی
با آنچه مزاولت بدان نموده باشند بران هیات و صفت محشور گردند
چنانچه صاحب عود چون سر از قبر بر دارد بهمان آلت مخصوصه از آلات
لهو مصاحب بوده هر چند دور اندازد دیگر باره چون وی بامر الله تعالی
بزبان آمده گوید که اَنَا صَاحِبُكَ حَتّٰی یَحْکُمَ اللّٰهُ بَیْنَنَا وَهُوَ
خَیْرُ الْحَاکِمِیْنَ و همین قاعده اهل قانون و مزمار و طنبور و غیرها
الا اقسام ساز آن جز در گردن آن شخص آویخته بصف محشر در آید و از
سکران نیز چنین روایت شده و لکن نصوص قرآنی تاویل آن بر نهج واقع است
وَتَرَی النَّاسَ سُکَارٰی وَمَا هُمْ بِسُکَارٰی لٰکِنَّ عَذَابَ
اللّٰهِ شَدِیْدٌ و مرویست که مانعین زکوة هر صنف با آنچه بخل نموده باشند
از آن جنس در گردن او حلقه سازند که گران تر از تمام جبال دنیا باشد چنانچه
اهل شتر را شتری معلق از گردن وی آویخته و همچنین صاحب گوسفند و صاحب
گندم و جو جوالهای گندم از گردن و صاحب طلا و نقره اژدهای عظیم در گردن او حلقه

زده

زده وی را لحظه بلحظه بدندان الم و دم و گوشتش از تن جدا سازد و بیکبار از قدم
پوست وی جدا نموده برین وضع معذب باشد و خلایق بر روی یکدیگر
افتاده راه نفس بسته شده از کثرت عرق زیر قدم ایشان گل شده
بعضی را تا زانو و بعضی را پایین تر و بعضی را بالا تر تا از سینه متجاوز گردد
و این عقوبة و تفاوت در زیاده و نقصان بنظر تفاوت عصیان و
گناهانست و مرویست که بعضی را عرق مثل عرق کسی است که از حرارت حمام
حاصل شده باشد و بعضی را مثل رطوبتی که تشنه را بهنگام عطش از زیادتی التهاب
و اضطراب در آب خوردن بر جامه و محاسن و غیر آن ترشح نماید و گویند
که این دو مرتبه مخصوص است و این بهشت مثل فضیل عیاض و امثال آن بس معلوم شد
که حدیث مشهور اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ
صحیح بوده احوال توبه کاران بر نهج سلامت و حسن عاقبت جاری خواهد بود
و اگر چه پرتو نایره امور مهلکه آن روز ساحت سرای سلامت ایشان را
نیز خالی نگذارد اما خصما و معاندین اهل بیت رسول الله چون مرتد شده

وازاسلام رجوع نموده بطریق جاهلیت عود کرده اند چنانچه از ابوسفیان
نقل نموده اند که در وقت خلافت عثمن گفته که چون دولت ما عود نمود امید
هست که ملت نیز عود نماید و آرزوی آن مخبر بی دین برآمده اصحاب
سالک مسلک ارتداد گردیدند و بنابرین اگر شخصی از اشخاص آن طایفه توبه
و بازگشت نموده باشد قبول توبه از وی و عدم قبول و دخول در خریطه ایمان
و اجرا احکام ملت مطهره بر ایشان و لوازم آن محل تامل بود و تنقیح بحث
بمحل دیگر تاجیل پذیرست و در خبرست که آفتاب یعنی قرص شمس شش هزار و صد
شصت برابر کره زمین است و خانه او در آسمان چهارم هست و در روز قیامت
بمرتبه نزدیک گردد که اگر دست دراز کنند بوی اتصال یابد و حرارت او
هفتاد مرتبه بر حرارت امروز افزوده و در روشنی او تخفیف تمام روی نماید و
آدمی بیچاره سر از گریبان خاک برون آورده در تحت حرارت وی محل
نایره او شده دران دریای بی کنار در موجه اضطراب و اضطرار است و مروی
هست که خیمه از آتش جهت متکبرین نصب نمایند که در آنجا باشند عذاب مقرر

بلند

۲۵۳
باشند تا نوبت عذاب بوی نرسد و در اخبار سماویه ذکر یافته که الکبریاء
ردائی فمن نازعنی فیه ادخله النار و لا
ابالی و مرویست که حاکم ظالم که تکبر نیز ضمیمه این ذمیمه نموده باشد از کثرت
اقدام و ازدحام و وقوع وی در تحت قدم اهل موقف بنوعی حقیر و صغیر
و منقبض گردد که هیکل جسمانی و هیات عنصری وی بر مثال مورچه ذلیل و منخفض
شده و سر بهم کردیده مقیم مقام الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین
گردد و طایفه را بینند که درین مهلکه سایه بر سر و در تحت آن سایه مرفه
الحال و آسوده باشند و ایشان اهل صدقه اند که در دنیا بر مساکین و محتاجین
اهل ایمان تصدق نموده حرارت آتش فقر و فاقه از ایشان دور گردانند و در ظل
رعایت و حمایت آن طایفه از پرتو نایره احتیاج و انکسار باستظلال احسان
صدقات بی منت و عطیات بلا اذیت مرفه الحال و مقضی الآمال گردند
و مرویست که چون اهل موقف هر کس بوجهی خاص دران وادی عظیم الخطر
کثیر الضرر متوقف شده هزار سال برین منوال بگذرد ناگاه آتش صدای عظیم و صوتی

و هیم مسموع گردد بر وجهی که قلوب را از دیدهٔ عقل و ابصار را وسیلهٔ
تزلزل شده کافر و مسلمان و صالح و طالح همگی را خوف و خشیتی روی نماید
که هول صحرای محشر اضمحلال یابد و چون پردهٔ خفا مرتفع گردد و این صدا
از جهت تحرک عرش مجید متولد شده اهل موقف ببینند که هشت ملک از
ملایکه که سیر قدم هر کدام از ایشان موافق بیست هزار ساله راه باشد
حامل عرش شده و افواج ملایک و انواع غمام با صوات عظیمه و تسبیحات
و تقدیسات در زمینی بیضا که اشراقات ضیای وی جهات سته را احاطه
نموده و عرش معظم را ماوی و مستقر گردانیده و دران وقت تمامی اهل موقف
از شدت خوف منقطع الحواس شده انبیا مرعوب و علما مرهوب و
اولیا کثیر الفزع و شهدا از دست رفته خلایق برین هیأت و صورت
روی با آدم صفی آورده از شدت یوم الفزع الاکبر الامان گویان فریاد بر آورده
و کفار از غلظت و جوه مختلفه از هول بر دخول جهنم راضی شده طریق نجات
در وصول بدرکات عذاب و عقاب تصور نمایند و چون آدم ع تشفع خلایق

بروح خضوع و خشوع ملاحظه نموده زبان معذرت گشوده گوید که عَصَیْتُ
اللهَ حَیْثُ نَهَانِی عَنِ الشَّجَرَةِ وَاَنَا اَسْتَحِی اَنْ اُکَلِّمَهُ
فِی هٰذِهِ الْحَالَةِ و حاصل معذرت اظهار شرمندگی از نهی شجره معینه
و اتیان منهی عنه نموده به نوح ع ایشان را هدایة نماید و او نیز از جهت اقدام
بر دعای متضمن واقعهٔ طوفان و غرق کافهٔ مخلوقات دران اعتذار نماید
و آن جماعت حیرت زده سرگردان بدور و زه عمر بی بقا و دنیای بیوفا و زندگی
عاریتی و لباس امانتی هزار سال دیگر متحمل آن مشقت گشته بعد از ان بخدمت
صاحب خلقت و مخصوص بکسای خلافت مقرب درگاه جلیل ابراهیم خلیل
رفته و از و نیز محروم گشته جوشان و خروشان بدامن اعزاز و احترام موسی ع
توسل جسته و آن کلیم لازم التبجیل و التعظیم استشفاع نموده او نیز بزو اید کلمات
جاریه هنگام مناجات اظهار شرمندگی و عدم قدرت بر شفاعت جماعت
مذکوره را حجاب ساخته از انجا نیز محروم شده بساحت جلال مسیحائی دست
زده بجبروت کبریائی روند او نیز بنابر شرمندگی از تسمیه باسم اشتراک با خالق

افلاک و املاک استغفا نموده بر [illegible]ید الاولین و[illegible]خرین و شفیع المذنبین فی
یوم الدین هدایت فرماید و بعد از [illegible]ب باعث مایوس از ماسوی و محروم
از شفاعت زمرهٔ انبیا روی امید به بارگاه عرش اشتباه آن نور پاک و
برگزیده لولاک آورده و بر طبق این کلام که بیت وصل تو بهر صفت که جویند خوش است
راه تو بهر قدم که پویند خوش است روی تو بهر چشم که بینند نکوست نام تو
بهر زبان که گویند خوش است چون بخدمت حضرت تشرف یابند و آنحضرت
بنابر رحمت کامله شامله که رحمة للعالمین از آن حکایت مینماید قبول شفاعت
نموده متوجه درگاه کریم بی منت و رحیم بی منت گردد و سرادقات جلال
احدی مستقر وجود نبوی گردیده بعد از رخصت شفاعت بسجده کبریائی اشتغال
بر محامد الهی اشتغال نماید تا به بشارت یَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأسَكَ وَقُلْ
تُسْمَعْ وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ مستبشر گردد و الله تعالی امر فرماید که بهشت را
تزئین داده و به حلل و حلی آراسته ساخته جلوه ظهور نماید و نسیم معطره
معنبر که از آن بهشت تا مدت اهل عالم ادراک نموده اند از پانصد ساله راه و زمین

گیرند نفوس اهل ایمان را باعث سرور و تبدیل غم و الم به سرور و حبور گردد
و ام شود که دوزخ نیز با نهایت حرارت و زیادتی در امور لازمهٔ وی و
شر عظیم و فریاد و صدای مهیب و طغیان دخان بروز نماید و بزبان
در آمده عاصیان درگاه الهی را طلب نماید و هفتاد هزار زمام در هر زمامی
هفتاد هزار حلقه که اگر حدیدات دنیا تمامی مجتمع گردد مثل حلقه از حلقات
وی نتواند بود و دوزخ را ضبط داده باشند و چون میانه دوزخ و
خلایق هزار ساله راه مسافت بیشتر نماند از دست ملائکه موکلین رهائی
یافته متوجه محشر گردد با نهیبی و هیبتی و صدای نوعی که خلایق تمامی از
هیبت او از پا در آمده بزانو در آیند و از خیل انبیا ابراهیم و موسی و عیسی
متعلق بعرش شده و فرزند و برادر و مادر را فراموش کرده نفسی نفسی گویند
و در روایتست که عیسی ع گوید که اِلٰهِی نَفْسِی وَ اُمِّی لَا اَسْئَلُكَ الْیَوْمَ غَیْرَهُمَا
و در این هنگامه که آشنا بیگانه میشود و پدر فرزند فراموش میکند و مادر از
مادری خود غافل میگردد و مردم تمام بر وضع مستان بیخود و سراسیمه

می افشد و بر میخیزند و کسی از کسی خبر ندارد و حضرت رسول صلعم قایمهٔ عرش گرفته
اُمَّتی اُمَّتی گوید و حضرت پیغمبر بامر الله تعالی زنجیری که دوزخ بآن بسته
شده گرفته او را از آن حدت و حرکت باز آورد و در آن وقت میزان
اعمال عباد منصوب گردد برنهجی که آن کفهٔ از نور از جانب یمین عرش و
کفهٔ از ظلمت از جانب یسار عرش و اهل حقیقت گویند مراد از میزان امر
معنوی ملکوتیست زیرا که حسنات و سیئات از مقولهٔ اعراض اند و وزن آن
بغیر میزان معنی نشاید و در تفسیر علی ابن ابراهیم و دیگر سیر و کتب حدیث طرفین
منقولست که مراد از میزان محبت امیر المؤمنین و ذریهٔ طاهرهٔ نبویه ست که رد
و قبول اعمال و صحت اقوال و افعال عباد بآن از یکدیگر امتیاز می یابد و گویند
که در آن وقت از جانب الهی ندای بر آید که تمام خلایق بشنوند که اَنَا الْمَلِكُ
وَاَنَا الدَّیَّانُ لا یُجاوِزُ ظُلْمُ ظالِمٍ فَاِنْ جاوَزَنی فَاَنَا
الظّالِمُ و بعد از آن میانه بهائم و حیوانات و وحوش و طیور محاکمه نماید و چون
این حکایه فیصل یابد تمامی بامر الهی بمیرند و خاک شوند و امر شود که لوح محفوظ

بیانه شود و اول مرتبه میانه نوح و امت وی پرسش نموده ایشان انکار تبلیغ
نوح نمایند و چون گواه از ایشان طلب نماید بعد از آنکه تبلیغ نموده او بحضرت پیغمبر و امت
وی توسل جسته استشهاد نماید و چون پیغمبر صلعم بر طبق وَجَعَلْناكُمْ اُمَّةً
وَسَطاً لِیَكُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَكُونَ الرَّسُولُ عَلَیْكُمْ
شَهِیداً تصدیق قول نوح نماید و قوم نوح تعجب نموده گویند که زمان ما بر زمان
تو سابق ست حضرت فرماید که حق سبحانه فرموده که اِنّا اَرْسَلْنا نُوحاً
اِلی قَوْمِهِ و بعد از آن قوم نوح را تمامی بی وزن اعمال و حساب کتاب بدوزخ
فرستند و مجموع انبیای سابقین معامله ایشان و قوم ایشان چنین انفصال یابد
و چون نوبت بسید الکونین رسد جمعی که امت آنحضرت انکار نماید متقیان
مسرور و عاصیان خجلت زده و سر در پیش انداخته منادی ندای وَ
امْتازُوا الْیَوْمَ اَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ بگوش ایشان رساند و بعد از آن از
جانب الهی کتابی ظاهر گردد که احاطه مشرق و مغرب نموده باشد و اعمال خلایق
تمامی بتفصیل مکتوب باشد از صغیره و کبیره چنانچه فرموده که وَوُضِعَ الْكِتابُ و

فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ
هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا
و جمعی که بر صراط گذرند شخصی بصد سال و شخصی بیشتر و شخصی بهزار سال علی اختلاف
الایمان و کوا زیها و نوای روایت میکند و حکی ان الظالم العارف انه توی به
الی الله فرح الظالم و یتعلق به المظلوم فیقول له ایها المظلوم انظر فوق راسک
فاذا بقصر عظیم تحار فیه الابصار فیقول لمن هذا یا رب فیقول له انبع فاشتره
منی فیقول له ما بقی ثمن ادفعه لک فیقول له ان ترکت مظلمة احبک فی القصر لک
فیقول قد فعلت یا رب و هذا و یفعل الله تعالی بالظالمین الا و ابین و هو قوله تع
إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا والاواب الذی اقلع من الذنب
فلم یعد الیه ابدا و قد سمی به داود ع و ذوالکفل که به پرستش آن توجه شده
قضیه خون ست و بعد از ان علیات و نوازشات ربانیه و اجرت بی اندازه
جمعی که در دنیا مکفوف بوده اعم از آنکه اعمی یا اعمش یا نوع دیگر از انواع کوری بوده
نوری چشم آمده بود در دنیا از بن رهکند دیده آن روز و از دیدن ماسوی ممنوع گشته

از

از ذات صوریه جسمانیه راه دیدن بر دیده ظاهر بسته باشند و رویت که سبحانه
از همین عنایت و تفضل الهی کوید که من از این جماعت شمرده شده ام و بعد از ان شعیب ع
را سردار آن جماعت گردانیده و از علامه نور آنقدر که حجاب در میان بر ایشان ازاله
گردانیده و بنوعی زیب و زینت داده متوجه بهشت گردانند که اولین و آخرین
هنگامه محشر را سبب تعجب و تحیر کرده و بر صراط چون برق خاطف گذر نموده محسود جمعی شده
نمیشوند تمامی عابرین آن صحرای بی منتها گردند مراد از حسد آرزوی ازاله نعمت
است از نعم الهی دینیا یا دنیویا از شخصی از اشخاص و وصول آن نعمت از جهت خود
بآن شخص مذموم است نزد العقلا و صاحب این خصلت مستحق عذاب و عقاب است
و اما غبطه عبارت از طلب امری از امور حسنه که مومن را حاصل است و در حصول
مقصود و ازاله آن از ان شخص نیست بلکه مقصود حصول مثل آنست از جهت خود در این
امر خطائی و عقابی من جانب الله نبوده از مستحسنات خصال است و بعد از ان منادی
نشر رحمت و عنایت طایفه مجذومین و اهل امراض مزمنه را طلب نموده برادری
حضرت ایوب ع با اعزاز و اکرام مقیم دار السلام گردانند و بعد از ان جوانان صالح کرده

اوائل زندگی که ایام جهل و غرور و استیلای شهوات نفسانی و نیل مرغوبات جسمانی
وآوان غفلت از موجبات مؤاخذات رب السموات والارض است خود را
از مخالفت فرمان الهی باز داشته و از آنچه مادهٔ مؤاخذهٔ ربانیه است تعفف
نموده باشند ایشان از ابرار اند حضرت یوسف و معطیات و صلات و اصطناعات
سبحانه بهشت نمایند و بعد از آن دیدار خدا را طلب نمایند و علم زرد جهت ایشان
تعیین نموده با اسباب تعظیم و تکریم و اختصاص درگاه ربانی و امتیاز
از کافهٔ اصحاب موقف ایشان را متعین و ممتاز کرده اند و معلوم است
و مکتوب نیز گردیده که درجات متصاعده محبت و محبوبیت بارگاه احدیت
باعتراف دوست و دشمن و موافق و منافق مخصوص سرکردهٔ سلسلهٔ محبین
و محبوبین رب العالمین علی امیر المؤمنین بوده و دیگری در آن معرکه و هنگامه
جناح پرواز و قدرت ارتقا به معارج آن دار اعزاز و درگاه بی نیاز نداشته
بر طبق کلام صدق انتظام لا یرقی الی الطیر که منقول قول آنحضرت است با وی
مماثلت و مشابهت نداشته و فور رفعه و شرف منیعه و مرتبت در نهانخانه

اسرار الوهیت مخصوص ذات سدی الصفات آن مظهر تجلیات انوار ذات
و صفات است در کتب و رسائل غزالی مذکور است که وصفه النبی تبین بین الله
صبر و حلم و علم ولا یتحظ ولا یزمی بشیء من الاحوال الدنیویة کابی تراب
علی بن ابی طالب ع و بعد از آن گریه کنندگان از خوف و خشیت پروردگار
را طلب نموده قطرات عبرات و دموع منحدره بر صفحات وجنات
آن جماعت را با دماء شهدا و مداد علما بسنجند و دموع ایشان بر
این مذکورین رجحان یافته و رایتی مشتمله بر الوان مختلفه بر داری
نوح ع جهت ایشان نصب نمایند و سبب اختلاف الوان از
مادهٔ اختلاف گریهٔ ایشان است که گاهی از بیم و گاهی از امید و گاهی
از جهت طمع در توجهات و عنایات ربانی و گاهی بواسطهٔ ندامت
و پشیمانی از اوضاع سابقه و غیرها است و بعد از آن میانهٔ خون شهدا
و مداد علما طالب تمیز بوده خون شهدا رجحان یابد و جهت ایشان رایتی
زرد زعفرانی بر داری یحیی ع مقرر دارند و علما گویند رجحان خون شهدا

بواسطهٔ آن بوده که بنابر علم بحقیقت امور ... نموده اند و بنابر ... ب
که صنف علما مقدم باشد و مذکورست که حق تعالی درین مرتبه بر وجهی
متوجه اعظام و اکرام علما گردد که تعبیر از ان حالت بخنده نموده اند و دران
وقت خطاب به علما نموده فرماید که شما از دمن عزت و منزلت مثل
انبیای بنی اسرائیل بوده شفاعت شما نیز درباره مردم بمحل قبول موصول است
و بعد از ان بجهت هر فرد از افراد علما فرشته مقرر شود که منادی نموده
اهل موقف را از شفاعت نمودن علما خبر نماید تا هر که او از علما در دنیا
حاجتی بر آورده یا طعام وی نموده و اگرچه لقمهٔ باشد یا خرقه یا آبی او را
چشانیده باشد یا حق خدمتی و انعامی و احسانی بر آن شخص عالم رسانیده
باشد او را با مری از امور خوشحال و فارغ بال ساخته در شفاعت وی
داخل گردیده بکسای مغفرت مکتسی گردد و در روایت ست که اول
ما یشفع المرسلون ثم النبیون ثم العلمآء و اما در محل خود ذکر شده که
این درجه اختصاص علمای ربانی و اهل عدل و انصاف و زمرهٔ مجتهدین اجود

والی ...

و احسا ف و عالمین بطریق و حق نبوی و ذریت طاهرین و عمل کنند کاتبهٔ قوانین
دین سید المرسلین است بر وجهی که ستون دین و ملت و استوانهٔ
شریعت و طریقت بوده از آلودگی بچرکنت ریا و مراد و مضایقه چون
و چرا در امور حقه حقیقیه محترز بوده دامن زحمت و مجاهدت وی در
تحقیق مراسم دین داری و پرهیزکاری با مور اعتباریه دنیویه دنیویه
آلوده نساخته و جوهر گرانمایه علم و دانش را در بالوعه حقد و حسد و
کینه و عداوت در امور فانیه اعتباریه نینداخته و عمامهٔ معالم دینیه را
از ضمیمه قلنسوهٔ کبر و خودبینی و تجبر و تحقر اهل ایمان و متابعت هوای نفس
و تهیهٔ استلذاذات جسمانی و تمتعات نشاء عنصری و تجهیل و تکفیر مستحقین
و غیر موصوفین بوصفین مذکورین گران ساخته و کسای معرفت و عبادت
را پیرایهٔ آرزوی جاه و ریاست و اعتبار و اشتهار و تفوق بر اقران
... مثال ... تعمق تمام در تزئیف کلام برادران دین و اظهار کمال خود در
... اثبات جهل و نقصان بدیگری نداده حرکات و سکنات و اقوال

و افعالش بقدر تع بوده مواد محسن دنیویه و رجحات و مجاهدات عالم آخرت
را ذریعه استیصال مقامات قرب الهی دانسته راکب مراکب اَلَّذِیْنَ جَاهَدُوْا
فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا گردد و درین مقام تفاصیل احوال این طایفهٔ
عظیمه و اختلاف اوضاع ایشان در نشاء اُخرویه از گنجایش اوراق این
رساله بیرون بوده اگر عمر وفا کند به تحریر تفاصیل آن خواهم پرداخت
ان شاء الله تع بشارة در مناقب ابن مردویه و دیگر رسائل ذکر یافته
از طریق اهل خلاف که روزی حضرت رسالت صم بجانب امیر المومنین ع
توجه نموده آثار بهجت و سرور از آنحضرت در جبهٔ ظهور داشت و چون
امیر المؤمنین از سبب حصول آن امر استفسار نموده پیغمبر صم فرمود
که یا علی درین ساعت جبرئیل نزول نموده و به بشارتی عظیمه خاطر مرا
استبشار داد مضمون آنکه روز قیامت چون صفوف محشر درست
شود حق سبحانه کلید بهشت و دوزخ نزد من فرستاده امر نماید که تسلیم تو
نمایم و بنابرین مفاتیح جنت و نار در دست تو و صاحب اختیار آن روز

تویی

[illegible]

تویی تا هر که را اراده کنی به دوزخ فرستی و هر کرا خواهی به بهشت روانه کردانی
نظاهرا ابن ابی الحدید باین معنی اشاره نموده که وَ اِلَیْهِ فِیْ یَوْمِ الْمَعَادِ مَآبُنَا
وَ هُوَ الْمَلَاذُ لَنَا غَدًا وَ الْمَفْزَعُ و موافق اینست روایتی که در غایة المطالب
ذکر شده در باب وجه تسمیهٔ آنحضرت به امیر نحل بنا بر مشابهت آنحضرت
در یکه بر صراط ایستاده و از هر که استشمام رایحهٔ طیبهٔ مودت خود نموده
به بهشت عنایت فرماید و از هر که غیر آن ظاهر گشته به دوزخ اشاره نماید و
به نار خطاب فرماید که هٰذَا لِیْ وَ هٰذَا لَکِ و وجه مشابهت نسبت
که مشهور و مقرر گشته که مگس عسل را امیری و سرداری هست که شبانگاه بر
در کندو ایستاده هر کدام از آنها که رایحهٔ منتنه از وی ظاهر شود نگذارد
که داخل کندو گردد و هر که برخلاف آن باشد به دخول وی اشاره نماید و در
کتاب مشارق مسطور است که شخصی از قبیلهٔ همدان دامن آن حضرت گرفته
شکوه نا نمود گفت یا امیر المومنین التماس کلمهٔ جامعه دارم که موجب خوشحالی
دنیا و آخرت من بوده از شنیدن آن مسرور شوم حضرت او را باین بشارت

منور ساخت که روز قیامت شیعیان خود را بحوض کوثر راه نمائی
نموده ایشانرا سیراب کردانم و ایشان با خاطر جمع و رویهای سفید
از آسیب آن روز ایمن باشند و دشمنان ما در آن روز تشنه
و جگر سوخته و روی سیاه و سرگشته و حیران در صف مجرمان
و گناهکاران باشند و در آخر این کلمات فرمود که اَلا و اِنَّ شیعتی
یُنادیهم المَلائکة مَن اَنتم فیقولون نحن العلویّون فیقال لهم اَنتم
آمِنون اُدخلوا الجنّة مَع مَن کنتم تُوالون حاصل آنکه در روز قیامت
ملائکه از شیعهٔ خاندان ولایت بپرسند که شما چه کسانید ایشان گویند که ما
علویونیم یعنی جمعی که منسوبیم به علی بن ابی طالب و بعد از شنیدن این مضمون
مستبشر گردند که امن و امان و اطمینان یافته به همراهی آنها که تولا بایشان
نموده باشند که عبارت از چهارده معصوم مطهر است داخل بهشت گردند
و ازین قبیل است روایت مشهوره مکتوبه در کتب و رسائل طرفین برین نهج
اِذا کان یوم القیمة نادی منادٍ یا اَهل الموقف هذا علیّ بن ابی طالب

خلیفه

خلیفة الله فی اَرضه و حُجّته علی عباده فمن تعلّق بحجته فی الدنیا فلیتعلّق
به الیوم الآخر من ائتمّ بامام فلیتبعه الیوم و لیذهب الی حیث یذهب
مضمون آنکه روز قیامت منادی ندا کند که ای اهل محشر اینست علی بن ابی طالب
خلیفهٔ خدا در روی زمین و حجّت رب العالمین بر بندگان او پس هر که در
دنیا تشبّث بحجّت او نموده باشد باید که امروز نیز بوی توسّل نماید و بعد از آن
مضمون این عبارت تأکید آن برین وجه نماید که هر که شخصی امام خود
دانسته باشد در دنیا پس باید که درین روز تابع امام خود باشد و این کنایه
است از اینکه هر کس امام وی از اهل دوزخ باشد او نیز از اهل دوزخ است
و هر که امام وی مقیم بهشت باشد او نیز آنجا اقامت نماید و ظاهر مدلول
کریمهٔ یوم ندعوا کل اناس بامامهم اشاره بهمین است و
لله الحمد که بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حوض و تمامی مواقف صحرای
محشر در دست امام و امیر و مقدم و پیشوا و صاحب اختیار دین و دنیا
ما و امام امروز و فردا امیرالمؤمنین علی مرتضی است و چون رفاقت و معیت

شیعه امیر المومنین در روز جزا با آن حامل لوا بشهادت خدا و مصطفی ثابت
و محقق است و آنحضرت صراط مستقیم و منجی از عذاب الیم و حاکم و امیر دارین
و آمر و ناهی در امور کافه مکلفین است پس شیعیان و محبان و منتسبان
آن دودمان ملایک مکان بر سریر رفعت و عزت و مقام امنیت و
فراغت و مسند نجات از موجبات مواخذات دنیا و آخرت متمکن بوده
مقیم مقام امن و امان و مخصوص نعیم جاودانند اکمال صفحات حقایق اکمال
آیات کتاب مشارق مرقوم ارقام صدق انتظام تحقیقات علیه و تنبیهات
بهیه و واردات غیبیه و بشارات عظیمه و اشارات محکمه مشتمله بر ذکر شطری از
امور متعلقه باثبات اختیار آنحضرت در یوم النشور است و تنقیح این مطلب
برین قاعده مبتنی گشته که چون ولایة مطلقه مقتضی احاطه علم ولی بجمیع معلومات
و قدرت وی بجمیع مقدورات می نماید پس حکم ولی نیز مخصوص زمانی دون
زمانی و مکانی غیر مکانی یا مخصوص دنیا بغیر آخرت نبوده شامل جمیع ازمنه
و دهور و محیط تمامی اوقات و ساعات و ایام و شهور و دنیا و آخرت

ازجهات

بجهات بدایت و نهایت زیرا که ولایت امریست الهی و عطیتی ربانی که ولی بآن
اختصاص پذیرفته تا روز قیامت و در روز قیامت نیز از قبیل احکام ادیان
و شرایع و ملل نیست که منسوخ و منقضی گردد بلکه عهدیست از جانب خدا
به بنده که قبل از اکتسای مخلوقات بکسای وجود بشری و هیکل عنصری بنده
از بندگان در عوالم نوریه بتفویض آن اختصاص یافته تا معلوم شود که وجود
مکلف و زمان تکلیف را در آن مدخلی نبوده نیابتی است عامه من الله تعالی
در دارین و نشاتین و صاحب کتاب میگوید که کلام صادقین اشاره باین معنی است
که سُبحانَ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الاَرْضَ وَ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
وَ النَّهَارِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ زیرا که لام تخصیص و تملیک مفید آنست که دنیا
و آخرت جهت ایشان خلق شده و بایشان اختصاص یافته مِنْ غَيْرِ مُشَارِكٍ
وَ لَا مُنَازِعٍ زیرا که تمامی مخلوقات عبید آل محمد و مملوک ایشانند و غلامان
و هیچیک مشابه و مماثل سادات و مالکان رقبات ایشان نبوده ایشانرا
نظیر و مثل و مانند و عدیل و بدیل در انواع مخلوقات علی الاجمال و التفصیل نبوده

و نباشد چه ایشان اولیای خدا و نواب مملکت و خواص حضرت ربوبیت
و خزان علم الوهیت و امنای وحی ربوبیت و مهبط آیات و معادن
کلمات و محط رحال معجزات و بنابرین ملک دنیا و آخرت و مالک آن بود
عبارات صحیحات منسوبات ایشان مثل کلمات سابقه و کلام صدق انتظام
سُبْحَانَ مَنْ یملکها بمحمد و آل محمد و شیعتهم اشاره بمضامین مسطوره است
و چون مرجحی و مخصصی که ترجیح و تخصیص دنیا داده امر آخرت بمقتضای آن خارج
گردد ظهوری ندارد پس تعمیم آن نظر بدارین و منزلین منظور بوده ملک
دنیا و آخرت باختصاص الهی مخصوص ذریه مطهره است و وجه دیگر آنست
که کتاب خدا و عترت مصطفی بنص مودت و تصریح نبی الوری [illegible]
متقلانند پس چنانچه تصدیق بکتاب و همچنین هر جزو از اجزای هر کلمه از کلمات
آن بر جمیع مکلفین واجب باشد باید که نسبت بعترت طاهره نیز چنین بوده
اگر حرفی از حروف ایشان یا حدیثی از احادیث ایشان را انکار نماید یا نفی
کند و چیزی از صفات ایشان یا آنچه از حالات منسوبه بایشان که نظر به غیر

عقیده

عقیده عظیم باید منکر شود بمنزله انکار جمیع حالات و کمالات بوده مستلزم
انکار کتاب خدا گردیده در درجه کفره داخل گردد پس ثابت شد که
آل محمد سادات اهل عالم و مالک دنیا و آخرت و مختارین بجمیع الوجوه
در امور آخرت و رعیت بوده حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین و
والی یوم الدین بامر رب العالمین اند و شکی نیست که کسی از اهل عقل
و ایمان از اعتقاد آن نیست که ایشان لذاته حاکم و مالک ملک و
صاحب اختیار یوم محشر اند و بنابرین اعتقاد بحصول اوصاف مذکوره
در ایشان بتفویض الهی و تصدیق رسالت پناهی مزید صحت قول و قوت
ایمان بوده فی الجمله موجب شناسائی و علم ببعضی از خصایص و مزایای
ایشانست که از مضمون کتاب و سنت بر صفحه عقیده خالصه ارتسام
پذیرست و چون آیه شریفه فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا بقول مفسرین و محدثین عبارت
از ولایت آن والا رتبت ست پس باید که بشهادت ربانیه انفصام

نیافته بلکه محمد و محمد مِنَ الأزَلِ إلى الأبَدِ بوده مالک دنیا و آخرت و
حاکم علی الاطلاق روز قیامت اند و دلیل صحت مدعا آیه شریفه قوله
الحق وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ صاحب کتاب میگوید که این آیه دلیلی واضح
و برهانیست لایح بر ولایت و امامت امیر المؤمنین و نیابت او از جانب
الهی در روز قیامت و تفویض امر آنحضرت بوی که در دنیا بوی مخصوص شده
بود در آخرت نیز مخصوص است و بعد از وجوه حسنه که ذکر آن مستدعی
طول کلام است میگوید که قال علی بن ابراهیم فی تفسیره وَالْحُكْمُ الْحَاكِمُ
فِي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ أمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ هٰذَا مَقَامُ أمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمَنْ عَرَفَ اللهَ وَعَرَفَ وَلِيَّهُ
بِأنَّ وَلِيَّ اللهِ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَالْأئِمَّةُ كَانَ وَلِيًّا لِلّٰهِ وَقَوْلُهُ
وَلَهُ الْمُلْكُ وَإلَى الْإمَامَةِ وَالْوِلَايَةِ وَقَوْلُهُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي
الصُّورِ يَعْنِي أنَّهُ أمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مالک یوم القیمة و الیه

و حاكم يوم القيمة يوم الدين لأنه يوم العدل فهو مالك يوم
الدين نصاً جليّاً و برهاناً مليّاً ومقاماً عليّاً وقوله عالم
الغيب والشهادة والله سبحانه عالم الغيب والشهادة و
الولي لوحه المحفوظ الذي خصّه الله منه بعلم كل شئ
وجعله كتابه المبين وقوله وهو الحكيم الخبير لان الله سبحانه
لا يولى على العباد جاهلاً ولا ظالماً لانه سبحانه حكم عدل ووليه
القائم مقام الرتبة الحكم العدل يجب ان يكون حاكماً عادلاً عالماً فهو
الحاكم في ذلك اليوم الخبير بما في صحائف العباد يوم المعاد فهو مالک یوم
الدین بنص الکتاب المبین عبارت مذکوره و کثیری از آیات بینات و
روایات صریحة الدلالات که در کتاب مذکور نوشته شده و دیگر براهین معجزه
منصه ضمیر آن گشته بدلالات واضحه که اختیار روز جزا و تقسیم جنت و لظی
بآن ولی الله و علی اعلی تعلق یافته مالک الملک ذی الجلال و الاکرام تفویض
امر نموده بآن موسس اساس ایمان و اسلام نموده چنانکه ثابت شد

بعبارات و دلالات مختلفه که فرقهٔ ناجیه زمرهٔ اثنی عشریه است و این نیز وضوح
یافت که غرض از نجات عدم دخول نار است ولکن صاحب کبیره را توفیق توبه
نیافته بر مرافقت غفلت و تمادی ایام خطیئت و معصیت باقی مانده تکیه بر [illegible]
غرور و عدم مبالات از مواخذات یوم النشور نموده باشد او را در وقت نزع و
قبر سوال منکر و نکیر محنت بسیار و عذاب و عقاب بیشمار باید کشید تا کفارهٔ
معاصی شده بالام واقعه برزخ نازل منزلهٔ عقاب و عذاب جهنم گردد
و از اینجاست که در روایات مذکورست که در وقت نزع چهار فرشته
بقبض روح بیمار مشغول شوند یکی از ایشان نزع روح از پای راست و
یکی از پای چپ و یکی از دست راست و یکی از دست چپ نزع نماید
و محتضر را چنان نماید که گویا شکم وی مملو از خار بسیار و اشواک داخل در ریشه
درختانست و بزور و جدت و شدت بیرون می آورند و چنان نماید که
آسمان بر زمین منطبق گشته و وی در میانه آسمان و زمین محکم شده
و در هم کوفته و علاج و مفر بیرون شدن ندارد و در روایت است که یک سکره از

از سکرات

سکرات موت سخت تر باید از سیصد ضرب شمشیر و گاه باشد که فرشته
بیمار را حربه زند که آب داده باشد آن حربه را بزهر آب آتش جهنم و مذکورست
که در وقت نزع شیاطین بصورت خویشان و نزدیکان و پدر و مادر و غیره
که مرده باشند در آمده بر بالین میت نشینند و گویند که یا فلان ما در
وقت مردن بر دین یهودی رفتیم و طریق حق آنست و درین امر مبالغه نمایند
که شاید او را از اسلام بکفر آورند و منقولست که مقصود از آیه ربنا لا
تزغ قلوبنا اینست که لا تزغ قلوبنا وقت الموت و مذکورست که هر کرا
رحمت الهی شامل حال شود جبرئیل ع در آن وقت نزول نموده گوید که
ای فلان منم جبرئیل و این جماعت که ترا درین وقت باطل ترغیب می نمایند
شیاطین اند و تو دین اسلام ترک مکن در ملت شریعت محمدی ختم نمائی
و در آن حالت آن مسکین حیران شده دل از جان برداشته از نشاط این
مسرور شده و مذکورست که علامات شقاوت میت آنست که در وقت
نزع آب از دهان وی روان گردد و لبهای وی ازرق شده و آویخته گردد

وچهره اش سیاه و چشمانش کبود کرده و عکس بر علامت اهل سعادت است
وچون منزل و مأوای او را در بهشت بوی نمایند از بهجت خندان و خوشحال
تسلیم جان نماید و مرویست که چون اهل سعادت در نزع روح شود ملک الموت
روح وی را تسلیم نماید بهفتاد فرشته که موکل اند بر امر مذکور آنرا در حُلّه
حریر پیچیده از آسمانها گذرانیده و اهل هر آسمان او را ستایش نموده چون
بسدرة المنتهی منتهی کرده ملکان آن مکان علیین ایمان کرده که اَهلاً وَ
سَهلاً وَ مَرحَباً کانَ عَمَلُهُ صَالِحاً خالِصاً للهِ عَزَّ وَ جَلَّ
وبعد از آن حجابها که بر عرش مجید منصوبست مرتفع کرده و حجب مذکوره هشتاد
هزار سرادق است بر هر سرادق هشتاد هزار شرفه و بر هر شرفه قمری نورانی
شعشعانی که تهلیل و تسبیح آفریدگار نماید و روایت است که یکی از [illegible]
زمان خود چون رحلت نمود بعضی از شاگردان و نزدیکان او را در خواب
دیده بودند و استعلام احوال وی می نمودند و جواب شنیدند که حکم شد
در مقام معاتبه و مخاطبه جای داد که افعال صادره ایام دنیویه [illegible] شمرده

درجواب

درجواب گفتم که خدایا فرمان ز تو اقتضا این بود که شرمنده و خجلت زده
کرد و انی یغیر الله [illegible] کثیر از راویان صحیح القول شنیده بودم که حضرت پیغمبر
آخر الزمان از جبرئیل و جبرئیل از تو نقل نموده که تو فرموده که مرا حیا مانع میشود
که معاقب گردانم بنده را که محاسن وی در اسلام سفید شده باشد و او را
از رحمت خود محروم گردانم جواب شنیدم که یا فلان راست گفتی تو و راست
گفتند اهل روایت تمامی و راست گفت جبرئیل و راست میگویم من و او را
مژده مغفرت داده بمحل اقامت او اشاره فرمود و مرویست که ارواح
فجار از سجین و دشواری و عنف و آزار بسیار نزع نموده ملک الموت گوید
که بیرون آی ای نفس خبیثه از جسد خبیث و چون عزرائیل قبض روح وی نماید
[illegible] آنرا از زبانیه [illegible] بسیار دو زبانیه مذکوره در نهایت قبح [illegible]
منتنه و با [illegible] پلاسی درشت متعفن با خشد روح منزوع را در آن پیچیده وی
مصور بصورت شخص انسانی گردد در بدترین هیأت [illegible] بهر طبقه از طبقات
سماوات چون عبور نماید طعن و لعن و شتم نموده زبانیه در نزع منتهی گردد

ومنقول است از محمد ابن مسعود از حضرت رسالت صلعم که چون میت را
بقبر در آورند فرشته آید اسم وی رومان بقبر وی در آید و میت
گوید که اسم خود و اعمال خود بنویس و وی گوید که کاغذ و مرکب نیست
رومان گوید بدانکه کفن تو بمنزلهٔ کاغذ و مرکب رطوبت دهن که با تو است
و قلم تو انگشتان دست پاره از کفن وی قطع نماید و بعد از نوشتن آن
فرشته بپیچد و با وی تسلیم کند پارهٔ آن کفن را که نوشته شده و در گردن
او آویزد و بعد از خبر دادن از احوال میت بر نهج این آیه خواند که وَكُلَّ
إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ و دو فرشته در قبر وی
در آیند سیاه و مهیب و زمین را بدندان شکافند و موی سر ایشان در
زمین کشد و هر کدام از ایشان را دو دم آنها باشد مثل برق جهنده و در دست
هر یک گرزی از آهن که اگر جنیان و آدمیان مجتمع شوند بر نتوانند داشت
و اگر یک ضربت از آن بر کوه عظیم واقع شود از یکدیگر پاشیده [illegible] خاک
برابر شود و در سوراخ بینی میت در آیند و زنده گردد و عزالا [illegible] میگویند که

من

چون زنده شود یعنی از سر تا سینه بر وضعی که جان در وقت نزع بسینه
رسیده باشد و در آن وقت ملکین حاضر شده به تعنیف و تشدید تمام میت
را مخاطب ساخته از خدا و پیغمبر و امام و کتاب و قبله سؤال نمایند و وی در جواب
گوید که مَنْ رَبُّكُمَا عَلَيَّ وَمَنْ أَرْسَلَكُمَا إِلَيَّ و بعد از آن این سخن دیگر
این که نتوانند گفت و قبر را بر وی وسیع گردانیده دری از بهشت بر روی وی
بگشایند و قبر را بر صورت قبه رفیعه در غایت نزهت و صفا صورت داده
از حریر و سندس مفروش سازند و از نسایم طیبه بهشت بروح و ریحان او را
مروح گردانند و قبر را از نور الایمان و اعمال صالحه او را بصورتی که مطلوب و محبوب
وی باشد مصور گردانند تا مونس وی بوده وحشت و تنهایی از وی برطرف
شود [illegible] بهمین نهج در اوقات اقامت قبر با وی سلوک نمایند تا قیام الساعة
و اما حال مؤمنی که اعمال نیک از وی صادر یافته باشد لیکن از لذت تنعمات
[illegible] ذوالیقاد در اکثر محروم بوده از چاشنی مدامه جانانه اسرار ملکوتی
[illegible] و خبر آن یافته باشد قبل از آنکه داخل قبر شود اعمال صالحه او را بصورت

حسنه مرغوبه مصور گردانیده و با وی متکلم شده او را از آمدن منکر و نکیر
خاطر دهد و بعد از دخول ایشان و سؤال و جواب بر وجه صواب و توسیع قبر و افراش
وی و سایر امور مذکوره دری از جانب یسار به بهشت بگشایند که حیات و عقارب
و سلاسل و اغلال و جحیم و هاویه و زقوم و غیرها که جهت اهل عصیان مرتب شده
بوی نمایند و این صورت بسبب بهشت وی گشته متلاشی گردد و منکر و نکیر او را
خوشدل ساخته گویند که آنچه در آینه ملاحظه تو متصور گشت جهت تو مهیا شده بود
و لیکن اسلام و توبه و اعمال صالحه حق سبحانه تبدیل آن عوض در بهشت نموده پس او را
خوابانیده و آن در را از قبر او مسدود ساخته روانه گردند و هر که را عقیده
فاسده باشد او را قدرت بر گفتن نام خدا و رسول نماند چندان بزنند
که قبرش از آتش مملو گردد و بعد از آن افعی آن بایره داده دیگر باره تعذیب
اشتغال نمایند و مرویست که اعمال زشت او را بصورت بچه خوک مصور گردانند
تا او را در قبر معذب داشته باشد و اما احوال قبره العیاذ بالله [illegible]
که چون از خدا و پیغمبر مسئول شوند و اقرار نمایند شناختن و قلت [illegible]

و هر کدام از ملکین گرزی که در دست داشته باشد بر سر او فرود آرند
بنوعی که او بطبقه هفتمین زمین داخل گردد و باز بزمین قوت نموده او را بالا
آورد و دیگر باره گرز را بر او فرود آورند تا هفت مرتبه بعد از آن اعمال وی را
بصورت سگی یا درنده دیگر مصور سازند تا مصاحب وی در قبر بوده
با این عذاب معذب گردد و این قسم از عقوبه مخصوص زمره خوارج و
نواصب و دشمنان دودمان خلافت و امامت است که از جهت عدم موالات
بایمه معصومین مستحق عذاب و عقاب و شدت سؤال و جواب و غیرها
میشوند و ازین اسباب المواخذات باشند مقامات کفره و مشرکین باشند
و درین باب روایات و حکایات و امور خارجه از طرق طاقت بشری زیاده
از [illegible] است و ذکر آن موجب تفرقه حواس و وسیله حصول هول و
هراس است و اما اعتقاد در ثبوت لوح و قلم بر وجهی است
[illegible] تحقق او در خارج معرفه نیست و اینکه بزنادقه نسبت دهند
[illegible] که بر زبان جاری گشته و حقیقتی ندارد مثل کلها رؤوس الشیاطین

که در قرآن واقع است محض جهل و الحاد است و نزد اهل اسلام از امور محققه ثابت است
لکن حقیقت وی مختلف فیها ست نزد بعضی عبارت از لوح محفوظ است
که جمیع امور ممکنه و سماویه و سفلیه باسرها من الازل الی الابد در وی مرقوم است
و نزد بعضی از ارباب کشف مراد از آن نور وجود بخش ولی است که منشاء
انتزاع جمیع مخلوقات ممکنه است و ابن بابویه ره را اعتقاد آنست که لوح
و قلم عبارتست از دو فرشته که آثار قدرت الهی در ایشان بیشتر از
سایر افراد ملکیه است و دیگر معانی گفته شده که ذکر آن موجب طول کلام است
و اما کرسی نزد ارباب کشف و بعضی از اهل تفسیر و حدیث عبارت
از جوهریست شفاف نورانی شعشعانی که جمیع طبقات زمین و آسمان
و عرش و غیره نسبت بعظمت و عجایب خلقت وی از قبیل حلقه ایست
که در صحرای بی پایان افتاده باشد و ابن بابویه را زعم آنست که کرسی عبارت
از ظرفیت که احاطه جمیع مخلوقات نموده طبقات آسمان و زمین
علوی و سفلی و عرش عظیم و آنچه بدایره مخلوقیت در آمده تمامی مر

و بست و نزد بعضی از محققین عبارت از علم است بشهادت روایة منقوله از
حضرت صادق ع که در تفسیر وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَ
الْأَرْضَ فرموده یعنی وسع علمه السموات والارض و در حقیقت عرش نیز
مخالفت تمام میانه اقوال علما واقع است بعضی گویند جوهریست مشتمل بر
جمیع الوان مختلفه و کیفیت خلقت و حقیقت معنی الرحمن علی العرش استوی
چون محل لغزش اقدام عقاید خالصه است لب فرو بستن و بعضی از صفات
وی اکتفا نمودن اولیست گویند که بیست ستون دارد که هر کدام هزار ساله
طول دارد و از هر ستونی به ستون دیگر نیز هزار ساله راه است
انتظام یافته و در مسافت طول و عرض زیاده از این نیز گفته اند و صادق ع
وقتی که از حقیقت الرحمن علی العرش استوی مسئول شده و در جواب
فرموده که یعنی استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء و هر یک
از ملائکه حمله عرش در هشت جسم است چنانچه در اخبار واقعست و جسمی
برابر تمام دنیا و هر یک از ملایکه ثمانیه تطلب رزق نوعی از انواع مخلوقات

نماید یکی بر صورت نر آدم جهة انسان استرزاق نماید و یکی بر صورت
ثور جهت بهایم طلب رزق نماید و یکی بر صورت شیر جهة سباع و یکی بر
صورت خروس از جهت طیور طالب رزق باشند و ابن بابویه میگوید که فهم الیوم
هؤلاء الاربعة فاذا کان یوم القیمة صاروا ثمانیة
و بعضی گویند که مراد از عرش علم است و در ینصورت از سلسلهٔ اولین چهار کس
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و از زمرهٔ آخرین محمد و علی و حسن و حسین
حامل آن باشند و مذکور است که عرش مجید باین عظمت و ثقل خلقت در واقعهٔ
کربلا بلرزش افتاد تا چهل روز مرتعش بود و خون گریه میکرد و دیگر وقتی که العیاذ
بالله شخصی متوجه لواطه گردد عرش بحرکت آمده نزدیک باشد که خلل در
بنای ابن قبهٔ نیلگون واقع شود و اما اعتقاد در باب رجعت
حضرات ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در وقت ظهور صاحب الزمان ع
امریست که عقل ابای از ان ندارد و در اخبار و آثار و عبارات دالة بتحقیق
آن ذکر یافته و در بعضی از عبارات زیارات حضرات ائمهٔ معصومین خصوصاً

[illegible]

زیارت

زیارت مختصه بامام یا به جمیع الائمة مقدسه من حیث الاستحباب آن
عبارت زیارت باید نمود مشتمل است بر ذکر رجعت باین کلام که اللهم
ارزقنا الفوز فی کرتهم والحشر فی زمرتهم و مشهور است که ابوحنیفه
از مؤمن طاق از حقیقت رجعت و اعتقاد وی بصحت وقوع آن سؤال نموده
و او صحیفهٔ سؤال سائل را با اذعان و قبول قضیهٔ مذکوره مرقوم صدق و یقین
کرد الله و ابوحنیفه علیه ما علیه بنهج استهزا گفت که هزار دینار بصیغهٔ قرض
از تو میخواهم که در اوقات رجعت ادا نمایم مؤمن طاق در مقابل مطالبهٔ وی صفحهٔ
صحیفهٔ کمال خلوص عقیده حانفیه را بلیغ تصویر نمود که چون جمیع اعادی و اهل انکار
[illegible] ابرار هر یک بصورتی از صور بهایم و حیوانات صورت
رجعت خواهد یافت و محتمل است که رجعت تو بر صورت بوزینه وقوع پذیرد
و بنابرین ذکر ترا اضافه باشد که در وقت تبدیل صورت از عهدهٔ ادای دین
[illegible] بر [illegible] آمد مضایقه نیست و ایضا از زیارت جامعه جمیع ائمه علیهم السلام که در
تهذیب الاحکام ذکر یافته آن نیز مشتمل بر ذکر حکایات رجعت است و در متن

باب روایات بسیار است والعلم عند الشارع واعتقاد در وعد و وعید الهی
آنست که آنچه در دخول بهشت و نعیم و حور و عین و امثال آن از احکام
قرآنیه واقع شده تمامی حق و صدق است و ایصال آن بمستحقین از امور محتومه
ربانیه است و دخول دوزخ و عذاب الیم و سلاسل و اغلال و امثال آن از امور
قهر و غضب باعتبار آیات بینات شامل فساق مؤمنین است و اگر نسبت
بایشان واقع شده باشد از مقام عدل محسوب بوده از مقوله لا یظلم ربک
احدا است و اگر تفضل نموده قلم عفو بر جریده اعمال ایشان کشد آن نیز از کرم
و ترحم و احسان و امتنان و ورعی باید بیت گر لاهر طاعت نسفتم هرگز در
گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز نومیدیم زبارگاه کرمت والی یکی را دو [illegible]
معلوم است که تجاوز از سیئات از کریم بی منت و رحیم بی منت مستبعد
نبوده اتساع طریق تفضل زیاده از آنست که ازدحام سالکین موجب
تضییق مکان گردیده بعضی خارج و بعضی داخل باشند و شیخ [illegible] یزید
که انما یصدق الوعد لا یصدق الوعید بل بالتجاوز عن السیئات مع [illegible]

از [illegible] بر حسن کلام و اعتراف علمای اعلام ثابت و روشن است
و ظاهر بود [illegible] اعراف سوریست حائل میانه بهشت و دوزخ و در قرآن از
کلمه طیبه وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ اراده حضرت پیغمبر و امیر المومنین و باقی
حضرات ائمه علیهم السلام است و مقصود از صراط جسریست که بر جهنم بسته اند
و عبور جمیع خلایق بر وست و صراط در غایت دقت و باریکی و تیزی گفته و
حق تعالی فرموده وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا
مَّقْضِيًّا و آنچه اصحاب توفیق و ارباب تحقیق را عقیده کاملی بر آن قرار یافته
مقصود از صراط ذات بابرکات ائمه هدی رب العالمین و حجج الله علی الخلق
اجمعین [illegible] و در روایت منقوله از طریق مخالفین مذکور است از حضرت رسالت
که بامیر المومنین توجه نموده میفرمود که اِذا کانَ یَوْمُ القِیٰمَةِ اَقْعُدُ اَنا و
اَنْتَ وَجِبْرَئیلُ عَلَی الصِّراطِ فَلا یَجُوزُ عَلَی الصِّراطِ اِلّا مَنْ
کانَتْ [illegible] بَراءَةٌ بِوِلایَتِکَ و در روایة منسوبه بحضرت امیر المومنین
از طریق ابو نعیم ذکر یافته که آنحضرت بر صراط نشسته اند که استشمام رایحه طیبه

محبت اهل بیت رسالت نماید به بهشت اشاره [illegible]
محروم باشد بجانب دوزخ روان گردانیده فرماید که یا نار [illegible]
وَهٰذَا لَكِ ودرین باب نیز وضع جلوس امیرالمؤمنین بر صراط و
ادخال دوستان حضرت در بهشت و دشمنان در دوزخ روایات معتبره
در طریق دوست و دشمن بسیارست و باید دانست که منطوق روایات
معتبره طرفین مفید آنست که صراط مذکور مشتمل است بر بسیاری از عقبات
که محل توقف بندگان و سؤال از ایشان است و هر عقبه موسوم به اسمیست
مثل عقبه صوم و عقبه صلوة و عقبه امانت و غیرها و یکی از آنها موسوم بعقبه
ولایت است و جمیع خلایق در عقبه مذکوره توقف نموده از ولایت آن
والا رتبت مسؤل گردند چنانچه آیه وقفوهم انهم مسئولون با نبی
مشعر شده و همچنین آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید اشارست بر نبی
و ولی که کفار را که درین مقام عبارت از منکرین نبوت و [illegible]
جاحدین ولایت است داخل جهنم گردانند و از لفظ عنید فهمیده میشود که مخالفین

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علی بوده اختیار نبی و شبهه دامن گیر نشده و حقیقت آنحضرت بر
ایشان بکمال ظهور یافته و ایشان عناد ورزیده عمداً و عدواناً سلوک صراط
مستقیم از دست داده و در خارستان جحد و انکار سالک مسلک شقی
بخلود نار شدند و اما حساب بندگان آن نیز از اخبار و آثار و ظواهر
قرآن بنوعی روشن گشته که مخالفت نتوان نمود و مذکورست که محاسبه سلسله
انبیا و اوصیا علیهم السلام متولی تشقیح آن ذات پروردگاری بوده کیفیت اقتضاء
آن امریست که میانه ایشان و حق جل وعلا فیصل پذیر شده دیگری را در آن
اقتحام نوارد و هر یک از انبیا متصدی محاسبه اوصیای خودست
[illegible] و سایر بندگان درگاه ربوبیت رجوع باوصیای پیغمبران
[illegible] راه دخل نیست و اشاره باین معنی است آنچه در قرآن عزیز واقع است
[illegible]ن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ
و مفسرین [illegible] حدیث گفته اند که مراد از شاهد امیرالمؤمنین است و از حضرت صادق ع
منقول است که مراد از آیه شریفه إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم

مسئله علیه ائمة المعصومین ست و فرموده که و الیه که رجوع و بازگشت خلق
در روز قیامت و حساب ایشان بر ماست و مرویست که مقصود از مدلول
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة حضرات انبیا و اوصیا اند
و از علی بن ابراهیم منقولست که مراد از ترازوی عدل امام زمان ست و در
روز قیامت انبیا تمامی و امت ایشان از تبلیغ و لوازم آن مسئول کردند
چنانچه میفرماید فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین
یعنی عن الدین و اما سؤال از گناه مخصوص اهل حساب است و جمعی که بی حساب
داخل بهشت شوند از ایشان سؤالی نباشد و شیخ طبرسی در تفسیر آیه فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان و در بیان آیه ذکر نموده
افاده نموده که والمعنی ان من اعتقد الحق ثم اذنب و لم یتب فی الدنیا
عذب فی البرزخ و یخرج یوم القیمة و لیس له ذنب یسأل عنه و ابن بابویه
در رساله اعتقادات میگوید که عدم سؤال از گناهان مخصوص … پیغمبر و ائمه
علیهم السلام و میگوید هر که در موقف حساب در آید معذب خواهد بود اگر چه طول

توقف

توقف … باشد در موقف هر فرد از افراد مکلفین را نامه بدست دهند که اعمال
جمیع کبایر و صغایر صادره از وی نموده باشد و رحمت الهی مقتضی این
باشد که بحالنچه در نشاء دنیا پرده پوشی معاصی اهل عصیان نموده غالب
اوقات بظهور آن مفتضح نشده اند همچنان در مجمع کبری قیامت مراعات این حالت
نموده دیگری را بر آن اطلاعی ندهند و هر کس قرائت نامه خود نموده بر طبق اقرأ
کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا خود بنفسه متوجه محاسبه
اعمال کرده دیگری مطلع نشود و اگر از شدت هول محشر و زفیر جهنم و
شدت پرتو حرارت دوزخ و سراسیمگی و غلبه هول آن صحرای کثیر الوبال و الخطر و الانکار
… نامه عقوبت بر دوام اعمال نماید حق تعالی جوارح مخصوصه وی را از دست
و پا و غیره قوت تنطق و حالت تکلم داده هر یک بآنچه از ایشان صدور یافته
اقرار نمایند و اعتقاد آنست که بهشت و دوزخ بنوعی که در قرآن مجید
و روایات … از طریق دوست و دشمن ذکر یافته حق ست و در روز جزا مقتضای
عدل الهی مستحق هر کدام از فریقین مذکورین در موضع استحقاق خود استقرار یابد

وخلود بهشت وخلود تنعمات وتلذذات بر طبق فیها ما تشتهیه الانفس
وتلذ الاعین محکوم بحت گردیده خالدین فیها لا یبغون
عنها حولا از لوازم متنبه وخصایص متعینه ویست لکن خلود عذاب
جهنم اگرچه باین لفظ در قرآن عزیز ذکر یافته واصل در استعمال الفاظ معانی
حقیقیه است لکن لفظ خلود در غیر معنی ابدی نیز مستعمل شده چنانچه آیه
شریفه من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها [illegible] نظر
بعموم مستفاد از کلمه مَن قتل شامل قاتل مؤمن وغیر مؤمن است لکن خلود
عذاب مؤمن در زمان غیر متناهی ابدی خلاف واقع است پس لفظ خلود [illegible]
مدعا نتواند بود ودعوی حقیقت در معنی متنازع فیه ومجاز در باقی [illegible]
مستعمل لفظ محتاج دلیلست واز تقیید خلود بلفظ ابد چنانچه در کلام خالدین
فیها ابدا وقوع یافته فهمیده میشود که مطلق خلود مجرد از قیود وقراین مفید
معنی ابدی نیست والحاصل بعد از ثبوت آنکه مراد از مدلول [illegible] من حیث
الاطلاق امر ابدی وغیر متناهی بود معنی حقیقی لفظ مذکور است ودر غیر آن چون

مستعمل شده باشد بر سبیل تجوز خواهد بود وعند التعارض بین الاشتراک و
المجاز رجحان ثانی را اول مرتل شده باشد وحذف واضمار وتخصیص عام وتقیید
مطلق تمامی بر خلاف اصل بوده باشد ودور نیست که حق شرعی بخلود ظاهر گردد و
اگر نقل را در قبول آن تامل بسیار است واز بعضی اصحاب حقیقت ذکر شده
که زمانی بر جهنم خواهد گذشت که زمین وی گل وسبزه بار آورد والله
اعلم بحقایق الامور   آنچه از خلود نار وخلود عذاب وغیر آن
از موجبات مواخذات جبار السموات مرقوم صفحات کتاب وسنت شده
در احادیث صحیحه علمای طرفین ذکر یافته ومدلولات کلمات بینات کلام مجید
منطوقا ومفهوما وصریحا وکنایة بر آن دلالت مینماید مخصوص کفره ومشرکین
ومن یحذو حذوهم از اهل سنت وسایر مخالفین طریق وحق
ائمه معصومین وامنای رب العالمین وحجج الهی بر کافه مخلوقات آسمان و
[illegible] واری آنست که آنچه در برزخ نیز واقع میشود ودر بعضی
[illegible] یافته این نیز ببرکت محبت اهل بیت نبوی وذریت

طاهره مرتضوی تخفیف پذیرد مگر در بعضی از مواد متفرقه معاصی کثیره و مناهی
مسیره که دران صورت مرحمت کامله آلهیه بر طبق سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضَبِی
مقتضی آنست که صاحب خطیآت موبقه و سیآت مهلکه را از آلودگی بحرکت
لوازم آن تطهیر داده حکایت برزخ را بر وی اشتدادی داده مطهروی از
لوث معصیت کرده و تحقیق کلام آنست که روز قیامت و یوم حسرت
و ندامت و آنچه لازمه خلق آن روز غم اندوز است از مواقف خوف
و خذلان و آنچه قبل از آن از شدت و محنت و انواع بلیت و اذیت
که بر وجه اختلاط مراتب استحقاق عذاب و عقاب سمت صدور یافته
تمامی در حیطه اختیار و اقتدار آن ولی خدا و صاحب اختیار روز جزا
و مقامات مقرره روز محشر مشتمل بر ده امر از امور است اول حوض کوثر
و امیرالمؤمنین ساقی آن باده خوشگوار است دوم میزان اعمال و آن
حضرت والی امر مذکور است سیم صراط و مرور از جهت
انتظام بر... جاه و اراده و استقلال در امور و لوازم آن ...

امیرالمؤمنین ع صاحب اقتدار است چهارم بهشت و دوزخ و مفاتیح
آن فرموده پروردگار عالمیان مخصوص آن امیر متقیان است و امور
اربعه از اصول و امهات مهمات روز محشر است و باقی امور واقعه
از جزویات و لوازم امور مقرره مذکوره است و بنا برین اختیار حوض کوثر
و لوای حمد و میزان و صراط و اعراف و شفاعت و تقسیم جنت و نار و
حکم میانه خلایق و رجوع و بازگشت بندگان خدا و محاسبه اعمال و مواخذه
بر اقوال و افعال و ماموریت و محکومیت مالک و رضوان نسبت با وامر
و نواهی ائمه اهل بیت علیهم السلام تمامی منوط برای رزین و مربوط بخاتم
یمین آن امین رب العالمین و ولی یوم الدین و اهل بیت طیبین و طاهرین
است و چون ثابت شد بقرآن و سنت که رجوع خلایق بنبی و ولی و ذریت
مخصوصین ایشان است حق جل و علا جهت اظهار مقامات اعزاز و
اعتبار ایشان بعد از تقسیم و اینکه رجوع بایشان عین رجوع بخدای تعالی است
می فرماید که وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى

كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ و این فقره از کلام رحمت انضمام افاده اعمال
اجور مستحقین ثواب نموده صفحهٔ بیان از ذکر مستوجبین عذاب و عقاب
خالیست و در کتاب مشارق مذکورست که قد اجمع المفسرون و وافقهم
ابو حنیفة فی مسنده روایةً عن الاعمش عن ابی سعید الخدری انه اذا کان
یوم القیمة قال الله تعالی یا محمد یا علی قفا بین الجنة والنار والقیا
فی جهنم کل کفار عنید والکفار من کذب بنبوتک و عنید من عاند [illegible]
فی خلافته و بعد از ذکر این روایت صاحب کتاب میگوید که پس متعین شد
که علی بن ابی طالب حاکم یوم الدین و مالک دیوان حکم ست و در [illegible]
بار خالق البریات بر کافر و مسلمان و مرتد و مؤمن و منافق و موافق و کاذب
و صادق و دشمن و دوست ظاهرست که ذاتی که بی تکلف و قطع نظر از [illegible]
مضامین روایات معتبره در حالات و کمالات آن معدن آثار سبحانی
و مخزن اسرار یزدانی و جامع مجامع انوار ربانی او را نسبت با سرادق مجموع
رسالت انقدار از خصایص و مزایا و اشتراک اوصاف ذ[illegible]

احدی

احدی الصفات ستهٔ کاینات واقع ست که از مقوله گفتن و نوشتن
و حفظ نمودن و بضبط در آوردن متجاوزست چه آنحضرت نائب وحی
اله و خلیفه رسول الله و حاکم یوم القیمه و سائق اهل بهشت به بهشت و دوزخ
به دوزخ ست و این معنی و مضامین در صحیفهٔ نوریه عالم ارواح و روز
میثاق و هنگام عهد عهود و در عالم اشباح و عالم اصلاب و عالم انساب
[illegible] ابعاد و عالم ظهور و بطون و عالم انوار و اسرار و عالم اظهار و
اقرار بقلم حقیقت رقم آمده انوار و اخبار ملائکه عظیم المقدار مثبت و مرقوم ست
[illegible] حضرت ناصر پیغمبر و ابن عم و برادر و داماد و پدر اولاد و خلیفه و قائم
مقام و نائب مناب و حامل رایت در دنیا و آخرت و مساوی آن
حضرت در استعداد و قبول فیضان زوارف عوارف صمدیت و
[illegible]ذل عمر عزیز در مصرف محافظت رسالت و مقیم مقام تساوی در
[illegible] و مشابه و مضاهی آن برگزیده بارگاه احدیت
[illegible] مواقف نصرت و حمایت و کافل مهام امت و رفتار تین

معنی و صورت و مسندنشین چار بالش عزت در سرادق رافت و رحمت
حاوی معانی کتاب و سنت امیر غزوات مجیب دعوات مظهر ولایات
قاضی حاجات حلال مشکلات سفینه نجات عالم بر مغیبات عارف
معارف آیات بینات بعل فاطمه طاهره مولود کعبه معظمه والد
حضرات ائمه و کاشف کروب خیر البریه مخصوص بخطاب انت منی بمنزلة
هارون من موسی منصوص بنص هل اتی منعوت به نعت لو کشف الغطا
و هو الذی شرفت به مکة و منی و ولد فی الکعبه و زوج سیدة النسا
و بات علی فراش خاتم الانبیا و وقاه بنفسه شر الاعدا یعنی امام ذوا
و معدن حکمت و فصل الخطاب و صاحب علم کتاب و میزان یوم الحساب
و متصدق در محراب و ناصر مومنین در یوم الاحزاب و فاتح الخیبر و قالع
الباب و عین الله الناظرة فی العالمین و یده الباسطة و وارث علم اولین
و آخرین و ثانی رسول خیر المرسلین و مستودع علم الیقین و ساقی [illegible]
از حوض [illegible] و قاید الغر المحجلین و والد ائمه طاهرین خلاصه عالم [illegible]

که چون بر زبان معجز بیان امیر المومنین و سید الوصیین جاری شده که نزّلونا
عَنِ الرُّبُوبِیَّةِ وَارْفَعُونَا عَنِ الْخَطَایَا الْبَشَرِیَّةِ فَاِنَّا عَنْهَا
مُنَزَّهُوْنَ وَعَمَّا تُجَوِّزُوْنَ عَلَیْنَا مُبْعَدُوْنَ ثُمَّ قُوْلُوا
فِیْنَا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَاِنَّ الْبَحْرَ لَا یُنْزَفُ وَسِرَّ الْغَیْبِ
لَا یُعْرَفُ وَکَلِمَةُ اللّٰهِ لَا یُوْصَفُ و مجملی از عبارات قدسی اشارات
آنحضرت اینست که غیر از مرتبه الوهیت که نسبت آن بغیر ذات احدیت
بوجه من الوجوه بشخصی از اشخاص از صورت جواز مبراست باقی اوصاف
الهیه و نعوت ربانیه اگر بوجهی از وجوه مستحسنه بر آن حضرت اطلاق
نمایند مثل رب و مالک یوم الدین و اکثر اسماء صفاتیه مستعمله در توصیف
ذات ربوبیت غیر اله والله قصوری شرعی و خللی دینی نخواهد داشت
چنانچه در عبارات منسوبه بآنحضرت مثل خالق و باری و محیی و ممیت
[illegible] ذکر یافته سوی اسمین مذکورین که علم ذات ربوبیت است
در الجمله لفظ ربوبیت که من حیث الاستعمال مشترک میانه ذات احد

وجود مرتضوی و کلمات منزله فرقانی لکن نظر بمعنی لغوی و اصطلاحی لفظ
مذکور بحث اطلاق آن بر امور ثلثه از مقوله واحده نبود تا تفاوت میانه آنها
بحقیقت و مجازست چه حقیقت لغویه لفظ مذکور بنوعی که در منتخب قشیری مذکور یافته
عبارتست از کیفیتی که باصره اولا ادراک آن نماید تا بوساطت آن سایر اشیا
مدرک گردد و عبارت اغیث النور فی اللغة کیفیة مدرکة بالبصر یدرکها
اولا و بوساطتها سائر الاشیا کنور الشمس وغیرها و بنابرین اطلاق نور بر ذات
اقدس من حیث الحقیقة اللغویة صحیح نبود و چون مفسرین در تصحیح عبارات بحذف
و اضمار و مجاز و امثال آن توسل نمایند و درین مقام الله نور السموات والارض
را به الله ذو نور السموات والارض اتمام نمایند چنانچه صاحب کشاف نیز مضمون
مسطور تصریح نموده و در مجمع البیان از ابن عباس الله نور السموات والارض
الله هادی السموات مفسر گردیده و درینصورت با وجود طرح از موضوع
لفظ بارتکاب حذف نیز احتیاج دارند بمعنی هادی اهل السموات [illegible]
و طایفه نور سموات را بمزین السموات تفسیر نموده اند و دیگر تاویلات خلاف

ظاهر چه پیوسته که ذکر آن مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که ارتکاب تاویلات
مذکوره وغیرها بنابر مراعات لغات عربیه و معانی ماخوذ از الفاظ معینه است
اما نظر بمعنی اصطلاحی لفظ مذکور که اصحاب حقیقت ذکر نموده اند صدق لفظ نور
بر ذات احدی جل هو هو صحیح بوده از تاویلات قریبه و بعیده مستغنی است
چه معنی نور من حیث الاصطلاح عبارتست از شیئ ظاهر لذاته مظهر لغیره و ظاهرست
که ظهور الهی مسبوق بخفی و مسبب از امری نبوده لذاته ظاهر و هویدا است
و مظهر جمیع اشیا از کتم خفا بمنصه ظهورست شعر تا کرمش در تتق نور بود
دانه گل بی زر نکرده و ربود چون که بجودش کرم آباد شد بند وجود از عدم
آزاد شد [illegible] هوس این ده و سه ویرانه ده کار فلک بود گره بر گره تا نگشاد
این گره وهم سوز زلف شب ایمن نشد از روی روز چون گره عقد
فلک واکرد جعد شب از گرد عدم شانه کرد خون دل خاک ز بحران باد در
جگر لعل بدخشان نهاد باغ سخا را چو گل تازه کرد مرغ سخن را فلک آوازه کرد
[illegible] صدق لفظ مذکور بر ذات ربوبیت بلا شایبه تکلفی صورت صحت یافت

باید دانست که اگر مساحت وجوب وجود از غبار مشابهت و مماثلت تصفیه یافته
بود و نقود خزاین وحدت ذاتی مسکوک سکه سایه وحده لا شریک له
گشته و حقایق موجودات صوری و معنوی و اجرام فلکی و عنصری و غیر ذلک
مجالی انوار حق و مظاهر تجلیات وجود مطلق اند **نظم** دل مغز حقیقت است و
تن پوست ببین در کسوت روح صورت دوست ببین هر چیز که آن
نشان هستی دارد یا سایه نور اوست یا اوست ببین لکن ...
باده نخی نه اَلَستُ بِرَبِّکُم وَ محمدٌ نبیّکم وَ علیٌّ امیرکم
پیمانه هستی صوری و معنوی را از نمدامه اِنَّ لِلّٰهِ شراباً اِذا شربوا
سکروا وَ اِذا سکروا طربوا وَ اِذا طربوا طلبوا وَ اِذا طلبوا
وَ اِذا وجدوا ابوا وَ اِذا ابوا خلصوا وَ اِذا خلصوا وصلوا وَ اِذا
وصلوا اتّصلوا وَ اِذا اتّصلوا لا فرق بینه وَ بین حبیبه بالامال ساحت
و برحسب استعداد فطری و قابلیت ذاتی مشکوة وجودش از انوار
زجاجه اِنَّ لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو وَ هو مع ذلک

هو هو

٢٧٩

هو هو و نحن نحن استناره یافته و از شجره طیبه وادی ایمن ان تکونا من
الربوبیة و از فحوای اعنا فخلّایا البشریة فانا عنهما منزه عن و علی تجویز علیکم
ثم قولوا فینا ما استطعتم فالبحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف
که نوای مرغان خوش الحان بوستان احمدیة دخول قلوب المحبوب عن البدل
من صفات المحب از نغمات مغنیات مطربان بزمگاه مناسبات ذاتیه و کیفیات
...نته من المحب و المحبوب اکتساب یافته و بر تجلیات افعالی و صفاتی ساحت
دق آیات استعداد فطری و قابلیت جبلی آن مظهر انوار و مخزن اسرار از سایر
...ر انوار غیبی امتیاز پذیرفته و بحرارت سطوت قرب بارگاه احدیت
...جه صفات بشریت ذوبان یافته و بر طبق مدلول صدق شمول کما رأیت
الحدیدة الحامیة مشتبهة بالنار لجاورتها و تفعل فعلها فلا تعجب من نفس الحرقت
...استنارت و استضائت بنور الله فاطاعها الالوان ذات وحدت
...ذات آن مظهر غرایب حالات و عجایب صفات احدی آیات متحلی
...تحلی نعوت ربانی و ما یلیق سبحانی گشته بر طبق مضمون **شعر** رق الزجاج

وَرَقّتِ الخَمرُ فتشابَها فتشاکلَ الأمرُ • وکأنّما خمرٌ ولا قدحٌ • فکأنّما قدحٌ ولا خمرُ
مغایرت ذاتی واتحاد صفاتی مرقوم رقم حسن کفایت پرورد کاری گردد
تا درین صورت آثار صفات الٰهی از احیا و اماته و اطلاع بر غیوب و غیوب
الغیوب و استحضار معالم غیب و شهود و اقتدار بر افعال خارجه از طوق
بشر و صدور خوارق عادات بر وجهی که آینهٔ ادراک بعضی از ذوی العقول
با نتعاش صور فاسده امور صادره از انکار ناقصه مرتسم گشته [illegible]
ذات و کیفیت صفاتش مشتبه شده کثیری از اشخاص انسانی در [illegible]
جهل و نادانی سررشتهٔ ایمان از دست دادند و درین مقام یکی از شعرای
عرب گفته شعر احیاءک الموتی و کونک مخبرا بالغائبات یعذر
لمن غلا • و حاصل کلام در وجه صحت تسمیهٔ ذات متعالی سمات آنحضرت
باسم نور یا بواسطه سبقت نور وجود آنحضرت بر سایر انوار وجودات
کافهٔ مخلوقات و بهدایت نور وجود آنحضرت و حضرت رسالت [illegible]
نسبت بسایر انوار است چنانچه در محل خود مبین گشته یا از [illegible]

محبت و محبوبیت آنحضرت است در بارگاه احدیت که متصف بصفات
الٰهی و متخلق باخلاق و متحقق بحقایق نعوت ذات ربوبیت است که نظر بآن حمل
مدلول کلمهٔ مذکوره بر ذات اقدس مرتضوی صحیح می‌نماید و درین باب مناقشه موافق
آداب نمی‌تواند بود در حیز خفا اختفا یافته ذکر آن موجب اطناب کلام در
بیان بعضی از غوامض اسرار آن مخزن انوار است والله اعلم (تمام) در کتاب [illegible]
[illegible] مذکور است که در تنزیل ورود یافته که وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة و نفرمود که الی الٰهها ناظرة زیرا که الوهیت
مخصوص رتبهٔ وحدانیت است خلاف ربوبیت که مشترک میان
واجب و ممکن است و میفرماید که وجاء ربك و نفرمود که و
۲۸۰ جاء الٰهك و میفرماید که رب ارنی انظر الیك بجای
الٰهی انظر الیك دیگر ارجعی الی ربك دیگر فرموده که فلما
تجلی ربه پس نظر و رؤیت و تجلی تخصیص برب یافته دون
الٰه [illegible] تجلی در غیر ذی [illegible] متصور نیست [illegible] و انفعال و نظر بالله تعالی

از امور مستحیله مینماید پس مراد تجلی و رؤیت، درین مقام رب لغوی ست
و معنی کلمه مذکوره منحصر در مالک و مولی و سید ست که صدق هر کدام
از امور ثلثه بر نبی و ولی بی تأملی صحیح ست چه ظاهر ست که ایشان سادات
بنی آدم و مولی و ملوک دنیا و آخرت اند پس رؤیت مستفاد از آیه شریفه
مخصوص شیعه اثنی عشریه ست که نظر بصاحب و سید و مولای ایشان صورت
خواهد یافت و چون از مضمون احادیث صحیح روشن شده که روز قیامت
طایفه که روی سفید بصحرای محشر در آیند مخصوص بمحبین خاندان رسالت اند
و از جهت وجوه یومئذ ناضرة تواند بود که اشاره بصفات محققه
اثنی عشریه در یوم القیمه بوده مصحح مدلول روایات مذکوره باشد و [illegible]
عن العالمین و منزه عن ابصار الناظرین و اما رب بمعنی معبود مخصوص
ذات واجب الوجود ست و اشاره باین معنی نموده که رب السموات و
الارض یعنی معبود السموات و الارض و اگر کسی تسمیه عباد بلفظ مذکور نماید
مراعات ادب ست اجراب اینست که وقوع این در حق آن عزیز از [illegible]

مذکورست

مذکور ست چنانچه در حکایت حضرت یوسف ع فرموده انّه ربّی احسن مثوای
و فرموده که اذکرنی عند ربّک و بنا بر این از جهت مفهوم لغوی اگر
اطلاق این لفظ بر نبی و ولی نموده شود مخالف قوانین ادب نخواهد بود
و نزد بعضی مدلول آیه شریفه بحذف مضاف تمام پذیر ست پس نعمت یا رحمت
یا فضل و امثال آن در ینصورت نیز صدق آن بر شیعه اثنی عشریه نهایت
وضوح دارد زیرا که حضرات ائمه علیهم السلم موصوف بفضل الهی و نعمت نامتناهی
اند که بر جمیع خلق فایض شده اند پس روز قیامت ملاقات و رجوع و نظر و
[illegible] تعلق بآن خاندان عصمت بنیان خواهد بود رفعت قدر البنان
[illegible] منزلت و کرامت و مرام بیدریغ الهی در باره ایشان تمامی منظور اهل
موقف گردیده معلوم اولین و آخرین گردد که موافق ایشان در کدام
درجه از درجات قرب راه یافته و منافق ایشان در چه مرتبه از مراتب عذاب
[illegible]ب و عقاب و مواخذه رب الارباب ست و آنچه تأیید مدلول آیه بآن صورت
[illegible] اطلاق [illegible] شد که مقصود از لفظ رب در آیه شریفه معنی لغوی

محمول بر نبی و ولی ست روایتست که در طریق مخالف ذکر یافته که مراد
از آیه وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا امام زمان ست و
آیه شریفه إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ درین باب اظهر دلائل
بر مدعاست زیرا که از ثعلبی منقول است که مقصود از مدلول آیه حضرت
امیرالمؤمنین ست و عمرو عاص که آن ملعون در حرب ذات السلاسل
حسد بر امیرالمؤمنین نموده سبب نزول آیه شریفه گردید که مقصود از
درین مقام از لفظ انسان عمرو عاص و از کلمه ربه آن صاحب دین و
دنیای کافه عباد ست و چون قبل ازین درین رساله و در دیگر
رسائل ذکر یافته که امور معاد الحشر و مهمات عباد دران وادی کثیر الخطر
به نبی و ولی مفوض گشته مرجع و مآب عامه مکلفین اند از انجهت یعنی از جمیع
اهل بیت سید المرسلین از مدلول آیه شریفه فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ
إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ چنین فهمیده الله که رجوع و بازگشت خلا
وامیرالمؤمنین و باقی ائمه طاهرین ست بنابر کریمه إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ که

مستعمل در معنی لغوی ست و درین صورت صدق آن بر نبی و ولی بی غدغه
ظاهر بود و اما آیه مذکوره وَجَاءَ رَبُّكَ چون قطع نظر از معنی لغوی صدق آن
بر ذات ربوبیت از صفت صحت معرا است پس تقدیر کلام برین وجه
انتظام تواند یافت که جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ و مراد از امر الهی درین
آیت ظهور صاحب الامر و الزمان محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است چنانچه
از مفسرین و محدثین طرفین مذکور ست و شکی نیست که جامعی که تصدیق بحقیقت
صاحب الامر و وجود او درین زمان نموده راکب مراکب عقیده صالحه اند از
زمره شیعه اثنی عشریه ست بر طبق يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ اذعان
این طایفه بر غیبوبت صاحب الزمان و وجوب ظهور وی در غایت
ظهور ست و محصل کلام در تحقیق مرام بعزمت ستیه الانام اینست که طرق
نجات اخرت و حصول منافع دنیا و آخرت منحصر در ایمان صحیح موقوف بر محبت
حضرات ائمه طاهرین ست و محبت ایشان با تعیین بحقیقت و امامت و خلافت

ایشان و تصدیق بر بطلان و عصیان و طغیان مخالفین ایشان اُصُولاً
وَفُرُوعًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا حَاضِرًا وَغَائِبًا دِينًا وَدُنْيَا
صورت نه بندد و آنچه بصورت عبادات و طاعات مفروضه منصوصه
از منکرین خلافت ایشان و متصدقین امامت مخالفان ایشان ظهور
یابد هر چند بیشتر وقوع یابد وسیلهٔ اشتداد و اشتداد و ازدیاد عذاب
و عقاب ایشانست چنانچه سابق از حکایهٔ ابن شبلی و حضرت صادق علیه السلام ظهور یافت
و مشهورست که شیطان ملعون در ازمنهٔ طویله بعبادت خالصهٔ پروردگاری
قیام می نموده و غزالی در کتاب احیا ذکر نموده که آن بی عاقبت هشتاد هزار
سال سایه نشین شجرهٔ مبارکهٔ طاعت ربانی بوده و ملائکه از اهل گشته بر وجه
معرفت و خلوص عقیدت و شناسائی معبود در نمود و صدق نیت و استحضار
مقامات عبودیت ناظم مناظم بندگی درگاه الوهیت می بوده بمحض الفتی واحده بمقتضی
جحود و عناد و عدم قبول امر و ارادهٔ ربانیه بسبب اقدام بران خطیه تمامی عبادات
منثورا شده و تاج قرب طاعت بارگاه احدی بکنه قلنسوهٔ لعنت

حیثیت

حیثیت ابدی تبدل یافته صحیفهٔ اعمال و افعالش بکلام صدق انتظام
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ بدل گشته موسوم بابلیس ملعون گشت بنابرین
عبادات ناقصهٔ ناشایسته واقعه در عرض پنجاه سال یا اندکی بیشتر
یا اندکی کمتر که خالی از طاعت خالصه و معرفت کامله و محتوی بر نسیان
مواخذه و معاتبهٔ آفریدگار و ناشی از غایت جحد و انکار و حاکی از آنچگی
بغا و غفلت از موجبات یوم المعاد و الحاصل مشتمل بر پیروی هوای نفس اماره
طاعت شیطان ستمکاره که از مخالفین طرفین و فریق سید المرسلین
ست صدور یافته باشد ثمره مترتبه بران غیر از خزی و خذلان و خسران
و حرمان و شرکت با کفره و مشرکین در درکات نیران جحیم دیگر نتیجه
همت ایشان نبوده خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ نکات نتیجهٔ عبدهٔ
فایدهٔ ایشان ست عَصَمَنَا اللّٰهُ وَإِيَّاكُمْ أَيُّهَا الْإِخْوَانُ مِنَ
الْجَحْدِ وَالطُّغْيَانِ وَالْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ وَرَزَقَنَا اللّٰهُ
شَفَاعَةَ نَبِيِّهِ وَوَلِيِّهِ وَأَوْلَادِهِمَا الْمَعْصُومِينَ الْمُطَهَّرِينَ

مِنَ الزَّيغِ وَالْبُطْلَانِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ مِنْ بَنِي عَدْنَانَ

وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ السَّالِكِينَ مَسَالِكَ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ

و چون از تحریر این رساله و تقریر این مقاله چنانچه سابقاً بآن اشاره نموده

مامور بر اختصار است درین باب زیاده ازین اطناب مستدعی [illegible]

اصحاب از مطالعهٔ تفاصیل و ابواب است لهذا برین مقدار از گفتار

اقتصار افتاد امید که بفضل الله تعالی ذخیرهٔ یوم المیعاد مرقوم قلم

حسن اعتقاد گشته در رشتهٔ خلوص نیت و

صفای طویت منتظم باد ان شاء الله تعالی

تم فی شهر صفر ختم الله بالخیر والظفر

خمس عشر (۱۵) ضحوة یوم الاحد اول شهر

سنه ۱۲۵۶ الهجری

[illegible] ۱۲ شهر ربیع ۲ [illegible] رمضان المبارک بوقت [illegible] من الهجرة النبویة صلعم

بدست میرزا [illegible] اللهم اغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات به قیمت مبلغ [illegible]

[illegible] برای یادداشت تحریر نمود

ذخیرهٔ یوم المعاد

۲۸۴

۵ دربیان [illegible] ۱۳ [illegible]

[illegible]

۱۷ دربیان [illegible] ۲۰ نقل [illegible]

۲۱ روایات [illegible] ۲۹ [illegible]

[illegible] ۳۱ [illegible] ۳۹ [illegible]

۴۰ [illegible] ۴۹ حکایت [illegible]

۶۵ [illegible] ۶۲ [illegible]

۶۸ [illegible] ۶۹

[illegible] ۷۱ روایت [illegible]

۷۴ [illegible] ۷۶ [illegible]

عیب نظیر ... یا ۷۲ ... ۷۹ ... ۸۱ در ... [illegible]

قرآن ... [illegible]

۸۲ ترجمه ... ۸۳ حکایت ... ۸۴ ... تفصیل ...

حدیث غدیر ... [illegible] ... ۸۷

کیفیت ... غدیر

۹۳ ... ۹۶ ... [illegible]

... ۹۹ ... ۱۰۱ واقعه ... ۱۰۴

از ... ۱۰۴ ... ۱۰۵ ... [illegible]

۱۰۶ ... ۱۰۹ ... ۱۱۱ ... [illegible]

حدیث ... ۱۱۳ ... ۱۲۴ ...

مواضع ... ۱۲۶ ... [illegible]

... ۱۲۷ ... [illegible]

... ۱۳۲ ... [illegible]

۱۳۴ ... ۱۳۵ ... [illegible]

۱۲۲۶

... ۱۳۶ نقل ... [illegible]

در کتاب ... ۱۳۷ ... ۱۴۰ از ...

۱۴۲ ... ۱۴۱ روایت ... [illegible]

... ۱۴۳ روایت دیگر ۱۴۴ روایت دیگر

۱۴۶ ... [illegible]

... ۱۴۷ ... [illegible]

... ۱۴۸ طریق ... ۱۵۶ ...

۱۶۳ ... قواعد مقرره ... ۱۵۷ ... [illegible]

۱۷۰ ... عبارت غزالی ... [illegible]

... ۱۸۱ ... [illegible]

۱۸۳ ... ۱۸۵ ... ۱۸۶ ... [illegible]

۱۸۷ ... ۱۸۸ ... ۱۸۹ ... [illegible]

... ۱۹۰ حکایت ... [illegible]

التقسیم ماخوذ ... [illegible]

۱۹۱ علاج تشنج عصب غزل است ۱۹۹ در [illegible] بار در [illegible] ۱۹۸ عقوره [illegible] کتاب

۲۱۳ بیان فرق تولد نقطه و بقاء آن تا بر [illegible] ۲۱۶ [illegible] ۲۱۷ در آنکه ذوقی

نقطه [illegible] از وجوه ارتواد اول است ۲۱۹ [illegible] در آنکه نقطه [illegible]

[illegible] است ۲۲۲ [illegible] ۲۲۵ [illegible] ۲۲۸

نقل خواب ابوبکر و تعبیر [illegible] ۲۳۲ در رفع [illegible] احتیاط [illegible] با وجود نجاست ۲۳۳

نقل اعتقاد [illegible] فرقه ناجیه اثنی عشریه [illegible] در آنکه صفات واجب عین ذات است

در آنکه واجب [illegible] در وحدت واجب و آنکه مکان نیست و معرفت [illegible]

در آنکه عالم است [illegible] ۲۳۴ در آنکه قدرت [illegible] ۲۳۵ در آنکه

[illegible] در آنکه [illegible] نیست در آنکه [illegible] حادث است

در آنکه [illegible] مختار است در آنکه افعال [illegible] ۲۳۷

در سبب خلق انبیا [illegible] در عصمت [illegible] در آنکه نبوت [illegible]

[illegible] معصوم [illegible] در آنکه [illegible]

[illegible] در آنکه آبا و اجداد انبیا [illegible]

[illegible] ۲۳۸ [illegible] در روز قیامت [illegible]

[illegible] ام [illegible] در

آنکه [illegible] در آنکه [illegible]

[illegible] ۲۴۲ [illegible]

۲۸۷

۲۴۳ در آنکه مخالف [illegible] داخل اند ۲۴۶ [illegible]

[illegible] ۲۴۷ در [illegible] ۲۴۹ اعتقاد [illegible]

در بیان [illegible] ۲۵۰ [illegible] از واقعات روز جزا اشاره [illegible] ۲۵۱ [illegible]

[illegible] ۲۵۵ [illegible]

میزان در آنکه مراد [illegible] امیر المؤمنین و ذریه طاهره آنحضرت است ۲۵۶

مراد از [illegible] است

۲۷۰

۲۶۸ [illegible] ۲۶۹ [illegible]

[illegible] ۲۷۱ [illegible] ۲۷۲ در باب

۲۷۳ [illegible] ۲۷۴ در آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

٢٨٩

وذخيره ليوم المعاد

(صم)